۶۴

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ناشر: ادارہ اسلامیات، لاہور

ترجمه بحارالانوار جلد 64: ایمان و کفر - 1

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 64

کتاب ایمان و کفر - 1

ترجمه: گروه مترجمان

نهاد کتابخانه های عمومی کشور

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار،جلد 64

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

{در آماده سازی این جلد از ترجمه محمد باقر کمره ای استفاده شده است}

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار،جلد 64

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

شابک:

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

فهرست

باب اول: فضیلت ایمان و شرایط آن.....9

باب دوم: مومن به نور خدا مینگرد، و خدا او را از نور خود آفریده است....106

باب سوم: در سرشت مومن و تولدش از کافر و برعکس؛ و برخی اخبار میثاق، بیشتر از آنچه در کتاب توحید و عدل ذکر شده است.....110

باب چهارم: فطرت خدا - سبحانه - و رنگآمیزی او.....165

باب پنجم: در آنچه خدا به خاطر مومن از آن جلوگیری میکند.....179

باب ششم: در حقوق مومن بر خدای عزوجل و آنچه برایش ضمانت شده است.181

باب هفتم: خشنودی به موهبت ایمان، و اینکه ایمان بزرگترین نعمتها است، و تعهد صبری که خدا بر مومن، در برابر هر گونه آزاری گرفته است.....183

باب هشتم: در کمی شمار مومنان و اینکه نباید از کمی خود هراس کنند، و همدمی مومنان با همدیگر.....195

باب نهم: اصناف مردم در ایمان.....205

باب دهم: لزوم بیعت و چگونگی آن و نکوهش بیعت شکنی.....221

باب یازدهم: درباره اینکه اشخاص مومن دو دستهاند.....230

باب دوازدهم: سختی گرفتاری مومن و علت آن و فضیلت بلا.....238

باب سیزدهم: مومن در پرده است و کارش مورد قدردانی قرار

نمی گیرد.....306

باب چهاردهم: نشانه های مومن و صفات او.....309

ص: 5

ص: 6

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس از آن خدا است که با مسلمانی و ایمان، برتری داد نوع آدمی را بر دیگر جانداران و از خوی های ارجمند و خصال نیک، برای این ایمان و اسلام یاورانی قرار داد تا آنها را از تحریک شیطان نگه دارد. نیز تحیت و درود فراوان بر پیغمبر کریم، رئوف، رحیم و آراسته به اخلاق بزرگوار که برای تکمیل اخلاق ستوده مبعوث شده؛ پیامبری که خودش محمد شنام دارد و خاندانش که در میان مردم از همه پاک نژادترند، فضل و شرفشان در هفت آسمان ورد زبان هاست، به پاک ترین اوصاف ستوده اند و در همه آفاق به افتخار شهره اند.

سپس باید دانست که این مجلد پانزدهم از کتاب بحارالانوار است در بیان اسلام و ایمان و شرایط آنها و آنچه به دنبال دارند، از قبیل مکارم اخلاق و پایه های نیکی کردن و خوش رفتاری با همه جور آفریدگان، از خودی و بیگانه؛ همچنین در بیان معانی کفر و آنچه بایدش؛ و نفاق و آنچه زاید، از قبیل خصال زشت و منش های ناپسند. با توجه به اینکه من ابواب آداب معاشرت را در کتاب جداگانه ای آورده ام، شایسته بود که آنها را در یک جلد کامل نیز گردآورم، اگرچه در فهرست آغاز کتاب، آن را در این مجلد آورده بودم. از خداوند می خواهم که مرا در جهت رسیدن به حق و درستی در هر باب، یاری فرماید.

در ضمن، ابواب ایمان، اسلام، شیعه گری، و معانی، فضل و وصف آنها را در کتاب عشرت و در کتاب آداب و سنن اخباری که وابسته به این ابواب است، خواهم آورد. منتظر آنها باش.

ص: 8

باب های ایمان و اسلام و تشیع و معانی و فضایل و صفات آنها

باب اول : فضیلت ایمان و شرایط آن

آیات:

- هُدیً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.(1)

{(و) مایه هدایت تقواپیشگان است: آنان که به غیب ایمان می آورند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می آورند و به آخرت یقین دارند. آنهایند که از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردارند و آنها همان رستگارانند. }

- «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ»(2)

وخداوند متعال فرمود: {و کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، مژده ده که ایشان را باغ هایی خواهد بود. }

- وَ آمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ وَ لا تَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ.(3)

{و بدانچه نازل کرده ام - که مؤید همان چیزی است که با شماست - ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید. }

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.(4)

1- . بقره / 1 - 5
2- . بقره / 25
3- . بقره / 41
4- . بقره / 82

{و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند. }

- أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.(1)

{آیا شما به پاره ای از کتاب (تورات) ایمان می آورید، و به پاره ای کفر می ورزید؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذاب ها باز برند، و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست. }

- قُلْ بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.(2)

{بگو: «اگر مؤمنید (بدانید که) ایمانتان شما را به بد چیزی وامی دارد.» }

- مَنْ كانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكافِرِينَ.(3)

{هر که دشمن خدا، و فرشتگان و فرستادگان او، و جبرئیل و میکائیل است (بداند که) خدا یقیناً دشمن کافران است. }

- قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِي شِقاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.(4)

{بگویید: «ما به خدا، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده، و به آنچه به موسی و عیسی داده شده، و به

1- . بقره / 85

2- . بقره / 93
3- . بقره / 98
4- . بقره / 136-137

آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده ایم، میان هیچ یک از ایشان فرق نمی گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم.» پس اگر آنان (هم) به آنچه شما بدان ایمان آورده اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده اند، ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که سر ستیز (و جدایی) دارند و به زودی خداوند (شر) آنان را از تو کفایت خواهد کرد، که او شنوای داناست. }

- إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.(1)

{مسلما اگر مؤمن باشید، برای شما در این (رویداد) نشانه ای است. }

- فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی لَا انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ إلی قوله هُمْ فِیها خالِدُونَ.(2)

{پس هر کس به طاغوت کفر ورزد، و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است. و خداوند شنوایِ داناست. خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند. آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی به در می برد. و(لی) کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان (همان عصیانگران) طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی ها به در می برند. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند. }

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.(3)

{کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز بر پا داشته و زکات داده اند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود و نه بیمی بر آنان است

1- . بقره / 248
2- .[2] بقره / 256- 257
3- . بقره / 277 - 278

و نه اندوهگین می شوند. ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید. }

- آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.(1)

{پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و فرستادگانش ایمان آورده اند (و گفتند:) «میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم» و گفتند: «شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.» }

- إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.(2)

{مسلماً در این (معجزات)، برای شما - اگر مؤمن باشید - عبرت است. }

- وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.(3)

{و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خداوند) مزدشان را به تمامی به آنان می دهد. و خداوند، بیدادگران را دوست نمی دارد. }

- إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.(4)

{در حقیقت، نزدیک ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند، و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است. }

1- . بقره / 285
2- . آل عمران / 49
3- . آل عمران / 57

4- . آل عمران / 68

- قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.(1)

{بگو: «به خدا و آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده، و آنچه به موسی و عیسی و انبیای (دیگر) از جانب پروردگارشان داده شده، گرویدیم (و) میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما او را فرمانبرداریم.» }

- وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.(2)

{و خدا نسبت به مؤمنان، با تفضل است. }

- فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ.(3)

{پس، به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر بگروید و پرهیزگاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود. }

- وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خاشِعِينَ لِلَّهِ لا يَشْتَرُونَ بِآياتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ.(4)

{و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و بدانچه به سوی شما نازل شده و به آنچه به سوی خودشان فرود آمده ایمان دارند، در حالی که در برابر خدا خاشعند، و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت. آری! خدا زود شمار است. }

- وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلاً.(5)

1- . آل عمران / 84
2- . آل عمران / 152
3- . آل عمران / 179

4- . آل عمران / 199
5- . نساء / 57

{و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغ هایی که از زیر (درختانِ) آن نهرها روان است درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند، و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند، و آنان را در سایه ای پایدار درآوریم. }

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا.(1)

{و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی آنان را در بوستان هایی که از زیر (درختان) آن، نهرها روان است درآوریم. همیشه در آن جاودانند. وعده خدا راست است و چه کسی در سخن، از خدا راستگوتر است؟ }

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِیداً.(2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد، و کتاب هایی که قبلاً نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتاب ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است. }

- وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً.(3)

{و به زودی خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد بخشید. }

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولئِکَ سَوْفَ یُؤْتِیهِمْ أُجُورَهُمْ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً.(4)

1- . نساء / 122
2- . نساء / 136
3- . نساء / 146
4- . نساء / 152

{و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ کدام از آنان فرق نگذاشته اند، به زودی (خدا) پاداش آنان را عطا می کند، و خدا آمرزنده مهربان است.}

- فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِینَ اسْتَنْکَفُوا وَ اسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِیماً وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً.(1)

{امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پاداششان را به تمام (و کمال) خواهد داد، و از فضل خود به ایشان افزون تر می بخشد. و امّا کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته اند، آنان را به عذابی دردناک دچار می سازد و در برابر خدا برای خود یار و یاوری نخواهند یافت.}

- فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِراطاً مُسْتَقِیماً.(2)

{و امّا کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسّک جستند، به زودی (خدا) آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد، و ایشان را به سوی خود، به راهی راست هدایت کند.}

- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ.(3)

{خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.}

- وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنَّاتِ النَّعِیمِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما یَعْمَلُونَ.(4)

1- . نساء / 173
2- . نساء / 175
3- . مائده / 9

4- . مائده / 65 - 66

{و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، قطعاً گناهانشان را می زدودیم و آنان را به بوستان های پر نعمت درمی آوردیم. و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می کردند، قطعاً از بالای سرشان (برکات آسمانی) و از زیر پاهایشان (برکات زمینی) برخوردار می شدند. از میان آنان گروهی میانه رو هستند، و بسیاری از ایشان بد رفتار می کنند.}

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصاری مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.(1)

{کسانی که ایمان آورده و کسانی که یهودی و صابئی و مسیحی اند، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آوَرَد و کار نیکو کند، پس نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین خواهند شد.}

- فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.(2)

{پس کسانی که ایمان آورند و نیکوکاری کنند بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نخواهند شد.}

- وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ.(3)

{و کسانی که به آخرت ایمان می آورند، به آن (قرآن نیز) ایمان می آورند، و آنان بر نمازهای خود مراقبت می کنند.}

- إِنَّ فِی ذلِکُمْ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ.(4)

{قطعاً در اینها برای مردمی که ایمان می آورند نشانه هاست.}

- أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْکافِرِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.(5)

1- . مائده / 69
2- . انعام / 48
3- . انعام / 92

4- . انعام / 99
5- . انعام / 122

{آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟ این گونه برای کافران آنچه انجام می دادند زینت داده شده است.}

- وَ هذا صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ.(1)

{و راه راست پروردگارت همین است. ما آیات (خود) را برای گروهی که پند می گیرند، به روشنی بیان کرده ایم. برای آنان، نزد پروردگارشان سرای عافیت است، و به (پاداش) آنچه انجام می دادند، او یارشان خواهد بود.}

- وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.(2)

{و (بدانید) این است راه راست من پس، از آن پیروی کنید. و از راه ها (ی دیگر) که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی مکنید. اینهاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید.}

- هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.(3)

{آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند، یا پروردگارت بیاید، یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید؟ (اما) روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد. بگو: «منتظر باشید که ما (هم) منتظریم.»}

1- . انعام / 126 - 127
2- . انعام / 153
3- . انعام / 158

- قُلْ إِنَّنِی هَدانِی رَبِّی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ دِیناً قِیَماً مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ.(1)

{بگو: «آری! پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است: دینی پایدار، آیین ابراهیمِ حق گرای! و او از مشرکان نبود.» }

- اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ قَلِیلًا ما تَذَکَّرُونَ.(2)

{آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید و جز او از معبودان (دیگر) پیروی مکنید. چه اندک پند می گیرید!}

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.(3)

{و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند - هیچ کسی را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم - آنان همدم بهشتند (که) در آن جاودانند. }

- وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیاتِنا یُؤْمِنُونَ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.(4)

{و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند و زکات می دهند و آنان که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر می دارم.» همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که (نام) او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند - پیروی می کنند (همان پیامبری که) آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد، و از کار ناپسند باز می دارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را

1- . انعام / 161

2- . اعراف / 3
3- . اعراف / 42
4- . اعراف / 156 - 157

حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند، و از (دوش) آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند. }

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا مَعَکُمْ فَأُولئِکَ مِنْکُمْ.(1)

{و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته، و کسانی که (مهاجران را) پناه داده و یاری کرده اند، آنان همان مؤمنان واقعی اند، برای آنان بخشایش و روزی شایسته ای خواهد بود. و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت کرده و همراه شما جهاد کرده اند، اینان از زمره شمایند. }

- الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَهً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ.(2)

{کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و اینان همان رستگارانند. }

- وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.(3)

{خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ هایی وعده داده است که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود، و (نیز) سراهایی پاکیزه در بهشت های جاودان (به آنان وعده داده است) و خشنودی خدا بزرگ تر است. این است همان کامیابی بزرگ. }

- وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ.(4)

1- . أنفال / 74 - 75

2- . توبه / 20
3- . توبه / 72
4- . یونس / 2

{و به کسانی که ایمان آورده اند مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان سابقه نیک است. }

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ.(1)

{کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می کند به باغ های (پُر ناز و) نعمت، که از زیر (پای) آنان نهرها روان خواهد بود (در خواهند آمد). }

- الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ.(2)

{همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده اند. در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است. }

- وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ.(3)

{و مؤمنان را مژده ده. }

و قال جل و علا: «حَتَّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ.»(4)

و خداوند سبحان فرمود: {تا وقتی که در شُرُفِ غرق شدن قرار گرفت، گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند، نیست، و من از تسلیم شدگانم.» اکنون؟ در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی؟ }

- کَذلِکَ حَقًّا عَلَیْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنِینَ قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ دِینِی فَلا أَعْبُدُ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ.(5)

1- . یونس / 9

2- . يونس / 63 - 64
3- . يونس / 87
4- . يونس / 90 - 91
5- . يونس 103 - 105

{زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم. بگو: «ای مردم، اگر در دین من تردید دارید، پس (بدانید که من) کسانی را که به جای خدا می پرستید نمی پرستم، بلکه خدایی را می پرستم که جان شما را می ستاند، و دستور یافته ام که از مؤمنان باشم.» و (به من دستور داده شده است) که به دین حنیف روی آور، و زنهار از مشرکان مباش.}

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلی رَبِّهِمْ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ

مَثَلُ الْفَرِیقَیْنِ کَالْأَعْمی وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِیرِ وَ السَّمِیعِ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا أَ فَلا تَذَکَّرُونَ.(1)

{بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و (با فروتنی) به سوی پروردگارشان آرام یافتند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود. مَثَل این دو گروه، چون نابینا و کر (در مقایسه) با بینا و شنواست. آیا در مَثَل یکسانند؟ پس آیا پند نمی گیرید؟}

- قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُماتُ وَ النُّورُ.(2)

{بگو: «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا تاریکی ها و روشنایی برابرند؟}

- وَ أُدْخِلَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ

تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ وَ مَثَلُ کَلِمَهٍ خَبِیثَهٍ کَشَجَرَهٍ خَبِیثَهٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللَّهُ ما یَشاءُ.(3)

1- . هود / 23 - 24
2- . رعد / 16
3- . ابراهیم / 23 - 27

{و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشت هایی درآورده می شوند که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است که به اذن پروردگارشان در آنجا جاودانه به سر می برند، و درودشان در آنجا سلام است. آیا ندیدی خدا چگونه مَثَل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است؟ میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد. و خدا مَثَل ها را برای مردم می زند، شاید که آنان پند گیرند. و مَثَلِ سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد. خدا کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند، و ستمگران را بی راه می گذارد، و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد. }

- ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِينَ.(1)

{سپس به تو وحی کردیم که: «از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن، (چرا که) او از مشرکان نبود.» }

- وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِيراً.(2)

{و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند، مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود. }

- وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً ماکِثِينَ فِيهِ أَبَداً.(3)

{و مؤمنانی را که کارهای شایسته می کنند نوید بخشد که برای آنان پاداشی نیکوست در حالی که جاودانه در آن (بهشت) ماندگار خواهند بود. }

- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا أُولئِکَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ.(4)

1- . نحل / 123
2- . أسراء / 9
3- . کهف / 2 - 3
4- . کهف / 30 - 31

{کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند (بدانند که) ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی کنیم. آنانند که بهشت های عدن به ایشان اختصاص دارد که از زیر (قصرها) شان جویبارها روان است. }

- وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ قُبُلًا.(1)

{و چیزی مانع مردم نشد از اینکه وقتی هدایت به سویشان آمد ایمان بیاورند، و از پروردگارشان آمرزش بخواهند، جز اینکه (مستحق شوند) تا سنت (خدا در مورد عذاب) پیشینیان، درباره آنان (نیز) به کار رود، یا عذاب رویارویشان بیاید. }

- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا خالِدِينَ فِيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا.(2)

{بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، باغ های فردوس جایگاه پذیرایی آنان است. جاودانه در آن خواهند بود، و از آنجا درخواست انتقال نمی کنند. }

- إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ شَيْئاً.(3)

{مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند، که آنان به بهشت درمی آیند و ستمی بر ایشان نخواهد رفت. }

- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا.(4)

{کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی (خدای) رحمان برای آنان محبتی (در دل ها) قرار می دهد. }

1- . کهف / 55
2- . کهف / 107 - 108
3- . مریم / 60
4- . مریم / 96

- وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلى جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذلِکَ جَزاءُ مَنْ تَزَکَّى.(1)

{و هر که مؤمن به نزد او رود، در حالی که کارهای شایسته انجام داده باشد، برای آنان درجات والا خواهد بود: بهشت های عدن که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن می مانند، و این است پاداش کسی که به پاکی گراید. }

- وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى.(2)

{و به یقین، من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته کند و به راه راست راهسپر شود. }

- فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا کُفْرانَ لِسَعْيِهِ وَ إِنَّا لَهُ کاتِبُونَ.(3)

{پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن (هم) باشد، برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود، و ماییم که به سود او ثبت می کنیم. }

- إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ.(4)

{بی گمان، خدا کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند به باغ هایی درمی آورَد که از زیر (درختان) آن رودبارها روان است. خدا هر چه بخواهد انجام می دهد. }

- إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمِيدِ.(5)

1- . طه / 75 - 76
2- . طه / 82
3- . أنبياء / 94
4- . حج / 14

5- . حج / 23 - 24

{خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغ هایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است درمی آورد: در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می شوند، و لباسشان در آنجا از پرنیان است. و به گفتار پاک هدایت می شوند و به سوی راه (خدای) ستوده هدایت می گردند. }

- إِنَّ اللَّهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذِینَ آمَنُوا.(1)

{ قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند. }

- فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ.(2)

{ پس آنان که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آمرزش و روزی نیکو برای ایشان خواهد بود. }

- وَ إِنَّ اللَّهَ لَهادِ الَّذِینَ آمَنُوا إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.(3)

{و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده اند، به سوی راهی راست راهبر است. }

- فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ.(4)

{و (در نتیجه) کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغ های پرناز و نعمت خواهند بود. }

- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ إلی قوله أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ. تا آخر آیات.(5)

{به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده رویگردانند، و آنان که زکات می پردازند، و کسانی که پاکدامنند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هر که فراتر از این جُوید، آنان از حد درگذرندگانند. و آنان که

1- . حج / 38
2- . حج / 50
3- . حج / 54
4- .حج / 56
5- . مؤمنون / 1 - 11

امانت ها و پیمان خود را رعایت می کنند، و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می کنند، آنانند که خود وارثانند، همانان که بهشت را به ارث می برند و در آنجا جاودان می مانند. }

- وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ إلى قوله إِنَّما كانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.(1)

{و می گویند: «به خدا و پیامبر (او) گرویدیم و اطاعت کردیم.» آن گاه دسته ای از ایشان پس از این (اقرار) روی برمی گردانند، و آنان مؤمن نیستند. و چون به سوی خدا و پیامبر او خوانده شوند، تا میان آنان داوری کند، بناگاه دسته ای از آنها روی برمی تابند. و اگر حق به جانب ایشان باشد، به حال اطاعت به سوی او می آیند. آیا در دل هایشان بیماری است، یا شک دارند، یا از آن می ترسند که خدا و فرستاده اش بر آنان ستم ورزند؟ (نه،) بلکه خودشان ستمکارند. گفتار مؤمنان - وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند - تنها این است که می گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» اینانند که رستگارند. }

- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا كانُوا مَعَهُ عَلى أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ.(2)

{جز این نیست که مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده اند، و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند، تا از وی کسب اجازه نکنند نمی روند. در حقیقت، کسانی که از تو کسب اجازه می کنند آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. }

- هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ.(3)

1- . نور / 47 - 51
2- . نور / 62
3- . نمل / 2 - 3

{که (مایه) هدایت و بشارت برای مؤمنان است. همانان که نماز برپا می دارند و زکات می دهند و خود به آخرت یقین دارند. }

- فَأَمَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَعَسی أَنْ یَکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ.(1)

{و امّا کسی که توبه کند و ایمان آورَد و به کار شایسته پردازد، امید که از رستگاران باشد. }

- الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ.(2)

{الف، لام، میم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد. }

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ.(3)

{و کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته کرده اند، قطعاً گناهانشان را از آنان می زداییم، و بهتر از آنچه می کردند پاداششان می دهیم. }

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ إلی قوله وَ لَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْمُنافِقِینَ. تا آخر آیات.(4)

{و کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، البتّه آنان را در زمره شایستگان درمی آوریم. و از میان مردم کسانی اند که می گویند: «به خدا ایمان آورده ایم» و چون در (راه) خدا آزار کشند، آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند و اگر از جانب پروردگارت یاری رسد حتماً خواهند گفت: «ما با شما

1- . قصص / 67
2- . عنکبوت / 1 - 3
3- . عنکبوت / 7

4- . عنكبوت / 9 - 11

بودیم.» آیا خدا به آنچه در دل های جهانیان است داناتر نیست؟ و قطعاً خدا کسانی را که ایمان آورده اند می شناسد، و یقیناً منافقان را (نیز) می شناسد. }

- إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ.(1)

{آری، در این (نجات بخشیِ خدا) برای مردمی که ایمان دارند قطعاً دلایلی است. }

- وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُکُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَ کَذلِکَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ فَالَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هؤُلاءِ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ ما یَجْحَدُ بِآیاتِنا إِلَّا الْکافِرُونَ.(2)

{و بگویید: «به آنچه به سوی ما نازل شده و (آنچه) به سوی شما نازل گردیده، ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اوییم.» و همچنین ما قرآن را بر تو نازل کردیم. پس آنان که بدیشان کتاب داده ایم بدان ایمان می آورند، و از میان اینان کسانی اند که به آن می گروند، و جز کافران (کسی) آیات ما را انکار نمی کند. }

- أَ وَ لَمْ یَکْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ یُتْلی عَلَیْهِمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَرَحْمَةً وَ ذِکْری لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ.(3)

{آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می شود بر تو فروفرستادیم؟ در حقیقت، در این (کار) برای مردمی که ایمان دارند، رحمت و یادآوری است. }

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّهِ غُرَفاً إلی قوله یَتَوَکَّلُونَ.(4)

{و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، قطعاً آنان را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که از زیر آنها جوی ها روان است، جاودان در

1- . عنکبوت / 24

2- . عنكبوت / 46 - 47
3- . عنكبوت/ 51
4- . عنكبوت / 58 - 59

آنجا خواهند بود چه نیکوست پاداش عمل کنندگان! همان کسانی که شکیبایی ورزیده و بر پروردگارشان توکّل کرده اند.}

- فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَهُمْ فِی رَوْضَهٍ یُحْبَرُونَ.(1)

{امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در گلستانی، شادمان می گردند.}

- فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ مُنِیبِینَ إِلَیْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ.(2)

{پس روی خود را با گرایش تمام به حقّ، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند. به سویش توبه برید و از او پروا بدارید و نماز را برپا کنید و از مشرکان مباشید: از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند هر حزبی بدانچه پیش آنهاست دلخوش شدند.}

- فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ الْقَیِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ إلی قوله لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْکافِرِینَ.(3)

{پس به سوی این دین پایدار روی بیاور، پیش از آنکه روزی از جانب خدا فرارسد که برگشت ناپذیر باشد، و در آن روز (مردم) دسته دسته می شوند. هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست، و کسانی که کار شایسته کنند، (فرجام نیک را) به سود خودشان آماده می کنند. تا (خدا) کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به فضل خویش پاداش دهد، که او کافران را دوست نمی دارد.}

1- . روم / 15
2- . روم / 30 - 32

3- . روم / 43 - 45

- إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.»(1)

{تو تنها کسانی را می شنوانی که به آیات ما ایمان می آورند و خود تسلیمند. }

سوره لقمان:

- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ خالِدِينَ فِيها وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.(2)

{در حقیقت، کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، باغ های پرنعمت خواهند داشت، که در آن جاودان می مانند، وعده خداست که حقّ است و هموست شکست ناپذیر سنجیده کار. }

- إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ.(3)

{تنها کسانی به آیات ما می گروند که چون آن (آیات) را به ایشان یادآوری کنند، سجده کنان به روی درمی افتند، و به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند و آنان بزرگی نمی فروشند. }

- أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوى نُزُلًا بِما كانُوا يَعْمَلُونَ.(4)

{آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند. اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به (پاداشِ) آنچه انجام می دادند در باغ هایی که در آن جایگزین می شوند، پذیرایی می گردند. }

- وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيراً.(5)

{و مؤمنان را مژده دِه که برای آنان از جانب خدا بخشایشی فراوان خواهد بود. }

1- . روم / 53
2- . لقمان / 8 - 9
3- . سجده / 15
4- . سجده / 18 - 19
5- . أحزاب / 47

- لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِيمٌ.(1)

{تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به پاداش رساند آنانند که آمرزش و روزیِ خوش برایشان خواهد بود. }

- وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ کَبِيرٌ.(2)

{و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است. }

- وَ ما يَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِيرُ.(3)

{و نابینا و بینا یکسان نیستند. }

- لِيُنْذِرَ مَنْ کانَ حَيًّا، تا آخر آیه.(4)

{تا هر که را (دلی) زنده است بیم دهد، و گفتار (خدا) درباره کافران محقّق گردد. }

- الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ، تا آخر آیات.(5)

{کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند، و آنها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند: «پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چیز احاطه دارد کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار.» «پروردگارا، آنان را در باغ های جاوید که وعده شان داده ای، با هر که از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده اند، داخل کن، زیرا تو خود ارجمند و حکیمی. و آنان را از بدی ها نگاه دار، و هر که را در آن روز از بدی ها حفظ کنی، البتّه رحمتش کرده ای و این همان کامیابی بزرگ است.» }

- وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ تا آخر آیه.(6)

1- . سبأ / 4

2- . فاطر / 7
3- . فاطر / 19
4- . يس / 70
5- . غافر / 7 - 9
6- . غافر / 40

{و هر که کار شایسته کند - چه مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند. }

- إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ.(1)

{در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند قطعاً یاری می کنیم. }

- وَ ما یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ تا آخر آیه.(2)

{و نابینا و بینا یکسان نیستند، و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند (نیز) با (مردم) بدکار (یکسان) نیستند چه اندک پند می پذیرید. }

- فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنَّا بِهِ مُشْرِکِینَ فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ. (3)

{پس چون سختی (عذاب) ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با او شریک می گردانیدیم کافریم.» و(لی) هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنها سودی نداد. سنّت خداست که از (دیرباز) درباره بندگانش چنین جاری شده، و آنجاست که ناباوران زیان کرده اند. }

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ.(4)

{کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند آنان را پاداشی بی پایان است. }

- شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللَّهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ یُنِیبُ. (5)

1- . غافر / 51
2- . غافر / 58
3- . غافر / 84 - 85
4- . فصلت / 8
5- . شوری/ 13

{از (احکامِ) دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که: «دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید.» بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی، گران می آید. خدا هر که را بخواهد، به سوی خود برمی گزیند، و هر که را که از در توبه درآید، به سوی خود راه می نماید. }

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ.(1)

{و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند در باغ های بهشتند. آنچه را بخواهند نزد پروردگارشان خواهند داشت، این است همان فضل عظیم. این همان (پاداشی) است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند (بدان) مژده داده است. }

- وَ یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ.(2)

{و (درخواستِ) کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند اجابت می کند و از فضل خویش به آنان زیاده می دهد. }

- الَّذِینَ آمَنُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا مُسْلِمِینَ

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُکُمْ تُحْبَرُونَ.(3)

{همان کسانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم بودند. شما با همسرانتان شادمانه داخل بهشت شوید. }

- فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَیُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِی رَحْمَتِهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِینُ.(4)

1- . شوری / 22 - 23
2- . شوری / 26
3- . زخرف / 69 - 70

4- . جاثيه / 30

{و امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پس پروردگارشان آنان را در جوار رحمت خویش داخل می گرداند. این همان کامیابی آشکار است.}

- إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ أُولَئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ.(1)

{محقّقاً کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد. ایشان اهل بهشتند که به پاداش آنچه انجام می دادند جاودانه در آن می مانند.}

- الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ ذلِکَ بِأَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْباطِلَ وَ أَنَّ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثالَهُمْ.(2)

{کسانی که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند، (خدا) اعمال آنان را تباه خواهد کرد. و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و به آنچه بر محمّد (ص) نازل آمده گرویده اند - (که) آن خود حقّ (و) از جانب پروردگارشان است - (خدا نیز) بدی هایشان را زدود و حال (و روز) شان را بهبود بخشید. این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند، از باطل پیروی کردند، و کسانی که ایمان آوردند از همان حقّ - که از جانب پروردگارشان است - پیروی کردند. این گونه خدا برای (بیداری) مردم مثال هایشان را می زند.}

- ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ.(3)

1- . أحقاف / 13 - 14
2- . محمد / 1 - 3
3- . محمد / 11 - 12

{چرا که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، ولی کافران را سرپرست (و یاری) نیست. خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغ هایی که از زیرِ (درختانِ) آنها نهرها روان است درمی آورد. }

- لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ كانَ ذلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً.(1)

{تا مردان و زنانی را که ایمان آورده اند در باغ هایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است، درآوَرَد و در آن جاویدان بدارد، و بدی هایشان را از آنان بزداید و این (فرجام نیک) در پیشگاه خدا کامیابی بزرگی است.

- فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى وَ كانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيماً.(2)

{آن گاه که کافران در دل های خود، تعصّب (آن هم) تعصّب جاهلیّت ورزیدند، پس خدا آرامش خود را بر فرستاده خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد، و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت، و (در واقع) آنان به (رعایت) آن (آرمان) سزاوارتر و شایسته (اتّصاف به) آن بودند، و خدا همواره بر هر چیزی داناست. }

- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً.(3)

{خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است. }

- وَ لكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.(4)

{لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. آنان (که

1- . فتح / 5
2- . فتح / 26
3- . فتح / 29
4- . حجرات / 7 - 8

چنین اند) ره یافتگانند. (و این) بخششی از خدا و نعمتی (از اوست)، و خدا دانای سنجیده کار است. }

- إِنَّكُمْ لَفِی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ.(1)

{که شما (درباره قرآن) در سخنی گوناگونید. (بگوی) تا هر که از آن برگشته، برگشته باشد. }

- وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.(2)

{و پند ده، که مؤمنان را پند سود بخشد. }

- آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ وَ ما لَكُمْ لا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ هُوَ الَّذِی يُنَزِّلُ عَلى عَبْدِهِ آياتٍ بَيِّناتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ.(3) إلى قوله يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.(4) - إلى قوله تعالى - وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ(5) إلى قوله تعالى سابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.(6)

{به خدا و پیامبر او ایمان آورید، و از آنچه شما را در (استفاده از) آن، جانشین (دیگران) کرده، انفاق کنید. پس کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده باشند، پاداش بزرگی خواهند داشت. و شما را چه شده که به خدا ایمان نمی آورید و

1- . ذاريات / 8 - 9
2- . ذاريات / 55
3- . حديد / 7 - 9
4- . حديد / 12

5- . حدید / 19
6- .[6] حدید / 21

(حال آنکه) پیامبر (خدا) شما را دعوت می کند تا به پروردگارتان ایمان آورید، و اگر مؤمن باشید، بی شکّ (خدا) از شما پیمان گرفته است. او همان کسی است که بر بنده خود آیات روشنی فرو می فرستد، تا شما را از تاریکی ها به سوی نور بیرون کشاند. و در حقیقت، خدا (نسبت) به شما سخت رئوف و مهربان است.

به خدا و پیامبر او ایمان آورید، و از آنچه شما را در (استفاده از) آن، جانشین (دیگران) کرده، انفاق کنید. پس کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده باشند، پاداش بزرگی خواهند داشت.

و شما را چه شده که در راه خدا انفاق نمی کنید و (حال آنکه) میراث آسمان ها و زمین به خدا تعلّق دارد؟ کسانی از شما که پیش از فتح (مکّه) انفاق و جهاد کرده اند، (با دیگران) یکسان نیستند. آنان از (حیث) درجه بزرگ تر از کسانی اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته اند. و خداوند به هر کدام وعده نیکو داده است، و خدا به آنچه می کنید آگاه است.

کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد تا (نتیجه اش را) برای وی دوچندان گرداند و او را پاداشی خوش باشد؟

آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیششان و به جانب راستشان دوان است. (به آنان گویند:) «امروز شما را مژده باد به باغ هایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است در آنها جاودانید. این است همان کامیابی بزرگ.

آن روز، مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: «ما را مهلت دهید تا از نورتان (اندکی) برگیریم.» گفته می شود: «بازپس برگردید و نوری درخواست کنید.» آن گاه میان آنها دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است: باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عذاب دارد.

(دو رویان،) آنان را ندا درمی دهند: «آیا ما با شما نبودیم؟» می گویند: «چرا، ولی شما خودتان را در بلا افکندید و امروز و فردا کردید و تردید آوردید و آرزوها شما را غرّه کرد تا فرمان خدا آمد و (شیطانِ) مغرورکننده، شما را درباره خدا بفریفت.

پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده اند عوضی پذیرفته نمی شود: جایگاهتان آتش است آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامی است.»

آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده که دل هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم (و فروتن) گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدانها کتاب داده شد و (عمر و) انتظار بر آنان به درازا کشید، و دل هایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند؟

بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. به راستی آیات (خود) را برای شما روشن گردانیده ایم، باشد که بیندیشید.

در حقیقت، مردان و زنان صدقه دهنده و (آنان که) به خدا وامی نیکو داده اند، ایشان را (پاداش) دوچندان گردد، و اجری نیکو خواهند داشت.

و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند، آنان همان راستینانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود (و) ایشان راست اجر و نورشان و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند آنان همدمان آتشند.

بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشیِ شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. (مَثَل آنها) چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن (باران) به شگفتی اندازد، سپس (آن کشت) خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شود. و در آخرت (دنیا پرستان را) عذابی سخت است و (مؤمنان را) از جانب خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

(برای رسیدن) به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است (و) برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند، بر یکدیگر سبقت جویید. این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می دهد، و خداوند را فزون بخشی بزرگ است. }

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به (برکت) آن راه سپرید و بر شما ببخشاید، و خدا آمرزنده مهربان است.}

- لا يَسْتَوِی أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمُ الْفائِزُونَ.(2)

{دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند، بهشتیانند که کامیابانند.}

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى تِجارَهٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَهً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَ أُخْرى تُحِبُّونَها نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصارَ اللَّهِ كَما قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوارِيِّينَ مَنْ أَنْصارِي إِلَى اللَّهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طائِفَهٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ كَفَرَتْ طائِفَهٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِينَ.(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید. این (گذشت و فداکاری) اگر بدانید، برای شما بهتر است. تا گناهانتان را بر شما ببخشاید، و شما را در باغ هایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است و (در) سراهایی خوش، در بهشت های همیشگی درآورد. این (خود) کامیابی بزرگ است. و (رحمتی) دیگر که آن را دوست دارید: یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست. و مؤمنان را (بدان) بشارت ده. ای کسانی که ایمان آورده اید، یاران خدا باشید، همان گونه که عیسی بن مریم به حواریّون گفت: «یاران من در راه خدا چه

1- . حدید / 28
2- .[2] حشر / 20

3- . صف / 10 - 14

کسانی اند؟» حواریّون گفتند: «ما یارانِ خداییم.» پس طایفه ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه ای کفر ورزیدند، و کسانی را که گرویده بودند، بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند. }

- وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لکِنَّ الْمُنافِقِینَ لا یَعْلَمُونَ.(1)

{و(لی) عزّت از آنِ خدا و از آنِ پیامبر او و از آنِ مؤمنان است لیکن این دورویان نمی دانند. }

- فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ إلی قوله تعالی وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ.(2)

{پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فروفرستادیم ایمان آورید، و خدا به آنچه می کنید آگاه است. روزی که شما را برای روز گردآوری، گرد می آورد، آن (روز)، روز حسرت (خوردن) است، و هر کس به خدا ایمان آورده، و کار شایسته ای کرده باشد، بدی هایش را از او بسترد، و او را در بهشت هایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است درآورد. در آنجا بمانند. این است همان کامیابی بزرگ. و کسانی که کفر ورزیده، و آیات ما را تکذیب کرده اند، آنان اهل آتشند (و) در آن ماندگار خواهند بود، و چه بد سرانجامی است. هیچ مصیبتی جز به اذن خدا نرسد، و کسی که به خدا بگرود، دلش را به راه آورَد، و خدا (ست که) به هر چیزی داناست. }

- الَّذِینَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ اللَّهِ مُبَیِّناتٍ لِیُخْرِجَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً.(3)

1- . منافقین / 8
2- . تغابن / 8 - 11
3- . طلاق / 10 - 11

{پس ای خردمندانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید. راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است: پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون بَرد، و هر کس به خدا بگرود و کار شایسته کند او را در باغ هایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است، درمی آورد، جاودانه در آن می مانند. قطعاً خدا روزی را برای او خوش کرده است. }

- يَوْمَ لا يُخْزِى اللَّهُ النَّبِىَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَ اغْفِرْ لَنا إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ.(1)

{در آن روز خدا پیامبر (خود) و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی گرداند: نورشان از پیشاپیش آنان، و سمت راستشان، روان است. می گویند: «پروردگارا، نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما ببخشای، که تو بر هر چیز توانایی.» }

- أَ فَمَنْ يَمْشِى مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِى سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.(2)

{پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود؟ }

- أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.(3)

{پس آیا فرمانبرداران را چون بدکاران قرار خواهیم داد؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟ }

- فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً.(4)

{پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورَد، از کمی (پاداش) و سختی بیم ندارد. }

1- . تحریم / 8
2- . ملک / 22

3- . قلم / 35 - 36
4- . جن / 13

- إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغامَزُونَ وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ وَ إِذا رَأَوْهُمْ قالُوا إِنَّ هؤُلَاءِ لَضالُّونَ وَ ما أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حافِظِينَ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ.(1)

{(آری، در دنیا) کسانی که گناه می کردند، آنان را که ایمان آورده بودند به ریشخند می گرفتند. و چون بر ایشان می گذشتند، اشاره چشم و ابرو با هم ردّ و بدل می کردند. و هنگامی که نزد خانواده (های) خود بازمی گشتند، به شوخ طبعی می پرداختند. و چون مؤمنان را می دیدند، می گفتند: «اینها (جماعتی) گمراهند.» و حال آنکه آنان برای بازرسی (کار) شان فرستاده نشده بودند. و(لی) امروز، مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند. بر تخت ها (ی خود نشسته)، نظاره می کنند. (تا ببینند) آیا کافران به پاداش آنچه می کردند رسیده اند؟ }

- إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.(2)

{مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، که آنان را پاداشی بی منّت خواهد بود. }

- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ.(3)

{کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، برای آنان باغ هایی است که از زیر (درختان) آن جوی ها روان است این است (همان) رستگاری بزرگ. }

- ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ أُولئِکَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَهِ.(4)

1- . مطففین / 29 - 36
2- . انشقاق / 25
3- . بروج / 11
4- . بلد / 17 - 18

{علاوه بر این از زمره کسانی باشد که گرویده و یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده اند اینانند خجستگان. }

- إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ.(1)

{مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، که پاداشی بی منّت خواهند داشت. }

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ.(2)

{در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آنانند که بهترین آفریدگانند. پاداشِ آنان نزد پروردگارشان باغ های همیشگی است که از زیر (درختان) آن، نهرها روان است، جاودانه در آن همی مانند خدا از آنان خشنود است و (آنان نیز) از او خشنود این (پاداش) برای کسی است که از پروردگارش بترسد. }

- وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ....(3)

{سوگند به عصرِ (غلبه حقّ بر باطل)، که واقعاً انسان دستخوشِ زیان است مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حقّ سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند. }

تفسیر:

«هدایت»: بیان از گمراهی است. «متقین»:(4) آنها که نگه میدارند خود را از آنچه هلاک کند و از آنکه کمخردی بر آنان چیره شود، تا چون واجبی را بدانند، آن را به کار میبندند تا پروردگارشان به زودی خشنود گردد. از گفته امام صادق علیه

1- . تین / 6
2- . بینه / 7 - 8
3- . عصر / 1 - 3

4- . بقره / 2

السلام برمیآید که:«متقین شیعه ما هستند.» و هدایت را ویژه متقین ساخت، چراکه آنان از آن بهره میبرند.

{آنها که به نادیده ایمان دارند}: از آنچه در حواس آنها نیاید، چون یگانگی خدا، پیغمبری پیغمبران، قیام قائم علیهالسلام، رجعت، برانگیخته شدن، حساب، بهشت، دوزخ، و هر آنچه باید به آن معتقد باشند، و به چشم نمیآید، و به دلیل خدایی فهمیده میشود.

{و برپا دارند نماز را}: به رکوع و سجود کامل، و حفظ اوقات و احکام و پاسداری از تباهی و کاستی. {و از آنچه روزیشان کردیم هزینه میکنند}: از دارایی و نیروها و از تن و آبرو و دانش. {و در راه خدا میبخشند}: و رنج میبرند و حق را به اهلش میرسانند؛ وام میدهند؛ نیازها را برآورده میسازند، از مستمندان دستگیری میکنند؛ دست نابینا را میگیرند؛ ناتوانها را از مهلکه میرهانند و بارشان را میکشند؛ پیاده ها را سوار میکنند؛ و مؤمن تر از خود را در مال و جان بر خود پیش میدارند؛ با همپایه های خود برابری میکنند؛ دانش را به اهلش میبخشند؛ فضائل اهلبیت را برای دوستان آنها بازمیگویند، و برای هر کس که امید هدایت او میرود.

بیشتر آنچه گذشت از تفسیر امام گرفته شده است.(1) و در معانی الاخبار و تفسیر عیاشی، از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «یعنی از آنچه ما یادشان دادیم منتشر کنند.»(2)

{به آنچه بر تو نازل شده}: از قرآن و شرع. و{آنچه پیش از تو نازل شده}: از تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتب نازل شده دیگر که همه درست و راست و از جانب خدا است، چنانچه در تفسیر امام عسکری آمده است.

1- . تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیهالسلام
2- .[2]تفسیر عیّاشی 1 : 26

{به آخرت یقین دارند}: آن حضرت فرمود: «به سرای دیگر پس از این جهان، و بدانند و تردید نکنند که در آن خانه پاداش کارهای خوب برتر از کردار داده میشود و کیفر کارهای بد میمانند.

{آنان به رهنمایی پروردگار خودند}: امام علیهالسلام فرمود: «خدا خبر داده که موصوفان به این وصفها در راه درست قدم برمیدارند.»

{از جانب پروردگارشان}: و به فرمانش دانایند، و آنان رهایند از آنچه می ترسند، و کامیابند در آنچه آرزومندند.

و امام سجاد علیهالسلام، در تفسیر قول خدا: «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا»(1) فرمود: «گرویدند به خدا و باور کردند پیغمبریات را، و تو را پیشوایی برگزیدند، و تصدیقت کردند در گفته هایت، و درستکارت شمردند، و علی علیه السّلام را پس از تو امام گرفتند و وصی پسندیده تو، و به آنچه میفرمایدشان گردن مینهند، و به هر سو که ببردشان، میروند، و او را دارای هر آنچه تو داریمیدانند، جز پیغمبری، که در آن تنهایی، و میدانند که بهشت ندارند جز به موالات او، و هر کدام از فرزندانش که از او منصوص به امامت است، و دوستدار دوستان خاندان او هستند و دشمن مخالفانشان، و میدانند که از دوزخ برکنار نیستند، جز به دوری از دوستی مخالفانشان و کمک بدگویانشان.»

«و عملوا الصالحات»: از انجام هر واجب، و برکناری از هر حرام، و نیستند چون ناباوران به تو. {بهشتها دارند که از زیرشان جویهای روانند}: یعنی از زیر درختان و مساکن آنها. (تا آخر آنچه در ابواب معاد گذشت.)

امام سجاد علیهالسلام فرمود: «خدا به یهود گفته: {بگروید.}(2) ای یهود، {به آنچه نازل کردم}: بر محمد صلیاللهعلیهوسلم، از ذکر پیغمبری خودش و اخبار امامت برادرش علی علیه السّلام، و خاندان پاکش، که {مصدق همان است که در کتاب شما است} که: محمد صلّیاللّهعلیهوآله، سید اولین و آخرین، و مؤید به سید

1- . بقره / 25
2- . بقره / 41

اوصیاء و خلیفه ربالعالمین، فاروق امت، و باب مدینه علم است، و حکمت و وصی رسول رحمت است.{نخرید به آیاتم.}: درباره نبوت محمد و امامت علی علیه السّلام و عترت پاک او است. {بهای اندکی را.}: که هر چه هم بیش باشد، نابودی و زیان و بوار دارد،{و از من بترسید.}: در نهان کردن امر محمد و امر وصی او.»

و گفته اند اینکه فرموده: {اولین کافران به او نباشید.} تعریضی است به اینکه باید اولین مؤمنان به او باشید، زیرا صاحب نظرند در معجزه هایش و دانا به امر او هستند، و گشایشخواه از او، و مژدهده به زمان او.

«و عملوا الصالحات»: (1) که پس از ایمان آمده، دلیل آوردهاند بر اینکه اعمال جزء ایمان نیستند، و حق هم همین است، ولی نفی شرط بودن را نمیکند، بلکه در برخی اخبار، مقارنه را دلیل بر شرط بودن دانستهاند.

{آیا بگروید به بهری از کتاب. }(2): دلیلی است بر اینکه اجزاء ایمان شرط یکدیگرند. و رسوایی در دنیا، تفسیر شده به خواری در پرداخت جزیه.

اشد عذاب}: یعنی از جنس اشّد، که مناسب هر گناه آنها است. آیه درباره یهود است و هم اینکه فرموده: {چه بد است آنچه وادارد شما را بدان ایمانتان.}(3) به موسی و تورات، که کافر باشید به من «اگر مؤمن باشی» - آن گونه که می گویید - و به موسی وتورات، ولی معاذالله که چنین امری باشد.

{هر کس باشد دشمن خدا.} (4) به عناد با او درباره انعام به بنده های مقربش، و{دشمن فرشته هایش.} که به یاری آنان فرستاده، و دشمن رسولانش باشد که خبر از برتری آنان دارند و دعوت به پیروی آنان کردند، و دشمن «جبرئیل و میکائیل» باشند، و نام آنها را به ویژه برده برای اهمیت آنها، پس{خدا دشمن کافران است.}: دلالت دارد به وجوب ایمان به فرشته ها و رسولان، و به اینکه دشمنی آنها کفر است.

1- . بقره / 82
2- . بقره / 85

3- . بقره / 93
4- . بقره / 98

در تفسیر امام سجاد علیهالسّلام آمده است: «خدا ذم یهود کرده در دشمنی با جبرئیل که اجرا میکرد فرمان خدا را که ناخواه آنان بود، مانند اینکه نگذاشت دانیال بخت نصر را که بیگناه بود بکشد تا مدت یهود به سر رسد، و آنچه در علم خدا گذشته بر سر آنان بیاید، و ذم کرده دشمنان اهل بیت را درباره بغض با جبرئیل و میکائیل و فرشته ها که به کمک علی علیهالسّلام آمدند بر علیه کفار، تا همه را با تیغ برنده خود خوار کرد.»

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: این آیه درباره قوم یهود نازل شد، که به رسول خدا گفتند: «اگر فرشته ای که نزدت می آید میکائیل بود به تو می گرویدیم، چون او فرشته رحمت و دوست ما است و جبرئیل فرشته عذاب و دشمن ما است.»

{و بگویید گرویدیم به خدا.}(1): از امام باقر علیهالسلام که: «جز آن نیست که مقصود از آن، علی، فاطمه، و حسن و حسین علیهماالسّلام باشد، و پس از آنان درباره ائمه هم رواست.» سپس خدا به همه مردم برگشته و فرموده: {اگر بگروند به مانند آنچه به شما گرویدید... } - تا آخر آیه.

{آنچه به ما نازل شده.}: قرآن است. {آنچه به ابراهیم نازل شده.}: صحف است. «اسباط» نواده های یعقوبند. «آنچه به موسی و عیسی دادند»: تورات است و انجیل. {آنچه که به پیامبران از سوی خدا داده شده.}: همه پیامبران، چه آنان که نامشان برده شده و چه آنان که نامی از آنان نیامده است. {ما میان پیامبران جدایی نمی اندازیم.}: مانند یهود که به برخی ایمان آوردند و برخی را نپذیرفتند. واژه «أحد» چون در سیاق نفی است، تعمیم را می رساند و در نتیجه می شود که واژه «بین» به آن اضافه شود. «ما برای او»: یعنی خدا. «تسلیم هستیم»: یعنی او را باور داریم و نسبت به اخلاص داریم.

در منلایحضرهالفقیه، در سفارشهای امیرالمؤمنین به پسرش - علیهماالسلام - آمده است: «واجب شده بر زبان اعتراف و تعبیر از آنچه دل به آن بسته است، و

1- . بقره / 136

خدا فرمود: «بگویید: «آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا.» {ایمان آوردیم به خداوند و آنچه به سوی ما نازل شده است}

پس اگر دیگر مردم {به مثل آنچه شما ایمان آوردید} ایمان آوردند، یعنی به همان چه که شما ایمان داشتید. واژه «مثل» در چنین مواردی معنا نمی شود، {و اگر اعراض کردند.}

{پس جز این نیست که آنان در شقاقند.}: از امام صادق علیهالسّلام روایت شده است: «یعنی در کفرند.»(1) و اصل معنایش مخالفت و دشمنی است که هر کدام از دو گروه مخالف در سمتی غیر سمت گروه دیگر است. {و خداوند به زودی کفایت اینها را از تو می کند.}: این جمله، تسلیت و تسکینی است برای مؤمنان. {خداوند شنوای گفتار شما است.} و {بسیار عالم.} به اخلاق شما است.

، {پس هر کس که کفر ورزد به طاغوت.}(2) : از امام صادق علیهالسّلام روایت شده است که: «آن شیطان است.» (3)

مولف: از اخبار بسیاری این نتیجه به دست میآید که شامل همه معبودان جز خدا است؛ از بت و امام گمراهی یا جلوگیر از دین خدا، و معنی سرکشی دارد؛ و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: آنانند که حق آل محمد صلّیاللّهعلیهوآله را غصب کردند.

{و باور دارد خدا را به یکتایی.}: و باور دارد رسولان را {و به حلقه استواری چسبیده.}: و خود را نگهداشته، با تمسک به حق، از نظرگاه درست، و دین پایدار.

در کافی آمده است: «آن ایمان به خدای یکتا و بی شریک است.» (4) و از امام باقر علیهالسلام روایت شده است«دوستی ما خاندان است که بریده نمیشود.»

1- . مجمع البیان 1 : 218
2- . بقره / 256
3- . مجمع البیان 2 : 364

4- . کافی 2 : 1

پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «هر کس دوست دارد بچسبد به حلقه استواری که بریده نشود، باید بچسبد به ولایت برادرم و وصیام علی بن ابی طالب علیهالسّلام که هلاک نشود هر کس دوستش دارد و پیرو او است، و نجات نمییابد هر کس که دشمن و بدخواه او است.» (1)

{و خداوند شنوا است.}: گفته ها را؛ و {آگاه است.}: از نیّت ها.

{خداوند سرپرست آنان است که گرویدند.}: کارهاشان را سرپرستی میکند و آنها را تحت سرپرستی میدهد. {آنها را بیرون میآورد.}: به هدایت و توفیقش. {از تاریکیها}: تاریکیهای نادانی و گناهان. {به روشنی}: روشنی هدایت و آمرزش. علی علیهالسلام فرمود: «مؤمن در پنج نور میچرخد: ورودش نور، خروجش نور، دانشش نور، سخنش نور، و دیدگاهش در رستاخیز به سوی نور است.»

{آنان که کافرند اولیاشان طاغوت است.}: از امام باقر علیهالسلام روایت شده و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: «طواغیت، ستمکاران بر آل محمدند.»(2)

{آنان پیروان خود را از نور به تاریکیها بیرون می برند.}: گفته شده است از نور فطرت بر تباهی استعداد؛ و از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «مقصود از نور، آل محمد صلّیاللّهعلیهوآله هستند و ظلمات، دشمنان آنها.»(3) از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «از ظلمات به نور، یعنی از ظلمات کفر به نور توبه و آمرزش، به خاطر پذیرش ولایت هر امام عادل که از طرف خدا است.» و خداوند متعال فرمود: {و آنان که کافرند و اولیاشان طاغوت است، برآورندشان از نور به ظلمات.}: مقصودش این است که آنان نور مسلمانی دارند و به دلیل پیروی از پیشوای جائر، که از طرف خدا نیست، و به جهت ولایت آنها، از نور اسلام به ظلمات کفر بیرون می شوند و خدا دوزخ را برایشان واجب میگرداند تا با کفار در

1- . معانی الاخبار : 368
2- . کافی 8 : 289
3- . کافی 8 : 289

آنجا به سر ببرند.» در عیاشی افزوده شده است:«گفتم مقصود از آنها کفار نیست، چراکه فرموده است: «و الذین کفروا»، {و کسانی که کافر شدند} :آن حضرت فرمود: «کافر را چه نوری است تا از آن به ظلمات بیرون آورده شود؟ آنان یاران دوزخاند و در آنجا جاویدان خواهند ماند.» و از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «آنان که در دوزخ جاویدند، دشمنان علی علیهالسلام هستند، گرچه در دین خود، در نهایت ورع و زهد و عبادت باشند.» (1)

{راستی آنان که گرویدند.}(2): گفتند: «یعنی به خدا و رسولانش و به آنچه از سوی او آمده گرویدند.{و نماز را برپا داشتند و زکات را پرداختند.}: آنها را عطف کرده به آنچه شامل آنها است، چون برتری دارند بر کارهای خوب دیگر.

{اگر شما مومنید.}(3): یعنی از دل مومن هستید، چون دلیلش بردن هر گونه فرمان است. این آیه تایید می کند که هر کس گناهان بزرگ از او سر بزند، مومن نیست.

{باور دارد رسول به آنچه فرودش آمده از پروردگارش.}(4): بیضاوی میگوید: این گواهی است و تصریح از خدا بر صحت ایمان او و اعتمادش به آن و جزم و نفی شک وی در آن، و مومنان همه به خدا و فرشته ها و کتابها و رسولان الهی ایمان دارند. یا «مومنون» عطف به رسول است و در نتیجه، ضمیری که «تنوین» جایگزین او است، به رسول و مومنان بر می گردد، یا مومنون «مبتداء» است و ضمیر به مومنان برمی گردد، و در این فرض می تواند واژه «کل» با خبرش، خبر مبتداء باشد. ایمان رسول را جدا از دیگر مومنان آورده است، یا برای تعظیم رسول، یا چون ایمان رسول به مشاهده و عیان بوده، و از دیگران به دلیل و برهان.

1- . تفسیر عیاشی 1 : 139
2- . بقره / 277
3- . بقره / 282
4- . بقره / 285

{میان رسولان خدا تفاوتی نمی نهیم.}: یعنی می گویند: «ما فرقی .» واژه «أحد» به معنای «جمع» است، چرا که در سیاق نفی قرار دارد، و به همین جهت، واژه «بین» بر سر او درآمده، و منظور این است که ما میان رسولان فرقی در پذیرش و تکذیب نمی گذاریم.{و گفتند: شنیدیم.}: اجابت کردیم و اطاعت کردیم دستور تو را.{غفرانک ربّنا.}: یعنی تو ما را بیامرز، یا ما در خواست آمرزش تو را داریم. «و الیک المصیر»: یعنی رجوع ما پس از مرگ به سوی توست، و این اعترافی است از آنان به برانگیخته شدن در قیامت.

{راستی در آن}:(1) یعنی در اخبار، از خوردنی و پسانداز در خانه هایتان. {معجزه ای است.}: اگر باور کنید. یعنی اگر بپذیرید و عناد نورزید. «فیوفیهم اجورهم»(2): «ایفاء» و «توفیه»: پرداخت حق به طور کامل و تمام است.

{راستی وابسته ترین مردم به ابراهیم.}(3) : یعنی ویژهترین مردم به ابراهیم و نزدیکترین آنها به او.{اولی}: از «ولّی» به معنای قرب و نزدیکی است.{کسانی هستند که پیروی کردند}: از امت ابراهیم.{و نیز این پیامبر.}: به ویژه.{و باز مومنان}: از امت پیامبر، چراکه با ابراهیم در بیشتر تشریعات اصلی موافقت دارند. در کافی و در تفسیر عیاشیآمده است که: مقصود ائمه و پیروان آنها هستند.

امیرالمومنین علیهالسلام فرمود: «وابسته ترین مردم به پیغمبران، کارکن ترین آنها هستند به آنچه آوردند.» (4) و آنگاه این آیه را خواند و گفت: «ولی محمد، آن کسی است که فرمان خدا میبرد گرچه نژاد او از وی دور باشد؛ و دشمن محمد آن کسی است که نافرمانی خدا میکند گرچه خویش وی باشد.»

{بگو باور داریم.}:(5) به رسول صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود که گزارش ایمان خود و پیروانش را بدهد.{ما برای او تسلیم هستیم.}: یعنی منقاد و با اخلاص در حال

1- . آل عمران / 49
2- . آل عمران / 57

3- . آل عمران / 68
4- . مجمع البيان 2 : 458
5- . آل عمران / 84

پرستش او هستیم. «والله ذوالفضل علی المومنین»(1): با عفو و غیر آن بر مومنان در همه حالات تفضل دارد. «فآمنوا بالله و رسله»(2) : ایمان با اخلاص. و اگر آن گونه که شایسته ایمان است ایمان بیاورید و از نفاق بپرهیزید، برای شما پاداش بزرگی است که قدر آن معلوم نیست.

{و نفروشند آیات خدا را به بهای اندک.}(3): چنانچه تحریف کنندگان از علمای آنان کردند. {آنان را مزدشان باشد}: و دو بار مزد دارند، چنانچه در آیه دیگر وعده داده است. {خداوند سریع الحساب است.}: چون به اعمال بندگان و جزای هر عمل کنندهای آگاه است و در جزادهی سرعت دارد، و نیز پاداش وعده داده شده را سریعاً می دهد.

{همسران پاکیزه}(4): از خون زنانه و چرک دنیا و پلیدیهایش، و گفته اند از اخلاق بد. «ظل ظلیل»: یعنی پیوسته که خورشید آن را برنیندازد. «ظلیل» از «ظل» گرفته شده و تأکید آن است، همان گونه که گفته شده: «لیل ألیل.»

«وعد الله»: طبرسی میگوید: یعنی خداوند این وعده حق را داده است. «حقّاً»: مصدری است که ماقبل را تأکید می کند و گویا گفته است: «اُحقّه حقّاً» «و من اصدق»: استفهام است برای نفی، یعنی نمی یابم راستگوتر از خدا در گفتار، در آنچه خبر داده است، و در وعده، در آنچه که وعده داده است.

{آیا آنان که گرویدید بگروید به خدا و رسولش.}(5): یعنی شما که به زبان گرویدید به دل هم بگروید تا بیرون و درون یکی باشد، و گفتگو با دورویان است، و گفته اند با مومنان حقیقی است، و منظور پایداری بر ایمان است در آینده؛ جبایی این نظر را برگزیده و گفته: «ایمان، که تصدیق است، نمیماند و باید پیاپی تازه گردد.» و گفته اند: سخن با اهل کتاب است که به آنها فرمان داده شده در باور داشتن پیغمبر

1- . آل عمران / 152
2- . آل عمران / 179
3- . آل عمران / 199
4- . نساء / 57

5- . نساء / 136

اسلام و قرآنش، چنانچه باور داشتند آنچه خود دارند، از تورات و انجیل، و سبب فرمان آنها به باور داشتن کتاب خود، گرچه آنها را باور داشتند، یکی از دو چیز است:

1. در تورات و انجیل وصف پیغمبر ما و نبوت او ثبت است، و هر کس که او و قرآنش را باور ندارد، به آنها هم باوری ندارد، چون تکذیب وی تکذیب تورات و انجیل است.

2. خدای عزوجل فرمان داد آنها را به اعتراف به محمد صلّیاللّهعلیهوآله و قرآن و به کتابی که پیش از او فرود آمده که انجیل است، و آن درست نیست جز با اعتراف به عیسی علیهالسلام، که او نیز پیغمبر مرسل است.

{و هر کس که کفر ورزد به خدا. }: یعنی منکر او شود یا او را مانند خلقش بداند یا فرمان او را نبرد. {و ملائکه }: یعنی ملائکه را نفی کند و یا آنان را در جایگاهی که شایسته آنان نیست قرار بدهد، آنگونه که گفتهاند: فرشتهها دختران خدا هستند. «و کتبه»: به این که آنها را انکار کنند. «و رسله»: که آنان را نپذیرند.«و الیوم الآخر»: یعنی روز قیامت. «فقد ضلّ ضلالاً بعیداً»: یعنی از حق و راه میانه دور افتاده است.

«و امّاالذین استنکفوا»: یعنی از پذیرش وحدانیت خدا استنکاف میورزند. «و استکبروا»: یعنی از اقرار به اطاعت و بندگی برای خود بزرگی قائلند. «ولیّاً» دوستی که آنان را از عذاب خدا نجات بدهد. «و لا نصیراً»: یاوری که آنان را از کیفر خدا خلاص بسازد.

{و جدایی نیندازد میان آنان همه. }(1) : و همه را باور داشته باشد. {مزد موعود را ببرد. }: یعنی ثواب را، و آن را مزد نامیده برای بیان استحقاق آن، و اینکه بر سر فعل مضارع «یوتیهم»، «سوف» درآمده، برای آن است که بگوید این کار قطعاً انجام می گیرد، گرچه به تأخیر بیفتد. «و کان الله غفوراً رحیماً»: پیوسته خداوند تفریط آنان را در مورد معاصی میآمرزد. «رحیماً»: و با گونه های مختلف انعام بر آنان تفضّل

1- . نساء / 152

می کند. «و یزیدهم من فضله»(1): یعنی از فضل خودش بر جزای موعودشان می افزاید.«و اماالذین استنکفوا»: یعنی از پذیرش وحدانیت خدا استنکاف میورزند. «و استکبروا»: یعنی از اقرار به اطاعت و بندگی برای خود بزرگی قائلند. «ولیّاً» دوستی که آنان را از عذاب خدا نجات بدهد. «و لا نصیراً»: یاوری که آنان را از کیفر خدا خلاص بسازد.

{و پناهنده اند به او.}(2): یعنی به رشته طاعت او یا طاعت پیمبران و حجج او، یا به دینش که فرمود: {پناهنده شوید به حبل خدا همگی.}

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که منظور، تمسک به ولایت علی و ائمه پس از او است.

«فی رحمه منه»: یعنی پاداشی که استحقاق دارد و یا نعمتی از خدا که همان بهشت است. این تفسیر از ابن عباس است. و {فضل}: یعنی احسانی افزون بر پاداش، و گفته شده: منظور از فضل کرامتی است که برایشان گسترده می گردد، و نیز مضاعفسازی حسنات و فزونی نعمتها، علاوه بر آنچه استحقاق آن را دارند؛ و{و راه نمایدشان به سوی او، به راهی راست.}

طبرسی گفته: «صراط» مفعول دوم است، یعنی شناسد به وسیله آنها راه راست را، یا حال از «هاء» در «الیه» است؛ یعنی به آنها توفیق بدهد که به فضل او که به اولیایش داده برسند، و به آنها کمک کند برای سلوک راه، هر کس که نعمتش داده از فرمانبرانش، و برای پیروی از آثارشان. (3)

مولف: در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که راه راست، علی علیهالسّلام است. (4)

1- . نساء / 173
2- . نساء / 175
3- . مجمع البیان 3 : 147
4- . تفسیر قمی 606 : 612

{آمرزش دارند. }(1): از گناهان. و{ مزد دارند. }: و ثواب بزرگ.

طبرسی گفته: فرق میان ثواب و مزد این است که ثواب، پاداش طاعات است و مزد چهبسا عوض باشد، به معنای اجرت. (2)

{و اگر که اهل کتاب}(3) :یعنی یهود و نصاری.{میگروند. }: به محمد صلّی اللّه علیه و آله.{و میپرهیزند. }: از کفر و هرزگیها.{جبران کنیم گناهانشان را. }: نهانشان کنیم. و بیامرزیمشان.{و اگر تورات و انجیل را برپا دارند. }: با کردار به آنچه در آنها است بی تحریف چیزی از آنها، یا آنها را برابر چشم خود داشته باشند.{و هم آنچه فرو شده بر آنها از پروردگارشان. }: که قرآن است، و گفتهاند: هر آنچه خدا دلیل بر امور دین ساخته است.{البته بخورند از فراز خود. }: زیرا باران فراوان میآید.{و از زیر پاهایشان. }: زیرا زمین خیر خود را میدهد، و گفتهاند: میوه های نخل خرما و درختها را از فراز خود میخورند، و کشت را در زیر پاها.

مقصود این است که در بلاد خود میمانند، از آنها دور نمیشوند، کشته نمی شوند، و از دارایی و آنچه خدا روزیشان کرده، بهره میبرند. نام «خوردن» را برده زیرا بزرگترین نفع است، و گفتهاند: کنایه از توسعه است؛ چنان که میگویند: فلانی از سر تا پا غرق در خوبی است، یعنی از هر طرف خوبی نصیبش میشود.

مولف: در تفسیر علی بن ابراهیم، «از فرازشان» به معنی باران است، و «از زیر پاهاشان» گیاه، و من میگویم یک محققی گفته: «و از فراز»، افاضه و الهامهای ربانیه است، و «از زیر پا»، آنچه با اندیشه و کتابخوانی به دست میآید، که حمل به رزق روحانی شده است.

1- . مائده / 9
2- . مجمع البیان 3 : 169
3- . مائده / 65 و 66

{برخی از آنها ملتی میانهرو هستند.}: کسانی که مسلمان شدند.{و بسیاریشان بدکردارند.}: در این جمله، اظهار شگفتی وجود دارد، یعنی چقدر کارشان زشت است، و اینان کسانی هستند که بر انکار خویش مانده اند.

{راستی آنان که گرویدند.}(1): به خدا و به آنچه که باید باور داشته باشند. منظور، قوم یهود است. {و صابئان}: آنان که به قول علی بن ابراهیم اهل کتاب نیستند و ستاره پرستند. {هر کدام باور دارند.}: و از کفر خود دست برمیدارند{نه ترسی دارند.}: در دیگرسرا، که بزهکاران میترسند.{و نه اندوه خورند.}: آنجا که خلافکاران در اندوهند.

مولف: مانند این آیه در سوره بقره وجود داشت. (2)

{پس هر که گروید.}(3): و باور کرد رسولان را.{و بِه شد.}: و در دنیا کار خوب کرد.{نه ترسی دارد از عذاب.}: و نه اندوه میخورد از فوت ثواب.

{میگروند بدو.}(4): که قرآن است.{و بر نماز خود نگهبانند.}: چون به آخرت باور دارد، از عاقبت میترسد و از ترس میاندیشد تا به آن بگرود، و فرمان ببرد؛ و نام نماز را برده، چون ستون دین و پرچم ایمان است.

{راستی در آن.}(5): فرو آوردن باران و رویاندن گیاهها و درختها و میوه ها.{نشانه ها است.}: بر هستی صانع دانا و حکیم و توانا، که آن را اندازه میگیرد، تدبیر میکند و از حالی به حالی میگرداند، برای مردمی که باور میدارند و از آن بهرهمند میشوند.

{آیا کسی که مرده است؟}(6): گفتهاند: یعنی کافر.{و زنده اش ساختیم.}: و او را با ایمان راهنمایی کردیم. همانا کافر را مرده نامیده، زیرا از زندگیش سودی نمی

1- . مائده / 69
2- . بقره / 62
3- . انعام / 48
4- . انعام / 92

5- . انعام / 99
6- . انعام / 122

برد و به دیگری نیز سودی نمیدهد و از مرده بدتر است؛ و مومن را زنده نامیده، زیرا برای خود و دیگری خوبی و سود دارد؛ و گفتهاند: یعنی نطفه بیجان بود و او را آدمی زنده کردیم و نوری برایش ساختیم که با آن میان مردم راه برود؛ و گفتهاند: دانش و حکمت است، زیرا دانش راهنمایی میکند، مانند روشنی در راهها؛ یا مقصود قرآن و ایمان است و منظور از ظلمات، کفر است.

و قرآن و ایمان و دانش را نور گفته، چون مردم با آنها بینا میشوند و از ظلمت کفر و سرگردانی گمراهی به راه میآیند، آن گونه که به وسیله دیگر نورها هدایت مییابند؛ و کفر، ظلمت نامیده شد، زیرا کافر راهبر نیست و به کار خود بینا نیست، و از این رو نابینا نامیده میشود. {و چنین آراسته شده برای کفار کردارشان.}: به گفته حسن: شیطان و نفسشان آن را آراسته برایشان.

امام باقر علیهالسّلام فرمود: {مرده}: کسی است که هیچ نمیدانست؛ و {نوری که با آن در میان مردم راه میرود.}: همان امام است که به او اقتداء می کند؛ {و آن کسی که در ظلمت است.}: امامنشناس است.»

همچنین، امام باقر علیهالسلام فرمود: {مرده}: آن کسی است که امامت را نمیشناسد؛ و {نور ساخته}: منظور، امام است، تا پیرو او باشد، یعنی علی علیه السّلام؛ و {آن کسی که در ظلمات است.}: - با دست اشاره کرد - یعنی این مردمی که چیزی را نمیشناسند. (1)

امام صادق علیهالسّلام فرمود: «مرده بود، جدا از ما، و زنده اش کردیم به همراه خود.»

و علی بن ابراهیم گفت: «نادان به حق بود، و ولایت، و او را راهنمایی کردیم به سوی خود، و نور، ولایت امامان است، و ظلمات، پیروی دیگران.» (2)

امام باقر علیهالسّلام فرمود: «این آیه درباره عمار یاسر و ابوجهل نازل شده است.» (3)

1- . تفسير عياشى1 : 357
2- . تفسير قمى 1 : 203
3- . مجمع البيان 4 : 359

{و این راه پروردگار تو است.} (1): گفتهاند: روش او در راهنمایی و به خود واگذاری؛ و گفتهاند: اسلام و یا قرآن است. {راست است.}: کجی ندارد. نصب «مستقیماً» برای حال بودن آن است.

«قد فصّلنا الآیات»: یعنی آیات را بیان کردم و جدا کردیم. «لقوم یذکّرون»: که بدانند قدرتمند خدا است، و هر خیر و شری که پدید می آید به قضای الهی است، و او از حالات بندگان آگاه است، و حکیم عادلی است در هر کاری که با بندگان می کند. {برای آنان}: برای کسانی که متذکّر شوند و حق را بشناسند. {دارالسلام}: خانه خدا و یا خانه سلامت از هر آفتی است.

علیبنابراهیم می گوید: منظور از دارالسلام، در بهشت است، و سلام همان امان و عافیت و سرور است. «عند ربهم.» یعنی خداوند ضامن است که اینها را قطعاً به آن خانه سلام برساند «و هو ولیّهم»: گفته شده که به معنای مولا و دوست آنان است.

علیبنابراهیم میگوید: منظور از «ولی» تولای به آنان است. «بما کانوا یعملون»: یعنی به سبب اعمالشان. {و راستی این است راه من.} (2): که باید پیرو آن بود، و گفتهاند: اشاره به همه سوره است که در اثبات توحید و نبوت و بیان شریعت است؛ و «إن» با کسره خوانده شد تا استیناف باشد. {و از هر راهی پیروی نکنید.}: چون کیشهای گوناگون وجود دارند و هوسهای جداجدا. «فتفرق بکم»: یعنی شما را متفرق می سازدو جدا می کند. «عن سبیله»: منظور همان راه پیروی از وحی و پیگیری برهان است. «ذلکم»: یعنی این پیروی. «وصّاکم به لعلّکم تتقون»: تا از گمراهی و جدایی از حق بپرهیزید.

از پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله روایت شده است: «از خدا خواستم آن را راه علی سازد، و پذیرفت.»

1- . انعام / 122
2- . انعام / 153

امام باقر علیهالسّلام به برید عجلی فرمود: «میدانی منظور از «راه مستقیم» چیست؟» گفتم: «نه.» فرمود: «ولایت علی و اوصیاء است.» و فرمود: «میدانی {از هر راهی پیروی نکنید.} به چه معنی است؟» گفتم: «نه.» فرمود: «ولایت فلان و فلان.» فرمود: «میدانی {جدا شدن از راه} به چه معنی است؟» گفتم: «نه.» فرمود: «یعنی از راه علی علیهالسّلام.»(1)

{و آیا چشم به راهند؟}(2) : انتظاری ندارند جز اینکه فرشته ها نزدشان بیایند و جانشان را بگیرند، یا عذابشان بدهند. {یا پروردگارت بیاید.}: و فرمان کیفر آنها برسد، یا برخی آیات پروردگارت برسد. از علی علیهالسّلام روایت شده است: «خداوند تعالی به پیغمبر ما گفته: {دورویان و مشرکان جز این انتظار را دارند که فرشته ها را به چشم ببینند، یا فرمان پروردگارت بیواسطه به آنها برسد، و آیات عذاب دنیوی است که امتهای گذشته به آن دچار شدند.} (3)

{روزی که آید عذاب پروردگارت.}: گویا مقصود این است که ایمان کسی که سابقه ندارد، سودی نمیدهد؛ یا ایمان سابقهداری که عملی همراه آن نبوده؛ و دلالت دارد به اینکه ایمان به اعیان آخرت و دیدار عذاب سودی نمیدهد، مانند ایمان فرعون، که تفسیر این آیه در کتاب معاد آمده است.

امام باقر علیهالسّلام درباره «اکتسبت فی ایمانا خیرا» فرمود: چون خورشید از مغرب برمیآید، همه مردم در آن روز ایمان میآورند، و آن روز ایمان کسی سودی ندارد.»

از امام باقر و صادق علیهماالسلام روایت شده است: «روزی که برخی آیات پروردگارت میآید، روز برآمدن خورشید تو است از مغرب، و خروج دجال و ظهور دود، و مردی کفراندوز بوده و کار ایمانی نکرده، و آنگاه این نشانه ها آمدند و ایمان او سودی ندارد.»

1- . تفسیر عیاشی 1 : 383 - 384
2- . انعام / 158
3- . احتجاج : 132

و از یکی از دو امام، در تفسیر «أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً» روایت شده است که: «مومن گناهکار را گناه بسیار و کمبود حسنات، از ایمان بازمیدارند، و در پرتو ایمانشان کار خیری نمیکند.»(1)

و از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «مقصود از «من قبل» دوران میثاق است، و منظور از «کسب خیر»، عقیده به انبیا و اوصیا و خصوصا امیر المومنین - علیهمالسلام - است، و ایمانش سودی نمیدهد چون وجود ندارد.» (2)

و امام صادق علیهالسلام درباره این آیه فرمود: «مقصود روز خروج قائم منتظر است.» (3) و از همین امام علیهالسّلام روایت شده است: «آیات امامانند، و آیت منتظره، امام قائم علیهالسلام، و آن روز است که ایمان سودی ندارد برای کسی که از پیش ایمانی نداشته باشد.»(4)

و از امیرالمومنین علیهالسّلام روایت شده است: «آن آیه بیرون آمدن دابه الارض است نزد کوه صفا، و با او است خاتم سلیمان و عصای موسی و هم بر آمدن خورشید از مغربش.» (5)

{و بگو منتظر باشید و ما هم منتظریم.}: بیم دادن است، یعنی هنگام رسیدن یکی از این سه، خوشا بر ما و بدا بر شما.

{بگو راستی ره نماید مرا پروردگارم.}:(6) به وحی و ارشاد. {و به دین.}: دین استوار. {قیّم} از ریشه «قام» است، مانند «سیّد» و «هیّن». {ملّه ابراهیم}: یعنی مرا هدایت کرد و آیین ابراهیم را که حنفیت است به من معرّفی کرد.

امام باقر علیهالسّلام فرمود: «دین حنیف، از هیچ چیز فروگذار نکرده، تا برسد به ناخن چیدن و شارب زدن و ختنه کردن.» (7)

1- . تفسیرعیاشی1 : 385
2- . کافی 1 : 428
3- . اکمالالدین 2 : 27
4- . اکمالالدین 2 : 5

5- . اکمالالدین 2 : 207 و 208
6- . انعام / 161
7- . تفسیر عیاشی 2 : 388

و از همین امام علیهالسّلام روایت شده است: «هیچ امتی به کیش ابراهیم نیست، جز ما و شیعه ما.» و امام سجاد علیهالسّلام فرمود: «کسی بر ملت ابراهیم نیست، جز ما و شیعه ما، و مردمان دیگر از آن بیزارند.»

{و آنچه بر شما فروشده.} (1): از قرآن و وحی. «مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ»: شیاطین پری و آدمی که شما را به هواپرستی و بدعت وامیدارند، و از دین خدا گمراه می کنند، و از پیروی فرمانش. «قلیلاً ما تذکرون»: یعنی کم متذکر می شوید. «لا نکلف نفساً الّا وسعها»(2): این جمله معترضه است که در بین مبتداء و خبر قرار گرفته تا به تحصیل نعمت ابدی، طبق وسع، و آن گونه که بر مردم آسان باشد، ترغیب کند.

{و رحمتم هرچه را فرا گیرد.}(3): و در دنیا، هر مسلمان و کافر و فرمانبر و نافرمان از آن بهره میبرد و در نعمتم داخل است؛ یا هم در دنیا و هم در آخرت، و مردمی از نعمت آخرت بر کنارند که گمراهند. «و آن را ثبت کنم»: {برای پرهیزکاران.}: از شرک و گناه.

{و روا دارد برایشان پاکیزه ها را.}(4): با استفاده از برخی آیات. منظور از پاکیزه ها، دانشآموزی از اهل آن است. {خبائث}: قول مخالفان است، و این بطنی است از بطون این آیه، و تفسیرش در ابواب «اطعمه» نقل شده است. {و وانهد از آنها بار گران را.}: یعنی سبک کند تکالیف سخت آنان را.

اصل {أصر}، همان سنگینی است، و اغلال نیز چنین است. «و عَزَّرُوهُ»: یعنی بزرگش میدارند با کمک و دفاع از او. ریشه {تعزیر} همان «منع» است. {نور}: گفته اند: قرآن است، و در بسیاری از اخبار، علی علیهالسّلام.

1- . اعراف / 3
2- . اعراف / 42
3- . اعراف / 156
4- . اعراف / 157

{و کوچیدند.}(1): یعنی از وطن ها و اقوامشان به خاطر خدا و رسولش جدا شدند. منظور مهاجران از مکه به مدینه است. {و آنان که جا دادند.}: انصار مدینه اند که پذیرای مهاجران شدند. {و آنانند مومنان به راستی.}: چون با کوچیدن و یاری کردن، ایمان خود را پایدار ساختند و از خانمان و دارایی و جان خود برای دین گذشتند. «لهم مغفره و رزق کریم»: که عوارض بدی ندارد و منّتی در آن نیست.

«و الذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم»(2): منظور کسانی هستند که بعداً به پیشتازان می پیوندند. «فاولئک منکم»: اینان از شمایند ای مهاجران و انصار، و حکمشان - در اینکه دوستی و یاریشان واجب است - همچون حکم شماست؛ گرچه ایمان و هجرت آنان به تأخیر افتاده و بعدا صورت گرفته است.

«أعظم درجه»(3): یعنی نسبت به کسی که این صفات را ندارد. «و اولئک هم الفائزون»: یعنی اینان مخصوص به رستگاری و دستیابی به خوبی نزد خدایند.

{و مسکنهای خوب.}(4): که زندگی در آنها خوش است. {در بهشتهای عدن.}: که ماندن در آنها جاوید است؛ و اخباری در این باره، در«باب بهشت» نقل شده است. {و رضوان خدا بزرگتر است.}: چون سبب هر پیروزی است، و ارج خدایی که بزرگترین پاداش است. {و آن فوز بزرگ است.}: که هر گونه خوشی و خرمی در برابرش ناچیز است.

{راستی قدمی صادق دارند نزد پروردگارشان.}(5) : منظور از قدم صدق، سابقه و فضل است؛ سابقه و فضیلت، قدم صدق نامیده شد، چون پیشتازی با قدم بوده، همان گونه که به نعمت «ید» میگویند، چون با «ید» داده می شود؛ و «قدم» به «صدق» اضافه شد، برای سابقه و فضلی که با کوشش و قدم برداشتن دارا شدند، از روی راستی و صمیمیت.

1- . انفال / 73
2- . انفال / 74
3- . برائت / 20
4- . برائت / 22

5- . يونس / 2

امام صادق علیهالسّلام فرمود: «قدم صدق، شفاعت محمد صلّیاللّهعلیه آله وسلم است.» (1)

در کافی و تفسیر عیاشی آمده است: «منظور، رسول خدا است.» (2) و در این هر دو کتاب آمده که: «منظور، ولایت علی علیهالسّلام است، چون ولایت شرط شفاعت است و این دو از هم جدا نمیشوند.»

{به ایمانشان.}(3): به سبب ایمان و پایداری در پیمودن راه بهشت. «فی جنات النعیم»: چون چنگ زدن به سبب سعادت، مثل آن است که در جنات نعیم است، یا اینکه چنگ زدن، ما را به جنات نعیم می رساند

{و مژده ده مومنان را.} (4) : برای یاری در دنیا، و در بهشت، در دیگرسرا.

{اکنون با اینکه نافرمانی کردی در پیش.}:(5) طبرسی گفته: یعنی به او گفته شد اکنون گرویدی که سودی ندارد و پذیرفته نیست، چون دیگر اختیاری نمانده؛ یا اینکه در حال اختیار، که ایمان سودمند بود، ترکش کردی، و خوب بود پیش از این میگرویدی؛ و ایمان به زور، سبب استحقاق ثواب نیست و سودی ندارد. (6)

رازی درباره پذیرفته نشدن توبه فرعون گفته است: چون ایمانش هنگام نزول عذاب بود، به زور بود و توبه در این حال پذیرفته نمیشود.

{و چنین باید بر ما.}(7): یعنی مانند نجات دادن مومنان، لازم است بر ما نابود کردن مشرکان. جمله «حقاً علیناً» معترضه است، یعنی این بر ما ثابت و الزامی است.

1- . مجمع البیان 5 : 89
2- . تفسیر عیاشی 2 : 117 - 118
3- . یونس / 9
4- . یونس / 87
5- . یونس / 91
6- . مجمع البیان 5 : 131

7- . يونس / 102

از امام صادق علیهالسّلام روایت شده است: «چه باز میدارد شما را که گواهی دهید بر هر کس که از شما بر عقیده امامت میمیرد از بهشتیان است؟ زیرا خداوند تعالی میفرماید: «و چنین باید ما را که نجات دهیم مومنان را.»

{ولی بپرستم خدا را که جان شما را بگیرد؟ }(1): که باید از او ترسید و امیدوار بود و او را پرستید. تعبیر جان گرفتن را آورده، برای بیم دادن. {من فرمان دارم بوده باشم از مومنان. }: باوردار یگانه پرستی، و این کیش من است.

{و اینکه برخیزان خود را. }:(2)این آیه عطف بر «ان اکون» است، با این تفاوت که صله «ان» با صیغه امر آمده است. بر پایداری و استواری در دین، به انجام آنچه باید، و ترک آنچه زشت است و نباید.

«وَ أَخْبَتُوا إِلی رَبِّهِمْ»(3):آرامند به درگاهش و ترسان هستند از او. {نمونه دو دسته مومن و کافر. }: چون نابینا و ناشنوا، یعنی مانند نابینا و به مانند ناشنوا، یا مانند نابینای ناشنوا. «والبصیر و السمیع»: یعنی مانند بینا و مانند شنوا، یا مانند بینای شنوا، و این تشبیه به این جهت آمده که کافر در دیدن آیات الهی کور است، و از شنیدن کلام خدا کر است، و از تدبّر در معانی آن ابا دارد. «افلا تذکرون»: با زدن مثال ها و تأمل در آن. {آیا برابرند کور و بینا؟ }(4): به قول علی بن ابراهیم، کافر و مومن را میگوید، یا برابر است ظلمات و نور، با کفر و ایمان.

{«سخن خوش }(5): گفتهاند: یعنی سخن درست و دعوت برای خوبی. {مانند درخت خوب است. }: چون میوه خوب دارد، مانند نخل خرما. از پیامبر صلّیاللّهعلیهوآله روایت شده است: «این درخت خوب، درخت خرما است.»(6) {بیخش پایدار است. } در زمین و در آن ریشه خلانیده. {خوردنی خود و میوه اش را می

1- . یونس / 103
2- . یونس / 105
3- . هود / 23 - 24
4- . رعد / 16

5- . ابراهيم / 24 - 27
6- . مجمع البيان 6 : 312

دهد. }، {در هر زمانی }: که خدا برایش مقرر داشته، به فرمان پروردگارش و {به خواست آفریدگارش. }، {چرا که در زدن مثال ها یادآوری است. }: و نیز مثل ها معانی ذهنی را در قالب محسوس به تصویر می کشند تا آن را به فهم نزدیک سازند.»

امام صادق علیهالسّلام فرمود: «خدا این مثل را برای خاندان پیغمبرش زده، و دشمنان آنها.» (1) و از آن حضرت علیهالسّلام درباره «شجره» در این آیه پرسیده شد، فرمود: «رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم، بُن آن است و امیر مومنان برآمده از آن، و امامان از نژادش شاخه هایش، و دانش امامان میوه اش، و شیعه شان برگ هایش.» (2)

همچنین فرمود: «به خدا، چون مومن زاده شود، برگی بر آن میروید، و چون مومنی میمیرد، برگی از آن میافتد.»

در اکمال آمده است که: «حسن و حسین میوه آنند، و نُه امام فرزندان حسین، شاخه های آن.»

همچنین آمده است: «شاخه آن درخت، فاطمه است، و میوه اش فرزندانش، و برگش شیعه ما.» (3) و در اکمال افزوده شده است: «میدهد خوردنیاش را در هر زمان»: آنچه از علم امام علیهالسّلام بیرون میآید به سویتان، در هر سال، از هر دره ژرف.»

{و نمونه سخن بد }: گفتهاند: گفتار باطل و دعوت به گمراهی و فساد است. {چون درخت پلید است. }: که میوه اش خوب نیست، مانند هندوانه ابوجهل که {بوته اش روی زمین است. }: و ریشه هایش نزدیک آن است و {پایدار نیست. }

از امام باقر علیهالسّلام روایت شده است: «این مثل بنیامیه است.» (4) و به روایت علی بن ابراهیم از آن حضرت علیهالسّلام: «چنین باشند کافران، که کردارشان

1- . تفسیر عیاشی 2 : 224
2- . کافی1 : 428

3- . معانى الاخبار : 400
4- . مجمع البيان 6 : 313

به آسمان بالا نمیرود؛ زادگان امیه یاد خدا نمیکنند در مسجدی و نه مجلسی، و کردارشان به آسمان بالا نمیرود، جز اندکی از آنها.»

{به گفته ثابت}: گفتهاند: آن چیزی است که به دلیل و برهان نزد آنان ثابت است، و در دلشان جا کرده و خاطر جمعند. {در زندگی دنیا}: نمیلغزند و از دین برنمیگردند. {و در آخرت}: زبانشان بند نمیآید چون از عقیده شان بپرسند. {و گمراه کند خدا ستمکاران را.}: چراکه به خود ستم کردند با انکار حق، و به تقلید از دیگران اکتفا میکنند، و به حق نمیرسند، و در آزمایش بر جا نمیمانند. از امام صادق علیهالسّلام روایت شده است که: «گمراه میکند آنها را در قیامت، در راه رسیدن به خانه کرامت الهی». «و یفعل الله ما یشاء»: از تثبیت مومنان و رهاسازی ظالمان.

از بسیاری اخبار برمیآید که پایداری در دنیا هنگام مرگ است و در آخرت در گور، یا آخرت شامل هر دو حالت است؛ و اخبار بسیاری در تفسیر آیات نامبرده در کتب امامت و فتن و معاد نقل شد و در آنها وجوه بسیاری ایراد کردیم و دوباره به آنها باز نمیگردیم.

«حنیفاً»:(1) دل دادن به راستی، و «جنف» عکس آن است، به قول راغب(2).

«مزد خوب»:(3) بهشت. «ابداً»: پیوسته، همیشه.

{جز آنکه آیدشان روش اولین.} (4): یعنی انتظار هلاک و عذاب، یا عذاب آخرت پیش روی آنها میآید.

{باشد برایشان بهشتهای فردوس.}(5) : در مجمع میگوید: «در حکم خدا و علم او است که باغستان های فردوس برای آنها است، و آن پاکیزه ترین جای بهشت

1- . نحل / 123
2- . مفردات : 33
3- . کهف / 2
4- . کهف / 55

5- . کهف / 108

و برتر و بالاترین آنها است.»(1) «نزلاً»: یعنی منزل و جایگاه، و گفته شده که به معنای دارای نزل است. راغب می گوید:(2) «نزل» توشه ای است که برای کسی که منزل می کند، فراهم می شود. «لا یبغون عنها حولاً»: «حول» به معنای تحوّل است. از این باغستان ها نمی خواهند به جای دیگر بروند، چرا که بهتر و پاکتر از اینها پیدا نمی کنند تا برای تصاحب آن با یکدیگر درگیر شوند. «ولا یظلمون شیئاً»(3):گفته شده که چیزی از جزای عملشان کم گذاشته نمی شود. «شیئاً» می تواند مفعول مطلق و منصوب باشد.

{بسازد برایشان خدای رحمان دوستی. } (4): گفتهاند: یعنی مهر آنها را در دلها بیندازد؛ همان گونه که پیش از این نقل شد.

در اخبار بسیاری آمده که این آیه نازل شده درباره امیر مومنان علیهالسّلام، که خدایش محبوب مومنان ساخته و مودت و ولایتش را بر خلق واجب کرده است.

{کارهای خوب کرده. } (5): در دنیا. {و درجه های بلند دارد. }: ارجمند. «جنات عدن» بدل از درجات است. «من تزّکی» : چون پاکند از چرک کفر و گناه.

{برای کسی که توبه کند. }(6): از شرک. {و بگرویده به آنچه بایدش. }: و راه یافته به ولایت اهل بیت، چنانچه در اخبار بسیاری آمده است، که برخی از آنها نقل شد و برخی خواهد آمد، انشاءاللّه.

{و او مومن است. }(7): به خدا و رسولانش {و کوشش او هدر نرود. }: در نامه عملش نوشته شده باشد.

1- . مجمع البیان 6 : 498
2- . مفردات : 489
3- . مریم / 60
4- . مریم / 96
5- . طه / 75 - 76
6- . طه / 82

7- . انبياء / 94

واژه «کافران» برای منع پاداش، عاریه گرفته شده است، همان گونه که «شکر» برای دادن پاداش به استعاره می آید. {و انّا له}: یعنی نسبت به تلاش او. {کاتبون}: یعنی آن را در صحیفه عملش ثبت می کنیم. {و میکند هر چه خواهد.} (1): از پاداش دادن به یکتاپرست خوب و کیفر مشرک، جلوگیری نمیکند.

«من اساور»(2): «اساور» جمع «سوار» به معنی دستبند است. «من ذهب»: بیان آن است، و «لؤلؤاً» عطف بر «اساور» است نه «ذهب».

{به گفتار خودش}: گفتهاند: گفتار آنان است که: {سپاس از آن خدایی است که نویدش را برای ما انجام داده.} یا کلمه «توحید» است؛ و علی بن ابراهیم گفته: توحید و اخلاص است.

{راهنمایی شدند به راه پسندیده.}: گفتهاند: آن کس که خودش پسندیده است؛ یا سرانجام آن، که بهشت است؛ یا حق است؛ یا مستحق سپاس به ذات خود، که خدا است و راه او اسلام است.

امام باقر علیهالسّلام فرمود: «آن، همین روش شما امامیه است.»

و امام صادق علیهالسّلام فرمود: «آنها حمزه، جعفر، عبیده، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار هستند که راهنمایی شدند به سوی امیرمومنان.» (3)

«انّ الله یدافع عن الذین آمنوا»(4):یعنی غائله مشرکان را دفع می کند.

{و روزی کریم.}(5) : گفتهاند: کریم هر نوعی از آن است که فضائل آن را دارا است.

{به سوی راه راست.}(6) : علی بن ابراهیم گفته: یعنی امام راستین.

1- . حج / 14
2- . حج / 23 - 24
3- . کافی 1 : 426
4- . حج / 38
5- . حج / 50

{البته که رستگار شدند مومنان.}(1) : امام باقر علیهالسّلام فرمود: «میدانی کیانند؟» گفته شد: شما داناترید. فرمود: «رستگارند مومنان مسلمان، راستش مسلمانان نجایند.» (2)

امام صادق علیهالسّلام فرمود: «چون خدا بهشت را آفرید، فرمودش: سخن بگو. گفت: «البته رستگارند مومنان.» تا آخر آیه.

مولف: این آیات دلالت دارند که تاثیر ایمان برای بهشت رفتن، مشروط است به اعمال دینی، گرچه می شود تاویل کرد آنها را به آنچه می آید، و چنین است قول خدای تعالی: {و میگویند ایمان داریم... } - تا آخر آیات، که دلالت دارند بر برخی شرایط ایمان، و به اینکه کسی که داوری به خدا و رسول نبرد و به حکمشان خشنود نشود، مومن نیست.

{همانا مومنان }(3):یعنی مومن کامل کسانی هستند که {گرویدند به خدا و رسولش.}: از ته دل؛{و چون همراه او هستند در کارهای عمومی.}: از جمعه و عیدها و نبردها و شور در کارها؛{اجازه میخواهند.}: از پیغمبر. {راستی آنان که اجازه میخواهند.}: بازگو میکند برای تاکید بر اینکه اجازهخواه مومن است، و آن کسی که بی اجازه میرود، مومن نیست به ناچار؛ و این محک درستی ایمان و تشخیص مخلص است از منافق، و بزرگ بودن جرم. {امید آنکه از رستگاران باشد}(4): گفته شده که واژه «عسی» بر عادت کریمان برای تحقق است، یا آنکه از سوی توبه کننده امیدی می رود، به این معنی که او باید انتظار رستگاری را داشته باشد.

{و آنان آزموده نشوند.}(5) : امام صادق علیهالسّلام فرمود: «مقصود این است که آزموده شوند در دارایی و در جان هاشان.»(6) و از پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله روایت

1- . مؤمنون / 1
2- . کافی 1 : 391
3- . مؤمنون / 62
4- . قصص / 67
5- . عنکبوت / 1 - 3
6- . مجمع البیان 8 : 272

شده است که چون این آیه نازل شد فرمود: «به ناچار فتنه ای باشد که گرفتار شوند و آزموده شوند با آن امت، تا راستگو از دروغگو روشن شود، زیرا وحی بریده میشود و شمشیر و اختلاف کلمه میمانند تا روز رستاخیز.»

از امام کاظم علیهالسّلام روایت شده است که این آیه را خواند و سپس فرمود: فتنه چیست؟» گفته شد: «فتنه در دین.» و او فرمود: «آزموده میشوند چنانچه آزموده میشود طلا، و آنگاه پاک میشوند، همان گونه که طلا پاک می شود.» (1)

{تا بداند خدا آنان را که راستگویند.}: در عالم وجود، و ممتاز شوند از دروغگویان چنانچه میدانست پیش از آنکه خواهند آمد، آزموده خواهند شد.

در مجمع البیان آمده که امام علی و امام صادق علیهماالسلام، به ضم «یاء» و کسر «لام» خواندهاند، به معنی اعلام حال آنان به مردم.» (2)

مولف: دلالت دارد که اعتراف ظاهری در ایمان واقعی کافی نیست.

«أحسن الذی کانوا یعملون»(3) : یعنی بهترین جزای اعمالشان. «و درآوریم آنها را در خوبان.} (4) : یعنی در گروه آنان و در بهشت باشند. {برخی مردم باشند که میگویند گرویدیم به خدا.}: با زبان. {و چون آزاری ببیند در راه خدا.}: در دین، یا جانش. {فتنه مردم را.}: که شکنجه و آزارشان باشد. {چون عذاب خدا میداند.}: و از دین بازمیگردد، همان گونه که برای کافر شایسته است که دینش را از ترس عذاب الهی رها سازد. {و اگر پیروزی پدید آید از خدا.}: فتح و غنیمت؛{میگوید ما با شما هستیم.}: در دین، و ما را شریک کنید. مقصود، دوروها و سستعقیده ها هستند که با آزار مشرکان از دین برمیگردند، و نظر اول را تایید میکند. «او لیس الله بأعلم بما فی صدور العالمین» : که آیا اخلاص دارد یا منافق است. «و لیعلمنّ

1- . کافی 1 : 370
2- . مجمع البیان 8 : 271
3- . عنکبوت / 7
4- . عنکبوت / 9 - 11

الذین آمنوا»: ایمان با دلهایشان. «و لیعلمنّ المنافقین»: و هر دو گروه را جزا میدهد.

{و بگویید.} (1) : به اهل کتاب در مناظره دینی، و دلالت ندارد که گفتار شرط ایمان است. {آنها که بدانان کتاب دادیم}: یعنی علم کتاب و مومنان و دانایان اهل کتاب.{برخی از اینان.}: از عرب یا مکیان یا همعهدان پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم، از اهل کتاب.{کسانی هستند که باور دارند.}: یعنی قرآن را.{و انکار ندارد آیات ما را.}: با ظهور آنها و دلیل بر حقانیت آنها {جز کافران دلسیاه.}: فرو رونده و غرق شده در کفر.

«یتلی علیهم»(2) : یعنی تلاوت بر اینان استمرار مییابد. «ان فی ذلک»: منظور، قرآن است که آیه مستمر و حجت روشنگر است. «لرحمه»: یعنی نعمت بزرگ. «و ذکری لقوم یومنون»: یعنی یادآوری است برای کسی که قصدش پذیرش است، نه سختگیری.

«لنبوءنّهم»(3) : آنان را منزل میدهیم. «من الجنه غرفاً تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نعم اجر العالمین»: مخصوص به مدح حذف شده، و گذشته عبارت بر آن دلالت دارد، و آن بهشت و یا غرفه های بهشتی است. «الذین صبروا»: صبر بر سختی ها و مشقت ها در دین است. «و علی ربهم یتوکلون»: یعنی تنها بر خدا توکل میکنند.

{آنان در بوستانی باشند شادمان.} (4) : گفته شده که روضه یعنی زمین دارای گل ها و نهرها.«یحبرون»: یعنی شاد می شوند، شادیای که چهره هایشان برای آن باز می شود. علی بن ابراهیم میگوید: یعنی مورد اکرام قرار می گیرند.

1- . عنکبوت / 46 و 47
2- . عنکبوت / 51
3- . عنکبوت / 58 - 59
4- . روم / 15

{رو کن به سوی دین با راستی و اهتمام. } (1) : گفته شده: «حنیفاً» یعنی گرایش به دین و استقامت بر آن، و گفته شده این تشبیهی است برای توجه به دین و استقامت بر دین و اهتمام به آن. به قول علی بن ابراهیم: با پاکی؛ و او و کلینی از امام صادق علیهالسّلام روایت کردهاند که: «مقصود ولایت است.» (2) همچنین، در تهذیب آمده که امام صادق علیهالسّلام فرمود: «به او فرمان داده رو به قبله ای کند که در آن پرستش بتها نباشد.»

{فطره خدا آفرینش بر سرشت یکتاپرستی است. }: «فطره الله» منصوب است بر «اغراء»، و یا مفعول مطلق و مصدر است، چراکه جمله «الذی فطر الناس علیها» بر آن دلالت دارد. و گفتهاند: پذیرش حق و توان دریافت آن است، یا ملت مسلمانی است، زیرا اگر به سرشت آفرینش واگذار شوند، آنها را به سوی آن می کشاند.

از امام صادق علیهالسّلام پرسیدند: «آن فطرت چیست؟» فرمود: «مسلمانی که خدا آنها را بر آن سرشته، هنگامی که از آنها پیمان یکتاپرستی گرفته و فرموده: {آیا نیستم پروردگارتان. }(3) و در آنها مومن و کافر وجود داشت.»(4)

در بسیاری از اخبار آمده که آنها را به یکتاپرستی آفریده، و در برخی آمده که بر ولایت آفریده، و در خبری: «آنها را سرشته با اعتراف به یکتاپرستی و نبوت محمد صلّیاللّهعلیهوآله و ولایت علی علیهالسّلام.»(5)

امام باقر علیهالسّلام فرمود: «آنها را سرشت در میثاق بر شناخت اینکه او پروردگارشان است، و اگر این نبود، نمیدانستند کیست پروردگارشان، و نه روزی دهشان.»(6) اخبار و اقوال مربوط به این مبحث در کتاب عدل ذکر شده است.

1- . روم / 30 - 32
2- . کافی 1 : 419
3- . اعراف / 172
4- . کافی 2 : 12
5- . کافی1 : 412

6- . تفسیرعیاشی 2 : 40

{دگرگونی در آفرینش خدا نباشد.}: کسی نمیتواند آن را دگرگون کند، یا نباید دگرگونش کرد، و این اشاره است به فرمان توجه به او، و یا به فطرت، اگر به معنی «مله» باشد.{و دین قیم}: یعنی راست بی کژی. «ولکنّ اکثر الناس لایعلمون»: یعنی استقامت و استواری دین را. «منیبین الیه»: یعنی مکرّر به آن بازمی گردند. «من الذین فرقوا دینهم»: یعنی در معبودهایشان بر پایه اختلاف سلیقه هایشان اختلاف می کنند. در این مورد، قرائت حمزه و کسایی «فارقوا» است، به معنی ترک می کنند. «و کانوا شیعاً»: یعنی فرقه هایی که هرکدام از رهبری خود پیروی میکنند، که اصل دینشان است. «کلّ حزب بما لدیهم فرحون»، : یعنی شادند به گمان اینکه آن حقّ است.

{برای دین پایدار}(1) : یعنی کاملاً. «لا مردّ له»،: چون قطعاً آمدنی است، و در آن روز از هم جدا میشوند. «یصدّعون»،: اصل آن «یتصدّعون» به معنای «یتفرّقون» است، گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ. «لهم جنّات النعیم»،: گفته شده که «لهم نعیم جنّات» و در نتیجه، عکس شده، تا مبالغه را برساند. «خالدین فیها»: «حال» از ضمیر در اسم، یا از «جنات النعیم» است. «وعد الله حقاً»: دو مصدر که برای تاکید است؛ اولی برای خودش و دومی برای غیر خودش؛ چون جمله «لهم جنّات» وعده است و هر وعده ای حق نیست. «و هو العزیز»: کسی که چیزی بر او غالب نمیشود و مانع او از تحقق بخشیدن به وعده و وعیدش نمیشود. «الحکیم»: کسی که جز آنچه را که حکمتش میگوید عملی نمیسازد. «بأن لهم من الله فضلاً کبیراً»(2) : یعنی برتری بر سایر امت ها، یا برتری بر پاداش عملشان. «و رزق کریم»: یعنی رنج و منّت در آن نیست.

{و برابر نیستند کور و بینا.} (3) : که کافر و مومن هستند، و نه ظلمات و نور، که باطل و حق باشند؛ و نه سایه و سوز که ثواب و عقابند. و تکرار «لا» بر سر هر

1- . روم / 43
2- . أحزاب / 47
3- . فاطر / 19

دو شقّ، برای تأکید بیشتر است. و «حرور» از «حرّ» به معنی گرما است، که بیشتر برای باد گرم به کار می رود. و به قول علی بن ابراهیم، سایه، مردم هستند و سوز، بهائم؛ چون مردم در سایه زندگی میکنند و بهائم در سوز گرما. در برخی نسخه ها برای «مردم و بهائم» آمده، و این نسخه صحیحتر است. همچنین، در بعضی نسخه ها آمده: «ولد الحرور و حرور سمائم»: بادهای گرم است، و این نسخه روشنتر از نسخه اوّل است.

{و برابر نیستند زندهها و مرده ها}: تشبیه دیگری است برای مومن و کافر، شیواتر از اولی، و به همین جهت، فعل تکرار شده؛ و گفتهاند: تشبیه

دانشمندان و نادانان است. {راستی خدا شنواند هر که را خواهد.}: هدایت میکند و توفیق فهم آیاتش و پندگیری از آنها را به آنان میدهد. {و تو نشنوانی آنان را که در گورند.}: چون کافران سیه دل؛ و به قول علی بن ابراهیم: این کفار از تو نمیشنوند، همان گونه که در گور خوابیده ها از تو نمیشنوند. {هر که زنده است.} (1) : یعنی مومن زندهدل.

از امیرالمومنین علیهالسّلام روایت شده است: «مقصود خردمند است، و واجب میشود فرمان بر کفار، که فرمان عذاب است.» (2)

{آنان که بردارند عرش و هر که گرد آن است تسبیح گویند به حمد پروردگارشان او را باور دارند.}(3) : خبر از ایمانشان میدهد برای پدید کردن فضل آنها و بزرگداشت اهل ایمان. {و آمرزش خواهند برای مومنان.}: در اخبار بسیاری است که مقصود، مومنان به ولایت ائمه علیهمالسّلام هستند. «ربنا»: یعنی میگویند پروردگارا: {رحمت و دانشت همه چیز را فرا دارند.} {پس بیامرز تائبان و پیروان راهت را.}: گفته شده یعنی کسانی که توبه و پیروی از راه حق آنان را دانستی. «و لهم عذاب الجحیم.»

1- . یس / 70
2- . مجمع البیان 8 : 432
3- . مؤمن / 6 - 9

«ربّنا و ادخلهم جنّات عدن التی وعدتهم»،: یعنی بهشت ها را. «و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریّاتهم»،: عطف است بر «هُم» اول، یعنی آنان را وارد کن به همراه اینان تا شادیشان کامل گردد؛ یا عطف بر «هُم» دوم است تا بیان این باشد که وعده عام و عمومی است. «انک انت العزیز»،: کسی که بر هر کار مقدوری توانا است. «الحکیم»،: کسی که انجام نمی دهد مگر کاری را که حکمتش را بطلبد، و از جمله این کارها همان وفای به وعده است. «و لهم السیئات»: یعنی کیفرها و یا جزای سیئات، و یا گناه ها در دنیا؛ چون آیه می گوید: «و من تق السیئات یومئذٍ فقد رحمه»،: یعنی هر کس را که در دنیا حفظ کنی، به او در آخرت رحم کرده ای. «و ذلک الفوز العظیم»: یعنی رحمت، یا حفظ، و یا هر دو.

{و هر که کار خوب کند از مرد و زن با ایمان همانها به بهشت روند و روزی بیحساب گیرند.}(1) : گفتهاند: یعنی بی اندازه و بی سنجش با کردار، بلکه چند برابر، و چند برابر از فضل و رحمت خدا؛ اینکه عمل را «پایه» و ایمان را «حال» قرار داده، دلالت دارد که ایمان شرط در صحت عمل است و پاداش برتر دارد.

{راستی ما یاری کنیم رسولان خود را.}:(2) گفتهاند: یاری با دلیل، و پیروزی، و کینخواهی از کفار در زندگی دنیا است. {و روزی که به پا شوند گواهان.}: در قیامت، بر کردار مردم، چون فرشته ها و پیمبران و مومنان. «الاشهاد» جمع «شاهد» است.

و به گفته علی بن ابراهیم، این گواهی در دوران رجعت پیغمبر صلّی اللَّه علیه وآله و امامان علیهمالسلام است. امام صادق علیهالسّلام فرمود: «آن، به خدا در رجعت است. آیا نمیدانی که پیمبران بسیاری در دنیا یاری نشدند و کشته شدند، و امامان پس از آنان هم کشته شدند و یاری نشدند؟ آن در رجعت است.»

1- . مؤمن / 40
2- . مؤمن / 51

{و برابر نیستند کور و بینا.}(1) : یعنی شخص نادان با شناسای حق. {و نه مومنان خوش کردار و بدکاران.}، {و کم است یادآوری شماها.}{چون دیدند عذاب ما را.}(2): که بر آنها نازل شده. در مجمع البیان آمده: «یعنی چون عذاب خدا را بینند؛ برای اینکه در آن زمان به آن کار وادار شدهاند، و کار وادار شده بی اختیار، سزاوار مدح نیست.(3) {این روش خدا است.}: نصب «سنّه الله» بنا بر این است که مصدر و مفعول مطلق است. در امتهای پیشین که ایمانشان هنگام دیدن عذاب سودی برایشان نداشته است. منظور از سنّت در اینجا، شیوه همیشگی برخورد خدا با دشمنان انکارگر است. {و در آنجا کافران دچار زیان بودند.}: در رفتن به دوزخ و واماندن از پاداش و بهشت.

از امام رضا علیهالسّلام پرسیدند: «برای چه خدا فرعون را غرق کرد با اینکه به او ایمان آورد و به یگانگیاش اعتراف کرد؟» فرمود: «چون با دیدن عذاب ایمان آورد، و ایمان با دیدن عذاب پذیرفته نیست، و این حکم خدا است در سلف و خلف؛ خدای عزوجل فرموده: {پس چون دیدند عذاب ما را...} - تا آخر. (4)

رازی در تفسیرش گفته: اگر بگویند روشن کنید وقتی را که ایمان در آن سود ندارد، میگوییم آن وقتی است که فرشته های رحمت و عذاب را با چشم ببیند، زیرا آدمی در آن وادار است به ایمان و چاره ندارد، و آن ایمان سود ندارد، و جز آن نیست که سود بدهد با قدرت بر مخالفت، تا آدمی در آن مختار باشد، و چون نشانه های آخرت را به چشم ببیند، سودی ندارد.

«غیر ممنون»(5) : بی منت، یا نابریدنی و پیوسته.

{شرع نهاد برایتان در دین.}(6) : یعنی مقرر داشت برایتان دین نوح و محمد و دیگر پیمبران علیهماالسّلام را، و شرع گذار میان آنان که وجه مشترکی دارند، که از

1- . مؤمن / 58
2- . مؤمن / 84 - 85
3- . مجمعالبیان 8 : 535
4- . عیون اخبارالرضا 2 : 77

5- . فصلت / 8
6- . شوری / 13

آن تفسیر شده: برپا دارید دین را که گرویدن است به آنچه باورش باید، و فرمان بردن از احکام خدا است، و تفرقه نشوید در آن، و اختلاف در این اصل نکنید، ولی در فروع شرائع اختلاف دارند، که فرمود: {برای هر کدام شرع و برنامه ای مقرر داشتیم.}

{گران است بر مشرکان.}: که آنها را به یکتاپرستی میخوانی. {و خدا می کشاند.}: به یکتاپرستی. {هر که را خواهد.}: ضمیر «الیه» بر میگردد به «ما تدعوهم» و یا به دین حق. {و ره نماید به آن.}: با ارشاد و توفیق. {هر که بدان رو کند}: به گفته علی بن ابراهیم: آنها امامانند که برگزیده شدهاند. امام صادق علیه السّلام فرمود: «فرمان اقامه کنید دین را.» و این متوجه به امام است. {و جدایی نکنید در آن.}: درباره امامت امیرالمومنین علیهالسلام است. «ماتدعوهم» ولایت او است؛ و «من یشاء» کنایه از امیرالمومنین علی علیهالسلام است.» (به زودی خبری طولانی در تأویل این آیه خواهد آمد.)

{در بستانهای بهشتها.}(1) : که خوشترین و خرمترین بخشهای آن است. {و هر چه خواهند در نزد پروردگارشان دارند.}: «ذلک» اشاره دارد به آنچه برای مومنان است. «هو الفضل الکبیر» فضیلت بزرگی که در برابر آن، هرچه را که برای دیگران در دنیا است کوچک می شمرند. «ذلک الذی»: یعنی «آنکه». پاداش «یبشّرهم الله» به «جارّ» آمده و سپس ضمیر عائد حذف شده، یا «ذلک» اشاره دارد به بشارتی که خدا به بندگانش می دهد.

{و پذیرا است خدا دعای مومنان را.}:(2) و پاداش طاعتشان را میدهد، و آنان هم فرمان او را پذیرایند. ابن عباس در حدیثی طولانی فرموده: «انصار دارایی خود را نزد پیغمبر نهادند و این آیه نازل شد: «بگو از شما مزدی نمیخواهم جز دوستی خویشانم.» و از نزد آن حضرت رفتند باورکنان، ولی منافقان گفتند: «این را

1- . شوری / 22 - 23
2- . شوری / 26

از پیش خود آورده.» - و کشانده تا آنجا که گفته: و فرمود: «و پذیرا شدند آنان که گرویدند.» و همانها هستند که گفته آن حضرت را پذیرفتند. (1)

امام باقر علیهالسلام فرموده: «آن مومن است، که دعا میکند برای برادر دینی خود در غیاب او، و فرشته آمین میگوید، و عزیز جبار میفرماید: و برای تو دو برابر آنچه برای برادرت خواستی داری.} (2)

و پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: {میفزاید برایشان از فضل خود.} همان شفاعت برای دوزخیانی است که به آنها در دنیا نیکی کردند.» (3)

{آنان که گرویدند.}(4) : آنانند که خطاب به آنها فرمود: {ای بنده هایم، ترسی ندارید و شادمانید و ارجمند.}

{در رحمت او.}(5) : که بهشت در آن است. {و آن کامیابی روشنی است.}: و آلودگی ندارد.

{گفتند: پروردگارمان خدا است و بر آن پایدار مانند.}(6) : گفتهاند: جمع کردند میان یکتاپرستی که خلاصه دانش است، و پایداری در کارها، که نهایت عمل و کردار است. و «ثم»: برای دلالت بر این نکته است که رتبه عمل پس از عقیده است، و اعتبارش متوقف بر توحید است. به گفته علی بن ابراهیم: پایداری کردند به ولایت علی علیهالسّلام.

{پس نه ترسی دارند.}: از ناخواه.{و نه اندوه میخورند.}: بر فوت دلخواه.

{و بازداشتند از راه خدا.}(7) : به گفته علی بن ابراهیم: نازل شده درباره آن یاران پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله که پس از او از دین برگشتند، و حق خاندانش را به

1- . مجمع البیان 9 : 29
2- . کافی 2 : 507
3- . مجمع البیان 9 : 30
4- . زخرف / 69 - 70
5- . جاثیه / 30

6- . احقاف / 13
7- . محمد / 1 - 3

زور بردند، و بازداشتند دیگران را از توجه به امیرمومنان و ولایت امامان. {گم شد کارهاشان. }: و بیهوده شد هر کاری که در پیش داشتند به همراه رسول خدا، از جهاد و نصرت.

امام صادق علیهالسّلام در تفسیر {و گرویدند به آنچه نازل شد. } فرمود: «نازل شد بر محمد صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم درباره علی علیهالسلام که چنین بوده: {جبران شده بدکاریهاشان و از آن پاک شدند. } و فرمود: « نازل شد درباره ابیذر و سلمان و عمار و مقداد، که پیمان ولایت نشکستند و به ولایت پایدار ماندند که: {خدا فرو آورده بود بر پیغمبر. } و آن درست بود که علی امام است. «بالهم»: یعنی حال آنان.

«ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل»: فرمود: «و اینان کسانی هستند که از دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله، و امیرالمومنین علیهالسلام پیروی کردهاند.»

از امام صادق علیهالسلام روایت شده است که فرمود: «در سوره (محمد صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم) آیه ای است درباره ما، و آیه ای است درباره دشمنان ما. آن این است که: {کافران پیرو باطل شدند. } و آنان بودند که پیرو دشمنان رسول خدا و امیرالمومنین صلوات اللّه علیهما گردیدند.»

امام صادق علیهالسّلام فرمود: «در سوره محمد (صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم) آیه ای است درباره ما، و آیه ای درباره دشمنان ما.»

{مولای آنان که گرویدند. }(1) : یاور آنان بر دشمنانشان. به گفته علی بن ابراهیم: مقصود، آنانی هستند که پایدار ماندند به ولایت امیرالمومنین علیهالسلام.

{کافران یاری ندارند. }: تا عذاب را از آنها بگرداند.

{تا درآورد. }(2) : گفتهاند: کرد آنچه باید و تدبیر نمود چنانچه شاید، تا دربیاورد و جبران کند گناهان آنها را، و بپوشاندشان، و پدیدارشان نکند.

1- . محمد / 11
2- . فتح / 5

{کامیابی بزرگ است.}: زیرا پایان سودجویی و جلوگیری از زیان است. {و بر مومنان.}(1) : که پایداری و وقار بر آنها نازل شد.{و سخن اهل تقوی را به آنها چسباند.}: چون آن کلمه ای است که با آن از دوزخ میپرهیزند، یا کلمه اهل تقوا است؛ و بیشتر علما گفتهاند که کلمه «شهادت» است، و آن از پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله رسیده است.

از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «آن ایمان است.» و از پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم در وصف علی علیهالسّلام روایت شده است: «او است کلمه ای که چسبانده به پرهیزکاران است.» و در اخبار بسیاری از امامان علیهم السّلام آمده که: «ماییم کلمه تقوی.» یعنی ولایت آنها.

{و بودند سزاوارتر بدان از دیگران.}: و بودند شایان آن. «و کان الله یکل شی علیماً»: خدا اهل هر چیزی را می داند و آن را برایش آسان میسازد.

{محبوب کرد نزد شما ایمان را.}(2): و آن را دوستترین دینها نزد شما ساخت؛ با اقامه دلیلهای صحت آن نزد آنان، و به نوید ثواب بر آن.{و آراست آن را در دل آنان.}: به لطف خود؛ و این اشعار دارد که ایمان کار دل است.{و بد نمود نزد شما کفر را.}: با وصف کردن کیفر آن، و با الطاف بازدارنده از آن، {و هم نافرمانی را}: یعنی خروج از طاعت به سوی معصیت. {و گناه را}: همه گناهان را و گفته شده فسوق دروغ است. و این از امام باقر علیهالسلام روایت شده است.

از امام صادق علیهالسّلام روایت شده است: «ایمانِ امیرمومنان علیهالسّلام است که محبوب است؛ و سه مکروه است همان سه تا، به ترتیب، غصب خلافت از آنها.»(3)

و از امام باقر علیهالسّلام درباره این آیه پرسیده شد که: «آیا بنده ها را درباره آنچه خدا محبوب ساخته عملی است؟» فرمود:« نه، و خوش هم نیست.» (4)

1- . فتح / 26
2- . حجرات / 7 - 8
3- . کافی 1 : 426

4- . محاسن : 199

از امام صادق علیهالسّلام پرسیدند: «دوستی و دشمنی از ایمانند؟» فرمود: «آیا ایمان جز دوستی و دشمنی است؟» و آنگاه این آیه را خواندند: {آنانند همان راشدان که با آنها چنین شده و آنان به راه راست رسیدند. } (1)

{راستی شما در گفتاری گوناگونید. }(2) : درباره محمد صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم میگویید شاعر است یا دیوانه، یا برخی او را راستگو میشمارید و برخی دروغگو، و برخی «شاک» هستید، یا درباره قرآن میگویید جادو است یا کهانت یا داستانهای پیشینیان. {هر که از او باز افتد از همه خیرات باز افتاده. }: ضمیر در «عنه» به رسول یا قرآن یا ایمان برمی گردد، یعنی هرکس که از او بازداشته شد، از همه خوبی ها بازداشته می شود؛ یا به این معنا است که بازداشتنی سخت تر از آن نیست، پس بازداشتنی نسبت به او نیست، یا از آن بازداشته میشود هرکس که در علم خدا و قضای او بازداشته شده است.

{و سود میدهد به مومنان. }(3) : که خدا مقدر کرده ایمانشان را، یا کسی که مومن است و بینایی از آن میفزاید.

{وکیلان و گماشته هایید در آن. }(4) : یعنی آنچه از دارایی که خدا شما را بر آن گمارده تا مصرف کنید، و آنها در حقیقت از او است نه از شما، یا آنچه از کسانی پیش از شما رسیده و مالک و متصرف آنند. {چیست شما را که باور ندارید؟ }: چه عذری دارید در ترک ایمان، با اینکه رسول صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم شما را میخواند با دلیل و برهان، و از شما پیمان گرفته بر ایمان، از این پیش. «ان کنتم مومنین»: اگر سببی را می پذیرد، چرا که بالاتر از این وجود ندارد. «من الظلمات الی النور»: یعنی از تاریکی های کفر به نور ایمان.

1- . کافی 2 : 125
2- . ذاریات / 8 - 9
3- . ذاریات / 55
4- . حدید / 7 - 9

{و شتابد نورشان.}(1) : تا راهنمایی کند آنان را به بهشت. {از برابرشان و سمت راستشان.}: تا نامه عملشان را بگیرند، زیرا سعادتمندان نامه عمل خود را از برابر یا سمت راست میگیرند. «بشراتکم الیوم جنات»: یعنی فرشتگانی که با آنان ملاقات می کنند به آنان چنین می گویند: «بشرتکم»: یعنی بشارت شما. {بهشت ها است.}: یا بشارت شما دخول در بهشتها است. «ذلک هو الفوز العظیم»: اشاره است به آن نور، و به آن بشارت به بهشتهای جاودان، که نقل شد.

{آنانند همان صدیقان و گواهان نزد پروردگارشان.}(2) : از امام سجاد علیهالسلام روایت شده است: «این فضیلت برای ما و شیعه ما است.» امام صادق از پدرش - علیهمالسّلام - روایت کردهاند که فرمود: «شیعه ما نیست کسی جز صدیق شهید. پرسیدند: «از کجا، با اینکه بیشتر آنها در بستر میمیرند؟ فرمود: «آیا نخواندهاید کتاب خدا را در سوره الحدید که: {و آنان که گرویدند به خدا و رسولانش، آنانند صدیقان و شهیدان.} و فرمود: {اگر شهیدان آنانند که میگویند، بسیار شهید کم باشد.} (3)

مولف: در ادامه، اخبار بسیاری در این باره ذکر خواهد شد، که البته برخی از آنها پیش از این نقل شدهاند.

{از آن آنان است مزدشان و نورشان.}: یعنی مزد و نور صدیقان و شهیدان.

{مسابقه کنید.}(4) : چون مسابقه گران اسبدوانی. «الی مغفره ربکم»: یعنی به آنچه موجب آمرزش است. {پهنای آسمان و زمین.}: گفتهاند: پهنای هر دو با هم، زمانی که باز شوند. «یا ایهاالذین آمنوا»(5) : یعنی ایمان به رسولان پیشین. «اتقوا الله»: در مورد آنچه شما را از آن بازداشته است.

1- . حدید / 12
2- . حدید / 19
3- . محاسن : 163
4- . حدید / 21
5- . حدید / 28

{بدهدتان دو بهره. }: از رحمتش؛ یکی برای ایمان به محمد صلّی اللَّه علیه و آلهوسلم، و دیگری برای ایمان به کسان پیش از او. {نوری که با آن راه روند. }: گفتهاند: همان است که در آیه: {میشتابد نورشان. } آمده بود، و هدایتی که با آن به جناب قدس راه مییابند. به گفته علی بن ابراهیم: «دو بهره از رحمتش، یکی اینکه به دوزخ نمیبردشان، و دیگر اینکه به بهشت میبردشان.» (1)

{نوری برای شما میسازد. }: ایمان است.

امام صادق علیهالسلام فرمود: «دو بهره از رحمت، حسن و حسین علیهماالسّلام هستند؛ نوری که با آن راه میروند، امامی است که از او پیروی می کنند.»(2) و در مناقب آمده: «نور علی علیهالسّلام است.»

{برابر نیستند یاران دوزخ و یاران بهشت. }(3) : گفتهاند: نفوس کامله شایان، بهشت را، و آنها که خود را خوار کردند، دوزخ را شایستهاند. «هم الفائزون»: این فوز با نعمت جاودان است.

«تؤمنون»(4) : استیناف و بیان تجارت است، و جمع میان ایمان و جهاد است که آنها را به کمال عزت میرساند. منظور از «تؤمنون» امر به ایمان است و تنها با لفظ خبری آمده تا اعلام کند که این کار نباید ترک شود. «ذلکم خیر لکم»: یعنی ایمان و جهاد یادشده. «ان کنتم تعلمون»: یعنی اگر از اهل علم باشید، زیرا که اعتنایی به کار جاهل نیست. «یغفر لکم ذنوبکم»: این جواب «امری» است که با لفظ «خبر» آمده، یا «شرطی» یا «استفهامی» آمده بود که سخن بر آن دلالت داشت، و تقدیر سخن این است: اگر ایمان بیاورید و جهاد کنید؛ یا آیا می پذیرید که شما را راهنمایی کنم که خدا شما را بیامرزد؟ «ذلک»: اشاره به مغفرت و واردسازی به بهشت است که از آن یاد شده است. «و أخری»: یعنی برای شما همراه با این نعمت،

1- . تفسیر قمی : 666
2- . کافی 1 : 430
3- . حشر / 20
4- . صف / 10

نعمت دیگری است، و گفته شده «أخری» مبتداء است، و خبر آن، جمله «نصر من الله و فتح قریب»: یاری از خدا و فتحی نزدیک که فتح مکه است. در تفسیر علی بن ابراهیم، فتح امام قائم علیهالسلام است در این جهان. «و بشر المومنین»: عطف به محذوف است، مانند «قل یا ایها الذین آمنوا و بشّر» یا عطف بر «تومنون به» است که در معنای «امر» است. «من انصاری الی الله»(1) : یعنی کیست لشکر من که به یاری خدا توجه داشته باشد، و حواریّون برگزیده عیسی علیهالسّلام هستند «فآمنت طائفه»: ایمان به عیسی علیهالسّلام است. «وأیّدنا الذین آمنوا»: یعنی با استدلال، یا با جنگ، و این پس از بالا رفتن عیسی علیه السّلام به آسمانها است. «فأصبحوا ظاهرین»: یعنی پیروز گردیدند. «ولله العزه و لرسوله و للمومنین»(2) : یعنی پیروزی و قدرت برای خدا است، و نیز برای کسی که خداوند او را عزیز کرده است، مانند پیامبر و مومنان. «ولکن المنافقین لایعلمون»: از فرط نادانی و غرور.

{و آن روشنی که فرو فرستادیم»:(3) بیشتر مفسران گفتهاند که آن قرآن است. به گفته علی بن ابراهیم: «نور امیر مومنان است.»(4) امام کاظم علیهالسّلام فرموده: «نور امامت است، که فرمود: {بگروید به خدا و رسولش و نوری که فرو آوردیم.} و فرمود: نور امام است.» (5)

از امام باقر علیهالسّلام درباره این آیه پرسش شد، فرمود: «نور، به خدا امامانند.» (6)

اخبار در این باره بسیار است و ما آنها در کتاب امامت آوردیم.

1- . صف / 14
2- . منافقون / 8
3- . تغابن / 8
4- . تفسیر قمی : 683
5- . کافی 1 : 196
6- . کافی 1 : 194

{روزی که فراهم آورد شما را برای روز جمع.} : برای حساب و پاداش روز افسوس و کمبود است. و به روایت معانیالاخبار: «روزی که بهشتیان دوزخیان را مغبون میسازند.» 6

«و یعمل صالحاً»: یعنی عمل صالح. «ذلک الفوز العظیم»: اشاره به مجموع دو جهت است، و به همین جهت، آن را فوز بزرگ دانسته است، چون جامع مصالح است، از دفع ضررها و جلب منفعتها.

{و آرام شود دلش.}(1) : گفتهاند: برجا باشد و در برابر مصیبت، «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» بگوید. به گفته علی بن ابراهیم: خدا را از دل باور دارند، و چون خدا برایش بیانی کند، رهنمایی را برمی گزیند و خدا بیفزایدش که فرمود: {و آنان که رهجویند فزاید رهنماییشان را.}

امام صادق علیهالسلام فرمود: «دل بالا و پایین میشود میان سینه و گلوگاه تا بسته شود به ایمان، و چون به ایمان بسته شد، قرار میگیرد، و این است تفسیر قول خدای عزوجل: {هر که خدا را باور کند دلش آرام گیرد.}(2)

مولف: گویا با «همزه» خوانده و «رفع قلبه»، که قرائتی است شاذه، منسوب به «عکرمه» و «عمرو بن دینار»، یا بیان حاصل معنا است، موافق قرائت مشهوره نیز یعنی: خدا دلش را ره نماید و آرام گیرد.

{ذکری فرستاده.}(3) : از امام رضا علیهالسلام روایت شده است که: «ذکر در اینجا پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله است، و ما اهل ذکریم.»

و به گفته بیضاوی: ذکر جبرئیل است که بسیار یاد می کند، یا که بسیار فرو می آید و ذکر را می آورد که قرآن است، یا اینکه در آسمانها نامبردار است، یا به معنی دارای نام و شرف است، یا خود محمد صلّیاللّهعلیهوآله است که مواظب خواندن قرآن و یا تبلیغش بود، و از ارسال به «انزال» تعبیر کرده، یا چون ارسال به

1- . تغابن / 11
2- . کافی : 421
3- . طلاق / 10 - 11

سبب نازل کردن وحی بر او است، و «رسول» را از ذکر بدل آورده برای بیان و توضیح، یا منظور از قرآن است و «رسولاً» منصوب به فعل مقدّری است، مانند «أرسل»، و یا منصوب به «ذکراً» است، و «رسول» مفعول او است، یا بدل از آن، به این شکل که به معنای رسالت باشد.

«من الظلمات الی النور»: از گمراهی به هدایت. «قد أحسن الله له رزقاً»: گفته شده در این، تعجب و تعظیم ثوابی است. «و آنان که همراه ویاند»:(1) این عطف به پیامبر صلی الله علیه و آله است، و این ستایش آنها است و تعریض به دشمنانشان، یا مبتداء است و خبرش این است که مومنانند که نورشان در برابر و سمت راستشان میشتابد.

امام صادق علیهالسلام در تفسیر این آیه فرمود: {میشتابند ائمه مومنان در رستاخیز جلو آنان و در سمت راستشان تا آنها را فرود آورند در خانه هایی که در بهشت دارند.» (2)

امام باقر علیهالسّلام فرمود: «هر کس که نوری دارد، آن روز رها میشود، و هر مومنی نوری دارد، و چون نور منافقین خاموش شود، میگویند: «پروردگارا، نور ما را به پایان برسان.» و گفتهاند: نور هر کس به نسبت عمل او است، و تفاوت دارند، و اتمام آن را از روی تفضل خواهند.

{آیا کسی که راه رود به رو افتاده.}:(3) گفته می شود: «کببته فأکّب» و این از غرائب است، یعنی هر آنی به رو درافتد و چهره اش بر زمین خورد، برای سختی راهش و پستی و بلندیاش، و از این رو آن را برابر کرد با کسی که راه میرود درست و سالم بر راه راست هموار، که ایستاده و در سلامت از لغزش است؛ و مقصود، همانندی مشرک و یگانهپرست است به راهروانی چنین، و همانندی دو کیش به این دو راه؛ و گفتهاند:

«مکب» کور است که میلغزد و به رو درمیافتد، و

1- . تحریم / 9
2- . مجمع البیان 10 : 318
3- . ملک / 20

«سوی» بینا است؛ و گفتهاند: آن کسی که راه می رود به رو افتاده، آن است که به رو محشور میشود به سوی دوزخ، و آن کسی که راه میرود درست، کسی است که محشور میشود سر دو پا، به سوی بهشت.

از امام کاظم علیهالسّلام درباره این آیه پرسیدند، فرمود: «خدا نمونه آورده برای کسی که از ولایت علی رویگردان است، به عنوان کسی که راه میرود بر چهره خود، و راه نمیبرد به کارش؛ و برای کسی که پیرو آن حضرت است، و راه میرود بر راه راست؛ و راه راست، امیر مومنان است، علیهالسلام.» (1)

{آیا بسازیم مسلمانان را.}(2) : انکار گفتار بت پرستها است که گفتند: «اگر درست باشد که ما زنده میشویم - چنانچه محمد (صلّی اللّه علیه و آله) میپندارد و همراهانش - حال ما در دیگرسرا بهتر از آنها است، چنانچه در دنیا.»

{وای چیست شما را که چگونه داوری کنید»: و پریشان و کج بگویید. در این آیه، التفات است، و در آن، از حکم آنان تعجّب می کند و آن را استبعاد می نماید، و اشاره دارد که این حکم از فکر مختل و رای کج صادر شده است.

{نترسد از کاستی در پاداش و از خواری.}(3) : یعنی نمی ترسد از نقص در جزا، یا اینکه ذلتی او را فرا گیرد. به گفته علی بن ابراهیم: کاستی «بخس» است و «رهق» عذاب.

از محمد بن فضیل روایت شده که از امام کاظم علیهالسلام پرسیدم درباره قول خدا: «چون شنیدیم هدایت را بدان گرویدیم.» فرمود: «هدایت ولایت است، و گرویدیم به مولای خود، و هر کس به مولایش گروید، نمیترسد از کاستی و عذاب.» گفتم: «تنزیل آیه است؟» فرمود: «نه، تأویل است.» (4)

1- . کافی 1 : 433
2- . قلم / 35
3- . جن / 13

4- . کافی 1 : 433

«یضحکون»:(1) یعنی مسخره می کنند. «و اذا مروا بهم یتغامرون»: به یکدیگر اشاره می کنند و به هم چشمک می زنند. «انقلبوا فکهین»: یعنی از مسخره کردن لذت می برند.

علی بن ابراهیم میگوید: آنان که مجرمند، اولی و دومیاند، و پیروانشان که چشمک میزدند به رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله - تا آخر سوره.

گفتهاند: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیهالسلام فرود آمده که: با چند تن از مسلمانان نزد پیغمبر صلّی اللّه علیهوآله می آمدند و منافقان آنها را مسخره میکردند و میخندیدند و به آنها چشمک میزدند؛ آنان نزد یاران خود برگشتند و گفتند: «ما امروز اصلع را (کسی که موی جلو سر ندارد) دیدیم و به او خندیدیم.» این آیه ها پیش از آنکه علی و یارانش به پیغمبر برسند نازل شدند.» (2)

از ابن عباس روایت شده است که: آنان که جرم کردند منافقان قریش بودند، و آنان که گرویدند، علیبنابیطالب علیهالسّلام.

{و چون آنها را بینند.}(3) : که مومنند، و گمراهان به گمراهی وابسته شان کنند.{و فرستاده نشدند.}: آن گمراهان بر مومنان تا پاسبانان آنها باشند و گواه رشد و گمراهی آنها گردند. «فالیوم الذین من الکفار یضحکون»: هنگامی که آنان را ذلیل و بسته در آتش میبینند.

و روایت شده است: «گشوده میشود برای مجرمان دری به بهشت، و گفته میشود به سوی آن برآیند، و چون به آن میرسند بر روی آنها بسته میشود، و مومنان آن روز بر آنها بخندند.» (4)

{آیا پاداش داده شدند کفار؟}: در آنچه میکنند، از مسخره کردن مومنان. استفهام برای تقریر و تثبیت است.

1- . مطففین / 28
2- . مجمع البیان 10 : 457
3- . مطففین / 32
4- . مجمع البیان 10 : 457

«غیر ممنون»(1) : یعنی پیوسته است و بی منت. «ذلک الفوز الکبیر»(2) : زیرا دنیا و هرچه در آن است در برابر آن کم است.

«و سفارش کنند به هم در شکیبا بودن»:(3) در طاعت خدا و به مهربانی به بنده های او، و یا به کارهایی که موجب رحمت الهی است.

«و اصحاب میمنه»: از «یمین» به معنای راست، یا «یمن» به معنای برکت گرفته شده است. به گفته علی بن ابراهیم: یاران امیر مومنانند.

«و العصر»: سوگند به نماز عصر، یا عصر نبوت، یا همه روزگار پر از شگفتیها. «که آدمی در زیان است»: در کوشش و صرف عمر. {جز آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند.}: و خریدند آخرت را به دنیا و کامجوشدند به زندگی همیشه و سعادت سرمدی. {و به هم سفارش کنند درباره حق پایدار.}: انکار ناپذیر عقیده است، یا کردار. {و به هم سفارش کنند به شکیبایی.}: از گناهان و بر طاعت و بر آسیبها.

امام صادق علیهالسلام فرمود: «عصر» خروج امام قائم علیهالسلام است. {و آدم زیانکار} دشمنان ما هستند؛ {جز آنان که گرویدند.} یعنی به آیات ما؛ {و کارهای خوب کردند.} به همراهی با برادران خود {و به هم سفارش کردند درباره حق.} یعنی امامت؛ {و به هم سفارش کردند به شکیبایی.} در معاشرت با مخالفان.»

به گفته علی بن ابراهیم: {جز آنان که گرویدند.} به ولایت امیرمومنان، {و سفارش کردند به حق.} فرزندان خود، و جانشینان خود را به ولایت ائمه و به هم سفارش کردند نسبت به آن، و صبر کردند بر آن.»

امام صادق علیهالسلام فرمود: «علی علیهالسلام پس از {لفی خسر} قرائت کردند: «و انه فیه الی آخر الدهر.» {و راستی آدمی در آن است تا پایان روزگار.}(4)

1- . انشقاق / 25
2- . بروج / 11
3- . بلد / 17

4- . مجمع البيان 10 : 536

روایات:

1. علل الشرایع: امام صادق علیهالسلام فرمود: «همانا مومن را مومن نامیدند، چون از طرف خدا امان میدهد، ولی امان او اجازه می شود.»(1) (یعنی میتواند شفاعت گنهکار را کند)

توضیح: یعنی دعا میکند و شفاعت میکند برای دیگری در دنیا و آخرت و از او پذیرفته و مقبول است، و چنین برمیآید که همان مخصوص به شفاعت است.

2. محاسن: از سنان بن طریف روایت شده است«امام صادق علیهالسلام از من پرسیدند: «چرا مومن را مومن نامیدند؟» گفتم:«نمیدانم، جز اینکه ایمان دارد به آنچه از نزد خدا آمده است.» فرمود:«راست گفتی، اما برای این نیست که مومن را مومن نامیدند.» گفتم:«پس چرا او را مومن نامیدند؟» فرمود:«چون در روز قیامت از طرف خدا امان میدهد و امانش پذیرفته می شود.» (2)

3. علل الشرایع: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «آیا به شما بگویم که چرا مومن، مومن نام دارد؟ برای اینکه مردم را امان میدهد و آسوده می دارد بر جان و مالشان. آیا به شما از مسلمان بگویم؟ او کسی است که مردم از دست و زبانش در امانند.»(3)

توضیح: اشاره دارد به اینکه شرط ایمان یا کمال ایمان فرد مسلمان، این است که مردم بر جان و مال خود از او نترسند، و چنین است اسلام.

4. تفسیر عیاشی: امام صادق علیهالسلام در تفسیر قول خدا:«العروه الوثقی»(4) فرمود: «مقصود، ایمان به خدای یکتا است.» (5)

5. اختصاص: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است که فرمود: « مومن هاشمی است، چون گمراهی را و کفر و نفاق را درهم شکسته است؛ مومن قریشی

1- . علل الشرایع 2 : 219
2- . محاسن : 329

3- . علل الشرایع : 219
4- . بقره / 256
5- . تفسیرعیاشی 1 : 138

است، زیرا اعتراف کرده به شی ء و «ماییم شی ء»، و لا شی ء را منکر شده است، که دلام و پیروان او هستند؛ مومن نبطی است، زیرا هر چیز را بررسی کرده و پلید آن را از پاکش تشخیص داده است؛ مومن عربی است، زیرا از ما سخن گفته و ما را آشکارا کرده است؛ مومن اعجمی است، زیرا از دلام دم بسته و از او به نیکی یاد نکرده است؛ مومن فارسی است، زیرا در هر نامی جستجو دارد، و اگر ایمان از ستاره ثریا آویخته باشد، فارسیان به آن دست پیدا می کنند.» منظور از «فارس»، «متفرّس» است، که جستجو کردند و از آن برتر و شریفترش را برگزیدند و پناه خود ساختند. رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «بپرهیزید از فراست و دریافتِ مومن، چرا که او به نور خدا مینگرد.» (1)

توضیح: گویا مقصود، بیان فضل مومن است و اینکه می شود هر نام نیکی را با وجوه گوناگون به کار برد. می شود او را هاشمی نامید، چون شکننده گمراهی و مانند آن، و از میان برنده آنها است. در قاموس آمده است:« «هشم»، شکستن چیز خشک و یا توخالی است، یا برای شکستن استخوان ها و مخصوص استخوان سر یا صورت و یا دماغ و یا هر چیزی است». «هشمه، یهشمه» اسم فاعل است و مفعول آن، «مهشوم» و «هشیم» است. هاشم پدر عبدالمطلب است و نامش عمرو است. او را هاشم گفتند، چون نخستین کسی بود که ثَرید کرد و آن را شکست.» (2) «قرشی»، بر پایه اشتقاق کبیر، اشتقاق از «اقّر للشی» است، یا آنکه اصلش چنین بود؛ مانند «تأبّط شرّا»ً و با کثرت استعمال چنین شده است.

مقصود از شی ء، حقِ ثابت است، و مقصود از لاشی ء، باطلِ نابود. چهبسا شی ء به معنی «مشی ء» باشد؛ یعنی وابسته به مشیت، و حق چنین است.

«دلام» بیان لاشی ء است و مطابق اخبار، کنایه از عمر است، به جهت تقیه. چه بسا به آن سابقی او هم گفته شده است. برای اینکه سیاهچرده بودند، یا سیاهدل به کفر و نفاق، یا برای اینکه آفاق را با ستم و فتنه خود سیاه کردند.

1- . اختصاص : 143
2- . قاموس 4 : 190

در قاموس آمده است:«دلام» چون ابر سیاهی است.» (1) در نهایه آمده که در حدیث آمده است: «امیر شما مردی دراز و ادلم است.» (ادلم، سیاه دراز است) و از آن است حدیث:«پس آمد مردی ادلم و اجازه خواست تا بر پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله وارد شود. گفته شد او عمر بن خطاب است.» این دلالت دارد که کنایه به عمر، صحیحتر است. «قرش» به معنی «قطع» و جمع ا ست. درباره نامگذاری قریش، قولها وجود دارد و ذکرشان فائدهای ندارد.

«لانه عرب عنا»: یعنی درست سخن بگوید از ما. گویا «عُرِّبَ» از باب تفعیل و مجهول است، چراکه تعریب، پاکسازی گفتار از اشتباه است. بنابراین «عن» تعلیلی است و یا مبنی بر معلوم است، به معنای سخن گفتن از گروهی و درباره آنان.«اِعراب» آشکارسازی است و فصیحگویی و عدم اشتباه در گفتار و برطرف کردن زشتی. اینها را فیروز آبادی آورده است.(2)

در نهایه آمده است: «عربتُ عن القوم.» (هنگامی که از سوی آنان سخن بگویی) و میگوید: اعراب و تعریب، به معنای آشکارسازی و روشنسازی است. در قاموس آمده است: کسی که فصیح سخن نمی گوید، بسان اعجمی است. و «استعجم»: یعنی ساکت شد.

«لانه تفرس فی الاسماء»: «تفرس»: وارسی و اندیشه و حدس درست در امور است. گفته امام: «فاختار» عطف است بر گفته امام یعنی: «تفرس.» این حدیث بین این دو بخش آمده تا بیان کند که «فارس» در این حدیث نیز به معنای «متفرس» است. مقصود این است که پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم، افرادی از قوم عجم را ستوده است که آنها اهل دین و یقین هستند؛ افرادی چون سلمان.

تفرس در اسماء، اندیشیدن در ایمان و نفاق و مانند اینها است؛ چون تقوی و فسق، و اختیار ایمان، و یا اندیشه در این موضوع که ایمان چه معنا دارد و به چه فرقه ای مومن باید گفت؟ سپس، شخص آنچه را که ایمان واقعی است برمیگزیند و

1- . قاموس 4 : 13

2- . قاموس 1 : 102

اطلاق ایمان بر چنین چیزی درست است. خلاصه اینکه فرد، در دلائل و براهین قرآن و سنت و عقل تدبر و اندیشه می کند و بهترین و مستدلترین عقیده را انتخاب می کند.

در نهایه آمده که در حدیث آمده است: «بپرهیزید از فراست مومن، زیرا به نور خدا مینگرد.» این حدیث دو معنا دارد: یکی ظاهر حدیث که خدا در دل اولیای خود الهام میکند و آنان به وسیله نوعی کرامت، احوال درونی مردم را درمییابند و گمان و حدس آنها درست است؛ معنی دوم، بر آموزش از طریق دلائل و تجارب و اخلاق دلالت دارد، و اینکه شخص به این وسیله، احوال درونی مردم را درمییابد. درباره مردم شناسی، از قدیم تاکنون، تألیفاتی صورت گرفته است. و مرد «فارِس» به امر، یعنی دانا و بینا نسبت به آن موضوع.

6. صفات شیعه: از عمار ساباطی روایت شده است: «از امام صادق علیهالسلام پرسش شد: «آیا ساکنان آسمانها اهل زمین را می بینند؟» فرمود:« جز مومنان را نمیبینند، زیرا مومن درخشندگی اختران را دارد.» پرسیده شد: «آیا آنان خود زمین را می بینند؟» فرمود: «نه، نور او را میبینند، هر سو که برود.»سپس فرمود: «هر مومنی پنج ساعت در قیامت حق شفاعت دارد و شفاعت میکند.» (1)

7. قضاء الحقوق: از امام صادق علیهالسلام پرسیده شد: «چرا مومن را مومن نامیدند؟» فرمود: «نامی از نامهای خدا را برای او انتخاب کردند و او را مومن نامیدند، زیرا از عذاب خدا در امان است و در روز قیامت به دیگران امان میدهد و امانش پذیرفته می شود. شخص مومن، اگر چیزی بخورد یا بنوشد، یا در جایی بایستد یا بنشیند، یا بخوابد، یا آمیزش کند، یا از مکان پلیدی گذر کند، خداوند هفت طبقه زمین را پاک میکند و چیزی از پلیدی به او نمیرسد.»

مومن در روز رستاخیز به همراه رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله در محشر است و گذر میکند خشمگین، جز بر ناصب و جز مومنی که گناهان بزرگ دارد، و او مقام بلندش را نزد خدای عزوجل میبیند، در حالی که آن مومن را در دنیا می شناخته و

1- . صفات شیعه : 181

نیازهای او را برآورده میکرده است. آن مومن برمیخیزد و با اعتماد بر خدای عزوجل و به فضل او، آن فرد را معرفی میکند و میگوید: «پروردگارا، این بنده ات - فلان ابن فلان را - به من ببخش.» و خدا شفاعت او را میپذیرد.

امام فرمود: «خدا حکایت آنها را، که چه گویند، در قرآن آورده است: « فَما لَنا مِنْ شافِعِین»، {نیست برای ما شفیعی.}(1) از پیغمبران، و نه دوست مهربانی از همسایه ها و آشناها، و چون از شفیع نومید شوند، آنان که مومن نیستند میگویند: «کاش ما را برگشتی بود تا از مومنان بودیم.»

توضیح: «در جای پلید»: گویا به همه کارهای پیشین وابسته است و مقصود، پلیدی و پاکی معنوی است، یا همان پاکی معنوی. مقصود، شخص غیرناصب و مومن مستضعف است، یا مومن فاسق، یا هر دو.

8. کتاب مؤمن: از زراره روایت شده است: « من در مجلسی بودم، از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر قول خدای عزوجل: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها»، {هر که حسنه بیاورد ده برابرش دارد.}(2) پرسیدند: «آیا این آیه درباره کسانی که امامت شما را نمیشناسند نیز روا است؟» فرمود: «همانا ویژه مومنان است.»

9. کتاب مؤمن: از یعقوب بن شعیب روایت شده است: «شنیدم که امام صادق علیه السلام میفرمود: «کسی نزد خدا، به جهت کردار خویش، پاداشی نمییابد، مگر مومنان.»

10. کتاب مؤمن: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «چون بنده مومن نیکی کند، خدا چندان سازد کارش تا هفتصد برابر که فرمود: وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ»، {و خدا فزاید برای هر که خواهد.}(3)

1- . شعراء / 100
2- . انعام / 16
3- . بقره / 261

11. کتاب مؤمن: از یکی از دو امام علیهماالسّلام روایت شده است: «به راستی، نور مومن بر اهل آسمان میدرخشد، همان گونه که اختران بر اهل زمین نور میافشانند.» و فرمود:«به راستی، مومن ولی خدا است و خداوند به او کمک میرساند و کارهایش را روبهراه میسازد، و او جز حق و حقیقت به خدا نمیگوید و از کسی جز او نمی ترسد.»

12. کتاب مؤمن: و فرمود: «به راستی، هنگامی که دو مومن به یکدیگر برمیخورند و با یکدیگر دست میدهند، خدا پیوسته رو به آنها دارد و گناهانشان را از رخسارشان فرو میریزد تا اینکه از هم جدا شوند.»

توضیح: «ولی خدا»: دوست و محبوب یا یاور دین خدا است. در مصباح آمده است: «ولی» به معنی فاعل است، از «وَلِیَه»؛ زمانی که به آن قیام کند می آید، و قول پروردگار: «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا»، {خدا ولی آنان است که گرویدند.}(1) به همین نکته اشاره دارد. «ولّی» به معنای مفعول، در مورد فرد مطیع است که گفته می شود: «مومن ولّی خداست.»

«او را کمک کند.»: یعنی خدا به مومن کمک می کند و کارهای او را روبهراه می سازد. «نمیگوید»: یعنی مومن. و «جز حق و حقیقت به خدا نمیگوید»: یعنی آنچه او میداند، حق است و از کسی جز او نمیترسد. در اینجا، مرجع ضمیرها از هم جدا است؛ برخی به «بنده» و برخی به «خدا» برمیگردد. معنی روشنتر این است: مومن به دین خدا و دوستانش کمک میکند و هر کاری برای او انجام میدهد. در قاموس آمده است:«صنع الیه معروفاً» مانند - «مَنَعَ - و «صُنعاً» با ضمه آمده است. همچنین آمده:«ما أحسن صُنع الله»، با ضمه؛ و «صنیع الله عندک.»

13. کتاب مؤمن: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: « کسی نمیتواند به ژرفای اوصاف خدا برسد، کسی نمیتواند به ژرفای وصف رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله برسد، کسی نمیتواند به ژرفای وصف امام علیهالسلام برسد، همچنین، کسی نمی تواند به ژرفای وصف مومن برسد.»

1- . بقره / 257

14. کتاب مؤمن: امام صادق علیهالسّلام فرمود: «خدای تعالی میفرماید: «هر کس به دوست من اهانت کند، در کمین نبرد با من درآمده است، و من بیشتر از هر کاری برای یاری دوستانم شتاب می کنم و در هیچ کار جز مرگ بنده مومنم، تردید نمیکنم؛ چراکه دیدار او را خواهانم؛ و اگر او مرگ را نخواهد، آن را از او دور می کنم. به راستی، اگر او از من خواهش کند، او را میبخشم. به راستی، اگر او مرا بخواند، دعوتش را اجابت میکنم. اگر در دنیا هیچ کس جز یک بنده مومن وجود نداشته باشد، با وجود او، از همه آفریده های خود بی نیازم، و از ایمان او برایش همدمی می سازم تا از بیکسی نهراسد.»

15. کتاب مؤمن: امام باقر علیهالسّلام فرمود: «اگر گناهان مومن به اندازه ریگ تپه عالج و کف دریاها باشد، خدا او را میآمرزد، پس دلیری نکنید.»

توضیح: این روایت، دلالت دارد بر اینکه در اینجا مراد، مومن کامل نیست، چون با این همه گناه، کمال ایمان حاصل نمیشود. «دلیری نکنید»: به این جهت آمده است که ایمان، با اصرار بر گناه کمتر می شود و بسیار ماندگارتر میشود؛ یا برای اینکه آمرزش و بی کیفری، با پایین آمدن درجات و از دست رفتن سعادات، منافات ندارد.

16. کتاب مؤمن: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «به خدا سوگند، وقتی مومن جان میدهد، همه گناهانش آمرزیده شده است.»

17. کتاب مؤمن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «هنگامی که مومن دعا میکند، خدا پذیرا است.» من شگفتزده به ایشان چشم دوختم. حضرت فرمود: «خدا برای خلقش وسعتدهنده است.»

18. کتاب مؤمن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «هنگامی که مومن میمیرد، دو فرشته او بالا میروند و میگویند: «پروردگارا، فلانی مرد.» میفرماید: «فرو شوید و بر سر گورش نماز بخوانید و تا قیامت مرا تکبیر بگویید و ثواب کار خود را برای او بنگارید.»

19. کتاب مؤمن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «رای مومن و خواب دیدنش هفتاد جزء از نبوت است.» و به برخی ثلث گفتهاند.

توضیح: یعنی به برخی از مومنان کامل، یک سوم نبوت را از رای و رؤیا می دهند، یا هر دو را.

20. امام صادق علیهالسلام فرمود: «کردار مومن میرود و در بهشت برایش جا آماده میکند، همان گونه که کسی غلامش را میفرستد تا برایش بستر اندازد.» سپس این آیه را خواندند: «وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُون»، {هر کس کار خوب کند برای خودشان آماده می کنند.}(1)

21. کتاب مؤمن: و از همان حضرت روایت شده است: «خدای عزوجل، مومن را از انجام کار بد بازمیدارد، همان گونه که کسی جلو شتر غریب ناآشنا را میگیرد.»

22. کتاب مؤمن: و از همان حضرت روایت شده است: «با وجود شرک، هیچ چیز سودآور نیست، همان گونه که با وجود ایمان، هیچ چیزی زیان به دنبال ندارد.»

توضیح: گویا، مقصود گناهان صغیره است، زیرا ترک گناهان کبیره جزء ایمان است؛ یا مقصود زیانی است که مایه دوزخ رفتن و خلود در آن است.

23. کتاب مؤمن: اما باقر علیهالسلام فرمود: «خداوند عزوجل می فرماید: «من در انجام هیچ کاری تردید نمی کنم آن گونه که نسبت به مرگ مومن خود تردید دارم؛ چون من دیدارش را دوست دارم و او مرگ را خوش ندارد، پس مرگ را از او دور می کنم. اگر در زمین جز یک بنده مومن وجود نداشته باشد، من با وجود او از همه بندگان خود بینیاز می شوم، و از ایمانش برایش انسی می سازم تا به هیچ کس نیاز نداشته باشد.»

24. کتاب مؤمن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن در غربت و در غیاب زنان گریان بر او، نمیمیرد، مگر اینکه هر تکه زمینی که خدا را در آن پرستیده، بر او بگریند، و جامه هایش بر او بگریند، و درهای آسمان، که عملش از آنها بالا رفته، بر او بگریند، و دو فرشته گماشته بر او نیز، بر جنازه اش بگریند.»

1- . روم / 44

اخباری در این باره و همچنین شرح آنها، انشاءاللَّه در کتاب جنائز خواهد آمد.

25. کتاب مؤمن: از یکی از همین دو امام علیهماالسلام فرمودهاند: «به راستی، گناهان مومن آمرزیده است، پس کردار خود را از سر گیرد و همانا که این فضیلت جز برای اهل ایمان نیست.»

توضیح: یعنی برای درک ثواب - نه کفاره گناهان - عمل را از سر میگیرد.

26. در نهج البلاغه آمده است: «راه برنامه روشن و تابانترین چراغ که با ایمان، به کارهای خوب راهنمایی میشود، و همچنین با کارهای خوب، به ایمان راهنمایی شود، و با ایمان دانش آباد میگردد؛ با داشتن دانش، از مرگ هراسان می شوند، و با مرگ، دنیا به پایان میرسد؛ در دنیا آخرت به دست میآید و با رستاخیز، بهشت به پرهیزکاران نشان داده میشود و دوزخ برای گمراهان پدیدار میگردد. مردم از رستاخیز رهایی ندارند و در میدان مسابقه آن، شتابان، تا پایان دوردست میتازند.» (1)

توضیح: «بلج الصبح»: یعنی روشنایی و نور داد. «منهاج»: راه و روش است. ظاهرا، این سخنان در وصف دین است. «روشهای آن»: همان قوانین دین است، «و چراغ روشنترش»: پیغمبر راهنما و اوصیای او هستند، صلوات اللّه علیهم.

یکی از شارحان نهجالبلاغه گفته است: «قصد او از ایمان، اولا معنای لغوی آن است که «باور کردن» است. خدا هم فرموده است: «وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنَّا صادِقِین»، {تو به ما باور نکنی گرچه راستگویان باشیم.}(2) یعنی ما را باور و تصدیق نمیکنی. ثانیا: معنای شرعی آن، تصدیق و اقرار و عمل است. یعنی هر کس خدای یکتا و رسالت پیامبران را باور دارد، آنها را دلیل وجوب کارهای خوب میگیرد، یا او را به انجام کارهای خوب فرا میخواند. و با انجام

کارهای خوب، می توان به درجه ایمان او پی برد و دوری لازم نیست.»

1- . نهج البلاغه/ خطبه 154 : 301

2- . يوسف / 17

یکی از شارحان گفته است: کارهای خوب، اثر ایمان و ثمره آن و دلیل وجود ایمان در دل بنده است و آنها با هم ملازم هستند. می شود ایمان را دلیل بر کارهای خوب دانست و علت را دلیل وجود معلول گرفت. همچنین، می شود کارهای خوب را دلیل وجود ایمان در دل بنده ساخت و از معلول پی به علت برد. بنابراین، ایمان در هر دو جا به همان معنی لغوی است. در این صورت، امکان دارد مقصود این باشد که ایمان، دلیل بر کارهای خوب است، یا اینکه ایمان راهنمای خود مومن است و او را به کارهای خوب میکشاند و دیگران با توجه به کارهای خوب او، به درجه ایمان خود پی میبرند. واژه «استدلال» در هر دو جا به یک معنا نیست و امکان دارد مقصود از دومی، این باشد که مشاهده کارهای خوب، بیننده آنها را به سوی ایمان میکشاند.

همچنین، احتمال دارد مقصود این باشد که ایمان، انسان را به سوی کارهای خوب راهنمایی میکند و کارهای خوب، مایه کامل شدن ایمان به شمار میآیند؛ یا اینکه ایمان، انسان را به سوی کارهای خوب میکشاند، و انجام کارهای خوب از سوی فرد خوشنهاد، کافر را به سوی ایمان میکشاند و راهنمای او میشود؛ یا اینکه ایمان انسان، دلیل کردارهای خوب او است و چگونگی کارهایش، به درجه ایمان و کمال آن بستگی دارد؛ یا می توان هر کدام را دلیل دیگری دانست. این، نزدیک به همان معنی دوم است و غرض، بیان هماهنگی ایمان و کار خوب است.

«با ایمان دانش آباد می شود»: زیرا دانش بی ایمان، چون ویرانهای است و سودی ندارد. گفتهاند: کردار خوب، خود جزیی از ایمان است و دانش بی ایمان، چون ویرانهای است و سودی ندارد.

«با دانش از مرگ هراسان میشوند»: کیفر خدا است در سرای دیگر؛ چنانچه خدا فرموده است: «إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ»، {جز این نیست که میترسند از خدا دانشمندان. }(1)

1- . فاطر / 28

«با مرگ دنیا پایان میگیرد»: چون انسان چارهای ندارد و دنیا از دست می رود و شایسته نیست که انسان خردمند تنها به این دنیا دل ببندد. «به دنیا آخرت به دست میآید»: زیرا آخرت میدان مسابقه است و جای آماده شدن و به دست آوردن توشه برای معاد؛ یا مقصود از دنیا، مال و جاه آن است که امکان دارد آدمی آن را برای کسب سعادت آخرت به کار ببرد. «زلفه» و «زلفی» - با ضمّ «زاء» - در هر دو واژه به معنای نزدیکی است. «ابرزه الشی ابرازاً و برزه تبریزاً»: یعنی آن را آشکار کرد و پرده از آن برگرفت.

«گمگشته و گمراه»: آن کسی است که کارمایه زیان و نومیدی به قیامت می کند؛ یا اینکه در رستاخیز، بهشت به پرهیزکاران نزدیک میشود تا در آن درآیند و با آن مژده گیرند، و برای گمراهان، پرده از دوزخ برمیدارند که خدا فرموده است: «وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغاوِين»، {و نزدیک شود بهشت به پرهیزکاران و آشکار شده دوزخ بر گمراهان. }(1)

درباره اختلاف دو فعل، گفته شده که دلالت بر آن دارد که «وعد» خوب بر «وعید» غلبه دارد. «قصر» به فتح قاف، یعنی نهایت. مانند «قصاری» با ضمّ قاف. «قصرت الشئ» یعنی آن را حبس کردم. «قصرت فلاناً علی کذا» یعنی او را به چیزی کمتر از آنچه می خواست برگرداندم. در کتاب العین، این چنین آمده است: یعنی حبسی برای خلق نیست، یا نهایتی جز قیامت برایشان وجود ندارد، یا بازداری از قیامت برای آنان نیست.

«أرقل»: سرعت گرفت. «مضمار»: جایگاه پرورش اسب؛ با مدّت آن؛ و این است که به اسب علف بدهی تا چاق شود، سپس حیوان را به اندازه قوت برگردانی. مضمار نیز به «میدان» تفسیر شده و این معنی سازگارتر است.

27. نوادر راوندی: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم فرمود: «مومن چون درختی است که برگش در زمستان و تابستان نمیریزد.» گفتند: «یا رسول اللّه، آن کدام درخت است؟» فرمود: «نخل خرما.»

1- . شعراء / 90 - 91

توضیح: «قیظ» به معنای شدت گرمای تابستان از طلوع ثریّا تا طلوع سهیل است.

28. امالی طوسی: پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآلهوسلم فرمود: «روز رستاخیز، خدا یکی از بندگان خود را سرزنش میکند که: «چه چیزی باعث شد که وقتی من بیمار شدم، به عیادتم نیایی؟» آن بنده میگوید: «منزهی، منزهی، تو پروردگار بندگان هستی که نه درد به سراغت می آید و نه بیماری.» میفرماید: «برادر مومنت بیمار شد و او را عیادت نکردی؛ به عزت و جلالم سوگند اگر عیادتش میکردی، مرا در کنار او می یافتی و من به احترام بنده مومنم، تمام نیازهایت برآورده میساختم، و من بخشنده و مهربانم.» (1)

مولف: در سندی از ابوهریره، حدیث دیگری مانند این، روایت شده و سیراب کردن مومن و خوراندن به او نیز، بر آن افزوده شده است.

توضیح: «مرا نزد او یافتی»: مقصود رحمت یا دانش خدا است. در اینجا، سخن بر مبنای مجاز و استعاره است، برای مبالغه کردن در اکرام مومن.

29. مشکات الانوار: امام صادق علیهالسلام فرمود: «در روز رستاخیز، مردی که فرمان دوزخ دارد، بر یکی از شما میگذرد و میگوید:«ای فلانی، به دادم برس که من در دنیا به تو خوبی کردم.» و او به فرشته میگوید: «رهایش کن !» و خدا هم فرمان رهایی او را میدهد.»

30. مشکات الانوار: امام صادق علیهالسلام فرمود: «در روز رستاخیز، بنده ای را میآورند که حسنه ای ندارد و به او میگویند: «به یاد بیاور که آیا حسنه ای داری؟» میگوید: «ندارم؛ جز اینکه روزی، فلان بنده مومن بر من گذر کرد و از من آب خواست تا وضو بسازد و نماز بخواند و من به او آب دادم.» آن بنده را فرا میخوانند و او می گوید: «آری پروردگارا.» و خدا جلشأنه میفرماید:«من تو را آمرزیدم، بنده مرا به بهشت ببرید.»

1- . امالی طوسی 2 : 242

31. مشکات الانوار: امام صادق علیهالسلام فرمود: «در روز رستاخیز، به فرد مومن می گویند: «چهره مردم را بررسی کن و هر کس به تو شربتی نوشانده یا لقمه ای خورانده، و یا چنین و چنان با تو کرده، دستش را بگیر و او را به بهشت ببر.» و فرمود: «او با مردمی بسیار، در حال گذشتن از پل صراط است که فرشتگان می گویند: «به کجا میروی ای بنده خدا؟» پس، خدا جلشأنه میگوید: «به بنده ام اجازه عبور بدهید.» و فرشتگان به او اجازه عبور میدهند. همانا مومن را مومن نامیدند برای اینکه از طرف خدا اجازه بدهد و درخواست او پذیرفته شود.»

32. مشکات الانوار: از جابر بن یزید جعفی روایت شده که امام باقر علیهالسلام فرمود: «خدا در روز رستاخیز مومن را کارگزار کند و او هر چه بخواهد انجام میدهد.» گفتم: «به من بگو این در کجای قرآن آمده است؟» فرمود: «براساس این گفته خدوند: «لَهُمْ ما یَشاؤُنَ فِیها وَ لَدَیْنا مَزِید»، {برای آنها است آنچه خواهند در آن و نزد ما فزونی است. }(1) و خواست خدا به او واگذار میشود و فزونی از خدا قابل شمارش نیست.»

آنگاه فرمود: «ای جابر، از دشمن ما چیزی درخواست نکن، از او خوراکی نخواه و شربتی تقاضا نکن، چون او جاویدان در دوزخ است و فرد مومن بر او می گذرد و او میگوید: «آیا در حق تو چنین و چنان نکردم؟» و او شرم میکند و از دوزخ رهایش میسازد. همانا مومن را مومن نامیدند، چون از طرف خدا امان می دهد و امانش پذیرفته میشود.»

33. مشکات الانوار: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن، زعیم خاندان خود است و گواه آنها است و تهمتی ندارد.» و فرمود: «همه چیز در برابر مومن خاشع است، حتی خزندهها و درنده های زمین و و پرنده های آسمان.»

34. مشکات الانوار: امام باقر علیهالسلام فرمود: «خدا به مومن سه خصلت داده است: عزت در دنیا و دینش، رستگاری در آخرت و ایجاد مهابت در دل جهانیان.»

1- . ق / 35

35. مشکات الانوار: امام صادق علیهالسلام فرمود: «حرمت مومن، از کعبه نیز بیشتر است.»

36. مشکات الانوار: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرموده است: «هر کس بنده مومنم را آزار بدهد، اعلان جنگ با من داده است، و هر کس بنده مومنم را گرامی بدارد، باید از خشم من آسوده باشد. اگر بر روی زمین، از خاور تا باختر، جز یک بنده، به همراه امامی عادل، وجود نداشته باشد، من با وجود آنها، از هرچه بر روی زمین آفریدهام بی نیاز هستم؛ هفت آسمان و هفت زمین به خاطر وجود آنها بر پا هستند، ومن از ایمانشان، برای آنها همدمی میسازم تا به همدم دیگری نیاز نداشته باشند.»

37. مشکات الانوار: پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «نزد خدا، چیزی عزیزتر نیست از ایمان و کار خوب و ترک آنچه که او غدقن کرده است.»

38. مشکات الانوار: پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «خدا عذاب نمیکند مردم دهی را که در آن صد مومن وجود داشته باشد؛ خدا عذاب نمیکند مردم دهی را که در آن پنجاه مومن وجود داشته باشد؛ خدا عذاب نمیکند مردم دهی را که در آن ده مومن وجود داشته باشد؛ خدا عذاب نمیکند مردم دهی را که در آن پنج مومن وجود داشته باشد؛ خدا عذاب نمیکند مردم دهی را که در آن یک مرد مومن وجود داشته باشد.»

39. مشکات الانوار: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله به کعبه نگریست و فرمود: «مرحبا به خانه خدا! وَه، تو چه بزرگواری و حرمتت نزد خدا چقدر بزرگ است؛ اما به خدا سوگند که حرمت مومن از تو بیشتر است، زیرا خدا به تو یک حرمت داده و به مومن سه حرمت: در مال، در خون، و در اینکه مورد بدگمانی قرار بگیرد.»

40. مشکات الانوار: پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «هر کس مومنی را بیازارد، مرا آزرده است، و هر کس مرا آزار بدهد، خدای عزوجل را آزرده است، و هر کس خدا را بیازارد، در تورات، انجیل، زبور و قرآن، بر او لعنت شده است.»

41. مشکات الانوار: پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «مومن، چون فرشته مقرب است و حرمتش نزد خدا، از فرشته مقرب نیز بزرگتر و گرامیتر است. نزد

ص: 103

خدا، از مرد مومن تائب و یا زن مومن تائب، چیزی عزیزتر نیست. به راستی، مومن در آسمانها شناخته شده است، به مانند اینکه مردی، خانوادهاش را بشناسد.»

42. مشکات الانوار: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدا همه کارهای مومن را به خودش واگذار کرده است، ولی به او اختیار نداده که خوار باشد. نشنیدهای که خدای عزوجل می فرماید: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِین»، {و از آن خداست عزت و از رسولش و از مومنان.}(1) پس، مومن عزیز است و خوار نیست، و فرمود:«به راستی، مومن از کوه عزیزتر و نفوذناپذیرتر است؛ با تیشه از کوه کاسته میشود، اما از دین مومن هیچ کم نمیشود.»

توضیح: او را اختیار خوار شدن نداده و غدقن کرده که خود را خوار کند، حتی اگر دریابد که امر به معروف و نهی از منکر و کارهای الهی دیگر خواری و سبکی او را به دنبال خواهد داشت، انجام آن کارها از او ساقط میشود؛ یا مقصود این است که خدا او را با این کار عزیز و والا می کند، گرچه خود را خوار کرده است، زیرا خدا از عزت او خبر داده و ضامن آن شده است. استشهاد به آیه و دنباله خبر به این معنا نزدیکتر است.

43. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای فضل، به شیعه مستمند ما بیاعتنا نباشید، چراکه یک نفر از آنان در روز رستاخیز به اندازه دو تیره ربیعه و مضر، اشخاص را شفاعت میکند.» سپس فرمود: «ای فضل، مومن را مومن نامیدند، برای آنکه امان میدهد از طرف خدا و امانش پذیرفته می شود.» آنگاه فرمود: «شنیدهای که خدای تعالی درباره دشمنان شما میفرماید: فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ وَ لا صَدِیقٍ حَمِیم»(2) ، {چون در رستاخیز بینند که مردی از شماها برای دوستش شفاعت میکند، میگویند: نیست برای ما شفیعی و نه دوست مهربانی.}(3)

1- . منافقون / 8
2- . شعراء / 100
3- . امالی طوسی 1 : 46

44. محاسن: از ثمالی روایت شده است: «شنیدم که امام صادق علیهالسلام میفرمود: «اگر پرده از دیده مردم بردارند و آنان پیوند میان خدا و مومن را ببینند، گردن برای مومن کج میکنند، همواره در کنارش میمانند و از او اطاعت میکنند؛ و اگر بینند چه بسیار اعمال که در آسمان پذیرفته نمیشود، میگویند خدا از کسی کاری را نمیپذیرد.» (1)

ص: 105

1- . محاسن : 132

باب دوم: مومن به نور خدا مینگرد، و خدا او را از نور خود آفریده است.

1. بصائر الدرجات: از سلیمان جعفری روایت شده است: «نزد امام کاظم علیهالسلام بودم، فرمود: «ای سلیمان، از فراست مومن بپرهیز، چون او به نور خدا مینگرد.» خاموش ماندم تا در تنهایی او را یافتم و گفتم: «جان من به قربانت، شنیدم که میفرمودی: «بپرهیز از فراست مومن، چون به نور خدا مینگرد.» فرمود: «آری ای سلیمان، به راستی، خدا مومن را از نور خود آفریده و در رحمت خود فرو برده و پیمان ولایت ما را از آنها گرفته است؛ مومن، برادرِ پدری و مادری مومن است؛ پدرش نور است و مادرش رحمت، و همانا به وسیله نوری که از آن آفریده شده، مینگرد.» (1)

توضیح: فراست کامل از آنِ مومنان کامل است، یعنی از آنِ امامان؛ و آنان هر کدام از مومنان و منافقان را از روی چهره میشناسند. (چنانچه در کتاب امامت ذکر شد) مومنان دیگر، به اندازه درجه ایمان خود فراست دارند.

«مومن از نورش آفریده شده»: چون روح پاک، به نور خدا روشن است، یا از سرشت مخزون، مناسب با سرشت امامان خود. «فرو بردن در رحمت»: کنایه از این است که آنها را آماده مهرهای مخصوص خود ساخته است، یا وابسته به روح پاکند که جایگاه مهربانی است. «پدرش نور و مادرش رحمت است»: استعاره است، و مقصود، شدت ارتباط مومن است با انوار و رحمتهای الهی؛ تا آنجا که میگوید

1- . بصائر الدرجات : 79

پدر و مادرش نور و رحمتند. چهبسا نور، کنایه از سرشت است، و رحمت، کنایه از روح، یا برعکس.

2. بصائر الدرجات: از معاویه بن عمار کهک روایت شده است: «به امام صادق علیهالسلام گفتم: «جانم به قربانت، این حدیث که از شما شنیدم چه معنا دارد؟» فرمود: «چه حدیثی؟» گفتم: «این که مومن به نور خدا مینگرد.» فرمود: «ای معاویه، به راستی، خدا مومن را از نور خود آفریده و او را به رحمت خود رنگین کرده و پیمان ولایت ما را از آنها گرفته است، در آن روز که خود را به آنان شناساند. پس، مومن برادر پدر و مادری مومن است، پدرش نور است و مادرش رحمت، و همانا به وسیله نوری که از آن آفریده شده می نگرد.» (1)

در فضائل الشیعه صدوق، بر اساس سند، حدیثی مانند این روایت شده است.(2)

3. بصائر الدرجات: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدا از نور خود، شیعه ای برای ما ساخته، او را در رحمت خویش فرو برده و پیمان ولایت ما را، روزی که خود را به آنها شناسانده، از آنان گرفته است. او پذیرای شیعیان نیکوکار است، و گذشت کننده از بدکاران آنها. هر کس به کیش آنان نمیرد، از او حسنه ای نمیپذیرد و از هیچ کدام از گناهان او نمیگذرد.» (3)

4. بصائر الدرجات: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «بپرهیزید از فراست مومن، زیرا او به نور خدا مینگرد.» و آنگاه این آیه را خواند: إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِین»(4) ، { راستی در آن نشانه ها است برای هوشمندان. }(5)

5. بصائر الدرجات: امام باقر علیهالسلام در تفسیر قول خدا: {به راستی، در آن نشانه ها است برای هوشمندان.} فرمود: «آنان اماماناند.» و رسول خدا صلّیاللّه

1- . بصائر الدرجات: 80
2- . فضائل شیعه: 150
3- . بصائر الدرجات: 80

4- . شعراء / 100
5- . بصائر الدرجات: 357

علیهوآلهوسلم فرمود: «بپرهیزید از هوش مومنی که او به نور خدا مینگرد، که خدا فرموده است: {راستی در آن نشانه ها است برای هوشمندان.} (1)

6. محاسن: از سلیمان جعفری روایت شده است: «امام رضا علیهالسلام به من فرمود: «ای سلیمان، خداوند تبارک و تعالی مومنان را از نور خویش آفریده و آنان را در رحمت خویش فرو برده، و بر ولایت، از آنان پیمان گرفته است. مومن، برادر پدری و مادری مومن است، و پدرش نور و مادرش رحمت. و از هوشمندی مومن بپرهیزید، چون مومن با نور خدا، که از آن آفریده شده است، می نگرد.» (2)

7. محاسن: امام باقر علیهالسلام فرمود: «به راستی، خدای تبارک و تعالی بوی روح اللَّه را در کالبد مومن روان کرده است. و خدای تبارک و تعالی است که میفرماید: «رُحَماءُ بَیْنَهُمْ»(3)، {مهربانند به یکدیگر.}(4)

8. نوادر راوندی: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «بپرهیزید از هوش مومن، زیرا او به نور خدای تعالی مینگرد.»

9. عیون اخبارالرضا: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآلهوسلم فرمود: «مومن به نور خدا مینگرد.» (5)

10. نهج البلاغه: در باب حکم و مواعظ آمده است: «از گمان مومنان بپرهیزید که خدا حق را بر زبانشان روان کرده است.» (6)

11. کافی: از جابر جعفی روایت شده است: «در برابر امام باقر علیهالسلام اندوهگین شدم و گفتم: «قربانت، چهبسا اندوهگین میشوم، بدون اینکه آسیبی به من رسیده باشد، یا حادثه ای رخ بدهد، آنچنان که خاندان و دوستانم از چهره ام به اندوه من پی میبرند.» فرمود: «آری جابر، به راستی، خدای عزوجل مومنان را از سرشت

1- . بصائر الدرجات : 357
2- . محاسن : 131
3- . فتح / 29

4- . همان
5- . عیون اخبارالرضا 2 : 200
6- . نهجالبلاغه / 219 حکمت 309

بهشت آفریده، و از بوی روح خود در آنان دمیده است، از این رو، مومن برادر پدری و مادری مومن است و اگر اندوهی به یکی از این ارواح در شهر دیگری برسد، آنها هم اندوه میخورند، چون از او هستند.» (1)

توضیح: «تقبّض»: ظهور آثار اندوه به هنگام انبساط و سرور است. در محاسن به جای «تقبضت»، «تنفست» (نفس عمیق کشیدم) آمده، یا «تأوهت» (آه کشیدم)(2) «بوی روح»: همان است که در پیغمبران و امامان دمیده، که فرموده: «وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی»، {و دمیدم در او از روحم. }(3) یا از مهر ذاتی او است، که امام صادق علیهالسلام فرمود: «به خدا، شیعیان ما از نور خدا آفریده شدند و به او بازمیگردند.» یا اضافه بیانیّه است و مقصود، عود روح است، و آن را به باد تشبیه کرده است، چون در تن روان است؛ چنانچه نسبت «دمیدن» به آن داده است؛ یعنی از روحی که مانند باد است و آن را برگزیده، یا مقصود نسیم رحمت است، چنانچه در خبر دیگری آمده است: «روان کرد در آنان از نسیم رحمتش.»

«پدر و مادری»: ظاهرا تشبیه کردن سرشت است به مادر، و روح به پدر، و عکس آن هم روا است.

1- . کافی 2 : 166
2- . محاسن: 133
3- . حجر / 29

باب سوم : در سرشت مومن و تولدش از کافر و برعکس؛ و برخی اخبار میثاق، بیشتر از آنچه در کتاب توحید و عدل ذکر شده است.

1. محاسن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی شیعه ما را از سرشتی گنجینه شده آفرید، هیچ فردی از آن بیرون نمیرود و هیچ بیگانه ای هرگز به آن داخل نمیشود، تا روز رستاخیز.» (1)

2. محاسن: امام باقر علیهالسلام فرمود: «ما و شیعه ما از یک سرشت آفریده شدیم.»(2)

3. محاسن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن، همدمی است خوشتر، از مایه ای خوب، از سرشت خاندان ما.» (3)

توضیح: «آنس» صیغه فاعل است و احتمال می رود افعل تفضیل باشد، و نسبت آن به انس، مجاز است. مقصود، همدمی با امامان است، یا با یکدیگر از افراد خودشان.

4. محاسن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی هنگامی که خواست مومن را از مومن و یا از کافر بیافریند، فرشتهای فرستاد تا قطره ای آب از ابر بارنده برگرفت و آن را بر برگی افکند؛ یکی از دو پدر (مومن یا کافر) از آن خوردند، و مومن از این مایه است.» (4)

1- . محاسن: 134
2- . محاسن: 135
3- . همان
4- . همان: 138

5. محاسن: امام صادق علیهالسّلام فرمود: «نطفه مومن در پشت فرد بت پرستی است و به او آسیبی نمیرسد تا آن نطفه را انتقال بدهد؛ سپس، چون نطفه شکل گرفت و انسانی درست و کامل شد، به او بدی نمیرسد تا به سن تکلیف برسد.» (1)

6. اختصاص: از محمد بن حمران روایت شده است: «از امام صادق علیهالسلام پرسیدم: «خدا سرشت مومن را از چه آفریده است؟» فرمود: «از سرشت آن بالا بالاها.» گفتم: «مومن را از چه آفریده است؟» فرمود: «از سرشت پیمبران، و چیزی آن را آلوده و پلید نمیکند.» (2)

7. اختصاص: امام سجاد علیهالسلام فرمود: «خدا، دل و تن پیغمبران را از سرشت علیین آفرید؛ دل مومنان را هم از همان سرشت آفرید، اما تنشان را از فرودترِ آن خلق کرد. کفار را از سرشت سجّین آفرید، هم دل و هم تنشان را؛ آنگاه دو سرشت را با هم آمیخت؛ از اینجا است که از مومن، کافر بیرون می آید و از کافر، مومن. از اینجا است که مومن دچار گناه میشود و کافر نیز دست به نیکوکاری میزند. دل مومنان شیفته آن چیزی است که از آن آفریده شدهاند، و دل کافران شیفته همان چیزی که از آن خلق شده اند.» (3)

توضیح: «خلق»: پدید آوردن و یا اندازه گرفتن است. در نهایه آمده است که طینت مرد، مایه آفرینش و خلق او است. گفته می شود: «طانه الله علی طینته»، یعنی او را بر مبنای طبیعتش آفرید. پس طینت مرد، همان مایه آفرینش و اصل او است. و گفته است: «علیون» نام آسمان هفتم است، و گفتهاند: نام دفتر فرشته های پاسبان است که اعمال بنده های خوب بر آن نوشته میشود. و گفتهاند: مراد جاهای بالاتر و بلندمرتبهتر است و نزدیکتر به خدای تعالی، در سرای دیگر. علیون، هم اعراب به

1- . همان
2- . اختصاص: 25
3- . اختصاص: 24

حروف و هم اعراب به حرکت می گیرد؛ مانند «قنسرین» و کلماتی مشابه آن، و این بستگی به پایه دارد که جمع باشد یا مفرد.

اضافه «طینه» با تقدیر گرفتن «لام» و یا «من» و یا «فی» است. «دلشان و جانشان»: چهبسا مقصود، همان دل معروف صنوبری باشد که روحِ به بخار لطیف پراکنده، وابسته به آن است؛ و این مخالفتی ندارد با آنچه در باب خلق ابدان ائمه علیهمالسلام نقل شد، که تن آنان را از سرشت علیین آفریده است و روحشان را از سرشت بالاتر. حتی اگر مقصود از دل و جان، روح باشد، می توان آنها را با این تفسیر به هم ارتباط داد که: منظور از سرشت، مایه آن است، یا منظور از پیغمبران، کسی جز پیغمبر ما نیست. بعضی از روایات نیز بر این نکته تایید می کنند.

در قاموس آمده است: «سِجّین» بر وزن «سِکّین»، جایگاه عذاب فاجران است و یک وادی در دوزخ، یا سنگی در زمین هفتم؛ و در نهایه آمده که نامی است برای آتش، و «فعّیل» از مادّه سجن است.

«پس هر دو سرشت را به هم آمیخت»: در تن آدم، از این رو در نژادش آمادگی ظهور هر دو گروه فراهم شد. «مومن دچار گناه شد»: چون با سرشت کافر آمیخت و کافر نیکوکار شد. «پس دل مومن شیفته است»: یعنی میل و اشتیاق دارد. جوهری میگوید که «حنین» شوق و نفس است. «به آن چیزی که از آن آفریده شده است»: از کارهای نیک مناسب وی، یا به سوی پیغمبران و امامان، چون از سرشت آنان آفریده شده است. همچنین در بند دوم، دو وجه احتمال دارد که ما در کتاب عدل، در مورد حدیثی مانند این، دربارهاش سخن گفتهایم.

یک محدث در تأویل این حدیث گفته است: «چون خدای تعالی در ازل می دانست که کدام روح به اختیار خود پذیرای ایمان است و کدام روح پذیرای گناه - چه از سرشت علیین باشند و یا سجّین - بر اساس این دانش ازلی، به گروه نخست طینت علیین داده تا مناسب آنان باشد و به تن دسته دوم، سرشت سجین عطا کرده است، بدون آنکه در کفر و ایمان آنان اثری داشته باشد. درواقع، این دو سرشت را به هم آمیخته، بدون آنکه این مسئله در انتخاب خوب و بد نقشی داشته باشد.»

تأویلگر دیگری - از محققان - گفته است: «مقصود از علیین، بالاترین پایه و نزدیکترین آنها است به خدای تعالی، چون علیین، مراتب و پایه های مختلف دارد. چنانچه برخی اخبار بر آن دلالت دارند که فرموده «اعلی علیین». در این خبر هم، چنین برمیآید که تن و دل را به هم وابسته، با اختلاف پایه آنها.

چنین به نظر میرسد که مراد از آنها، عالم جبروت و ملکوت باشد، چون هر دو بالاتر از عالم ملک و عالم عقل و نفسند. آفرینش دل پیمبران از جبروت، طبیعی است، زیرا که آنان از مقربان هستند، اما آفرینش تن آنان از ملکوت، به این خاطر است که تن حقیقی آنان درون این تن و پوست است، و برای این تنهای خاکی آماده شده که تن است برای تن اصلی آنها و به آن علاقهای ندارند. گویا در زیر پوستین این تن خاکی، از هم اکنون آن را تکاندهاند و از آن برهنه شدهاند، زیرا به آن اعتمادی ندارند و شیفته نشأه دیگری هستند. از این رو، رسیدن به سرای دیگر و جدا شدن از این جهان را خوش دارند. از اینجا است که در حدیث آمده: «دنیا زندان مومن است و بهشتِ کافر.»

همانا تنهای مومنان را با چیزی فرودتر از آن آفریده است، چون از هر دو ترکیب شده اند، و به جهت علاقه به تن عنصری است که در آن به سر میبرند. «سجین» مرتبه ای پایینتر و دورتر از خدای تعالی است. به نظر میرسد که مراد از سجین، حقیقت دنیا و درون آن است که زیر عالم ملک، نهان است؛ یعنی همین عالم خاکی که جانها در آن زندانیاند. از این رو، در حدیث آمده است: «زندانی کسی است که دنیایش از سرای دیگر، در زندان کرده است.»

آفرینش تنهای کفار از این جهان، روشن است. آفرینش دلشان نیز به آن وابسته است؛ چون بر بدنها خزیدند، به زمین و این جهان چسبیدهاند و بر آن گرانبار شدهاند؛ چنان که گویی از ملکوت بهرهای ندارند، چراکه در عالم ملک به سر میبرند. آمیزش میان این دو سرشت، اشارهای است به وابستگی ارواح ملکوتیه به ابدان خاکی، و بلکه برآوردنشان از آنها، خردهخرده، تا هر نشانهای که بر آن چیره

شد، از اهل آن گردیدند و به مومن حقیقی یا کافر حقیقی، یا چیزی میان آن دو، تبدیل شدند، برحسب مراتب کفر و ایمان. (1)

مولف: این سخنان، بر پایه اصول و اصطلاحات ثابتنشده بیان شده است و حقیقت آنها نامعلوم است و خوض در آنها درست نیست.

8. امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدای عزوجل، مومن را از سرشت بهشت آفرید و کافر را از سرشت دوزخ.» و فرمود: «چون خدا خوبی بنده ای را بخواهد، جان و تنش را پاک میسازد؛ چنان که او خیری نشنود، مگر اینکه آن را بشناسد، و سخن زشتی نشنود، مگر اینکه برایش ناشناس باشد.»

راوی میگوید: «شنیدم که امام علیهالسلام میفرمود: «سرشت بر سه گونه است: سرشت پیمبران، که فرد مومن نیز از همین سرشت است، با این تفاوت که پیمبران سرآمد آن هستند، و پایه آنند و برتری دارند، در حالی که مومنان شاخه آن هستند؛ از گلی چسبان. چنین است که خدای عزوجل، جدایی نمیاندازد میان آنها و پیروانشان. و فرمود:« سرشت ناصب (دشمن اهل بیت) از لجنی سالخورده و بدبو آفریده شده، اما سرشت مستضعفان از خاک است. هیچ مومنی از ایمان خود نمی گذرد و هیچ ناصبی از عقیدهاش دست نمیکشد، و خدا را درباره آنها خواسته ای است.» (2)

توضیح: «از سرشت بهشت»: خاک و سرشتی که خدای تعالی هنگام آفرینش آن، میداند که بهشت میرود، یا سرشتی که برای بهشت رفتن به دنبال کردارهای خوب است. «اگر خدا خوبی بنده ای را بخواهد»: یعنی حسن عاقبت و سعادت.

«پاک میکند روحش را»: با هدایات خاصه و الطاف نیک، آن هم پس از حُسن اختیار خودش و تدارک وسائل این سرانجام.

1- . ملا صدرا شیرازی
2- . کافی 2 : 3

«من طین لازب»: قاضی میگوید که گل چسبنده، از آمیزش و به هم زدن مقداری آب و خاک زمین به دست میآید. در قاموس آمده است: «الزوب» به معنای چسبیدن و ثابت ماندن است؛ و «لزب ککرم لزباً و لزوباً»: بعضی از آن در بعضی داخل شد. «لزب الطین»: چسبید و سفت شد.

مولف: ممکن است بر پایه این تأویل از آیه کریمه، مقصود از گل چسبنده، چهبسا چسبیدن آنها به امامان خود باشد و چسبیدن سرشت آنان به سرشت امامان؛ چراکه خدا میانشان جدایی نمیاندازد؛ یا به این معنی است که شاخه آن سرشت هستند و در این جهان و سرای دیگر، به آن میپیوندند و پیرو آن هستند.

«حمأ»: گل سیاه. «مسنون»: متغیر و بدبو. و گفته شده به معنی «فرو ریخته شده» است؛ به گونه ای که گویا ریخته شده تا شکل بگیرد. همچنین، گفته شده به معنای «خیس» است. باز گفته شده که به معنای «شکل گرفته» است. «حمأ مسنون» گل سجین است. «از خاکند»: یعنی خاکی که با آب زلال آمیخته نشده است، مانند سرشت پیمبران و نه با آب بدبو و تلخ و شور، مانند سرشت ناصبان و کافران.

گویا این راه، جمعی است میان تعبیرهای مختلف آیات کریمه قرآن در بیان آفرینش انسان؛ زیرا کسی که میگوید آدمی از «حمأ مسنون» است، همان ناصب است، و آن کس که میگوید از گل چسبنده است، همان شیعه است؛ و آنان که میگویند از خاک است، مستضعفان هستند. چهبسا مراد این است که همه این سرشتها در پیکر آدم درآمدند تا برای همه این امور و همه اقسام آماده باشد؛ یا مراد از آفرینش هر صنفی از سرشتی، این است که در نطفهای که مایه او است دربیاید؛ یا اینکه آن نطفه از آن سرشت باشد؛ به هرحال، وجه وسط بهتر به نظر میآید و برای این روایت، روشنگرتر است.

رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآلهوسلم فرمود: «در فردوس، چشمه ای است شیرینتر از عسل و نرمتر از کره و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک، که در آن سرشتی است که خدای عزوجل، ما را از آن آفرید؛ و شیعه ما را هم از آن آفرید، و

هر کس که از آن سرشت نیست، از ما و از شیعه ما نیست. این، همان پیمانی است که خدای عزوجل بر ولایت امیرالمومنین علیهالسلام گرفته است.»

عبید (راوی این حدیث) میگوید: «این حدیث را برای محمد بن حسین گفتم و او گفت:« یحیی بن عبداللّٰه به تو راست گفته و او به من خبر داد از پدرم، از جدم، از پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله.» عبید گفت: «دلم می خواهد اگر این حدیث نزد تو تفسیری دارد برایم بگویی.» گفت: «برای خدا فرشته ای است که سرش زیر عرش است، گامهایش در ژرفای زمین هفتم، و میان دو دیده اش به اندازه کف دست یکی از شما است؛ چون خدا بخواهد که آفریده ای را با دوستی علیبنابیطالب علیهالسلام بیافریند، فرمان میدهد به آن فرشته، تا از آن سرشت برگیرد و آن را در نطفه پرتاب کند تا به درون رحم برود و شخص را از آن بیافریند، و آن پیمان است.» اینکه فرمود:«خدا را در آنها خواستهای است» درباره مستضعفین است و عمومش برای هر سه گروه دور است.

9. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «در بهشت درختی است به نام مزن؛ چون خدا بخواهد مومنی را بیافریند، قطره ای از آن را میچکاند و به سبزه ای و میوه ای نرسد که مومنی یا کافری از آن بخورد مگر اینکه خدای عزوجل از پشت او مومنی برآورد.» (1)

توضیح: در مصباح آمده است: «حلوان» - به ضم «حاء» - شهری مشهور است، از دورترین شهرهای عراق، و میان آن تا بغداد حدود پنج مرحله است. در قاموس آمده است: «مُزن» - به «ضم» - ابر یا ابر سفید یا ابر باراندار است.» گویا این نامگذاری به جهت همانندی صورت گرفته است.

مولف: «این حدیث با این سخن تطابق دارد که طینت همان مایه های نخستِ درآمیخته است که در اطوار گوناگون آفرینش موجود است؛ مانند نطفه و مایه های بیش از آن؛ از گیاه و خوراک، و پس از آن، از علقه و مضغه و مزاج آدمی، که پذیرای نفس ناطقه تدبیرکننده است. این تفسیر، همچنین با این گفته که مقصود از

1- . کافی 2 : 14

طینت سرشت بهشتی است، تناسب دارد؛ زیرا که آن سرشت با این قطره پرورش مییابد؛ چنانچه با آب شیرین پیشگفته. خلاصه، آفرینش او از سرشت بهشت، آمیختنش با آب شیرین گوارا در آغاز، پرورش دوباره با آب مُزن، همه از لطف خدا به مومن است، تا به بالاترین پایه قرب برسد.»

یکی از محققان تأویل گر گفته است: بهشت، دارای جبروت و ملکوت است و مُزن - که ابر است - آب رحمت وجود و کرم و ابر بارنده و فراوانی است؛ و محصول دارد، چون هر قطره باران صورتی دارد و ابری که از آن میچکد، در عالم ملک صورت دلبری دارد که از آن میچکد در عالم ملکوت و جبروت؛ چنانچه سبزی و میوه، پروریده صورت مادی او است، همچنان پروریده صورت ملکوتی و جبروتی او نیز هست، که از ذکر خدا و درخت مزن بهشتی آفریده اند؛ و چنانچه پیش از خوردنشان از آن پرورش مییابند، پس از خوردن هم، در تن خورنده از آن پرورش گیرند، زیرا تا به صورت عضو درنیامده، در جریان پرورش است؛ و آدمی که سبزی یا میوه بخورد و خدا را با آن یاد کند و شکر کند و نیرویش را در طاعت خدا صرف کند و در اندیشه های ایمانی و خیالات روحانی باشد، آن سبزی و میوه در تنش، با آب مزن جنانی پرورش مییابد؛ و چون از آن منی درآید، از درخت مزنی است که در بهشت است.

اما چون در غفلت از خدا، آن سبزی و میوه را بخورد و خدا را به جهت آن شکر نکند و آن قوت را در نافرمانی صرف کند، اندیشه های آلوده دنیوی و خیالات شهوانی آن سبزی و میوه در تنش پرورش مییابد که از آب دیگری است و شایسته آفرینش مومن نیست؛ مگر اینکه پیش از آن، با آب مزن بهشتی پرورش یافته باشد.

پرورش خوراک کافری که مومن از او پدید میآید، با آبی است که پیش از خوردن در آن صرف شده؛ با ذکر خدا در هنگام کشتن و کاشتن آن؛ چرا که در پرورش اثر دارند؛ همچنین با مسائلی مانند حلال بودن بهایش و تقوای زارع و کاشتنده و دیگر اسباب پیدایش آن.

10. کافی: از عبدالله بن کیسان روایت شده است: « به امام صادق علیهالسلام گفتم: «من، مولای تو عبداللّه بن کیسانم.» فرمود: «نژاد تو را میشناسم، اما خودت

را نه.» گفتم: «زاده کوهستانم و پرورده سرزمین فارس؛ در تجارت و امور دیگر، با انواع مردم معاشرت میکنم؛ با مردی معاشرت میکنم خوشسیما و خوشرفتار و امین که به رسم دشمن شما رفتار میکند؛ با مرد دیگری نیز معاشرت میکنم، بدرفتار و ناامین و آلوده و فاسد که از دوستان شما به شمار می آید؛ چنین چیزی چگونه ممکن است؟» فرمود: «ای پسر کیسان، نمیدانی که خدای عزوجل، سرشتی از بهشت گرفت و سرشت دیگری از دوزخ برداشت و آنها را با هم آمیخت و از یک دیگر درآورد؟ آنچه از امانت و خوشرفتاری و خوشسیمایی در آنان میبینی، به این خاطر است که با سرشت بهشتی آمیخته و از آن نصیب برده اند، از این رو، به مایه آفرینش خود برمیگردند؛ اما آنچه در آنان از ناامینی و بدخلقی و آلودگی می بینی، از آمیختن با طینت دوزخی مایه میگیرد و آنها به اصل بهشتی آفرینش خود برمیگردند.» (1)

توضیح: «عن عداوتکم»: تعدیه به «عن» برای تضمین معنی کشف است. «سمت»: راه و سیمای اهل خیر است. «زعاره» - با «زاء» و «راء» مشدّد که گاه بدون تشدید هم میآید - به معنای بدخلقی است و در بعضی از نسخ با «دال» و «عین» و «راء» بدون نقطه آمده و آن به معنای فساد و فسق و پلیدی است. «آنها را با هم آمیخت»: در پشت آدم تا از زنجیره نژاد او برآیند. همین است مقصود از اینکه فرمود:« از یکدیگر بیرون میآورد» زیرا مومن از پشت کافر بیرون میآید و کافر از پشت مومن.

تفسیر آمیزش، به آمیزش بدنها با هم و کسب اخلاق از هم، بسیار دور به نظر میرسد. گفته اند: مقصود از اینکه آنها را از یکدیگر برآورد، این است که چون دو سرشت با هم آمیختند، آنها را از هم جدا کرد و بهشتی را از سرشت بهشتی آفرید و دوزخی را از دوزخی. «اولئک»: اشاره به دشمنان دارد و«هولاء» اشاره به دوستان. «آنچه از آن آفریده شدند»: در مورد اول، سرشت ناری است و در مورد دوم، سرشت بهشتی.

1- . کافی 2 : 4

11. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدای عزوجل، چون خواست آدم را بیافریند، در ساعت یکم روز جمعه، جبرئیل را فرستاد و او با دست راستش، از آسمان هفتم تا آسمان دنیا، مشتی خاک برگرفت و از هر آسمانی، تربتی برداشت. همچنین، او از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم فرودین دوردست، مشتی خاک برگرفت. آنگاه خدای عزوجل به «کلمه» خود فرمود تا مشت نخست را با دست راستش برگرفت و مشت دیگر را با دست چپ، سپس آن گل را به دو پاره شکافت، بخشی از مایه زمینی و قسمتی از مایه آسمانی را به دست گرفت، به آن که در دست راستش بود فرمود: «از تو پیمبران و اوصیاء و صدیقان و مومنان و سعادتمندان و تمام ارجمندان را خواهم آفرینم.» و آنچه خدا فرمود در حق آنان، اتفاق افتاد. سپس به آن که در دست چپش بود فرمود: «از تو جباران و بتپرستان و کافران و سرکشان و هر کس که خواری و شقاوتش را میخواهم، میآفرینم.» و آنچه در حق آنان فرمود، همان شد. و آنگاه هر دو سرشت با هم آمیخته شدند.» و این است تفسیر قول خدا عزوجل: إِنَّ اللَّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی»(1)، {خدا شکافنده دانه است و هسته.}(2)

دانه، سرشت مومنان است که مهرآگین است، و هسته، سرشت کافران، که به دور از هرگونه نیکی است. همانا «نّوی» به معنی هسته نامیده شده، برای آنکه از هر نیکی به دور و برکنار است. خدای عزوجل فرمود {برآرد زنده از مرده و مرده از زنده.} زنده، فرد مومن است که از سرشت کافر بیرون میآید. مردهای که از زنده بیرون میآید، کافری است که از سرشت مومن برمیخیزد. زنده، مومن است و مرده، کافر. ازاینرو، خدا فرمود: «أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناه»، {آیا آنکه مرده است و زنده اش کردیم.}(3) چون مرگ او، به معنی آمیزش با سرشت کافر است و آنگاه زنده میشود که خدا به فرمان خود آنها را از هم جدا کند. همچنین خدای عزوجل، مومن

1- . انعام / 95
2- . کافی 2 : 5
3- . انعام / 122

را در زایشش، بیرون میآورد از تاریکی، پس از آنکه در نور است؛ و کافر را از نور به ظلمت فرو میکشد، پس از آنکه در نور است. و این است تفسیر قول خدا عزوجل: «لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِين»، {تا آن را که زنده است بیم دهد و بایست کند فرمان را بر کافران.}(1)

تبیین: «در ساعت یکم...»: گفته اند: چون آفرینش آدم پس از آسمانها و زمین صورت گرفته است، به یقین، بسیط پیش از مرکب است. آفرینش آنها و خوراکیهایشان در شش روز هفته بوده و همه در روز بعد، یعنی جمعه، فراهم بوده اند، پس آغاز آفرینش آدم در ساعت یکم انجام گرفته است.

«کلمه او»: همان جبرئیل است که فرمانرسان خدایتعالی، یا راهنمای مردم است، مانند کلام او؛ یا اینکه با ایراد کلمه کُن (باش)، آفریده شده است، بدون هیچ مایهای. گفته اند: مقصود از سماوات، درجات بهشت است و «بارضین» درکات سجین است، تا با اخبار دیگر تطابق داشته باشد؛ و چهبسا مایه را از هر دو جا گرفته باشد. و گفته اند: مراد از تربت، هر آن چیزی است که در آماده شدن معجون پذیرای آفرینش چیزی، اثر دارد و طینت و آثار نیروهای آسمانی نطفهپرور را در بر میگیرد و تمامی اثرات آن، سبب قابلی دارد.

گفتهاند: اطلاق «تربت» بر چیز گرفته شده از آسمانها، «مجاز مشارفت» است، چون به تربت تغییر شکل می دهد. «قصوی»: مونث أقصی، به معنای دورتر است، و دلالت دارد که زمین هم مانند آسمان هفت طبقه دارد، همانگونه که خدای تعالی فرموده است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُن» ، {و خدایی که آفرید هفت آسمان و از زمین، مانند آن.}(2)

اینکه فرموده است: «شکافت گل را به دو پاره» یعنی خدا یا جبرئیل این کار را انجام دادهاند. همین گونه است جمله «فذرا»؛ و در قاموس آمده: «فلقه یفلقه»: شکافت او را به مانند فلقه. «فالق الحَب»:آفریننده دانه یا دوپاره کننده آن است که

1- . یس / 70

2- . طلاق / 12

برگ را از آن بیرون میآورد؛ و میگوید:«ذرت الریح الشی او أذرته.»: یعنی او را پراند و برد. همچنین، گفته می شود: «وذرا هو بنفسه» (خودش رفت)

مولف: این حدیث چند تفسیر دارد:

1. شکافتن گل، همان است که در پیش گفته: «مشتی با دست راست گرفت و مشتی دیگر با دست چپ و پخش کرد بر روی زمین، آنچه از گل زمین در دستش بود.» همچنین، در بار دوم، که پاشیدن آن باشد، خدا یا جبرئیل گفت به آنچه که در کف دست راستش بود، پیش از پاشیدن یا پس از آن.

2. اینکه هر کدام از دو گل را دوپاره کرد، تا قسمتی از آنها سرشت مستضعفان و کودکان و دیوانه ها را تشکیل بدهد، و به آنچه در مشت راست باقی ماند، گفت: « از تو است رسولان و ...» و به آنچه در دست چپ ماند، گفت: « از تو است جباران و ...» بنابراین، بهتر است که مرجع ضمیر، «خدا» باشد. «ارید»: در هر دو جا صیغه متکلم است و به یک معنی دیگر، صیغه فعل غائب مجهول است.

3. فرد فاضلتری گفته است: «شکافتن، کنایه از جدا کردن هرچیزی است که برای آفرینش آدمی لازم است؛ و از هر دو ماده و از هر دو آنچه در آفرینش آدمی به کار نمیآمده، پاشیده است تا مایه آفرینش موجودات دیگر گردد.»

اینکه گفته: «و آنگاه هر دو گل آمیخته شدند که در هر دو دست بودند، یا آنچه پاشیده و نپاشیده بود.» بنابراین «حب»، سرشت مومن است که خود یک بطن از آیه است. براساس این تأویل، مراد از شکافتن، بیرون کردن هر کدام از آنها است از دیگری، یا جدا کردن آنها از دیگری، و یا آفرینش آنها.

«به خاطر اینکه او دور شد»: گویا تناسب واژه «نأی» یا «نوی» از جهت اشتقاق کبیر، مبنی بر توافق بعضی از حروف دو کلمه است؛ چرا که حرف وسط واژه نخست، «همزه» است و دومی «معتل» است. احتمال می رود که ریشه «مهموز» از معتل باشد؛ عکس آن نیز احتمال دارد. چیزی که این احتمال را تأیید میکند، آن است که صاحب کتاب المصباح المنیر، و «راغب» در مفردات، «نأی» را در باب «نون با واو» آورده اند. همچنین،

گفته میشود که در اینجا هدف بیان اشتقاق نیست، بلکه بیانکننده این مطلب است که نوی به معنای بعد و دوری است، و ذکر «نأی» به

خاطر تناسب دو لفظ است؛ چرا که «واوی» هم به همین معنی می آید. در قاموس، «نوی» نیز به معنی دوری آمده، مانند نأی.

در قرآن مجید آمده است: {راستی خدا شکافنده دانه و هسته است}، در مجمع البیان آمده است که شکافنده دانه خشک مرده است و از آن گیاه برمیآید؛ شکافنده هسته خشکیده است و از آن نخل خرما و درخت میروید. (1) و گفتهاند:

یعنی آفریننده دانه و هسته و مبتکر آنها است. و باز گفتهاند: مقصود همان شکافی است که در شکم دانه و هسته به چشم می خورد، و از شگفتیهای قدرت خدا، راست و یکنواخت است.

«بیرون میآورد زنده را از مرده و برآورنده مرده است از زنده»: که گیاه خرم و تازه و سبز را از دانه خشکیده میرویاند و دانه خشکیده را از گیاه زنده، و «نامی» از «زجاج»؛ چون عرب، درخت خرم سر پا را زنده مینامد و چون بریده یا کنده میشود و میخشکد، آن را مرده مینامد.

گفتهاند: یعنی زنده را از نطفه بیجان و نطفه بیجان را از زنده میآفریند. این تفسیر از حسن و کسان دیگری است و بهتر به نظر میرسد. بنا بر گفتهای دیگر، یعنی پرنده را از تخم، و تخم را از پرنده بیرون میآورد؛ از جبایی؛ و گفتهاند: مومن را از کافر و کافر را از مومن برمیآورد.

خدا سبحانه، در همین سوره هم فرموده است: «أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها» ، {آیا کسی که مرده است و زنده اش کردیم و ساختیم برایش روشنی که با آن در میان مردم راه میرود، چون کسی است که دچار تاریکیها است و از آن بیرون نشود؟ }(2) طبرسی گفته است :«مرده، کافر است و زنده شدنش به این معنی است که به سوی ایمان راهنماییاش کردیم.»(3) از گفته ابن عباس و دیگران است که: «خدا کفر را به

1- . مجمعالبیان 4 : 338
2- . انعام / 122
3- . مجمع البیان 4 : 359

مرگ تشبیه کرده و ایمان را به زندگی. و گفتهاند: یعنی نطفه بیجان بود و زنده اش کردیم و نورش دادیم که دانش و حکمت یا قرآن و یا ایمان است، و ظلمات همان کفر است.

همانا خدا کافر را مرده خوانده، چون از زندگیاش بهره نمیبرد و به کسی نیز بهرهای نمیدهد؛ و بدتر از مرده است، زیرا قابلیت کیفر دیدن ندارد و زیانش به کسی نمیرسد؛ و مومن را زنده خوانده، چون برای خودش و دیگران در زندگی خوبی و سود دارد. در چند جا کافر را مرده و مومن را زنده خوانده، چون که فرموده: «إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی»، {راستی تو نشنوانی مرده ها را.}(1) و «لِیُنْذِرَ مَنْ کانَ حَیًّا» ، {تا بیم دهد هر که زنده است.}(2) و فرموده: «وَ ما یَسْتَوِی الْأَحْیاءُ وَ لَا الْأَمْواتُ»، {و برابر نیاند زنده ها و مرده ها.}(3) و قرآن و ایمان و دانش را نور خوانده، زیرا مردم به وسیله آنها بینا میگردند و در تاریکیهای کفر و سرگردانی و گمراهی، راهنمایی میشوند، چنانچه به روشنیهای دیگر؛ و کفر را تاریکی خوانده، چون راه نمییابد و رهروی آن، بینا نمیشود.

مولف: بر مبنای تأویل ذکر شده در خبر و ذکر در بیشتر تفسیرها، فرموده: «او بیرون میآورد زنده را.» بیان همان فرموده او است که: «شکافنده دانه است.»

«آنگاه که جداشان کرد خدا به کلمه خود»: این کار، به واسطه توانایی و یا فرمان (کن) باشد، یا به واسطه جبرئیل؛ و این جدایی در زایمان است، یا در سرشت؛ و برداشت نخست روشنتر است. و اینکه فرمود: برآوردن از تاریکیها به نور و برعکس آن را تشبیه کرد به برآوردن زنده از مرده و برعکس؛ و در اینکه مقصود در هر دو، برآوردن سرشت مومن است از سرشت کافر و برعکس، و منظور تأویل دنباله آیه: «أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً...» نیست، زیرا در آن نیامده: «بیرون بردن کافر از تاریکی به نور» بلکه از ماندن او در تاریکیها و بیرون نیامدن از آن، سخن گفته

1- . نمل / 80
2- . یس / 70
3- . فاطر / 22

شده است؛ بلکه اشاره دارد به قول خدا: {خدا سرپرست آنان است که ایمان آوردند و برآردشان از ظلمات به نور...} و منافات ندارد با فرموده امام علیه السلام: «و بر آورد کافر را...» با اینکه در این آیه بیرون آوردن از نور را به طاغوت وابسته کرده است، زیرا خذلان خدا هم در این باره اثر دارد؛ با اینکه می شود «یخرج» مجرد معلوم و یا مجهول خوانده شود، به معنی «برآید» یا «برآورده شود» و استناد به خدا نداشته باشد.

و اینکه گفتهاند از این حدیث برمیآید که برآوردن مومن از کافر و برعکس در دو وقت است، یکی در جدا کردن طینت و دیگری در زایش، روشن نیست چنانچه دانستی.

سپس امام علیهالسلام گواه آورده بر اینکه به ایمان، یا بر سرشت ایمانآفرین، زندگی میگویند. به قول خدای سبحانه: «تا بیم دهد هر که را زنده باشد.» یعنی از سرشت بهشتی باشد، بر اساس تاویل امام.

طبرسی در مجمع البیان گفته است: «یعنی ما قرآن را فرو آوردیم تا شخص مومن را نسبت به نافرمانی از خدا، بیمناک سازد؛ زیرا کافر چون مرده و بلکه فروتر از آن است. یا به این معنی است که هر کس خردمند است، بیمناک میگردد. آن گونه که از علی علیهالسلام روایت شده است. یا گفته اند: هر کس که دلزنده و بینا است. «و فرمان بر کافران حتمی است»: یعنی فرمان کیفر و عذاب. (1)

و بر مبنای تأویل امام علیهالسلام، می شود چنین نتیجهگیری کرد که مقصود از قول، همان است که در حدیث نقل شد: «از تو باشند جباران و بتپرستان و کافران ... - تا آخر.

12. معانی الاخبار: از امام حسن عسگری علیهالسلام درباره مرگ سوال شد که مرگ چیست؟ حضرت فرمود: «مرگ، پذیرش چیزی است که نیست. پدرم از پدرش، از جدش، از امام صادق علیهالسلام، روایت کرده است: «به راستی، چون مومن جان بدهد، مرده نیست، و مرده همان کافر است که خدا میفرماید: «یُخْرِجُ

1- . مجمع البیان 8 : 432

الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَی»، {برآرد زنده از مرده و بر آرد مرده از زنده }(1) یعنی مومن از کافر و کافر از مومن.(2)

13. کافی: از صالح بن سهل روایت شده است: «به امام صادق علیهالسلام گفتم: «قربانت گردم، خدای عزوجل سرشت مومن را از چه آفریده است؟» فرمود: «از سرشت پیغمبران، و هرگز پلید نگردد.» (3)

توضیح: یعنی اگرچه به گناه آلوده میگردد، به کفر و شرک آلوده نمیشود و با توبه و شفاعت و رحمت پروردگار تعالی پاک میشود. گفته اند: یعنی آلوده دنیاپرستی نمیشود تا آنجا که از آخرت باز بماند.

14. کافی: از صالح بن سهل روایت شده است: «از امام صادق علیهالسلام پرسیدم: «آیا مومنان از سرشت پیمبرانند؟» فرمود:«آری.» (4)

توضیح: یعنی از باقیمانده سرشت آنان.

15. کافی: امام باقر علیهالسلام فرمود: «اگر مردم از آغاز آفرینش باخبر بودند، حتی دو نفر از آنان با هم اختلاف نمیورزیدند. به راستی، خدای عزوجل پیش از آفرینش خلق فرمود:«ای آب، شیرین و گوارا باش تا از تو بهشت خود و فرمانبرانم را بیافرینم؛ ای آب، شور و تلخ باش تا از تو، دوزخ خود و نافرمانانم را بیافرینم.» آنگاه به آنها فرمود تا با هم درآمیختند؛ از این رو مومن، کافر میزاید و کافر، فرزند مومن. سپس، مشتی خاک از روی زمین برگرفت و آن را سخت مالید و سایید و ناگاه آنان مانند مورچه به جنبش درآمدند؛ آنگاه خطاب به اصحاب یمین فرمود: «به سلامتی به سوی بهشت بروید.» و به اصحاب شمال فرمود: «به سوی دوزخ بشتابید که من باکی از این کار ندارم.» سپس فرمود تا آتشی افروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: «در آن درآیید.» و آنان از آتش ترسیدند؛ به اصحاب یمین

1- . روم / 18
2- . معانی الاخبار: 290
3- . کافی 2 : 3

4- . کافی 2 : 5

فرمود: «در آتش درآیید.» و آنان درون آتش رفتند؛ و او به آتش فرمود: «سرد و سلامت باش.» و سرد و سلامت شد. اصحاب شمال گفتند: «پروردگارا، از ما بازگیر.» فرمود: «از شما بازگرفتم، پس به آتش درآیید.» و آنان کنار آتش رفتند و از آن ترسیدند. در آنجا بود که طاعت و معصیت هر گروه به ثبت رسید و از آن پس، نه فرمانبران میتوانند از نافرمانان شوند و نه اینان میتوانند از زمره فرمانبران گردند.» (1)

تبیین: «دو تن اختلاف نکردند»: درباره استطاعت و جبر و اختیار، یا درباره امور دین است، زیرا فهم و آمادگی و سرشت مردمان با هم اختلاف دارد؛ در غیراین صورت، درباره راهنمایی مردم اینهمه تلاش نمیکردند.

«ای آب، گوارا و شیرین باش»: فرمان «ایجاد» است، یا ضربالمثلی برای دانش خدای تعالی، نسبت به اختلاف مایه وجود مردم و آمادگی آنان و سرانجامشان. در قاموس آمده است: «ماء اجاج» آب شور و تلخ است. «ادیم النهار» همه روز و یا زمان روشن روز. «ادیهم الضحی» اول آن است، و ادیم آسمان و زمین، بخش آشکار آن است. سپس ادامه میدهد: «عرکه» آن را مالید تا آن که از بین رفت. «ذّر»: مورچه ای کوچک و خرد و ریز است که صد تای آن، به اندازه یک دانه جو است. «ذره»: یک دانه از این مورچه است. «دبّ یدبّ دباً و دبیباً»: آهسته حرکت کرد. «أقله»: به هم زدم آن را. «استقاله»: از او خواست که فسخ کند و به هم بزند. «هابه یهابه هیباً و مهابهً»: از او ترسید.

از مالک بن دحیه روایت شده است: «نزد علی علیهالسلام بودیم، درباره اختلاف مردم با هم، گفتگو پیش آمد، فرمود: «آغاز سرشت مردم میانشان جدایی افکنده است؛ چراکه آنان تکه ای از زمین شوره زار و شیرین بودند، با تمام ناهمواری و همواریهایش. از اینرو، مردم به اندازه نزدیک بودن خاکشان به هم، با هم نزدیک هستند، و به اندازه دوری آن، با یکدیگر تفاوت دارند؛ آن کس که کاملا سیراب بوده، کمخرد است، و آن کس که درازبالا، کوتاههمت است. زمین

1- . کافی 2 : 6

حاصل خیز: زشتمنظر. کمژرف: جستجوگر. خوشطبع: زشتکشش. آن کس که دل پُرجوش دارد، خردش پراکنده است. و تیززبان، دل آهنین دارد.» (1)

ابن قیم در شرح نهجالبلاغه، در شرح گفته آن حضرت: «همانا جدایی انداخته میانشان» آورده است:

یعنی توافق در صورت و اخلاق، پیرو نزدیک بودن سرشت مردمان و نزدیک بودن خاستگاههای آنان است؛ که آیا هموار بودهاند یا ناهموار، شور یا شیرین، و تفاوتهای بین آنها، در خاستگاه های متفاوت آنان ریشه دارد. (2)

اهل تأویل گفتهاند: مبادی سرشت «اضافه لامیّه» است، یعنی کنایه است از اجزاء عناصر که مایه مرکبات مزاج به شمار میآیند، و شوره زار، کنایه است از گرم و خشک و شیرین، از گرم تر، هموار از سردتر و ناهموار از سرد خشک.

مولف: دور نیست آب شیرین همان انگیزههای خدادادی باشد، برای انجام کار خوب یا بد که همان خرد و نفس ملکوتی هستند. آب شور نیز کنایه از مخالف و مانع آن است که انسان را به شهوات پست و کامیابی جسمانی وادار میسازد؛ یعنی تمام آنچه که از دواعی شهوت در وجود انسان به هم آمیخته و ترکیب شده است.

اینکه فرمود: «از تو میآفرینم»، یعنی: بهشت برای تو و فرمانبران من است؛ زیرا اگر آدمی خیرخواه نباشد، آفریدن بهشت سودی ندارد و کسی سزاوار آن نمی گردد و کسی فرمانبر خدا نمیشود. همچنین عبارت «دوزخم را از تو آفریدم» همین معنا را دارد؛ زیرا اگر آدمی بدخواهی نداشته باشد، کسی از خدا نافرمانی نمیکند و برای جلوگیری از بدکاریها نیازی به دوزخ نیست. از این گذشته، اظهار احاطه دانش الهی به فرشته ها - که هر فردی چه خواهد کرد - لطفی است در حق آنها و هم آدمیزاد؛ که پس از اخبار رسولان به آنها، همگی را چون مورچه ساخته و مومنان آینده را از غیرمومنان تمیز داده، با آزمایش رفتن درون آتش، پیش از تکلیف در عالم جسمانی؛ بنابراین، آنچه از آنها است مطابق واقع است.

1- . نهجالبلاغه 1 : 253

2- . شرح نهجالبلاغه ابن ميثم 419

«طاعت و گناه در آنجا به ثبت رسید»: و فرشته ها افراد فرمانبر و نافرمان را شناختند و موافق دانش الهی در دفترها نگاشتند.

«این آمیزش، باعث شد که از مومن فرزند کافر بیرون بیاید و از کافر، مومن»: یعنی آدمی، هم مایه خوبی و هم بدی را در وجود خود دارد؛ به همین دلیل است که میبینی پدر به دنبال خرد و خیرخواهی میرود و از شهوتکشان و نیکان میگردد، اما پسر در پی هوس و خواهشهای خود میرود و آنها را بر خرد چیره میسازد و از زمره بدان میگردد، اگرچه آن دو به شدت به هم وابسته اند و پدر و پسرند.

اینکه فرمود: «و نتوانند اینان» یعنی: چیزی برخلاف آنچه خدا درباره انسانها دانسته، رخ نمیدهد، ولی آنان به اختیار و خواست و توان خود عمل می کنند، نه از سر زور و اجبار. این فقط یک احتمال بود که از خاطرم گذشت. تنها خدا است که اسرار پیچیده و نهفته در گفتار امامان علیهمالسّلام را میداند.

یکی از تأویل گران گفته است: ماده را یک بار آب خوانده و یک بار تربت، چراکه هر دو شکلپذیر هستند و در سرشت آدمی و در ترکیب آفرینش او شریک اند. «ادیم الارض»: روی زمین است و گویا کنایه از گیاه و مایه های خوراک آدمی، که نطفه از آن برمیخیزد یا توسط آن پرورده میشود. «مالش آن»: گویا به هم آمیختن آن است تا از آن مزاج پدید بیاید و آماده زندگی شود. «مورچه خُرد»: به نژاد آدم تعبیر شده، چون مانند او، با همه خُردی، حس و جنبش دارد و باشعور است. این خطاب در عالم امر صورت گرفته و چون ملک و ملکوت به خوبی به هم پیوسته اند و پایداری عالم ملک به ملکوت است، ارجاع ماده به آن روا است، اگرچه عالم امر، ماده ندارد. فراهم بودن همه در کنار خدا، برای این است که اجسام زمانیه، در عالم امر، با هم نمو دارند، اگرچه در عالم وجود، جدا از هم و پهن و تدریجی هستند.

بودِ آنها در عالم امر، هستی ملکوتی ظلی است که از وجود خلق جسمانی برگرفته شده که همان صورت دانش الهی در حق آنها است که در حدیثی دیگر، به «ظلال» تعبیر شدهاند.

فرمان خدا به آنها برای رفتن به بهشت یا دوزخ، راهنمایی آنها است به هر دو راه، و توفیق یا خذلان وی درباره آنان. مقصود از آتش افروخته نیز، چهبسا همان تکالیف شرعیه و تحصیل شناخت دلگداز است که انجام آن. بسیار سخت است.

بازگشت اصحاب شمال، کنایه از راه اطاعت است، چون در برابر غلبه شهوت خلاف و گناه تسلیم نمیشوند، چنانچه میگویند: {پروردگارا، شقاوت ما بر ما چیره شد و بودیم مردمی گمراه. }(1)

چهبسا دست یازیدن به چنین تاویلهایی در ارتباط با اخبار، گستاخی است بر خدا و رسولش و امامان نیک علیهمالسلام؛ مگر اینکه از راه احتمال باشد، و بر پایه مقدمات صحیح که پایه این سخنها است. اینگونه تأویلها نه تنها مبتنی بر برهان یقینی نیستند، بلکه برخی از آنها مخالف مقررات دین مبیناند.

16. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «چون خدای عزوجل خواست آدم را بیافریند، آب را بر خاک روان کرد و سپس مشتی از آن برگرفت و آن را مالید، آنگاه آن را به دست خود دو قسمت کرد و سپس پاشید و به ناگاه به جنبش درآمدند، در همان حال آتشی برایشان برافروخت و به اهل شمال فرمود در آن درآیند، و آنان به سوی آتش رفتند و هراسیدند و درون آن پا نگذاشتند. آنگاه به دست راستیها فرمود به آتش درآیند و آنان رفتند و داخل آتش شدند؛ خدا به آتش فرمان داد تا بر آنها سرد و سلامت شد. چون دست چپیها آن را دیدند، گفتند: «پروردگارا، ما را بازگردان.» و خدا آنها را بازگرداند به فرمانش و فرمود در آن درآیید، و آنان رفتند و بر سر آن ماندند و در آن درنیامدند؛ آنگاه همه را به گل بازگرداند و از آن آدم را آفرید.»

امام صادق علیهالسلام در ادامه فرمود:« نه این دست راستیها میتوانند از آن دست چپیها شوند، نه اینها میتوانند از زمره آنها گردند.» سپس فرمود که میدانند رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله نخستین کسی بود که به آن آتش داخل شد. این است

1- . مؤمنون / 107

تفسیر قول خدای عزوجل: «قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِين»، (1) {بگو اگر خدای رحمان را فرزندی بود من نخست پرستنده بودم. {(2)

توضیح: میدانند که مقصود از این آیه: «بگو اگر خدای رحمان را...» علمای اهل بیت هستند که درباره آن چند تأویل ذکر میشود:

1. «من، نخست پرستنده ام از شماها» چون پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله، داناتر است نسبت به خدا و آنچه شایسته و ناشایست او است، و همچنین به بزرگداشت آنچه باید اولی باشد؛ و بزرگداشت فرزند، حق بزرگداشت پدر است، و این لزوما به این معنی نیست که فرزند داشتن خدا و پرستش آن فرزند، شدنی باشد، و نشدنی نیست به دنبال ناشدنی دیگر.

2. اگر او را فرزندی است به گمان شما، من نخست پرستنده خدایم که یکتاپرست و منکر گفته شما هستند.

3. من نخستین کسی هستم که نسبت به آن فرزند تنفر میورزم؛ یا از اینکه خدا را فرزندی باشد، متنفر میگردم؛ چون «عبد» به معنی شدت نفرت هم آمده است.

4. «ما» نافیه است، یعنی «نیست خدا را فرزند و من نخستین یکتاپرست مکه ام.» این خبر، به تفسیر یکم توجه دارد و بیان این است که پیغمبر در راه هرگونه نیکی و فرمانبری از خدا، پیشتاز بود و در رفتن به درون آتش نیز به فرمان او پیشتاز بود.

17. کافی: امام باقر علیهالسلام فرمود: «خدای عزوجل، خلق را آفرید و هر کس را که دوست داشت، از مایه ای که دوست میداشت آفرید، و آن سرشتِ بهشت بود؛ و هر کس را که خواهانش نبود، از مایهای که ناخواهش بود آفرید، و آن سرشتِ دوزخ بود؛ آنگاه آنان را به ظلال فرستاد.» گفتم: «ظلال چیست؟» فرمود: «سایه خود را در برابر خورشید ندیدی که چیزی نماید و چیزی نباشد.»

1- . زخرف / 81
2- . کافی 2 : 7

امام باقر علیهالسلام در ادامه فرمود:« آنگاه پیغمبران آن را به سوی آدمیان گسیل داشت تا آنها را به خدای عزوجل فرا بخوانند؛ از این رو فرمود: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّه»، {و اگر از بپرسی چه کسی آنها را آفریده البته گویند خدا.}(1) سپس، آنان را فراخواندند تا اقرار کنند به پیمبران و برخی نکردند؛ آنگاه آنها را به اقرار بر ولایت ما خواندند، به خدا سوگند، هر کس را که خدا دوست داشت، اقرار کرد و هر که را بد میداشت، به انکار برخاست. که فرموده است: «فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْل»، {باور نخواهند کرد آنچه را در پیش دروغ شمردند.}(2) امام باقر علیهالسلام سپس فرمود:« دروغ شمردن در آنجا رخ داد.»(3)

توضیح: «فخلق من أحبّ مما احب»: گفته شده واژه «ما» در «ما أحب» و «ما أبغض» مصدری است.

مولف: می شود آن را تأویل کرد به علم؛ چون خدا هنگام آفرینش میدانست که آنها شقی میشوند و آنها را بد داشت و گویا آنان را از مایه مبغوض خود آفرید. چهبسا این، به اختلاف استعداد آدمیان در پذیرش حق اشاره داشته باشد. مراد از «ظلال» نیز، یا عالم ارواح است، یا عالم مثال که روح مجرد است، یا جسم لطیف که آن را به سایه مانند کرده، چون لطیف است؛ یا آنکه دنباله جسم سایهدار است و به تفسیر عالم مثال، روشن است.

واژه «شیئاً» در تقدیر «تحسّه» دارد، یعنی حس می کنی که چیزی است؛ یا رویت به معنای علم است، ولی «متعدی» شدن آن با «الی» مناسب نیست، و روشن تر «شئ» است، همان گونه که در همین روایت ما، در سند دیگری آمده است.

گفتهاند: اینکه فرموده: «و چیزی نباشد.» یعنی زندگی و تکلیف در آن هنگام اثری در ثواب و عقاب ندارند و مانند کارهای خوب و پاینده نیستند، بلکه نمونه و نمایش زندگی و تکلیف در عالم تن هستند؛ از این رو، وجود ذهنی و تصوّری را

1- . زخرف 87

2- . يونس / 74
3- . كافى 2 : 10

وجود ظلی خوانند که اثر و حکمی ندارد. و گفته اند، می شود که عالم «ذر» باشد که از عالم اجساد جدا است و نمودی از این عالم است و از آن نیست و در برابر آن، به سایه میماند؛ یا آنکه عالم ارواح است که علی علیهالسلام در خطبهای فرموده است: «هلا، نژاد شاخه هایند و من درخت آنهایم، درختی تنومند، که من ساقه آن هستم. به راستی، من نسبت به احمد چون پرتوی هستم از پرتو؛ همه ظلالی بودیم زیر عرش، پیش از (آفرینش) آدمیان و پیش از آفرینش سرشتی که بشر از آن آفریده شد، نمونه هایی تهی از ماده، نه اجسامی نامیه.»

{البته میگویند خدا ما را آفریده.}: و این تراوش همان اقرار در پیمانستانی نخست است.

«تِلْکَ الْقُری نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبائِها وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرِین»، {چنین است این آبادیها است که داستان آنها را برای تو گزارش دادیم و آمد براشان رسولانشان از این پیش با معجزه ها و نگرویدند بدان چه از این پیش دروغ شمرده بودند چنین مهر نهاده خدا بر دل کافرها.}(1) (تغییر عبارت، یا از سهو نسخهنویسان است، یا نقل به معنی شده است)

بیضاوی گفته است:« هنگامی که معجزه ها را دیدند، نگرویدند به آنچه از آن پیش دروغ میدانستند؛ یعنی پیش از آمدن رسولان، و باز هم بر تکذیب پایداری کردند؛ یا اینکه تا آخر عمر باور نکردند آنچه را که از اول تکذیب میکردند، هنگام آمدن رسولان، و نه دعوت طولانی رسولان در آنها اثر کرد و نه معجزات پیاپی آنان. «لام» برای تأکید نفی است و دلالت دارد بر اینکه این افراد شایسته ایمان آوردن نبودند، چون ایمان با حال این اشخاص، که تصمیم بر کفر دارند و بر دل هایشان مهر نهاده شده، ناسازگار است.

1- . اعراف / 101

18. کافی: از ابی بصیر روایت شده است: «به امام صادق علیهالسلام گفتم: «چگونه پاسخ گفتند با اینکه ذره بودند؟» فرمود: «خدا نیرویی را به آنها داد که بتوانند پاسخ پرسش او را بدهند، یعنی در عالم میثاق.» (1)

توضیح: در «ما اذا سألهم» کلمه «ما» موصوله است و ضمیر و عائد محذوف است؛ یعنی «أجابوه به» بوده است، یعنی در هر ذره، خَرد و ابزار شنیدن و گویایی نهاد و هر کس آیه را به مثلی زدن تفسیر کرده، گفته: مقصود از خبر این است که آنها را طوری ساخت که چون در عالم ابدان پرسش شوند، به زبان خود پاسخ بگویند، و این دور از باور است.

19. تفسیر عیاشی: از اصبغ بن نباته روایت شده است: « ابن کواء نزد علی علیهالسلام آمد و گفت: «یا امیرالمؤمنین، به من بگو آیا خدای تبارک و تعالی پیش از موسی با یک آدمیزاده سخن گفته است؟» فرمود: «خدا با همه خلقش، از نیک و بد، سخن گفته است.» این سخن بر ابن کواء گران آمد و آن را نفهمید و گفت: «یا علی، این امر چگونه صورت گرفته است؟» فرمود: «نخواندی قرآن را که خدا به پیغمبرت می فرماید: «أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»، {و چون برگرفت پروردگارت از آدمیزادگان، از پشت آنها نژادشان را، و گواهشان گرفت بر خود که آیا نباشم پروردگار شما؟ گفتند چرا. }(2) پس، خدا سخن خود را به آنها شنوانید و به او پاسخ هم دادند، چنانچه در کلام خدا میشنوی، ای پسر کواء.» گفت: «آری» و فرمود:

من هستم که نیست شایان پرستشی جز من، و منم رحمان و بخشنده؛ پس اعتراف کردند به طاعت و ربوبیت و رسولان و پیغمبران و اوصیاء ممتاز شدند و خلق را به طاعتشان فرمان داد و در میثاق به آن اعتراف کردند و فرشته ها گفتند: أَنْ

1- . کافی 2 : 12
2- . اعراف / 171

تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافلین(1) {ای آدمیزادگان، ما گواه بر شما هستیم تا روز رستاخیز تا نگویید راستی که ما از آن بی خبر بودیم.} (2)

20. تفسیر عیاشی: از ابیبصیر روایت شده است: «به امام صادق علیهالسلام گفتم: «به من بگو از ذرّ، چون گواهشان گرفت بر خودشان که آیا نباشم پروردگارتان؟» فرمود: «چرا بهخدا، برخی در درون داشتند جز آنچه اظهار کرده بودند.» پرسیدم: «چگونه جواب را میدانستند هنگامی که از آنها پرسیده شد آیا نیستم پروردگارتان؟» فرمود: «خدا به آنها داد آنچه را باید، که چون بپرسدشان پاسخ گویندش.» (3)

21. تفسیر عیاشی: از ابی بصیر روایت شده است: {درباره قول خدا: «آیا نیستم پروردگارتان.} گفتند: چرا.» پرسیدم: «آیا با زبانشان گفتند؟» امام صادق علیه السّلام فرمود: «آری، و با دلشان هم گفتند.» گفتم: «آن روز چه بودند؟» فرمود: « ساخت در آنان آنچه لازم بود.» (4)

22. مؤلف: در کتابی به روایت از احمد بن محمد کوفی از حنان بن سدیر از پدرش سدیر صیرفی از ابی اسحاق لیثی یافتم که روایت شده است: «به امام باقر علیهالسلام گفتم: «یا ابن رسول اللّه، به من بگو شیعه مؤمن امیر مؤمنان چون در معرفت بالغ و کامل گردد ، آیا زنا میکند؟» فرمود: « نه.» گفتم: «لواط میکند؟» فرمود:«نه.» گفتم: «دست به دزدی میزند؟» فرمود:«نه.» گفتم: «شراب مینوشد؟» فرمود: « نه.» گفتم: « گناهی از او سر میزند؟» فرمود: «نه.»

راوی میگوید من گیج شدم از آن جوابها و بسیار در شگفت ماندم، گفتم: «یا ابن رسولاللّه، من از شیعه های امیرمؤمنان و از دوستان شما، کسی را میشناسم که شراب می نوشد و ربا میخورد و زنا و لواط انجام میدهد و در امر نماز و زکات

1- . اعراف / 172
2- . تفسیر عیاشی 2 : 41
3- . تفسیر عیاشی 2 : 42
4- . تفسیر عیاشی 2 : 40

و روزه و حج و جهاد و هر راه خیری سستقدم است؛ تا آنجا که برادر مؤمنش برای اندک نیازی به او رو میآورد و کاری برایش انجام نمیدهد. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ و دلیل این قضیه چیست یا ابن رسول اللّه؟»

راوی میگوید امام لبخندی زد و فرمود: «ای اباسحاق، چیزی دیگر داری بگویی جز آنچه گفتی؟» گفتم: «آری یا ابن رسول اللّه؛ من فردی ناصبی را نشان میدهم که در کفرش شکی ندارم، اما از همه این کارها پارسایی ورزد؛ نه می را روا میداند و نه یک درهم مال مسلمان را، و سستی نمیکند در نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و انجام حوائج مسلمانان و برای خدا و در راه خدا برپا میخیزد. چگونه چنین چیزی ممکن است و چرا؟»

فرمود:«ای ابراهیم، این امر، درونی دارد و رازی سرپوشیده و دری بسته است بر روی تو و بسیاری مانند تو و یارانت، و خدای عزوجل اجازه نداده که راز نهفته اش آشکار شود، جز برای کسی که آن را باور کند و اهلش باشد.» گفتم: «یا ابن رسول اللّه، به خدا اسرار شما را باور دارم و معاند و دشمن خاندان شما نیستم.» فرمود: «ای ابراهیم، آری تو چنینی، ولی دانش ما بسیار سخت و دور از باور است و درک و دریافت نمیکند آن را، جز فرشته ای مقرب، یا پیغمبری مرسل، یا مؤمنی که خدا دلش را برای ایمان آزموده و آبدیده شده است. همانا، تقیه از دین ما و پدران ما است و هر کس تقیه ندارد دین ندارد. ای ابراهیم، اگر بگویم ترککننده تقیه مانند بینماز است راستگو باشم. ای ابراهیم، راستی که دانش درونی و حدیث و اسرار ما چیزهایی است که حتی فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمن آزموده تحمل آن را ندارند.» گفتم: «ای آقایم، پس چه کسی قادر به تحمل آن است؟» فرمود: «آن کسی که خدا خواهد و ما خواهیم. هلا، هر کس راز ما را جز برای اهلش فاش کند از ما نیست.» سپس، حضرت سه بار تکرار کرد: «هلا، هر کس راز ما را فاش کند خدا سوزش آهن را به او بچشاند.»

آنگاه حضرت فرمود: «ای ابراهیم، جواب پرسشت را بگیر: دانشی درونی و گنجینهای از دانش خدای تعالی وجود دارد که خدای جل جلاله آن را به رسولش بخشیده و رسولش به وصی خود امیر مؤمنان.» سپس، این آیه را خواند: «عالِمُ

الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُول»، {دانای نهان است و آگاه نکند بر نهانش کسی را جز رسولی که او را پسندد. }(1) آنگاه فرمود: «وای بر تو ای ابراهیم، تو درباره مؤمنان شیعه مولای ما امیرمؤمنان علیبنابیطالب و از زاهدان ناصبیها و عابدان آنان پرسیدی، خداوند فرموده است: «وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً »، {و رویم به سوی هر چه کردند و آن را گردی پراکنده سازیم. }(2) از همین رو، فرموده: «عامِلَةٌ ناصِبَةٌ تَصْلى ناراً حامِيَةً تُسْقى مِنْ عَيْنٍ آنِيَه»، {پر کار و پُرنصب (رنج و خستگی) درگیرد در آتش سوزان و نوشانندش از چشمه داغ. }(3)

این گونه ناصبی، تصمیم گرفته با ما دشمنی ورزد و فضیلتهای ما را رد کند و خلافت پدر ما امیر مؤمنان را باطل میپندارد؛ در حالی که او خلافت معاویه و بنیامیه را ثابت میداند و میپندارد آنان خلفاء خدایند در زمینش، و میپندارد هر کس بر آنها بشورد، کشتنش واجب است؛ و به دروغ و ناراستی، درباره این موضوع روایت ارائه میکند و روایت میکند که پشت سر کسی که چیره شده، نماز روا است، گرچه خارجی و ستمکار باشد؛ و روایت میکند که امام حسینابنعلی علیهالسّلام، بر یزیدبنمعاویه شوریده است؛ و میپندارد بر هر مسلمانی واجب است که زکات مالش را به سلطان بدهد، گرچه ستمکار باشد.

ای ابراهیم، همه اینها ردی بر خدای تعالی و رسول او است. سبحان اللَّه، به خدا دروغ بستند و به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله، باطل و بیهوده افترا زدند و با خدا و رسول و خلفایش مخالفت ورزیدند.

ای ابراهیم، همه اینها را برای تو از روی قرآن خدا بیان میکنم که آنان نتوانند انکارشان کنند و بگریزند؛ کسی که یک حرف از قرآن را رد کند، البته که به خدا و رسولش کافر است.»

1- . جن 27 - 28
2- . فرقان / 21
3- . غاشیه / 3 - 5

گفتم: «یاابنرسولاللَّه، به راستی آنچه از تو پرسیدم در قرآن است؟» فرمود: «آری، آنچه درباره شیعه امیر مؤمنان علیهالسّلام و دشمن ناصبی او پرسیدی در کتاب خدای عزوجل است.» گفتم: «یاابنرسولاللّه، خود همین؟» فرمود: «آری، خودش در کتابی است که بیهوده در پیش و پس آن نیست و از خدای حکیم پسندیده نازل شده است. ای ابراهیم، بخوان این آیه را: «الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَهِ هُوَ أَعْلَمُ بِکُمْ إِذْ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْض»، {«آنان که کناره گیرند از گناهان بزرگ و هرزگیها جز در عالم خیال، راستی که پروردگارت آمرزش فراگیر دارد، او داناتر است به شما چون برآورد شما را از زمین.}(1) میدانی این زمین کدام است؟»

گفتم:« نه.» و فرمود: «بدان که خدا زمینی خوب و پاکیزه آفرید و برگشود در آن آبی شیرین و زلال و خوشگوار و خوشنوش و پیشنهاد کرد به آن زمین، ولایت خاندان ما را، و او آن را پذیرفت. خداوند آن آب را تا هفت روز بر آن زمین روان ساخت و پس از روز هفتم، آن را قطع کرد و از برگزیده آن گل، گلی برداشت و آن را سرشت و امامان را ساخت و ته مانده اش را برگرفت و از آن شیعیان ما را آفرید، و دوستان ما را از باقیمانده آن گل سرشت. اگر که سرشت ما را وانهاده بود، همانگونه که ما را سرشت، شما و ما برابر بودیم.»

گفتم: «یا ابن رسول اللَّه، با سرشت ما چه کرد؟» فرمود: « سرشت شما را آمیخت و سرشت ما را نیامیخت.» گفتم: «یا ابن رسول اللَّه، سرشت ما را با چه آمیخت ؟» فرمود: «باز خدا زمینی شوره و پلید و بدبو آفرید و آبی تلخ و شور و بدمزه بر آن روان کرد و ولایت امیر مؤمنان را بر آن پیشنهاد کرد و نپذیرفت؛ آن آب را هفت روز بر آن روان داشت، سپس از آن باز گرفت و از تیره آن گل بدبو و پلید برگرفت و از آن امامان کفر و سرکشان و هرزگان را آفرید؛ آنگاه، باقیمانده آن سرشت را با سرشت شما آمیخت. اگر آن گل را به حال خود نهاده بود و با سرشت شما نمیآمیخت، هرگز کار خوبی نمیکردند، امانتی به کسی نمی پرداختند، شهادتین

1- . نجم / 32

نمی گفتند، نماز نمیخواندند، روزه نمیگرفتند، زکات نمیدادند، به حج نمیرفتند و همشکل شما هم نبودند.

ای ابراهیم، بر مؤمن هیچ چیز گرانتر از این نیست که صورتی خوب در میان دشمنان خدای عزوجل ببیند و مؤمن نداند که این صورت از سرشت و مزاج خود او است.

ای ابراهیم، آنگاه هر دو سرشت را با آب یکم و دوم درآمیخت؛ آنچه در شیعیان ما میبینی، از ربا، زنا، لواط، جنایت و میخواری و ترک نماز و روزه و زکات و حج و جهاد، همه از دشمن ناصبی است و برخاسته از طبع و مزاج او، چون سرشتش آمیخته است؛ و آنچه در این دشمن میبینی، از زهد و عبادت و مواظبت بر نماز و پرداخت زکات و روزه و حج و جهاد و کارهای خیر و خوب، همه از مؤمن و طبع و مزاج او است.

چون کردارهای مؤمن و ناصبی را به عرض خدا میرسانند، خدای عزوجل میفرماید: «من عادلم و ناروا نکنم، منصفم و ستم نکنم؛ به عزت و جلال و مقام بلندم سوگند، به مؤمن ستم نمیکنم به گناهی که از طبع و سرشت و مزاج ناصبی برخاسته؛ این کردارهای خوب، همه از سرشت مؤمن و طبع او است، و کردارهای بد که از مؤمن سر میزند، همه از سرشت دشمن ناصبی است. و خداوند تعالی هر کدام را گردنگیر کردار جوهر و سرشت خود کند، چون او به احوال بندگانش ازهمه داناتر است... آیا در اینجا ستم و ناروا و تجاوز میبینی؟»

آنگاه آن حضرت این آیه را خواند: «مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُون»، {پناه بر خدا که دستگیر کنیم جز کسی را که کالای خود را نزد او یافتیم، در این صورت ما از ستمکاران باشیم.}(1)

ای ابراهیم، چون خورشید بتابد و پرتوش در همه جا پایدار گردد، آیا پرتو از قرص جدا است یا پیوسته است؟ پرتوش به خاور و باختر جهان برسد و چون نهان شود، به خودش برمیگردد، آیا چنین نیست؟» گفتم: «آری یا ابن رسول اللّه.»

1- . یوسف / 79

فرمود:«همچنین، هر چیز به اصل و جوهر و مایه خود برمیگردد؛ و چون رستاخیز شود، خدا از دشمن ناصبی، منش مؤمن و مزاج و سرشت و جوهر و مایه او را، با همه کارهای خوب، از او میستاند و آن را به مؤمن برمیگرداند؛ از مؤمن نیز، منش و مزاج و سرشت و جوهر و مایه او را، با هر کار بدی که کرده باشد، از او میستاند و به ناصبی برمیگرداند، از روی عدالت جلۀجلاله و تقدّست أسمائه؛ و به ناصبی میفرماید بر تو ستم نشده، این کارهای بد از سرشت و مزاج تو است و تو به داشتن آنها سزاواری، این کارهای خوب از سرشت و مزاج مؤمن است و او به آنها سزاوار است که: «الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِساب»، {امروز سزا بیند هر کس به آنچه به دست آورده ستم نیست امروز راستی خدا زود به حساب رسد. }(1)

ای ابراهیم، آیا در اینجا ستم و ناروا میبینی؟» گفتم:« نه یا ابن رسول اللَّه، بلکه حکمتی رسا و خوب و روشن و آشکار ارائه دادی.»

آنگاه فرمود: «در این باره، از قرآن توضیح بیشتری به تو بدهم؟» گفتم: «آری ای زاده رسول.» فرمود: «آیا خدای عزوجل نفرموده است: « الْخَبِيثاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثاتِ وَ الطَّيِّباتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّباتِ أُولئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ كَرِيم»، {«زنان پلید از مردان پلیدند و مردان پلید از آن زنان پلید و زنان پاکیزه از آن مردان پاکیزه و مردان پاکیزه از آن زنان پاکیزه، آنان برکنارند از آنچه گویند درباره شان آمرزش و روزی ارجمند دارند. }(2) و فرموده: «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِى جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُون»، {و آنان که کافرند به دوزخ محشور شوند تا خدا تمیز دهد پلید را از پاک و بنهد پلید را بر هم و انباشته کند همه را و بنهد در دوزخ، آنان همان زیانکارانند. }(3)

1- . مؤمن / 17
2- . نور / 24
3- . أنفال / 37 - 38

گفتم: «سبحان اللَّه، چه روشن است آن برای هر کس که بفهمد، و این خلق وارونه در شناختش چه کوردلاند.» فرمود: «ای ابراهیم، کیستند آنها که خدا درباره شان میفرماید: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلا» ، {نیستند آنان جز چون چهارپایان، بلکه گمراه تر در راه.}(1) خدا نپسندید آنان را به مانند خر و گاو و سگان و دواب میسازد، پس گفت گمراهترند از آنها.

ای ابراهیم، خدای عزوجلذکره، درباره دشمنان ناصبی ما فرموده: «وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً» ، {و برویم به سوی هر کاری کردند و آن را گردی پاشیده سازیم که نابود شود.}(2) و فرموده: {پندارند خوب کاری میکنند.}(3) و فرموده: «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلى شَيْ ءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْكاذِبُون» ، {و پندارند چیزی دارند هلاکه آنان هم آن دروغگویانند.}(4) و فرموده: «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئا»، {و آنان که کافرند کارهاشان مانند سراب است در دشت پهناور که تشنه آبش پندارد و چونش آید چیزی نیابدش.}(5) ناصبی نیز همینطور است. او می پندارد آنچه از توشه اعمالش پیش فرستاده سودمند است، تا آن زمان که به سراغ آن میرود و می بیند که چیزی نیست.»

امام علیهالسلام در ادامه، نمونه دیگری آورد و فرمود: یا چون تاریکیها در دریای ژرف، موج روی موج و فرازش ابر تیره تاریکیها روی هم، که چون دست خود فرا برآرد، چهبسا آن را نبیند {و هر که را خدا نوری نداده، نوری ندارد.}(6) آنگاه فرمود: «ای ابراهیم، آیا درباره این معنا از قرآن، بیشتر با تو سخن گویم؟» گفتم: «آری ای زاده رسول.» فرمود: «خدا فرمود: «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ

1- . فرقان / 44
2- . فرقان / 21
3- . کهف / 105
4- . مجادله / 18
5- . نور / 40
6- . نور / 41

كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيما» ، {بدل كند خدا گناهانشان را به حسنات و خدا پُر آمرزنده و مهربان است.}(1) خدا گناهان شيعه ما را بدل به حسنات ميكند و حسنات دشمنان ما را بدل به سيئات ميگرداند. خدا هر چه خواهد و حكم كند به آنچه شايسته است، حكمش پى گير ندارد و فرمانش ردكننده ندارد؛ او پرسش نميشود از آنچه كند، و آنانند كه پرسش شوند.

اى ابراهيم، اين از درون دانش پوشيده الهى بود و از گنجينه اسرارش؛ آيا از اين رازهاى درونى براى دلهاى آماده بيشتر بگويم؟» گفتم: «آرى اى زاده رسول خدا.» فرمود: «قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَيْ ءٍ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ وَ لَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيامَهِ عَمَّا كانُوا يَفْتَرُون»، {و گفتند آنان كه كافرند براى مؤمنان، از راه ما پيروى كنيد و گناهان شما به گردن ماها و آنها هيچ آنان را به گردن نگيرند، راستش كه از دروغگويانند و البته كه بارها روى بارها خود به دوش گيرند و پرسش شوند روز رستاخيز از آنچه به دروغ بستند.}(2) سوگند به خدا، كه نيست شايسته پرستشى جز او، شكافنده بامدادها و آفريننده آسمانها و زمين، كه به تو درست گزارش دادم و به راستى آگاهت كردم، و خدا داناتر و حكيم تر است.» (3)

توضيح: اين خبر به نقل از عللالشرائع ذكر شد؛ با اندک اختلاف و كم و زياد. اين خبر از رموز پيچيده است كه يک محقق در شرحش گفته است:«خلاصه سخن در بيان راز اين خبر، اين است كه ثابت شده سه عالم در آفرينش آدم اثرگذارند و او در سرشت و مايه خود ، از هر كدام بهره ميبرد. چهبسا زمين پاكيزه، اشاره است به اثرى كه از عالم ملكوت در سرشت انسان است؛ چراكه هم ارواح مثاليه از آنند و هم نيروهاى آسمانى، كه آنها را «مدبرات امر» خوانند.

1- . فرقان / 71
2- . عنكبوت / 12 - 13
3- . عللالشرايع 2 : 293

«آب شیرین»: افاضات عالم جبروت در سرشت آدمی است، که از آنند جواهر قدسیه و ارواح عالیه مجرد از صورت، که آنها را «پیشتازان سبع» تعبیر کردهاند.

«زمین پلید»: هر آنچه در سرشت او است، از اجزاء عالم ملک محسوس است، که تنهای خاکی مسخر حرکات افلاک، از آنند که خود زیر فرمان بالاتر هستند.

«آب تلخ و شور و بدبو»: هر آنچه در سرشت او است، از اوهام باطله و هوسهای پست که از ترکیب مُلک با ملکوت پدید میآیند و اصل و حقیقتی ندارند. «برگزیده سرشت پاک»: چکیده از جبروت است و ته نشین آن، همان است که از ملکوت است، و تیرگی سرشت بدبو و پلید، اثر طبایع عالم ملک است و آنچه به دنبال آن است، از هوسهای گمراهکننده.

همانا نامی از بهره عالم ملک امامان علیهماالسلام نبرده با اینکه تن عنصریشان از آن است؛ زیرا از دل و پایش به این جهان و به ان تنها وابسته نیستند. آنان گرچه با تن خاکی در این جهانند، ولی از اهل آن نباشند، چنانچه بیان شد.

امام صادق علیهالسلام فرمود:« ای حفص، من دنیا را برای خود در حساب نگرفتم، مگر همپایه یک مردار که به ناچار از آن میخورم.» ازین رو، آنان به کلی دامن از این جهان میتکانند و چون از آن میکوچند، تیرگی آن را به همراه ندارند. همانا آن حضرت، بهره جبروتی فرد ناصبی و پیشوایان کفر را یاد نکرد، با اینکه شعور و ادراکشان از آن است، چون توجه و اعتمادی به آن ندارند. از این رو، می بینی که از شنیدن علم و حکمت نفرت دارند و فهم اسرار و معارف برایشان سنگین میآید. بهره آنها از این عالم، چیزی نیست جز چون کسی که مشت باز میکند تا آب به دهانش برساند، اما موفق به این کار نمیشود. دعای کافران نیز، نیست جز در گمراهی، چون فراموش کردهاند خدا را و خدا نیز آنها را به فراموشی سپرده است؛ از این رو، بهره آنها از این عالم، به هدر میرود، چراکه به جاویدان بودن در زمین دل بستهاند و پیرو هوسهایشان شدهاند.

و چون روز جدایی میآید و خدا ناپاک را از پاک جدا میکند، از آنجا که افاضات عالم جبروت بر او چیره است، به عالم جبروت و بالاترین بهشتها برمی آید و به مقربان میپیوندد. هر کس آثار ملکوت بر او چیره است، به ملکوت برمیآید، به حوریان و پسران زیبا میپیوندد، با اصحاب یمین میآمیزد، اما آن کس که عالم مُلک بر او چیره است، در افسوس و واویل و خواری میماند و شکنجه آتش را میچشد، زیرا مرگ، او را از هرآنچه دلخواهش بوده جدا کرده است.

و اشقیاء گرچه به نشانه ای از ملکوت میروند که به طفیلی از آن آفریده شدند، اما آنها را با صورت کردار و اخلاق و عقیده خود به آنجا میبرند و نمیتوانند از آن صورت جدا شوند و با همان شکنجه میشوند و از همراهی با آن آزار می بینند؛ چون باد گرم و هوای سوزان و سایه دودگونه و مارها و کژدمها دارد و به جهت ذخیره کردن نقره و طلا در دنیا و خرج نکردن آنها در راه خدا و به خاطر دلبستگی به آنها، سوزشها همراه دارند؛ پیشانیها، پهلوها و پشتهایشان با آنها داغ میشود، که اینها همان ذخایری است که برای خود اندوختید و اکنون بچشید آنچه را که برای خود گنجینه ساختید؛ و همراه آنها است آنچه میپرستیدند غیر از خدا، از چوب و سنگ و جانور و بقیه چیزها که میپنداشتند سودی برایشان دارد، در حالی برای آنها زیان به دنبال داشته است؛ زیرا به آنها گفته میشود شما و هر آنچه جز خدا پرستیدید، سنگریزه دوزخید.

و خلاصه، هر کس در آنجا با دوست خود است؛ دوست اشقیا، کالای دنیا است که حقیقت و اصالتی ندارد و تنها فریبنده است؛ چون رستاخیز بیاید و حقایق فاش شوند، کالای آنها کساد میشود و نابود میگردد؛ از این رو، درد میکشند و آرزو میکنند که به دنیا برگردند که وطن مهرورز آنها بوده، زیرا اهل زندگی در دیگرسرا نبودند و دلخوشی و مایه آرامششان، زندگی در دنیا بود؛ و اکنون چون از آن جدا میشوند، در فراق آن، در آتش دوزخ شکنجه میبینند.

کردار چنین کسانی در پیرامونشان و همه آن گناهان و شهوات، همان کالای دنیا و دوستی آن است؛ و هر کس اهل آن است، به ناچار از دورياش شکنجه می کشد؛ اما هر کس که اهل این چیزها نیست و به آن گرفتار شده و درافتاده، با

عقیده به زشتی آن، و ترس از خدا در انجام آن امور، به ناچار از آن پشیمان شده است، چون به خودش بیاید و به خدا بازگردد، این پشیمانی و اعتراف به گناهان و زبونی در برابر پروردگارش از شرم، باعث روشنی دلش میگردد و این، خود، بدل شدن گناهان است به حسنات.

پس، اشقیاء همانا شکنجه میشوند بابت کارهایی که انجام ندادند، اما شیفته آن بودند و دلخواهشان بود و همیشه در نهادشان آهنگ آن را داشتند و اگر موقعیتی برایشان فراهم میشد، چون اهل آن بودند و هم جنسش، اگر دوباره به دنیا بازگردند، باز هم به همان اموری که از آن نهی شده بودند رجوع میکنند.

و سعداء، بابت کارهای زشتی که کردند، جاودانه در شکنجه و کیفر سخت به سر نمیبرند، زیرا با بدخواهی خردشان و ترس از پروردگارشان آن را انجام دادند و اهل آن نبودند و همجنسشان نبودند، بلکه ثواب خیراتی را هم که نکردند، میبرند، چون شیفته آنها بودند و تصمیم داشتند اگر موقعیت فراهم شود، آن اعمال را به جا بیاورند. بنابراین، هر کاری به نیت شخص وابسته است و برای هر کس همان است که در دل دارد و میخواهد؛ البته او، همان چیزی را در در دل دارد و خواهان آن است که موافق سرشت و منش آفرینش او است؛ چنانچه خدای تعالی فرموده: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِه» ، {بگو هر کس کار کند بر پیکره مناسب خود. }(1) و در حدیث هم آمده که هر کدام از بهشتیها و دوزخیها در آن حال جاوید میمانند و به جهت جاویدانی نیت و نهاد خود پس از رفتن از دنیا عذاب میکشند، تا آنچه از سرشت اشقیاء با سرشت آنها آمیخته و اندکی به آن انس گرفتهاند و برای گرفتاری در دنیا به آن دل سپردهاند، از آنها جدا شود و پاک شوند.

و شیخ صدوق در کتاب اعتقادات خود، بدون سند روایت کرده که به هیچ یکتاپرستی که به دوزخ وارد میشود، هیچ دردی نمیرسد و آنان فقط هنگام بیرون شدن، به سزای آنچه کردند، درد میکشند، و خدا هرگز در حق بندگان ستم نمی ورزد.

1- . أسراء / 84

مولف: پایه این تأویلها بر اموری است که مخالفت آنها با اصول متکلمان امامیه، کمتر از مخالفت با ظواهر این اخبار نیست. ما درباره این گونه روایات در کتاب عدل سخن گفتیم و بررسی نکردن این احادیث و روایاتی مانند آنها و وانهادن علوم آنها، اگر درست باشند، همان گونه که فرموده، احوط و اولی است؛ چنانچه از مولا امیرالمؤمنین درباره قدر پرسیدند، فرمود: «راهی است تاریک، از این راه نروید؛ دریایی است ژرف، در آن نخزید؛ از رازهای خدا است، خود را برای درک آن به رنج و زحمت نیندازید.»

23. کافی: از زراره روایت شده است: «مردی از امام باقر علیهالسلام پرسید از قول خدای عزوجل: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی» ، {و چون گرفت پروردگارت از آدمیزادها از پشتشان نژادشان را و گواهشان کرد بر خود که آیا نیستم پروردگار شماها، گفتند: چرا. }(1) - تا آخر آیه؛ و امام علیهالسلام فرمود - و پدرش می شنید - که: «پدرم به من بازگفت: خدای عزوجل مشتی از خاکی که از آن آدم را آفرید برگرفت و بر آن آبی شیرین خوشگوار ریخت و آنگاه تا چهل روز آن را به حال خود باقی گذاشت. سپس بر آن آب شور و تلخ ریخت و چهل شبانهروز آن را به حال خود گذاشت. هنگامی که آن سرشت مایه گرفت و آماده شد، آن را برداشت و سخت فشرد و مالید، از آن موجوداتی مورچهمانند بیرون آمدند، از طرف راست و چپ او، و به همه فرمان داد در آتش بیفتید؛ راستیها به آتش درآمدند و آتش بر آنها سرد و سلامت شد، اما چپیها از رفتن میان آتش سر باز زدند.» (2)

توضیح: از ظاهر حدیث چنین برمیآید که پرسش از امام باقر علیهالسلام در زمان پدرش و در حضور او صورت گرفته است. پس میتوان بر آن خرده گرفت که زراره (راوی حدیث) نباید خدمت امام سجاد را درک کرده باشد. البته چهبسا که خبر را از مرد پرسنده روایت کرده و خود زراره هنگام پرسش حاضر نبوده است.

1- . اعراف / 171
2- . کافی 2 : 7

همچنین، امکان دارد که زراره زمان امام سجاد علیهالسّلام را دریافته باشد، ولی از آن حضرت روایت نکرده و از این رو، از اصحابش شمرده نشده است. در عیاشی(1) چنین آمده است:« از زراره، از مردی که پرسید از امام صادق علیهالسلام.» و این درست تر است.

«و چون برگرفت پروردگارت از آدمیزاده ها از پشتشان»: بیضاوی گفته است: یعنی برآورد از پشت آنها نژادی که می آوردند در هر قرنی به دنبال قرنی؛ و «من ظهورهم»، بدل از بنیآدم است، بدل بعضی از کل. و نافع و ابوعمر و ابن غامر و یعقوب «ذریّاتهم» خوانده اند نه «ذریتهم». «گواهشان گرفت بر خودشان که آیا نیستم من پروردگارتان»: که دلائل پروردگاریش را در وجودشان نهاد و خِردی به آنها داد که آنها را بخواند به اعتراف به وی تا اینکه زمینه این پرسش و پاسخ فراهم شد و علم و آمادگی آنها مانند گواه گرفتن و اعتراف گردید. این ضربالمثل است و دلالت دارد بر آنکه گفتند: آری گواهیم. «تا نگویند در رستاخیز»: که ما از آن بی خبر بودیم. «او تقولوا» عطف بر «ان تقولوا» است.

«نگویید همانا پدران ما از این پیش مشرک شدند و ما نژادشان بودیم و پیروشان شدیم»: زیرا تقلید پس از وجود دلیل و امکان دانستن مطلب، درست و پذیرفته نیست. «آیا هلاک کنی ما را به آنچه بیهودگان کردند»: گفتهاند: چون خدا آدم را آفرید از نژادشان، نژادی مورچهمانند برآورد و زنده کرد و خرد و گویایی داد و به آنها الهام کرد؛ این حدیث را عمر روایت کرده است.(2)

یک محقق گفته: شاید گواهی نژاد آدمی بر خود به یگانگی، زبان حال گوهر آمادگیهای آنها است و تصدیق آنها به زبان طبع امکان پیش از نصب دلائل برایشان و پس از آن؛ یا اینکه دانشپژوهی آنان چون گواهی و اعتراف گردیده، به روش تخیل ادبی و مانند آن.(3)

1- . تفسیر عیاشی 4 : 39
2- . درّ منثور 3 : 142
3- . نحل / 40

قول خدای عزوجل است که: إِنَّما قَوْلُنا لِشَیْ ءٍ»، {همانا فرمان ما به چیزی.}2 همچنین خدای عزوجلا فرموده است: «قالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِین»، {پس گفت برایش و برای زمین بیایید به دلخواه یا ناخواه گفتند آمدیم به دلخواه.}(1) و معلوم است که گفته ای در آنجا نبوده و این یک ضربالمثل و صورتسازی معنا است. چهبسا گفتار به زبان ملکوتی باشد که هر چیزی با آن زبان، به سپاس پروردگار تسبیحگو است. این کلام برای این گفته شده که یکتاپرستی سرشت همگان است.

گفته امام علیهالسلام: «من تراب الیه التربه» از قبیل اضافه جزء به کل است. «از راست و چپش»: یعنی راست و چپِ مأمور به این فرمان، چون جبرئیل؛ یا به معنی دو سوی عرش است؛ یا خود خاک. و راست، همان سویی است که خوشی و برکت دارد، و چپ برخلاف آن است. یا راست، وصف بخشایندگی است و چپ، وصف قهاریت است و به خدا برمیگردند، چنانچه در دعا آمده است: «و همه خیر در دو دست تو است.» یعنی هر چه از تو صادر میشود، از خوب و بد و سود و زیان، خیر است و مصالح والا دارد.

24. کافی: امام باقر علیهالسلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی هنگام آفرینش خلق، آب گوارا و آب شور و تلخ آفرید و هر دو را به هم آمیخت و خاکی از روی زمین گرفت و آن را به سختی مالید؛ آنگاه به راستیها که چون مورچه در جنبش بودند فرمود: «با سلامتی به سوی بهشت بروید.» و به چپیها فرمود: «به سوی دوزخ، و من باکی ندارم.» سپس فرمود: «آیا نیستم پروردگار شماها؟» گفتند: «چرا، گواهیم.» تا نگویید روز رستاخیز که ما از آن بی خبر بودیم.

آنگاه پیمان از پیغمبران گرفت و فرمود: «آیا نیستم پروردگار شما و اینکه محمد صلّی اللّه علیه و آله فرستاده من است و اینکه این علی امیرمؤمنان علیهالسّلام است؟» گفتند: «چرا.» و پیغمبری آنان پایدار شد و از اولوالعزم پیمان گرفت که:

1- [1]. فصلت / 11

«من پروردگار شمایم، و محمد صلّی اللَّه علیه و آله رسول من است و علی علیه السّلام امیرمؤمنان است و اوصیاء پس از وی، صاحب فرمان و گنجینه های دانش من به شمار میآیند؛ و از وجود مهدی علیهالسّلام، یاری میگیرم برای دینم و دولتم را آشکار میسازم و از دشمنانم کینخواهی میکنم و پرستش میشوم.» آنان، خواهناخواه گفتند:«اعتراف داریم پروردگارا و گواهیم.» و آدم، خودش نه انکار کرد و نه اقرار، و از این پنج اولوالعزم، تصمیم درباره مهدی علیهالسّلام گرفته شد و خود آدم تصمیم نگرفت به اقرار بر وی؛ و این است تفسیر قول خدا: {و سفارش کردیم به آدم از این پیش و نیافتیم در او تصمیم، پس او فراموش کرد.}(1) فرمود: «همانا همان چیزی است که وانهاد، آنگاه آتشی برافروخت و به چپیها فرمود: «در آن درآیید.» از آن هراسیدند. به راستیها فرمود: «در آن درآیید.» درآمدند و آتش بر آنها سرد و سلامت شد. چپیها گفتند: «پروردگارا، ما را بازگردان.» فرمان داد و فرمود: «بازگرداندم، بروید و در آن درآیید.» باز هم از آن هراسیدند، و آنجا بود که طاعت و ولایت و معصیت آدمی به ثبت رسید.» (2)

توضیح: «گرفت خاک را»: و با هر دو آب آمیخت تا آماده نیکی و بدی باشد. «به سوی بهشت بروید»: در امان از شکنجه و کیفر، یا به آنچه بهشت واجب کند بروید، در امان از شبهه و وسوسه شیاطین. «ان تقولوا»: در بیشتر نسخه ها با همین «صیغه مخاطب» آمده است؛ همانگونه که در قراآت مشهور قرآن چنین است. در نتیجه، امام بقیه آیه را «استطراداً» آورده است. صحیح تر در این جا «ان یقولوا» با صیغه غائب است که با قرائت ابوعمر در آیه، موافقت دارد. در گفته امام علیه السلام: «ثم افذ» شاید کلمه «ثم» برای «تراغی» و «رتبی» باشد نه زمانی؛ چرا که این دو میثاق متفاوتند؛ وگرنه ظاهراً پیمان عموم پیمبران بعد از آن و به دنبال پیمان اولوالعزم صورت گرفته و در پیشتر ذکر کرده است. از این رو، کلمه (ثم) را آورده

1- . طه / 115
2- . کافی 2 : 8

است. پیامبران اولوالعزم، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستند و محمد صلّی اللّه علیه و آله که به همراه اقرار آنان، به نبوت خود نیز اقرار کرده است.

گفته اند: چون اولوالعزم شناخته شده و معروفند، با تعبیر«آن پنج» از آنها یاد کرده و نام آنها را نبرده است. اخذ پیمان اضافی از آنان، که در رتبه و شرف پیشند، برای این است که به اندازه فهم و آمادگی به آدمی تکلیف میشود و هر چه آنان بهرهمندتر باشند، پیشتر به حساب میآیند؛ و از اندازه بهره هر کس، به مراتب پیشی او پی میبرند. آدم چون تصمیم نگرفت به مهدی علیهالسلام اقرار کند، اولیالعزم شمرده نشد، و همانا تصمیم گرفت که بر دیگر اوصیاء اقرار کند.

«آن را وانهاد»: یعنی تصمیم نگرفت. شاید راز این تصمیم این باشد که آدم بعید میدانست نوع آدمی به واسطه وجود مهدی علیهالسّلام یگانه شوند و اختلافاتشان از میان برداشته شود.

مولف: در اینجا، منظور از بی تصمیمی این است که به آن اهمیت نداد و به یاد نسپرد، یا به زبان نیاورد؛ چون هیچ کدام از اینها واجب نیست؛ و به این معنی نیست که باور نداشت؛ زیرا باور نداشتن مناسب مقام نبوت نیست و به مراتب پایینتر تعلق دارد. اینکه گفت: «همانا آن را وانهاد» یعنی در اینجا به معنای فراموشی است و به کار بردن چنین لفظی درباره پیمبران، حقیقتا ناروا است. چهبسا در قرائت مخصوص امامان علیهمالسلام، عبارت«فترک» به جای «فنسی» به کار برده شده است؛ یا شاید مقصود این است که عزم بر اقرار مذکور را رها کرد؛ یا اقرار کامل نکرد و نیاورد؛ یا نخست اقرار کرد و آنگاه آن را رها کرد، و معنی نخست روشنتر است.

در قاموس آمده: «اجیج» به معنای برافروخته شدن آتش است، همچون«تأجّج» و «اججتها تأجیجاً فتأججت»: آتش را برافروختیم، پس برافروخته شد.

25. کافی: از حبیب سیستانی روایت شده است: «شنیدم امام باقر علیهالسلام می فرمود: «چون خدای عزوجل نژاد آدمیزاده را از پشتش درآورد تا از آنها پیمان بر ربوبیت بستاند برای خود، و پیش از نبوت هر پیغمبر، نخست پیمان بر نبوت محمدبنعبداللّه صلّی اللّه علیه و آله گرفت، آنگاه فرمود: «به آدم بنگر، ببین چه

ص: 149

میبینی.» فرمود: «آدم به نژادش نگریست که ذره بودند و آسمان را انباشته بودند و گفت: «پروردگارا، نژاد من چه بسیارند. آنها را برای کار بزرگی آفریدی؛ در برابر گرفتن پیمان، از آنان چه میخواهی؟» خدای عزوجل فرمود: «که مرا بپرستند و هیچ شریکی نیاورند و باور دارند رسولانم را و پیرو آنها باشند.»

آدم گفت: «پروردگارا، چه اتفاقی برای من رخ داده که میبینم برخی بزرگتر از دیگران هستند، برخی نور بیشتر دارند، برخی نور کمتر و برخی هیچ؟» خدای عزوجل فرمود: «چنین آفریدمشان تا آنها را در هر حال بیازمایم.»

آدم گفت: «پروردگارا، اجازه میدهی به سخن گفتن تا سخنی بگویم؟» به او فرمود: «سخن بگو، که جانت از من است و طبعت از وجود من.» آدم گفت: «کاش همه را شبیه هم آفریده بودی؛ در یک اندازه و یک منش و یک غریزه و یک رنگ و یک عمر مساوی و روزی برابر، تا به یکدیگر ستم نکنند و حسد و کینه نورزند و در چیزی اختلاف پیدا نکنند.» خدای عزوجل فرمود: «ای آدم، به سبب جانی که از من داری، گویا شدی، و بر اساس طبع سست خود، از چیزی سخن گفتی که دربارهاش چیزی نمیدانی. من آفرینندهای دانا هستم، و بر اساس دانش خویش، میان آفریدگانم اختلاف انداختم؛ به خواست من، فرمانم درباره آنها به اجرا درمیآید و با تدبیر و تقدیر من، آنها روانه میشوند، و آفرینش من دگرگون نمیگردد. همانا، پری و آدمی را آفریدم تا مرا بپرستند و بهشت را آفریدم برای هر کس که مرا بپرستد و از من فرمان ببرد و از رسولانم پیروی کند؛ و باکی ندارم؛ و دوزخ را آفریدم برای هر کس که به من کافر شود و گناه کند و از رسولانم پیروی نکند؛ و باکی ندارم، و آفریدم تو را و نژادت را، و به تو و آنان بی نیازم؛ همانا تو و دیگران را آفریدم تا بیازمایمت و بیازمایمشان، تا معلوم گردد که کدام خوشکردارترند در این دنیا و در زندگی و پیش از مرگتان؛ و از این رو دنیا و آخرت را آفریدم، و زندگی و مرگ و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را، چراکه در تقدیر و تدبیرم چنین خواستم؛ و براساس دانشم که در آنان نافذ است، صورت و تن و رنگ و عمر و روزی و طاعت و گناه آنان را به انواع گوناگون ساختم، و از میان آنها، افراد خوشبخت و بدبخت و بینا و کور و کوتاه و بلند و زیبا و زشت و دانا و نادان و توانگر و درویش و فرمانبر

و نافرمان و تندرست و بیمار و زمین گیر و بی آفت، به وجود آوردم. پس، فرد تندرست به شخص معیوب مینگرد و به خاطر عافیت خود، مرا سپاس میگوید؛ آفتزده نیز به او نگاه میکند و از من عافیت میخواهد و در این بلای من، صبوری میورزد و من عطای شایان به او میبخشم؛ همچنین، توانگر به درویش مینگرد و مرا سپاس و شکر میگوید؛ درویش به توانگر نظر میکند و از سر خواهش، به درگاهم دعا میکند؛ مؤمن نیز به کافر مینگرد و مرا به سبب راهنمایی کردن خود، سپاس میگوید.

به این سبب آنها را اینگونه آفریدم تا در خوشی و ناخوشی و در عافیت بخشی و بلا دادن، و در آنچه به آنها میدهم یا دریغ میکنم، بیازمایمشان. منم خدای مالک توانا و این توانایی در من است که آنچه مقدر کردهام، طبق تدبیر خویش اجرا کنم؛ در توانایی من است که هر جور بخواهم، مقدرات خود را دگرگون سازم، و آنچه را پس انداختم، پیش بیندازم، و آنچه را پیش داشتم، پس بیندازم.(1)، {منم خدایی که هر کار بخواهم، انجام می دهم و هر چه کنم بازپرسی ندارد، و بازپرسی کنم از هر چه خلقم کنند. }(2)

توضیح: این گفته ها: «فطان» و «ثم قال» و «منتظر»، همه به «اخرج» است؛ و این گفته: «قال آدم» جواب «لمّا» است. و «لأمر ما»، یعنی برای کار بزرگی؛ و اینکه فرمود: «تا مرا بپرستند، خواست من است و با من چیزی را شریک نکنند.» بیان حال آن است.

«چنین آنها را آفریدم»: در یک نسخه آمده است برای این آفریدمشان که اختلاف کنند. چنانچه فرموده: {و پیوسته مختلفند، جز آن کسی که پروردگار به او مهر ورزید. } «برای آن آفریدشان»: به یک تفسیر، یعنی به سبب یکتاپرستی. «از روح خودم»: چه آن کسی که او را برگزیدم و خوش داشتم، چه کسی که او را از

1- . هود / 118
2- . کافی 2 : 8 - 10

عالم مجردات ساختم؛ به جهت اینکه روح و نفس مجردند. و گفته اند: روحِ نخست نفس است و روح دوم، جبرئیل؛ و سستی این تفسیر روشن است.

«منش تو»: که آفرینش تن یا اوصاف پیرو آن است، چراکه وجود آدم از عالم ماده است و نسبتی با عالم تجرد ندارد و خطا و وهم از ماده برمیخیزد.

گفته شده «کینونه» در اینجا مصدر «کان ناقصه» است و «اضافه» نیز «تشریفی» است، یعنی اوصاف تن، خلاف آداب مورد پسند من است و تو باید صابر و قانع و راضی به قضای من باشی. «جبّله» - به کسر «جیم» و «باء» و با تشدید «لام» - به معنای خلقت است. گفته «و بضعف طبیعتک تکلّفت ما لا علم لک به» در برخی از نسخه ها چنین است: «و بضعف قوّتک لکلّمک.»

خلاصه اینکه، تو گویی اگر همه یک جور بودند، به حکمت و درستی نزدیکتر بود؛ این مسأله تابع نیروی تن است، زیرا اگر چنین بودند، نمیشد به آنها تکلیف کرد که باید به بالاترین پایه برسند؛ چون نظام نوع پابرجا نمیماند و آنان زیر بار هنرهای سخت، که پایه هایش بر نوع استوار است، نمیرفتند، تا برسد به حکمها و مصالح دیگر.

«بعلمی خالفت بین خلقهم»: زیرا میدانستم که مصلحت و بقای نوع آنان، در تخالف آفرینش آنها نهفته است. «بمشیّتی»: یعنی ارادهام که پیرو حکمت من است. «فرمانم در آنان روان است»: فرمانهای تکوینی یا تکلیفی و یا هر دو. «دگرگونی ندارد آفرینشم»: چون اندازه کردم و قرار دادم در آنان از آمادگی ها. و گفته اند: خوب بودن در این عالم، در درجه نخست، باعث خوب بودن شخص در همین دنیا است، و هم مایه خوبی احوال او در جهان دیگر. زشتی حال در دنیا نیز چنین حکمی دارد و کسی که به دنبال آن است، در هر دو دنیا زشتی و بدحالی نصیبش میشود، و این دو دسته با هم عوض نمیشوند.

مولف: درباره تفسیر قول خدای تعالی: «لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّه»، {دگرگونی در خلق خدا نیست.}(1) مطالبی نقل شد که باز هم به آن خواهیم پرداخت. همچنین، و همانا

1- . ذاريات / 56

آفریدم پری و آدمی را تا مرا بپرستند، اشاره است به آیه: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون.»(1) {و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستش کنند}

درباره این آیه اعتراضی صورت گرفته که: پاره ای از پریان و آدمیان، هرگز خدا را نمیپرستند؛ به سبب کفر یا دیوانگی یا مرگ در کودکی و مانند اینها، و بی هدف شدن کار حکیم، نشدنی است.

به این گفته، چهار پاسخ داده شده است:

1. منظور، پری و انسانِ مکلف است پیش از مردن، و منظور، بیان هدف نیست؛ چنانچه صدوق در توحید از امام کاظم علیهالسلام روایت کرده است که: «قول پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله، یعنی هر کس آماده است برای آنچه آفریده شده است؛ به این معنا که خدای عزوجل پری و آدمی را آفریده تا او را بپرستند، نه اینکه از او نافرمانی کنند؛ و این است تفسیر قول خدای عزوجل: «و نیافریدم پری و آدمی را جز برای اینکه مرا بپرستند.» و آماده کرده همه را برای آنچه که آنها را آفریده است، و وای بر آنکه گمراهی را از راهنمایی بیشتر دوست میدارد.»

2. اگر بپذیریم که مقصود از پری و آدمی، همه باشند و «لام» هم بیان علت باشد، نمیتوانیم بپذیریم که ضمیر جمع «لیعبدون» شامل همه گردد، و چهبسا پرستش برخی از آنان علت آفرینش همگان باشد.

3. اگر هم ضمیر عام باشد، مرجع آن، نه تمامی پریان و آدمیان، بلکه مؤمنین هستند که پیشتر در قول خدای عزوجل ذکر شده است.

{یاد آور که یادآوری سود دهد مؤمنان را.}: دلالت دارد که آفرینش نامؤمنان برای خاطر مؤمنان صورت گرفته است؛ چنانچه در این خبر به آن اشاره می کند: «مؤمن به کافر مینگرد و مرا سپاس میگوید، و به همین خاطر آفریدمشان.»

4. اگر همه اینها را پذیریم میگوییم: هدف ذاتی باید به دنبال کار حکیم بیاید و آن تکلیف به عبادت است نه خود آن، و تکلیف شامل همه پریان و آدمیان است و

1- . روم / 30

روایات دلالت دارند که کودکان و دیوانگان نیز در روز قیامت برای امتحان مکلف میشوند؛ چنانچه در کتاب جنائز خواهد آمد.

و اینکه فرمود: «پیش از مردن شما» با اینکه حیات آن را میرساند، از این موضوع آگهی میدهد که در سعادت و شقاوت باید سرانجام را سنجید. «لأبلوک و أبلوهم»: یعنی تعامل با تو و آنان تعاملی از سر آزمایش است. «ایّکم»: مفعول دوم «بلوی» است، با تضمین معنای علم در بلوی. اینکه طاعت و معصیت را در مخلوقات خود میآورد، از نظر اسناد، به علت دوری برمیگردد که آفرینش خود بشر است، گرچه فعل آنها است؛ یا منظور از خلق، اندازه گیری است و ظاهرش این است که بهشت و دوزخ آفریده شدند، چنانچه عقیده بیشتر امامیه و بلکه همه آنها، و بیشتر عامه است، که در این باره در کتاب معاد بحث شد.

«به دانش نافذم»: در مورد آنها که به ژرف ذات و اوصاف و کردارشان می رسد و در آنها روان است. «ساختم از آنها شقی و سعید»: چون هنگام آفریدن او، میدانستم که شقی خواهد شد به اختیار خود، یا منظور ماده شقاوتپذیر است، گرچه به آن وادار نمیشود. این موضوع درباره افراد سعید نیز صدق میکند. «البصر»: یعنی بصر و بینایی، یا «بصیره» و همین طور «أعمی.»

«ذمیم»: در این نسخه، در بیشتر جاها با «ذال» نقطه دار آمده و به معنی زشتچهره است. در قاموس آمده: «ذمّهٔ ذماً و مذّمه فهو مذموم و ذمیم و بئر ذمیم و ذمیمه» یعنی چاه کمآب، و غریزه ضدّ آن است. «به ذمیمه»: یعنی «زمانتی» (زمین گیری، آسیب و آفت) که او را از بیرون آمدن بازمی دارد، و مانند «امیر»: دانه ای که از گرما و یا به خاطر گری، بر روی گونه ها پدید می آید. در یک نسخه، با «دال» بی نقطه آمده که به معنی کوتاهقدِ زبون است. در قاموس(1)آمده: «الدّمّه» - با کسره - مرد کوتاه حقیر. «أدمّ»: زشت کرد، و یا فرزندی زشت و کوتاه برای او متولّد شد؛ و میگوید: زمانه همان بیماری و آفت است. «لأبلوهم» بدل از «لدنک خلقهم»

1- . قاموس 4 : 113

است. «من توان آن را دارم که دگرگون کنم.»: زیرا سرشت و تقدیر در آنها ذاتی نیست و مخالف با اختیار خیر و شر نیست و اگر هم حتمی باشد، بداءپذیر است.

«مسئول نیستم نسبت به کاری که انجام میدهم»: زیرا موافق حکمت و صلاح و پسند عقل است، گرچه به اسرار آن پی برده نشود؛ برخلاف دیگران که در برابر خداوند مسئول کردار خویش هستند، از کردار خود که خوب و بد و ایمان و کفر دارد، و چنان نیست که اشاعره میگویند که روا است خدا پیغمبران را به دوزخ ببرد و کافران را به بهشت و بر او اعتراضی نباشد.

و گفتهاند: اشاره است به اینکه این موضوع حتمی نیست و می شود معلول از علت تامه جدا بیفتد، چنانچه اشاعره میگویند.

یک تأویلگر در شرح این خبر گفته است: «آسمان را پر کردند، چون ملکوت در درون آسمان است؛ و آن را پر کردند که در آن روز همه از ملکوت بودند، و راز اختلاف مردمان در خوبیها و بدیها و در سعادت و شقاوت، به اختلاف آمادگی و چندگونگی مواد پایینمرتبه آنها برمیگردد: در لطافت و کثافت و اختلاف مزاج آنها در نزدیکی و دوری به اعتدال حقیقی، و اختلاف جانها که در برابر آنهایند، در روشنی و تیرگی و نیرو و سستی پایه شان در نزدیکی و دوری از خدا، چنانچه بدان اشاره شده است. در حدیث «مردم همچون معادن هستند، معدن طلا و نقره، که خوبان آنها در زمان جاهلیت، خوبان آنها به شمار میآیند در مسلمانی.»(1) و راز اختلاف آمادگی و چندگونگی حقایق، در این خاطر است که صفات خدا و اسماء حسنایش، که اوصاف کمال و نعوت جلال او هستند، در برابر هم قرار دارند، که به ناچار نمایشگر آنها که اثر این اسماء هستند، از هم جدایند و با هر نامی که اراده خدا و نیرویش، با آفرینش آفریده ای مرتبط شود، دلالت دارد بر او، از نمایش همان وصف؛ پس، به ایجاد آفریده های گوناگون و جدایی گونه های آنها تحقق میبخشد تا نمایشگر همه اسماء حسنی شوند و پرتوگاه همه صفات برتر خدا، چنانچه در این حدیث به نمودی از آن اشاره شد.»

1- . کافی 8 : 177

مولف: این سخنان بر پایه خرافات صوفیان بیان شده است و همانا نمونهای از آن را آوردیم تا از روش های این گروه و نظریاتشان در این باره آگاه شوی.

26. کافی: از عبداللَّه بن سنان روایت شده است: «به امام صادق علیهالسلام گفتم: «جانم به قربانت، برخی از یاران خودمان را میبینم که گرفتار کجخلقی و تندی و آشفتگی میشوند و بسیار غمگین میشوم از اینکه میبینم در میان مخالفان ما، کسانی خوشسمْت وجود دارند.» امام صادق علیهالسلام فرمود: «مگو خوششمْت، سمت به راه میگویند، بگو خوششیما، چون خدای عزوجل میفرماید: «سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِم»، {سیماشان در چهره هاشان.}(1) گفتم: «افرادی خوششیما و باوقار میبینم و به این خاطر اندوه میخورم.» فرمود: «به سبب دیدن کجخلقی یارانت و خوشیسیمایی مخالفانت، اندوه مخور. به راستی، خدای تبارک و تعالی چون خواست آدم را بیافریند، دو گونه سرشت آفرید، آنگاه آنها را دو دسته کرد و به راستیها گفت: «آفریده شوید به فرمانم.» و آنان آفریده ای شدند چون مورچه که میشتافتند؛ و به چپیها فرمود: «آفریده شوید.» و آفریده شدند چون مورچههایی که میلولیدند.

آنگاه آتشی برایشان برافروخت و به راستیها فرمود: «در آن درآیید، و نخست کسی که در آن داخل شد، محمد صلّی اللّه علیه و آله بود؛ سپس رسولان اولوالعزم از او پیروی کردند و بعد، اوصیاء و پیروانشان؛ آنگاه به چپیها فرمود: «در آن درآیید به فرمانم.»گفتند: «پروردگارا، ما را آفریدی تا بسوزانی؟» و نافرمانی کردند. به راستیها فرمود: «به فرمان من، بیرون بیایید از آتش.» و بیرون آمدند و آتش هیچ آسیبی به آنها نزده بود. چون چپیها آنها را دیدند، گفتند: «پروردگارا، میبینیم که یاران ما همه سالم ماندند، از ما بگذر و بفرما تا به درون آتش برویم.» فرمود: «گذشتم، بروید در آن.» و چون نزدیک آتش شدند و گرمیاش به آنها رسید، برگشتند و گفتند: «پروردگارا، ما را شکیبایی سوختن نیست.» و نافرمانی کردند. سه بار به آنها فرمان داد و هر بار نافرمانی کردند و برگشتند. به راستیها سه

1- . فتح / 29

بار فرمان داد و آنها هر سه بار فرمانبرداری کردند و بیرون آمدند. آنگاه به همه فرمود: «به فرمانم خاک شوید.» و از آن خاک، آدم را آفرید،

آن حضرت فرمود: «هر کس از اینان باشد، از آنان نشود؛ و هر کس از آنان باشد، از اینان نخواهد شد. هرچه کجخلقی میبینی از یارانت، از آلودگی چپیها است و آنچه خوشسیمایی و وقار از آلودگی میبینی از مخالفان، از راستیها است.» (1)

توضیح: «عراه و اعتراه»: پوشاند و آن را فرا گرفت. «الفزق»- بافتح و حرکت - سبکمغزی به هنگام خشم. معنی«حده وطیش» نزدیک به «نزق» است. جوهری میگوید: سمْت، راه و جهت است، و با ضمه یعنی: قصد کرد؛ و سمت، حالت اهل خیر است. گفته می شود: «ما أحسن سمته» یعنی حالت او.(2) و میگوید: سیما مقصور است و «واوی» است. خدای تعالی فرمود: «سیماشان در چهره هایشان.» و گاه «سیماء و سیمیاء» با «مدّ » می آیند.(3)

فیروزآبادی میگوید: «سمت، راه و هیئت خوبان و حرکت در راه است، با گمان و حسن نحو، و قصد چیزی.»(4) و میگوید: «السیمه و السیماء و السیمیاء» با کسره، به معنای علامت است.» (5)

جزری گفته که سمت، هیئت خوب و نمود نیک دینی است و به معنی زیبایی و جمال نیست. و گفته شده که از سمت، به معنای از راه است؛ و گفته می شود: «الزم هذا السمت و فلان حسن السمت.»: یعنی حسن القصد است.

زمخشری میگوید: سمت، گرفتن راه و ملازم بودن با طریق است. گفته می شود: «ماأحسن سمته»: یعنی راهی که آن را در پیگیری خوبی و به لباس

1- [1]. کافی 2 : 11
2- . صحاح: 254
3- . صحاح : 1956
4- . قاموس 1 : 150

5- . همان

صالحان درآمدن، برای خود برمی گزیند. در مصباح آمده که سمت، راه، قصد، آرامش و وقار و هیئت است.

شاید نهی کردن امام از اطلاق سمت، برای این است که به معنی روش و مذهب خوب است و از تعبیر دیگری استفاده میکند تا این توهم پیش نیاید؛ یا اینکه این واژه در هیئت نیکان، شیوا نیست و تعبیر شیواتری آورده است؛ یا آنکه امام می دانست منظورش از سمت، چهره است نه هیئت، یا اهل خیر و روش پسندیده و کارهای خوب، و طرف را از این نکته آگاه کرد، و این نزدیک به نظر اول است.

«وقار»: آرامش و سنگینی اندام است. «راستیها»: کسانی که در سمت راست فرشته ای بودند که فرمان جدا کردن آنها را داشت، یا آنان که در سمت راست عرش بودند، یا آنان که خداوند می دانست مؤمن میشوند، و در روز رستاخیز در سمت راست عرش قرار دارند.

«کونوا خلقاً»: یعنی مخلوق با روح و جان. به قولی: یعنی روح باشید. «بمنزله الذّر»: یعنی مورچه های کوچک. درباره راستیها فرمود: «میشتافتند» و درباره چپیها: «می لولیدند.» این تفاوت تعبیر، یا برای عبارتپردازی است، یا اشاره به این است که راستیها در انجام خیرات پیشتازند و چپیها کُند هستند. به قولی: سعی اولین گروه به سوی بالا است، و سعی گروه دوم به سوی فرود؛ اما لفظ بر این معنی دلالت ندارد. «ثم أتبعه اولوالعزم»: یعنی دیگر پیامبران اولوالعزم. «الکلم»: یعنی جراحت، و فعل آن همچون «ضرب» است و گاه از باب تفعیل می آید. در قاموس آمده: «وهج النار تهج و هجاً و وهجاناً.» یعنی به آتش روشن شد. اسم مصدر «وهج» با «تحریک» است.

مولف: می شود این خبر را تأویل کرد به اینکه علم خدا نسبت به سعادت یک دسته و پیروی آنها از عقل و مقتضیات نفس مقدس، چون سرشت آنها است؛ و علم او به شقاوت و پیروی شهوت و دعوت نفس اماره از دیگران، چون سرشت آنها است؛ و چون خدا در جهان محسوس آنها را به هم آمیخت، طاعت و معصیت و صفات قدسیه و نهادهای پست در مردم به وجود آمد. هر چه از خیرات است، از عقل و نفس قدسیه تراویده که سرشت راستیها است، گرچه در چپیها باشد؛ و

آنچه از بدی و گناه است، از تراوش بدن مادی است که سرشت چپیها است، گرچه در وجود راستیها باشد.

همچنین، می شود چنین تفسیر کرد که خدا، هم دواعی خیر و هم شر را در سرشت و آفرینش آدم نهاد؛ و میدانست که در نژاد او، هم سعادتمندان و هم اشقیاء وجود دارند و با همین دانش، آدم را آفرید. این به منزله آمیختن دو سرشت با هم است. و چون فرزندان آدم، بر مبنای طبع خود اجتماعیاند و در دنیا از آمیزش و همراهی با یکدیگر ناگزیرند، سعداء در معاشرت با اشقیاء، صفات بد آنان را کسب میکنند، و برعکس. آلودگی چپیها و راستیها از یکدیگر، به این معنا اشاره دارد.

از آنجا که سبب عمده آلوده شدن سعداء به اوصاف اشقیاء، تسلط پیشوایان ناروا و پیروان آنها بر پیشوایان حق و پیروان آنها است، و خدا میدانست که گناهکاری مؤمنان به خاطر تسلط اهل باطل بر آنان و بینصیبی از بی سرپرستی امامان حق است، به این سبب آنها را معذور داشت، از آنها گذشت و عذاب آنها را به پیشوایان ناروا و پیروان آنها افزود؛ همان کسانی که سبب افزوده شدن این جرمها بروی جرمهای خودشان شدند. در این زمینه، تحقیق بیشتری در اخبار آینده خواهد آمد، انشاءاللّهتعالی.

27. محاسن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی مومن را از نور بزرگواری و جلال کبریایی خود آفرید و هر کس به مومن بد بگوید یا سخن او را رد کند، خدا را در عرشش رد کرده و با خدا پیوندی ندارد و شریک شیطان است.»(1)

توضیح: «با خدا پیوندی ندارد»: یعنی از دوستان و یاران خدا نیست، یا آن مومنی نیست که خدا یارباش کند و به او بپیوندد؛ چنانچه فرمود: «ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلی لَهُم»، { آن به این است که خدا مولا است برای آنان که گرویدند و اینکه کافران مولا ندارند.}(2) یا اینکه از حزب خدا نیست و

1- . محاسن : 132
2- . محمد / 11

بلکه از حزب شیطان است؛ چنانچه در خبر دیگری روایت شده است: «بیرون شود از ولایت خدا به ولایت شیطان.»

28. ریاض الجنان: امام باقر، یا امام صادق علیهماالسلام فرمودند: «خداوند، محمد صلّیاللّه علیه و آله را از سرشت گوهر زیر عرش آفرید و سرشت او پختگی داشت، پس سرشت امیرالمؤمنین علیهالسّلام را از پختگی سرشت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ساخت، و آن هم پختگی داشت؛ سرشت ما را هم از آن ساخت، و از پختگی سرشت ما نیز، سرشت شیعه ما را ساخت که دلهایشان شیفته ما است و دلهای ما بر آنها مهربان است، مانند مهر پدر به فرزند، و ما برایشان بهتریم تا آنان برای ما، و رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله برای ما خوب است و ما برای او خوبیم».

29. ریاض الجنان: از ابیحجاج روایت شده است: «امام باقر علیهالسلام به او فرمود: «ای ابیحجاج، به راستی که خدا محمد و خاندانش را از سرشت علیین آفرید، و دلهای (شیعیان) را هم از سرشت علیین آفرید؛ دل شیعیان از جنس تن خاندان محمد صلّی اللّه علیه و آله است و به راستی، خدا دشمن خاندان محمد صلّی اللّه علیه و آله را از سرشت سجین آفرید و دلشان را از چیزی پلیدتر، و شیعه شان را از سرشتی فروتر، و دلهاشان از جنس تن آنها است، و هر دلی شیفته تن خود است.»

30. بشاره المصطفی: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله به علی علیهالسلام فرمود: «آیا به تو مژده ندهم، به تو بخشش نکنم؟» گفت: «بله، یا رسولاللّه.» فرمود: «من و تو از یک سرشتیم، و از آن باقیمانده ای بود که شیعه ما از آن آفریده شدند. در روز رستاخیز همه مردم را زاده مادرشان میخوانند، جز شیعیان تو که زاده پدر خوانده میشوند، چراکه حلال زاده اند.» (1)

31. بشاره المصطفی: از ابیهریره روایت شده است: «شنیدم رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله به علی علیهالسلام میفرمود: «آیا به تو مژده ندهم ای علی؟»گفت: «بله، پدر و مادرم به قربانت یا رسولاللّه.» فرمود: «من و تو و فاطمه و حسن و

1- . بشاره المصطفی 115 و 17

حسین علیهماالسلام همه از یک سرشتیم؛ چیزی از آن سرشت افزون آمده بود، شیعه و دوستانمان را از آن ساختند. در روز رستاخیز، مردم، زاده مادرشان خوانده میشوند، به جز ما و شیعه و دوستانمان که به نام خود و زاده پدرشان خوانده میشوند.» [1]

32. بشاره المصطفی: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله به علی علیهالسلام فرمود: «تو کسی هستی که خدا در آغاز آفرینش، حجت را بر تو تمام کرد، چون از همه نمونه ای برپا داشت و به آنان فرمود: «آیا نیستم پروردگارتان؟» گفتند:«آری.» و فرمود: «آیا محمد صلّیاللّهعلیهوآله فرستاده من است؟» گفتند: «آری.» و فرمود: «علی امیرالمؤمنین است، و همه خلق از روی تکبر و سرکشی از ولایت تو سرباز زدند، جز اندکی، و آنان کمتر از کماند و آنان راستیها باشند.» (1)

33. کافی: از ابیحمزه ثمالی روایت شده است «شنیدم امام باقر علیهالسلام می فرمود: «به راستی، خدای عزوجل ما را از اعلا علیین آفرید، و دل شیعه ما را آفرید از آنچه ما را آفرید، و تن آنها را از فروتر آفرید، و دل آنها هوای ما را دارد، چون در مایه آفرینش با هم بودیم.» آنگاه این آیه را خواند: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّيِّينَ وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّيُّونَ كِتابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُون»(2)، {نه هرگز که کتاب نیکان البته در علیین است تو چه دانی که علیین چیست، کتابی است نوشته، که مقربان بر آن گواهند.} (3)

«و دشمن ما را از سجین آفرید و دل شیعه آنها را از فروتر از آن و تنشان را از فروتر آن و دلشان هوای آنان را دارد که از آن آفریده شدند.» سپس این آیه را خواند: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّينٍ وَ ما أَدْراکَ ما سِجِّينٌ كِتابٌ مَرْقُوم»، {نه

1- . بشاره المصطفی 144
2- . مطففین 18 - 21
3- . کافی 2 : 4

هرگز راستش کتاب فاجران البته در سجین است ندانی که سجین چیست؟ کتابی است نوشته} «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِين» {وای آن روز بر دروغ شماران. }(1)

توضیح: این خبر، همراه با شرح آن، در کتاب «خلق تن امامان علیهمالسلام» ذکر شد.

یک تأویلگر گفته: «هرچه آدمی از طریق حواسش دریابد، اثری از آن بر روحش ظاهر میشود و نامه ای میشود در صحیفه ذات و خزانه مدرکاتش؛ هر ذره ای نیز، هر آنچه از خوبی و بدی بکند، اثرش در آنجا نوشته است، بهویژه آنچه سخت پایدار شده و وصف مؤکد و روش و نهاد گردیده است.

تکرار کارها و عقاید پابرجا در نفوس آدمی، چون نقش نوشته شده بر الواح است، که خدا فرمود: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمان»، {آنانند که نوشته شده در دلشان ایمان. }(2) این صحیفه های نفوس را نامه اعمال مینامند و به آنها اشاره دارد قول خدا: «وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتِ»، »، {و چون نامه ها گشوده شوند. }(3) و این قول خدا: «وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُورا »،{و به گردن هر آدمی نامهپرانی چسبیده و برآریم برایش روز رستاخیز کتابی که بدان برخورد گشوده. }(4) و «لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِید»، { بدو گویند بیخبر بودی از این و پرده از تو برگرفتیم و امروز چشمت تیز است. }(5) و: «هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُون»، {این است کتاب ما، گویا است بر شما به درستی، راستش ما نسخه برداشتیم هر آنچه می کردید. }(6)

1- . مطففین 7 - 10
2- . مجادله / 22
3- . تکویر / 10
4- . أسراء / 13
5- . ق / 22
6- . جاثیه / 28

و هر کس که سعادتمند و از راستیها است و دانستنیهایش امور قدسیه و اخلاقش پاکیزه و کارهاش خوب است. «أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِه»، {داده شود نامه اش به دست راستش.}(1) که سوی نیرومند روحانی و سوی علیین است، زیرا نامه اش از الواح عالیه و صحف مکرمه است و فرازمند و پاک است و به دست سفیرانی ارجمند و نیک بوده و {گواهانش مقربانند.}(2)

و هر کس از اشقیاء است و مردود و معلوماتش همان خاکی و زمینی است و اخلاقش بد و کارهاش پلید، نامه او از چپ باشد، که سوی ناتوانی جسمانی و سوی سجین است، زیرا نامه او برگههای فرودین و صحیفه های بد و سوختنی است و از این رو با آتش شکنجه شود.

و همانا ارواح برمیگردند به آنچه از آن آفریده شده اند، که خدا فرموده: «کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُون»، {چنانچه آغازتان کرد بازگردیدی.}(3) و «کَما بَدَأنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ»، {چنانچه آغاز کردیم آفرینش را بازش گردانیم.}(4) و آنچه از علیین آفریده شده، نامه اش در علیین است و آنچه از سجین، نامه اش در سجین.»

سیاق این تحقیقات بر پایه ذوق نویسنده درباره اصول دین است، و چون عقیده عموم امامیه را درباره آن انکار نکرده، نمیدانم این تحقیقات برای او در علیین ثابت شده است یا در سجین. خدا ما را برای رفتن به راه پرهیزکاران موفق دارد.

34. بشاره المصطفی: امام باقر علیهالسلام فرمود: «به راستی، ما و شیعه ما از سرشت علیین آفریده شدهایم، و دشمن ما از سرشت خبال، از لجن بدبو.» (5)

توضیح: در نهایه آمده است که در حدیث آمده: «هر کس شراب می نوشد، خدا از طینت خبال در روز قیامت به او خواهد نوشاند.» در حدیث آمده که «خبال»

1- . أسراء / 71 - حاقه / 19
2- . اقتباس از عبس / 13- 16
3- . اعراف / 29

4- . انبياء / 104
5- . بشاره المصطفى: 105

فشردهای از دوزخیان است؛ و خبال در اصل لغت به معنی تباهی است که میتواند شامل کارها و تنها و خردها گردد.

ص: 164

آیات:

- صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ.(1)

{این است نگارگری الهی و کیست خوش نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم.}

- فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُون.(2)

{پس روی خود را با گرایش تمام به حقّ، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.}

تفسیر:

«رنگآمیزی خدا»: به قول بیضاوی، یعنی ما را رنگآمیزی کرده و آن، سرشتی است که خدا مردم را به آن سرشته و زیور ایمان است؛ چنانچه زیور رنگ شده است؛ یا منظور هدایت و ارشاد او است به جهت خود ما؛ یا پاکیزه کردن دل ما با ایمان که آن را رنگآمیزی نامیده است، چون به مانند رنگ پدیدار میشود و به دل درمیآید، همچون رنگ جامه؛ یا برای همشکلی در تعبیر است؛ مانند ترسایان که نوزاد خود را در آب زردی فرو میکردند که آن را «معمودیه» می نامیدند و میگفتند که نوزادان پاکیزه میشوند و ترسا میگردند. «نصب فطره الله» منصوب بودن فطره الله

1- . بقره / 138
2- . روم / 30

بر این پایه است که مصدر است و گفته «آمنّا» را تأکید می کند. گفته شده که نصب، بنابر اغرا، به بودن است، و گفته شده بدل از«ملّه ابراهیم» است.«ما او را میپرستیم به یگانگی»: نه چون شما که عیسی علیهالسلام را و مادرش را شریک او میسازید.

مولف: تفسیر آیه دوم، در فصل فضیلت ایمان ذکر شد.

روایات:

1. کافی: امام صادق علیهالسلام، در تفسیر آیه: «صبغه اللَّه.»(1) فرمود: «رنگ خدایی، اسلام است.»(2) و در تفسیر قول خدای عزوجل: «قَالَ هِیَ الْإِیمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَه»، {به تحقیق چنگ زده به حلقه استوارتر.} (3) فرمود: «آن (رنگ) ایمان به خدای یکتا و بی شریک است.»(4)

توضیح: بر پایه این روایت، محتمل است که «صبغه» منصوب باشد، بنابر اینکه مصدر و«مفعول مطلق» باشد برای «مسلمون» در گفته پیشین خدا: «لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون.» گفته اند: بر پایه این اخبار، معنا و مورد آیه، مخصوص خواص و مخلصان از مخاطبان صدر آیه است که فرموده: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا»، {بگویید گرویدیم به خدا و آنچه بر ما نازل شد.}(5) نه همه آدمیان؛ و این معنا دومی ندارد، اگر اسلام به خضوع و گردن نهادن به امر و نهی خدا تفسیر شود - که انشاءاللّه به آن پرداخته خواهد شد - ولی اگر اسلام به همان معنای عرفی اش تفسیر شود، تعمیم در آن، مثل تعمیم در فطرت الله است، که در ادامه به آن خواهیم پرداخت، انشاءالله.

و گفته اند: «صبغه اللَّه» رنگآمیزی هستی و آفرینش است و دادن هر چه بهره شود، از صفات و غایات و جز آنها.

1- . بقره / 138
2- . کافی 2 : 14
3- . بقره / 256
4- . بقره / 136
5- . همان

«بچسبیده»: خدا فرموده: {هر که کافر شود به طاغوت و باور کند خدا را، چسبیده به حلقه استواری که نگسلد طاغوت.} در اخبار، طاغوت تفسیر شده به شیطان و پیشوایان گمراهی، اما بهتر است عمومیت پیدا کند به هر کس جز خدا، که پرستش شود، خواه بت باشد یا سدکننده راه خدا؛ و ایمان به خدا، یگانه پرستی و باور داشتن رسولان و امامان است که اوصیاء آنان به شمار میآیند.

{چسبیده به حلقه استوار}: یعنی تمسک به راه حق و دین درست، که بریدن ندارد؛ و مقصود از تفسیر آن به ایمان، در متن خبر، گویا مانند کردن ایمان کامل است به حلقه استوار.و اینکه در بسیاری از اخبار روایت شده که مراد از طاغوت، غصب کنندگان خلافت هستند، مقصود این است که هر کس از پیروی پیشوایان گمراهی کناره بگیرد و بپیوندد به آنچه از خدا رسیده درباره علی علیهالسلام و اوصیای پس از او، در واقع، به خدای یگانه و بی شریک گرویده است، وگرنه مشرک به حساب میآید؛ چنانچه از پیغمبر صلّیاللّهعلیه وآلهوسلم روایت شده است: «هر کس میخواهد به حلقه استواری بچسبد که بریدن نداشته باشد، به ولایت برادر و وصی من، علیبن ابیطالب (علیهالسلام) بچسبد که هلاک نمیشود هر کس او را دوست دارد و از او پیروی میکند؛ و نجات ندارد هر کس او را دشمن میدارد و با او عداوت می ورزد.»(1) همچنین، از امام باقر علیهالسلام روایت شده است: «عروه الوثقی، دوستی خاندان ما است.»

2. کافی: امام صادق علیهالسلام درباره گفته خدای عزوجل: «صبغه الله و من أحسن من الله صبغه»،{این است نگارگری الهی؛ و کیست خوش نگارتر از خدا؟} فرمود: «صبغه اللّه، اسلام است.» (2)

3. توحید صدوق: از علاء بن فضیل روایت شده است: «از امام صادق علیهالسّلام پرسیدم درباره تفسیر قول خدای عزوجل: «فطره الله التی فطر الناس علیها»، {فطرت خدا است که مردم را بر آن آفریده.}(3) فرمود: «آن یگانه پرستی است.» (4)

1- . معانی الاخبار: 368
2- . کافی 2 : 14
3- . روم / 30

4- . کتاب توحید: 341

4. بصائر الدرجات: امام صادق علیهالسلام درباره گفته خدا: { فطرت خدا است که مردم را بر آن آفریده } فرمود: «بر توحید و اینکه محمد رسول خداست و علی علیهالسلام امیرالمومنین است.» (1)

توضیح: در نهایه آمده که در حدیث است: «هر نوزادی بر فطرت زاده شود.» «فطر»: آغاز کردن و ایجاد ابتدایی است، و «فطره» حالتی از آن است، مانند «جلسه» و «رکبه»، و مقصود این است که بر طبعی زاده میشود که آماده پذیرفتن دین است و اگر او را به حال خود واگذارند، در اعتقاد خود ثابتقدم است و به راه دیگری جز آن نمیرود؛ و بیرون رفتنش از آن راه، به سبب آفتی است که دچارش میگردد، مانند تقلید از دیگران. و در ادامه، از فرزندان یهود و نصاری نمونه آورده شده، در پیروی از پدرشان و توجه به دین آنان و جدایی از آنچه تراوش فطرت درست است.

گفتهاند: مقصود این است که هر نوزادی با شناخت خدا و اعتراف به وجود او به دنیا میآید و هیچ کس را نمییابی که اقرار نداشته باشد به اینکه او را صانعی است، گرچه نام دیگری بر او بگذارد، یا دیگری را با او بپرستد؛ و به این معنا نزدیک است حدیث حذیفه: «بر جز فطرت محمد صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم، دین اسلام را خواسته که به آن حضرت وابسته است.»

و گفتهاند: فطرت، به معنای فطره - با کسر - مصدر است و برای یک آفرینش ویژه، که آفریدن آدمی است بر اساس نوعی تکامل که یگانه پرستی و خداشناسی است، و از او پیمان بندگی و استواری بر روشهای عادلانه گرفته شده است.

فردی از عامه گفته است: پیشداشت سعادت یا شقاوت است در علم خدا، و برای هر کس سعادت باشد، به فطرت اسلام زاده میشود، و برای هر کس شقاوت، با فطرت کفر به دنیا میآید؛ و دلیل آورده از قول خدای تعالی: «لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ

1- . بصائرالدرجات: 78

اللَّهِ»، {تغییری در آفرینش خداوند نیست} و از حدیث: «پسربچهای که خضر علیهالسّلام او را کشت.» چراکه طبع او کفر بود و آن، مانع از این است که با فطرت اسلام زاده شده باشد.

درباره آیه اول، پاسخ دادهاند تفسیرش این است که چند گونگی در آفرینش خدا نیست که یکی به فطرت اسلام باشد و یکی به کفر، و قول پیغمبر صلّی اللّه علیه وآله موید آن است: «هر نوزادی بر اساس فطرت زاییده میشود و پدر و مادرش او را یهودی یا ترسا میسازند.» منظور از این فطرت همان اسلام است. و منظور از دومی، طبع آن پسر و حالت دومی است که عارض او شده و آن آمادگی او است برای کفر بر خلاف فطرت ولادت.

یکی گفته است: مراد از فطرت، آفرینش آماده هدایت است برای نیروی پذیرایی که به او داده شده؛ زیرا فطرت اسلام و درستی آن در خردها نهاده شده و جلوگیری از خرد برای دریافت آن، دگرگون کردن پدر و مادر یا جز آنها است. (مانند استاد و محیط زندگی) و جوابش این است که تفسیر فطرت به اسلام، خلاف عقل نیست و ظاهر روایات دلیل بر آن است و حمل بر خلاف ظاهر، وجهی ندارد.

5. از زراره روایت شده است: « از امام باقر علیهالسلام، درباره قول خدای عزوجل: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها» پرسیدم؛ فرمود: «آنها را به خداشناسی آفرید و اگر آن نبود، در برابر این پرسش که پروردگار آنها و روزیده آنها کیست؟ چیزی نمیدانستند.» (1)

توضیح: در مصباح المنیر آمده: «فطره الله خلق فطراً»، یعنی آفریدشان، و اسم مصدر آن «فطره» به کسر است. درباره آیه «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها» و قول پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله: «هر نوزادی بر فطرت زاید.» گفته شده است:«گفته اند: معنایش فطرت اسلامیه و دین حق است و همانا پدر و مادرش او را یهود یا ترسا میکنند و او را از دین می گردانند.» و این تفسیر مشکل است، زیرا از آن برمیآید که مشرکین از فرزندان خردسال و نابالغ خود ارث نمیبرند و به او ارث نمیدهند، چون

1- . محاسن : 241

همدین نیستند؛ اما چنین نیست و باید این سخن را حمل بر حقیقت و مجاز کرد؛ حمل بر مجاز، از نظر پیش از بلوغ نوزاد است که چون پدر و مادر بر دین خود باقی بمانند، فرزند نیز تابع آنها است. و پایداری آنان بر کیش خود، سبب میشود که آن نوزاد نیز، یهودی یا ترسا باشد، به طور مجاز. این قضیه را به پدر و مادر مربوط دانسته برای سرزنش و زشت شمردن کارشان و از این برمیآید که اگر پدر یا مادر مسلمان شود، نوزاد نابالغ نیز مشرک نمیماند و بلکه مسلمان است. بیهقی همین را معنی حدیث دانسته و گفته است که پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله، حکم فرزندان نابالغ را، پیش از آنکه به تکلیف برسند و کیش و آیینی انتخاب کنند، حکم پدران دانسته در احکام دنیویه و حمل آن بر حقیقت نظریه پس از بلوغ است که فرزند کافر باشد.

6. کافی: امام صادق علیهالسلام در پاسخ به پرسش عبداللّه بن سنان از تفسیر آیه: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها.»(1) فرمود: «فطرت همان اسلام است و خدا سرشت آنها را هنگام گرفتن پیمان، بر یکتاپرستی نهاد.» (2)

بیان: «علی التوحید» متعلّق به فطر، و أخذ است از باب تنازع.

7. کافی: از زراره روایت شده است: «از امام باقر علیهالسلام درباره تفسیر قول خدای عزوجل: «حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ»،(3) پرسیدم، فرمود: «حنیف بودن همان فطرتی است که خدا مردم را به آن سرشته و آفرینش خدا دگرگونی ندارد.» و فرمود: «آنها را بر [اساس] شناسایی خودش سرشته است.»(4)

زراره میگوید: «درباره قول خدای عزوجل: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»، {و چون برگرفت پروردگارت از آدمیزاده ها...»(5) پرسیدم، فرمود: «نژاد آدم را تا روز رستاخیز از پشت او درآورد و چون مورچه درآمدند و خود را به آنها شناساند و اگر آن[اتفاق] نبود،

1- . روم / 30
2- . کافی 2 : 12

3- . حج / 31
4- . کافی 2 : 12 - 13
5- . اعراف / 171

کسی پروردگارش را نمیشناخت.» و فرمود: «رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرموده: «هر نوزاد بر فطرت زاده شود تا بشناسد که خدای عزوجل آفریننده است، که خدا فرموده: «و اگرشان بپرسی که آفریده آسمانها و زمین را؟ البته میگویند خدا.»(1)

توضیح: اینکه فرمود: «حنفاء للَّه» یادآور این آیه است: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِه»، {کناره کنید پلیدی را که بتهایند و کناره کنید از گفتار ناروا، حنیف باشید برای خدا و به درستی یکتاپرست باشید و از هر بت و افتراء به مانند نجس کناره کنید.} (2)

و از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «پلیدی بتان، شطرنج است، و گفتار ناروا سرود و غنا.»

طبرسی میگوید: «حنفاء للَّه» روشی مستقیم و راست دارند بر آنچه خدا فرموده و از دیگر دینها رویگردان هستند؛ مشرک به او نیستند و حج کننده هایی با اخلاصند؛ مسلمان و یکتاپرست که در تلبیه حج، احدی را شریک خدا نمیگیرند.»

در نهایه آمده که در حدیث است: «آفریدم بنده هایم را حنفاء، که اندامشان پاک است از گناه؛ نه اینکه همه مسلمان باشند، چراکه خدای تعالی فرمود: «هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ»، {او است که آفریده شما را، از شما کافر است و از شما مومن.}(3)

و گفته اند: آنها را حنفاء مومنین آفرید، چون میثاق از آنها گرفته و پیمان «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلی.» و کسی نباشد مگر اینکه اقرار داشته باشد او را پروردگاری است، گرچه شریک بر او گیرد، و در آن اختلاف دارند.

«حنفاء» را دلداده های به اسلام و از پایداران بدان. حنیف نزد عرب، کسی است که بر کیش ابراهیم است. اصل حنف، «میل» باشد و از آن است حدیث: «مبعوث شدم به دین حنیف هموار آسان.»

1- . لقمان / 25

2- . حج / 31
3- . تغابن / 2

«دگرگونی نیست در آفرینش خدا»: چون همه یا برخی مشرک باشند، بلکه همه مسلمان و مُقر به آنانند، یا آماده شناخت خدایند. «و خود را به آنها نمود»: به دید عقل وجدانی، مانند دیدن با چشم، تا شناختش در آنها ریشه کند و در جهان تکلیف او را بازشناسند؛ اگر آن شناخت پیمانی نبود، این آمادگی شناخت برهانی برایشان وجود نداشت. و امام علیهالسّلام، واژه «فطرت» را در این حدیث، تفسیر کرده به نهاد خداشناسی و اذعان به آن.

«و قول او چنان است»: یعنی در مورد این آیه {از آنان

بپرسی}: یعنی کفار مکه یا همه کفار، که روشنتر است در این خبر به فطرت خداشناسی. «میگویند خدا است که ما را آفریده است»: به قول بیضاوی، برای اینکه دلیل جلوگیری از آفریدگار بودن جز او، روشن است و از اعتراف به او ناگزیر است.

و مشهور این است که کفار مکه منکر نبودند که صانع خدا است، بلکه به گمان اینکه بتها شفیعان آنانند به درگاه خدا، آنها را می پرستیدند. ظاهر خبر این است که کافران اگر به خود باشند، تعصب و پیروی از هواها را کنار بگذارند و تقلید از گذشتگان و پدران را رها کنند، البته که اقرار دارند به خدا، چنانچه در اخبار بسیاری آمده است.

یک محقق گفته: دلیلش این است که میبینی مردم بر اساس طبع خود توکل به خدا دارند و توجه غریزی به سببساز و کارگشای غیبی دارند، اگرچه خود ملتفت نیستند؛ و گواهش قول خدای عزوجل است: «أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَ غَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُون»، {بگو به من بگویید اگر آمد شما را عذاب خدا یا آمد بر سرتان هنگامه (چون رستاخیز) آیا جز خدا را بخوانید اگر باشید شما راستگویان؟ بلکه او را بخوانید و برگشایدتان گرهی برای آنش خواندید اگر خواهد و فراموش کنید (آنگاه) آنچه که بدان شرک می ورزید.}(1)

1- . انعام / 40 - 41

و در تفسیر مولای ما، امام عسکری علیهالسلام آمده است: «پرسش شد از امام صادق علیهالسلام در مورد خدا، و به پرسنده فرمود: «ای بنده خدا، آیا هرگز بر کشتی سوار شدی؟» گفت: «آری.» فرمود: «آیا پیش آمده که کشتی تو شکسته باشد و آنجا که کشتی دیگری نباشد تا رهایت کند و شنایی نه که سودت دهد؟» گفت: «آری.» فرمود: «آیا در آنجا به دلت افتاده که یک چیزی می تواند تو را نجات بدهد از نابودی و گرفتاری؟» گفت: «آری.» امام صادق علیهالسلام فرمود: «آن چیز همان خدای توانا است بر نجات دادن در جایی که نجاتبخشی نیست، و بر دادرسی آنجا که دادرسی نیست.»

از این رو، مردم در ترک بررسی در شناخت خدا معذورند، و به همان شناخت فطری رها شدند و تنها همان اقرار زبانی از آنها پسندیده و پذیرفته است و به استدلال علمی مکلف نیستند؛ بررسی و ژرف کاوی برای بینایی بیشتر و گروه بخصوصی است و استدلال برای پاسخ به گمراهان لازم است.

آنگاه، فهم و خرد مردم در مراتب عرفان با هم تفاوت دارند؛ همچنین در تحصیل اطمینان، که تا چند باشد و تا چون سخت باشد یا سست، به شتاب باشد یا کُند، حالت دل باشد یا دانش مغز، یا به کشف باشد و دید دل، اگرچه خود شناخت خدا فطری است و با بداهت دریافت میشود و یا با اندک راهنمایی روشن میگردد؛ و هر کسی را راهی به سوی خدا است که خدای عزوجل به او نشان داده، اگر اهل هدایت باشد؛ و راه به سوی خدا به شمار نفوس خلائق است و آنان را در نزد خدا پایه ها است؛ بالا میبرد کسانی از شما را که گرویدند، و کسانی که به آنان دانش عطا شد.

یکی از دانشپژوهان گفته: «بدان که روشنتر و پرتودارترین همه هستیها همان خدای عزوجل است، و این نکته بدیهی است که او شناخته تر از همه شناختهها باشد و پیشتر از همه فهمیده شود و بر خردها آسانتر باشد؛ و ببینیم که آیا امر ضد آن است که باید شناخت، و چرا؟ و همانا گفتیم که روشنتر و پرتودارتر همه هستی ها است به یک معنا، که جز به نمونهسنجی آنها چیزی نمیفهمی، و آن این است که چون ما آدمی را میبینیم که مینویسد یا میدوزد، فیالمثل، زنده بودنش

روشنتر موجودات است و زندگی و دانش و توانایی او در هنرش، پرتودارتر است نزد ما از دیگر اوصاف درونی و بیرونی او، چون شهوت و خشم و خُلق و تندرستی و بیماریاش، که همه آنها را نمیدانیم و تنها از اوصاف بیرونیاش کم و بیش خبر داریم، و در بعضی نیز تردید داریم، چون اندازه، درازای گونه، رنگ چهره و از اوصاف دیگر؛ ولی زندگی، توانایی، خواست، دانش و جاندار بودن او، نزد ما روشن است، بی آنکه زندگی و توان و خواستش برای ما محسوس باشد؛ زیرا این اوصاف با حواس پنجگانه ظاهری دریافت نمیشوند، با اینکه این سه صفت را جز به زندگی و جنبش او نمیتوان شناخت؛ و اگر بنگریم به هر آنچه که در برابر دانش صفات او نمیدانیم و جز یک دلیل بر آن نداریم، با این حال هویدا و روشن است.

هستی خدا و توان و دانش و دیگر اوصافش گواه بدیهی است که هر آنچه مشاهده میکنیم و درمییابیم با حواس ظاهره و باطنه، از سنگ و کلوخ، گیاه و درخت، جانور و آسمان، زمین و اختران، خشکی و دریا، آتش و هوا، جوهر و عرض، نخستین گواه آنها خود ما هستیم و تن ما، اصناف ما، دگرگونی احوال و دل های ما و همه اطوار ما در جنبش و آرامش؛ روشنترین چیز در دانش ما، خود ما هستیم؛ آنگاه، آنچه با حواس پنجگانه ظاهری درمییابیم، سپس، آنچه با بینایی دل و خرد درمییابیم، همه را یک مدرک است و یک گواه و یک دلیل؛ و همه آنچه در جهانند، گواهان گویا و دلیلهای دیدنی باشند بر هستی آفریننده خود وِ سّر کار خود، و گردانند و چرخانده خود و دلیلند بر دانش و توانایی و ریزه کاری و فرزانگی او؛ و هستیها که دریافته اند بی شمارند. اگر زندگی نویسندهای که در دید نیست و جز به یک گواه برای ما روشن نیست و آن این است که دستش میجنبد، پس هستی خدا دریافت نمیشود که هر چه درون ما و بیرون ما است، گواه آن است و گواه بزرگی و والاییاش؛ زیرا هر ذره با زبان حالش فریاد میکند که خودبخود هستی ندارد و جنبش ندارد و نیاز به هستیبخش و جنباننده دارد. نخستین گواه ترکیب اندام ما و پیوست استخوانهای ما و گوشت و پی ما و روییدن موی ما و شکل گرفتن هر سوی ما و همه بخشهای بیرونی و درونی ما است که میدانیم خود بخود پیوند نیافتهاند و چنانچه میدانیم، دست نویسنده خودبخود نمیجنبد، ولی چون در

جهان هستی، مُدرک و دیدنی و فهمیدنی و پدیدار و نهانی نیست، مگر اینکه گواه و شناسنده خدا باشد، چنان روشن شده هستی او که خردها را خیره کرده و ادراک را هراسان ساخته است.

و اینکه فهم او در خردهای ما نمیگنجد، دو سبب دارد: یکی هستی پیچیده و نهان او است، و دیگری ظهور بی پایانش؛ نمونه اش شب پره است که شبهنگام می بیند و در روز کور است، نه برای نهان بودن روز تابان و پرده داشتن آن، بلکه برای اینکه روز بسیار روشن است و چشم شب پره ناتوان و پرتو خورشید آن را خیره میکند با تابش خود و ظهور نیرومند خورشید؛ و به سبب ناتوانی دیده او است که نمیتواند چیزی را ببیند، مگر در روشنی تیره شب.

همچنین، خردهای ما ناتوانند و جمال الهی بسیار تابنده و پرتوافکن و همه جاگیر که ذره ای از ملکوت آسمانها و زمین از آن بر کنار نیست، و روشنی او مایه نهانی او است. منزه است آنکه پرتو نورش پردهدار او است و از نمود خود، از بینایی دل و دیده نهان است.

و در شگفت مباش که روشنی مایه نهانی است، زیرا هر چیزی با ضد خود شناخته میشود. آنچه همه جا و همه سو باشد و ضدی نداشته باشد دریافتش دشوار است. اگر چیزها در گواهی بر حضرت او دچار اختلاف بودند و برخی دلالت داشتند و برخی نداشتند، این جدایی، او را به فهم نزدیک میکرد، ولی چون همه یکنواخت بر او دلالت دارند کار مشکل شده است.

و نمونه آن، روشنی خورشید است که بر زمین میتابد که به روشنی میدانیم یک عرضی است که بر زمین رخ میدهد و هنگام غروب خورشید نابود می شود. اگرخورشید پیوسته بر زمین میتابید و غروبی نداشت، ما میپنداشتیم که اجسام هستی جز رنگ خود - یعنی سیاهی و سپیدی و دیگر رنگها - چیزی ندارند ، زیرا در سیاهی جز سیاهی و در سفید جز سفیدی نمیبینیم و به هیچ وجه خود نور را جداگانه دریافت نمیکنیم، ولی همین که خورشید نهان میشود و زمین تاریک، تفاوت میان دو حال را میفهمییم و میدانیم که روشنی اجسام از پرتوی است که هنگام غروب از آنها جدا می شود. پس، وجود نور را از عدمش میفهمیم و اگر

عدمش نبود، نور را نمیفهمیدیم، مگر به دشواری و سختی، و این به سبب دیدن همه اجسام است، مانند هم و بی اختلاف در تاری و روشنی.

این را در نظر داشته باش که نور روشنترین تمام دیدنیها است و هر دیدنی با او دیده میشود، و آنچه که خود روشن است و جز خود را هم مینماید، ببین برای ظهور کردن، اگر ضدش وجود نداشت، چگونه کارش مبهم و درهم میشد؛ در این صورت، پروردگار تعالی که روشنترین تمام چیزها است و هر چیز با او نمودار می گردد و اگر او نبود یا نهانی بود، آسمانها دگرگون و زمین ویران میشد، و ملک و ملکوت نابود، آنگاه جدایی دو حالت دریافت میگردید.

اگر پارهای چیزها از او هستی داشت و پاره ای از دیگری، جدایی میان دو چیز دریافت میشد، ولی دلالت همه چیز یکنواخت است و وجود خدا پیوسته و در همه حال برقرار و خلافش محال، از این رو، شدت ظهور، مایه نهان شدن است و سبب کوتاهی فهم درباره خدا.

کسی که دلی بسیار بینا دارد و نیروی معنوی رسا و خردی میانه رو، در جهان، هیچ دیدنی جز خدا و کارهای او نمیبیند و کارهایش را اثر توان او میبیند، چون پیرو او هستند و از خود هستی ندارند و هستی یکتای پابرجا آن است که همه کارها و پدیده ها از هستی او است و کسی که چنین است، در چیزی نمینگرد مگر اینکه آفریننده را در آن ببیند، و اگر از خود پدیده چشم برگیرد، آسمان و زمین و جاندار و درخت را در شما نمیگیرد، بلکه آنها را هنر خدا میبیند و چشم دل از خدا برنمیگیرد تا به دیگری بدوزد؛ چنانچه کسی در موی آدمی بنگرد، یا در نوشته او، یا کتاب او و شاعر و نویسنده را در آن ببیند و هنر او را بنگرد، نه مرکب و ابزاری که در سفیدی ورق نگاشته، و دیده جز بر نگارنده نیفکند.

همه جهان ساخته و پرداخته خدای سبحان است و هر کس به این سبب به آنها بنگرد که کار خدا هستند و دوستشان داشته باشد چون کار خدایند، نظری به جز بر خدا ندارد و شناختی جز از او ندارد و دوستی جز او ندارد، و او است یگانه پرست واقعی که نمیبیند جز خدا، و بلکه خود را هم نمیبیند که خود است و خود را بنده خدا میبیند و چنین کسی به مقام فناء در خدا رسیده و به یکتاپرستی پا

گذاشته و وجودی ندارد؛ همچون گفته آن عارف که: «ما «خود» بودیم و از خود گذشتیم و دیگر ما نیستیم.»

اینها اموری است که نزد دل های بینا شناخته شده و برای فهمهای ناتوان دشوار است و دانشمندان کمبضاعت، از دریافت و روشن ساختن آن عاجزند و این مفاهیم در عبارت نمیگنجد؛ چنین کسانی به خود مشغولند و میپندارند بیان آنها برای دیگران سودی ندارد؛ دلیل کوتاهی فهم عموم از شناخت خدا همین است. همه مدرکاتی که گواه بر هستی خدایند، همانا هر آدمی در کودکی و بیخردی، آنها را خرده خرده درمییابد، اما چون در شهوت خود اسیر شده و با دیدنیهای مادی انس گرفته و به سبب بروز یک پدیده الهی، از چشم او افتادهاند، وقتی به ناگاه جانوری غریب یا پدیدهای خارق العاده و عجیب میبیند، زبان شناخت او باز میشود و می گوید: سبحان اللّه. انسان با اینکه در طول شبانه روز، خود و اندامش را و جانداران همدمش را که گواهان قطعی خدایند میبیند، به خاطر انس به آنها، گواهیشان را درنمییابد.

اگر فرض شود کور مادرزادی به بلوغ و عقل برسد، وقتی که پرده از چشمش برداشته میشود و ناگهان به آسمان و زمین و درختها و گیاهها و جانوران چشم میاندازد، به یکباره خردش خیره میگردد و از گواهی این عجایب بر آفریدگار خود، غرق در شگفتی میشود.

نمونه دیگر موانع شناخت خدا، داخل شدن انسان در شهوات است که پرتو انوار معرفت را بر خلق می بندد و از شناوری آنها در دریاهای پهناور معرفت جلوگیری می کند، چراکه خواستنی هستند. این مسأله کار را پیچیده میسازد و سد راه معرفت میشود و باید در این زمینه تحقیق کرد. از این رو، گفته شده است:

آشکاری و نهان بر کس نهای / جز به کوری کو نبیند ماه را

در درون پرده ای بس روشنی / کی شناسد خالق خورشید و ربِ ماه را

در سخن سیدالشهدا ابی عبداللَّه الحسین - صلوات خدا بر جدّ و پدر و مادر و برادر و بر او و فرزندانش - آمده است: «آنچه تو را به این عیان رهبر است و از این بیان بی نیاز میکند، آنجا است که در دعای عرفه میگوید:

«خدایا چگونه دلیل آرند بر تو به آنچه در هستی خود نیاز دارد به تو؟ آیا دیگری ظهوری دارد که تو نداری تا او مظهر تو گردد؟ [نه هرگز] کی نهان شدی تا نیازت به دلیل باشد که به تو ره نماید؟ کی دور شدی تا آثار کسی را به تو رسانند؟ کور باد دیده ای که تو را نبیند با اینکه پیوسته دیده بان اویی، و زیان به دست آورد بنده ای که بهره ای از دوستی تو ندارد.»

و نیز فرموده: «خود را به هر چیز شناساندی و چیزی ناشناسای تو نیست.»

و باز فرموده: تو خود را در هر چیزی به من شناساندی و تو را در هر چیز روشن دیدم و تو روشنی برای هر چیز.»

ص: 178

در آنچه خدا به خاطر مومن از آن جلوگیری میکند.

1. امام باقر علیهالسلام میفرماید: «خدا به خاطر یک مومن، نیستی را از آبادی دور کند.» (1)

توضیح: یعنی از اهل آبادی؛ چنانچه خدای تعالی فرمود: {بپرس از آبادی.} (2) و این گرداندن بلایا با دعای او صورت میپذیرد، یا به برکت وجود او در میان آنان.

2. امام باقر علیهالسلام فرمود: «نمیرسد عذاب به آن آبادی که در آن هفت مومن باشند.» (3)

توضیح: میتوان این دو حدیث را از چند راه با حدیث نخست

جمع کرد:

1. حدیث نخست نادر است و دومی به طور غالب و حتمی.

2. مومن در حدیث نخست، مومن کامل است و در دومی از عموم مومنین به شمار میآید.

3. در صورتی که اندازه گناه و استحقاق تفاوت داشته باشد. اگر کم و سبک باشد، با یک مومن هم دفع میشود، اما اگر بسیار و سنگین باشد، رفع بلا نمیشود، مگر با هفت مومن. از این گذشته، مفهوم عدد، معارض منطوق نمیشود و تعارضی در میان نیست.

3. از امام صادق علیهالسلام پرسیدند: «وقتی عذاب بر مردمی نازل میشود، آیا به مومنان هم میرسد؟» فرمود: «آری، ولی پس از آن رها میشوند.» (4)

1- . کافی، ج 2، ص 247
2- . یوسف / 82
3- . کافی 2 : 247

4- . کافی 2 : 247

توضیح: پس از درگیر شدن با عذاب رها میشوند.

توضیح: «ولکن یخلصون بعده»: یعنی پس از نزول عذاب بر آنان، در برزخ و قیامت خلاصی می یابند. در مصباح آمده: «خلص التی من التلف خلوصاً از باب قعد و خلاصاً و مخلصاً» یعنی سالم ماند و نجات یافت. «خلص الماء من الکدر» یعنی صاف شد.

این مسأله با دو خبر پیش همخوانی ندارد و با همه اشکالهایی که دارد، می توان از چند راه آنها را جمع کرد:

1. در صورتی که عذاب مورد اشاره در حدیثهای اول و دوم، از نوع خاص باشد، مثلا نابودی و ریشهکن شدن؛ مانند عذاب قوم لوط که پس از اینکه خدا او و خاندانش را از میان مردم بیرون آورد، آنها را ریشه کن کرد. اما منظور این خبر، چیز دیگری است و به عذابهایی چون وبا و قحطی اشاره دارد.

2. خبر سوم، مورد نادر و کمیاب است و خبرهای اول و دوم، به یک وجه حمل بر غالب میشوند.

3. از روایت سوم میتوان چنین برداشت کرد که مومنان کمتر از هفت نفرند و روایت «یک مومن را» از موارد نادر است. اینکه گفتند مقصود رهایی در دنیا است، دور از باور است، با اینکه برای دفع تنافی سودی ندارد.

1. کافی: از امام باقر علیهالسلام روایت شده است: «مومن را بر خدا بیست خصلت باشد که آنها را به او میپردازد: بر خدا حق دارد که در حق او فتنهگری نکند و گمراهش نسازد؛ بر خدا است که لخت و گرسنهاش نگذارد؛ بر خدا است که او را دشمنشاد نکند؛ بر خدا است که پردهاش را ندرد، بر خدا است که او را وانهد و عزیزش دارد؛ بر خدا است که او را با غرق شدن و سوختن نمیراند؛ بر خدا است که او روی چیزی نیفتد و چیزی بر روی او نیفتد؛ بر خدا است که او را از نیرنگ مکاران نگه دارد؛ بر خدا است که او را از یورش زورگویان پناه بدهد؛ بر خدا است که او را در این جهان و سرای دیگر همراه ما سازد؛ بر خدا است که به او دردی ندهد که زشتش کند؛ بر خدا است که او را از پیسی و خوره در امان نگه دارد؛ بر خدا است که او را بر گناه کبیره نمیراند؛ بر خدا است که گناهش را فراموش نکند تا توبه کند؛ بر خدا است که دانش و شناخت خود را با دلیل از او باز نپوشد؛ بر خدا است که باطل در دلش رخنه نکند؛ بر خدا است که روز رستاخیز او را محشور کند با نورش که پیشاپیش او میشتابد؛ بر خدا است که او را به انجام هر امر خیری توفیق بدهد؛ بر خدا است که دشمنش را بر او چیره نکند تا خوارش سازد؛ بر خدا است که سرانجامش دهد به امن و ایمان، و او را در رفیق اعلی با ما سازد؛ این است شرایط خدای عزوجل برای مومنان.» (1)

1- . کافی 2 : 247

توضیح: گفته امام علیهالسلام: «و لا یضله» عطف بیان تفسیری است برای گفته «لدیفتنه»؛ و «هتک الستر» همان رسوایی با عیوب و معاصی است. اینکه پس از عموم هر چه او را زشت کند، پیسی و خوره را آورده، خاص پس از عام است و روی همین جهت دو چیز را شمرده است. همچنین، چیره نکردن دشمن بر او و حفظ یورش و زورگویان میانشان، عموم و خصوص است. منظور از دشمن، غیر زورگویان است. جمله «ان لا یحجب عنه علمه» معنایش این است که با دلیل و یا مطلقاً پس از تفحص. در المصباح آمده: «غرزته غرزاً» از باب ضرب. «أثبته بألارض»: او را در زمین ثابت کردم.

«رفیق اعلی»: براساس تفسیر نهایه: گروه پیغمبرانی هستند که در اعلی علیین جا دارند؛ و این اسم بر وزن «فعیل» است و معنایش جماعت است، مانند «صدیق» و «خلیط» که بر واحد و جمع اطلاق می شوند؛ از همین رو، خدا فرموده: «وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقا»، {و چه خوب رفیقانی باشند آنان. }(1)

از اینها گذشته، چهبسا بیشتر این خصلتها از نظر غالب مومنان باشد، یا شرایطی داشته باشند.

2. امالی طوسی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدا برای مومن ضمانتی دارد.» گفتم:« چه باشد؟» فرمود: «اینکه اگر به پروردگاری خدا، و نبوت محمد صلّی اللّه علیه و آله وسلم، و امامت علی علیهالسّلام اقرار کند، و هر چه بر او واجب است انجام بدهد، او را در جوار خود جا خواهد داد.» گفتم: «به خدا، این کرامتی است که به کرامت آدمیان نمیماند.» آنگاه فرمود: «کمی کار کنید و نعمت بسیار ببرید.»(2)

در ثواب الاعمال، حدیثهایی مانند این آمده است. (3)

1- . نساء / 69
2- . امالی طوسی : 195
3- . ثواب الاعمال : 15

باب هفتم : خشنودی به موهبت ایمان، و اینکه ایمان بزرگترین نعمتها است، و تعهد صبری که خدا بر مومن، در برابر هر گونه آزاری گرفته است.

1. امالی طوسی: از امام کاظم علیهالسلام روایت شده است: «مردی نزد آقای ما - امام صادق علیهالسلام - آمد و نزد او از فقر شکایت کرد. فرمود: «مطلب چنان نیست که تو میگویی، و من تو را به عنوان فردی فقیر نمیشناسم.» گفت: «ای آقای من، به خدا خوب به حال من پی نبردهای.» و شمه ای از فقر و نیاز خود را یادآور شد. امام صادق علیهالسلام باز هم او را دروغگو شمرد؛ تا اینکه فرمود: «به من بگو، اگر صد اشرفی طلا به تو بدهند تا از ما بیزاری بجویی، آیا آن مبلغ را میگیری؟» گفت: «نه.» آن حضرت تا هزارها اشرفی فرمود، و آن مرد سوگند میخورد که نه. فرمود:

«کسی که متاعی با خود دارد که با این همه پول نمیفروشد، آیا او فقیر است؟»

توضیح: جمله «ما استبنت»: یعنی حالم را به دست نیاورده ای و به روشنی آن را نیافته ای که هم اکنون مرا فقیر نمی دانی.

2. بصائر الدرجات: از ابییوسف بزاز نقل شده است: «امام صادق علیهالسلام، برای ما خواند این آیه را: « فَاذْكُرُوا آلاءَ اللَّه»،»، {یاد کنید نعمتهای خدا

را.}(1) و فرمود: «میدانی نعمت های خدا چه هستند؟» گفتم: «نه.» فرمود: «بزرگترین نعمت خدا بر خلقش، و آن ولایت ما است.» (2)

3. محاسن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «اگر شما تک هستید، البته رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم هم تک بود، و مردم را دعوت میکرد و آنان از او نمی پذیرفتند. نخستین پذیرنده او، علیبنابیطالب علیهالسلام بود، که رسول خدا درباره اش فرمود: «تو برای من، مانند هارونی در برابر موسی، با این تفاوت که پیغمبری پس از من نیست.»(3)

4. محاسن: از زراره روایت شده است: «شنیدم امام صادق علیهالسلام میفرمود: «کسی مومن نیست مگر اینکه خدا از ایمانش برایش همدمی بسازد که با او بیارامد، و اگرچه بر فراز کوهی باشد، هراسی ندارد و تمایلی به بودن با مخالف در وجودش نیست تا با او همدم شود.» (4)

توضیح: «قلّه» - با «ضمه» - بالاترین جاهای کره زمین است، و قله هر چیزی بالاترین نقطه آن است. «یستوحش الی من خالفه»: یعنی از مخالفش وحشت می کند و ظاهراً «لم یستوحش» است. در برخی از نسخه ها به معنای «تمایل» آمده است. یعنی از تنهایی وحشت نمی کند و تمایلی به آن کس که دو دین با او مخالف است ندارد و با او انس نمی گیرد. در قاموس آمده: «الوحشه»: هم خلوت و هم ترس. «استوحش»: وحشت پیدا کرد.

5. محاسن: از ابیحمزهثمالی روایت شده است: « شنیدم امام صادق علیهالسلام می فرمود: «خدای تبارک و تعالی میفرماید: «در آنچه کنم تردید نکنم به مانند کار مومن که او را نزد خود خواهم و او مرگ را نخواهد، و آن را از او دور

1- . اعراف / 74
2- . بصائر الدرجات : 81
3- . محاسن : 159
4- . محاسن : 159

میکنم؛ و اگر نباشد در روی زمین جز یک مومن، با وجود او، از همه آفریدههای خویش بی نیازم، و ایمانش را همدم او میسازم تا نیاز به دیگری نداشته باشد.» (1)

6. محاسن: امام صادق علیهالسلام میفرماید: «خدای تبارک و تعالی فرموده: «باید اعلام نبرد مرا دریابد کسی که بنده مومنم را خوار بخواهد. من در چیزی تردید نمی کنم مانند تردید در مرگ مومنی که دیدار او را خواهانم و او مرگ را بد دارد و آن را از او دور میکنم؛ به راستی، اگر او از من خواهشی کند، من بهتر از آن را به او میدهم؛ و اگر در دنیا جز یکی از بنده های مومن من وجود نداشته باشد، با وجود او، من از همه خلقم بی نیازم، و از ایمانش برایش همدمی میسازم تا از کسی نهراسد.» (2)

توضیح: «اعلام نبرد»: یعنی بداند که من با او می جنگم و کنایه از سختی خشم خداوند است؛ یا اینکه او را چون جنگاور با خود دانسته، چنانچه در قرآن فرمود: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِه»، {اگر نکنید [ترک ربا را] اعلام شوید به نبرد با خدا و رسولش.}(3) طبرسی گفته: یعنی امتناع شما، جنگ با خدا و رسول او است.

«بی نیاز شوم به او»: در برپا داشتن نظام جهان و فرو آوردن باران از آسمان و رفع عذاب و بلا، به سبب وجود همان یک مومن که برای بقای جهان بس باشد. «لا یستوحش فیه»: گویا واژه «فی» تعلیلیه است، یعنی به معنای «لام» است و ضمیر آن به «ایمان» برمی گردد. کلمه «فی» در اکثر روایات نیست و این روشنتر است.

1- . محاسن : 159 - 160
2- . محاسن : 160
3- . بقره / 279

7. محاسن: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «اگر بر فراز کوهی باشید، یک روز گرسنه و یک روز سیر، به هیچ کدام از شما زیانی نمیرسد، اگر بر دین خدا باشید.» (1)

8. محاسن: از امام باقر علیهالسلام روایت شده است: «دیندرستی و تندرستی از تمام زیورهای دنیا بهترند و تو را کفایت میکنند.» (2)

9. عده الداعی: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «خدای تبارکوتعالی فرموده است: «کسی که بنده مومنم را میآزارد، باید اعلام نبرد مرا دریابد، و باید از خشمم آسوده باشد، کسی که بنده مومنم را گرامی میدارد. اگر در همه روی زمین من، از خاور تا باختر، جز یک مومن به همراه پیشوای دادگری نبود، پرستش آنان مرا از همه آفریده های زمینم بی نیاز میسازد، و با وجود آنان، هفت زمین و هفت آسمان برپا میمانند؛ و از ایمانشان برایشان همدمی میسازم که نیاز به آدمی دیگر جز خود نداشته باشند.» (3)

10. کافی: از کلیب بن معاویه روایت شده است: «شنیدم امام صادق علیهالسلام میفرمود: «شایسته نیست مومن هراس کند و به همدمی برادرش یا کمتر از او، گرایش پیدا کند، چراکه مومن در دین خود عزت دارد.» (4)

توضیح: «ان یستوحش»: یعنی وحشت پیدا کند. شاید معنای تمایل و آرامش در آن تضمین شده باشد، از این رو، «بِالی» متعدی گردیده، یعنی از مردم وحشت کن و تمایل و یا حس آرامش نسبت به برادرش داشته باشد. یعنی از مردم هراس کند و به دیگران بگراید. در وافی گفته است: «چون خوار می شود و چه بسا که برادر از او فروتر است و او را نمیپذیرد.» بعضی گفته اند: «الی» به معنای «مع» است و

1- . محاسن : 160
2- . محاسن : 219
3- . عده الداعی : 138
4- . کافی 1 : 245

منظور، برادر نسبی است. «من» موصول است و «دون» منصوب است بنابراین که «ظرف» باشد و ضمیر «دونه» هم به «أخیه» برمی گردد.

به گفته کس دیگری، شایسته نیست که مومن از برادر کافرش یا دیگر خویشانش یا بیگانه بهراسد. و طبق گفته دیگری، شایسته نیست مومن از خدا و ایمانش بهراسد و به برادرش و جز او بگراید. اثر ایمان، همدمی با خدا و قرب او است بدون هراس، و اگر چنین چیزی نباشد ایمان نیست.

مولف: روشنتر همان است که ما از نخست یاد کردیم که شایسته نیست مومن از کمی دوست و همکیش و زیادی دشمن و مخالف بهراسد و به برادر خود و دیگران - از دشمن و بیگانه - بگراید. گفته«المومن عزیز فی دینه» جمله «استینافی» است. مثلا گویندهای بگوید: چرا وحشت نمی کنی؟ و در جواب بشنود که او به خاطر دینش مناعت دارد و بسیار ارزشمند است، پس برای عزّت و کرامت و مناعت خویش نیاز به تمایل و انس با احدی ندارد؛ حاصل آنکه: عزّت او به دین است نه به قبیله و پیروانش. پس واژه «فی» معنای سببیّت را می دهد.

مولف: در برخی نسخه ها آمده: «عمّن دونه» و در برخی «عنه دونه»، بنابراین، صله «استیحاش» است، یعنی به برادرش انس بگیرد و از هرکس غیر از او وحشت کند.

11. کافی: از فضیل بن یسار روایت شده است: «نزد امام صادق علیهالسلام رفتم، در بیماریای که از او جز سرش به جا نبود. (همه اندامش کاسته شده بودند) فرمود: «ای فضیل، من بسیار میگفتم که باکی نباشد بر کسی که امام شناس است و خدای تعالی به او این امر را شناسانده که بر سر کوهی بماند تا مرگش فرا برسد. ای فضیل، مردم به این سو و آن سو رفتند و به راستی، ما و شیعه ما به راه راست راهنمایی شدیم.

ای فضیل بن یسار، به راستی، مومن اگر دارای همه جهان - از مشرق تا مغرب - شود، برایش خوب است، و اگر هم بر سر ایمان خود تکهتکه شود، همان هم برایش خوب است. ای پسر یسار، اگر دنیا نزد خدا به اندازه بال پشه ای ارزش داشت و با آن برابر بود، از آن به دشمن خود شربت آبی نمینوشاند. ای پسر یسار،

هر کس دل به یک سو داشته باشد، خدا دلخواه او را برایش فراهم میسازد و آن کسی که دل به هر سو دارد، خدا را باکی نیست که کجا نابود شود.» (1)

در تمحیص، با اندکی کم و بیش و اختصار، مانند این حدیث آمده است.

توضیح: «فی مرضه»: با «فتح» و یا با «تحریک»، هر دو مصدر است. «مرضها»: یعنی به واسطه آن بیمار شده بود. گفته شده: البارز «فی مرضها» مفعول «النوع» جز سر او نمانده بود، «من» برای تبعیض است و ضمیر «منه» به امام علیه السلام برمی گردد؛ یعنی از اعضای امام علیهالسلام؛ یا «من» برای تعلیل است و ضمیر به مرض بازمی گردد و احتمال اول روشن تر است؛ به این معنی که اندام امام علیهالسّلام لاغر و کاسته شده بود و جز سرش به چشم نمیآمد، چراکه سر آدمیزاد، کمگوشت و پُراستخوان است؛ یا مقصود این است که توان جنبش از همه اندامش رفته بود جز از سرش، و اولی روشنتر است. «کثیراً ما اقول»: «ما» زائده است و برای ابهام. «ما» در این گفته: «ما علی رجل»، «نافیه» یا استفهام انکاری است و نتیجه هر دو یکی است، یعنی ضرر و وحشتی بر او نیست.

«از این سو و آن سو، از راست و چپ»: یعنی از راه راست به در رفتند به سوی افراط چون خوارج، یا از سر تفریط، چون مخالفان. «ما بین المشرق»: یعنی در حالی که مابین شرق و غرب برای او باشد، یا «أصبح» به معنای «صار»، یعنی «گردید.» «مقطّعاً»: مبنی بر مفعول است برای تکثیر. «أعضاوه»: بدل استمال از ضمیر پنهان در مقطعاً است. برخی، «اعضاء» را به «نصب» خوانده اند که «تمیز» باشد.

«خدا به مومن نمیکند جز خوبی»: بیان این است که اگر همه دنیا را هم به او بدهد، برای فریب و غافلگیری او نیست، بلکه برای اینکه شکر او را میکند و به مصرف خیر میرساند؛ چنانچه با سلیمان علیهالسلام کرده است. در حالی که اگر آن را به غیرمومن بدهد، برای اتمام حجت است و غافلگیری و مایه سختی عذاب او.

1- . کافی2 : 246

«چنانچه اگر مقدر مومن باشد، اندامش تکهتکه شوند.»: همانا برای نزدیکتر شدن به خدا و بالا رفتن درجه های او در دیگرسرا است و باید در هر حال شاکر باشد و راضی به قضای خدا.

و چون مومنان در این جهان بیشتر دچار فقر و هرگونه بلا هستند و کافران و اشرار و جاهلان توانگرند، مومنان را به شکیبایی تشویق کرد و دیگران را از فریب دنیا و از افتخار کردن به آن برحذر داشت، که فرمود اگر دنیا نزد خدا برابر بال پشه ای بود، به دشمنش یک جرعهای آب نمی داد، و آنچه خدا به دشمنانش داده برای گرامی داشتن آنها نیست، بلکه برای زبون کردن آنها است، و از آخرت، که ارزش و مقامی نزد خدا دارد، چیزی به آنها نداده و فرموده: «وَ لَوْ لا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَيْها يَظْهَرُونَ»، {و اگرنه که مردم یک امت بودند، البته که میساختیم برای آنان که کافر به خدای رحمانند خانه ها با سقف نقره و پلکانها که بر آن برآیند.}(1)

«هر که یک دلخواه و دلبند دارد.»: «همّ»، قصد و تصمیم و حزن است؛ حاصل اینکه: هرکس مقصودش یک چیز باشد و آن کیش حق و رضای خدای تعالی و قرب و طاعت او است، بی غرض نفسانی و هوس بیهوده که حق یکی است و باطل چند و چونها دارد. با اینکه در عبادت همان رضای خدا است نه اغراض دنیا.

کفایت کند خدا همّش را و کمک کند به او برای به دست آوردن مقصود، و یاری بدهد او را بر نفس و شیطان و لشکرهای جهل و هر کس دلش به هر وادی است، از گمراهی و نادانی. «لم یبال الله بأیّ و اذهلک»: یعنی خدا لطف و توفیقش را از او دریغ میدارد و او را به خودش و هوسهایش وامیگذارد تا یک کیش باطل و یا هدف باطل برگزیند، یا به خاطر دره ای از دنیا درافتد و دنبال هر فرمان نفس بدخواه برود و دچار مالدوستی و جاه طلبی و شرافت و والایی و خوشخوری و خوشنوشی و خوشپوشی و همسران دلبر و امور نابود شدنی دیگر شود.

1- . زخرف / 33

خلاصه اینکه: هر کس پیرو دلخواه نفس و رای باطل گردد و از درخواست آنها به دین حق نگراید و طاعت خدا و قرب او را نجوید، خدا به او کمک و توفیق نمیدهد و پیش خدا ارزشی ندارد و خدا را باکی نیست که به چه راهی برود و کجا نابود شود و گفته اند: در کدام جهنم دره بیفتد.

گفتهاند: چهبسا که قصد خدا است و توکل به او در همه کار، که خدا کار دنیا و دیگر سرای او را کفایت کند، برخلاف آنکه به رأی خود باشد و بی توکل کار کند.و چهبسا که منظور از هَم، اندوه و غم است که هر که تنها غم آخرت دارد، خدا او را بس است و او را به شادی جاوید میرساند، و هر که غم دنیا دارد، او را به خود وامینهد تا در پرتگاه هوسهای خودش نابود گردد.

12. کافی: از عبدالواحد بن مختار انصاری روایت شده است که امام باقر علیه السلام به او فرمود: «ای عبدالواحد، زیانی ندارد، و چه زیانی دارد که به کسی که بر عقیده شیعه است، مردم هرچه میخواهند درباره اش بگویند؟ اگرچه بگویند که دیوانه است؛ و زیانی ندارد، و چه زیانی دارد اگر او بر سر کوهی، زندگی را با پرستش خدا بگذراند تا مرگش فرا برسد.» (1)

توضیح: «ما یضرّ» ما برای نفی است و می تواند برای استفهام انکاری باشد «علی ذا الرأی» یعنی «علی هذا الرأی» که تشیع است «ما قال» فاعل «لایضره» است «و لو قالوا مجنون»: چرا که این نهایت سختی است که درباره او میگویند آن گونه که در مورد رسول خدا صلیاللهعلیهوآله گفتند «و ما یضره»: یعنی حرف مردم، و این نیز احتمال استفهام انکاری را دارد. «و لو کان علی رأس جبل»: یعنی به دلیل حرف زیاد مردم در مورد او از ترس حرف ها و آسیب رسانیشان «یعبد الله»: حال و یا استیناف است. گویا سوال شده که چگونه برای او آسیبی ندارد و حضرت می گوید: چون بندگی خدا کند تا مرگش فرا برسد.

1- . کافی 2 : 254

13. کافی: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرمود: «اگر در زمین نباشد جز یک مومن، با وجود او، از همه خلقم بی نیاز هستم و از ایمانش همدمی برایش میسازم که نیاز به کسی نداشته باشد.» (1)

توضیح: چهبسا این یک مومن، خود امام باشد، یا اینکه باید دیگری باشد که به او بگرود و اولی روشنتر است؛ مانند ابراهیم علیهالسلام - چنان که گذشت - که خودش به تنهایی امتی بود. «ایمان مایه انس و بیهراسی است»: برای اینکه همیشه درباره خدا و اوصافش و اوصاف پیغمبران و امامان و احوالشان و درباره درجات آخرت و نعمتهایش بیندیشد و قرآن بخواند و دعا و عبادت کند و به وسیله آن با خدا انس بگیرد؛ چنانچه از گوشه نشینی پرسیدند چرا از تنهایی هراس نداری؟ پاسخ داد: «چون که اگر بخواهم کسی با من سخن بگوید، قرآن میخوانم، و اگر بخواهم با کسی سخن بگویم، با خدا راز میگویم.»

14. کافی: از امام باقر علیهالسلام روایت شده است: «باک ندارد آن کسی که خدا با روش شیعه، او را راهنمایی کرده که بر سر کوهی از گیاه زمین بخورد تا آنکه عمرش به سر بیاید و بمیرد.» (2)

توضیح: «ما یبالی»: خبر است، یا اینکه شایسته است هر کس که دین امامیه دارد و شیعه است، چنین پابرجا باشد.

15. کافی: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «خداوند عزوجل فرمود: «من در مورد هیچ چیز تردید نمی کنم مانند ترددی که در مرگ بنده مومنم دارم. من دیدارش را دوست می دارم، اما او از مرگ خوشش نمی آید، پس، من مرگ را از او برمی گردانم؛ او مرا می خواند و من پاسخش میدهم؛ او از من می خواهد و من به او می دهم. اگر در تمام دنیا جز یک بنده مومنم وجود نداشت، با وجود او، از همه

1- . کافی 2 : 254
2- . کافی 2 : 254

خلقم بینیاز میشدم و برای او، از ایمانش مایه انسی می ساختم تا وحشتی پیدا نکند و نخواهد با کسی انس بگیرد.» (1)

توضیح: «تردید ندارم در چیزی»: این حدیث میان فریقین مشهور است و معلوم است که به معنی تردید انسانی نیست که درباره کاری که قصد انجام آن را دارند، تردید میورزند، چراکه فرجام آن را نمیدانند یا اعتماد ندارند که بتوانند با پدیدار شدن موانع، آن را انجام بدهند؛ از این رو فرمود که من کننده آن هستم، و قضای حتمی است و تردید در پیش و پسی آن است. به هر جهت، باید این لفظ تأویل شود و در این مورد، نزد خاصه و عامه چند وجه ذکر شده است. این سخن، نزد خاصه سه وجه دارد:

1. تقدیر سخن این است که: اگر بر من تردید روا بود، در چیزی مانند وفات مومن تردید نداشتم.

2. «تردّدت»: در لغت به معنای «ردّت» است؛ مانند گفته آنان که: «فکّرت و تفکّرت و دبّرت و تدبّرت» و مقصود، بیان ارجمندی مومن است نزد خدا؛ زیرا معمول این است که درباره بد کردن به فرد گرامی و دوست تردید میکنند، نه در آزار دادن کسی که ارزشی ندارد. پس، مقصود این است که هیچ یک از آفریده هایم نزد من ارزش مومن را ندارند، و این سخن برای مثل زدن است.

3. اینکه از طریق خاصه و عامه رسیده که خدای سبحان هنگام جان گرفتن از مومن، لطف و کرامت و مژده بهشت را به او میدهد تا کراهت مرگ را از او بزداید و او را به انتقال به خانه آخرت تشویق کند تا آزار کمتری از مرگ بکشد و از آن خشنود گردد و استقبال کند. مثل این میماند که کس بخواهد درد کمی به دوستی برساند که در پی آن، سود کلانی است، و دلدل میکند که چگونه این درد را به او برساند که آزارش کم باشد، و پیوسته به او نشان بدهد چیزهایی را که تشویقش کند به آن لذت جسمانی و آسایش به دنبال آن، تا آن را بپذیرد و غنیمت آرزو را برای او بشمارد. این معنی، اینگونه در حدیث نمونهسازی شده است.

1- . کافی 2 : 246

توجیهات عامه نیز سه گونه است:

1. این سخن، به این معنی است که دودلی بنده مومن در هیچ کار من، مانند دودلی او در دادن جانش نیست؛ چون تردید دارد میان خواستن زیست در دنیا و خواستن مرگ خودش؛ و من با او نرمش میکنم و مژده اش میدهم تا مکروه داشتن مرگ را از او دور کنم. خدا دودلی دوستش را به خود نسبت داده، برای احترام و بزرگداشتش؛ چنانچه فردای رستاخیز، از یک دوستش چنین گله کند: «ای بنده، من بیمار شدم و مرا عیادت نکردی.» و او میگوید: «تو که پروردگار جهانیانی چگونه بیمار شوی؟» میفرماید: «فلان بنده ام بیمار شد و تو از او عیادت نکردی، و اگر کرده بودی، مرا در کنارش مییافتی.» خدای تعالی همین گونه که بیماری دوستش را به ذات عزیز مقدس خویش ارجاع داده، برای بزرگداشت قدر بنده اش و ارجمندی مقام او، تردید و دو دلی او را هم به خود نسبت داده است.

2. مقصود این است که در هیچ کارم فرشته ها و رسولانم را میانجی نکردم چنانچه در مرگ بنده مومنم، تا جان گرفتن و مژده دیدار مرا و آنچه برایش آماده است، به او بدهند؛ مانند میانجی گری ملکالموت در جان گرفتن از ابراهیم و موسی علیهماالسلام در آن دو داستان مشهور، که مرگ را خواهان شدند و جانشان را گرفت؛ و چنین باشند خواص مومنان از دوستان خدا که میانجی بر آنها میگمارد تا مرگ را بخواهد و آنان دیدار خدا را دوست دارند.

3. من واسطه نکردم علت و بیماری و لطف و نرمش را بر مومن تا به نیکی من نگرد و دیدار مرا از راه طمع بخواهد و با بلاها و بیماریها از دنیا بیزار شود و از بیرون آمدن از آن، کراهت نداشته باشد.

آنچه از این حدیث برمیآید: که مومن خواستار مرگ نیست، مخالف نیست با اخبار بسیاری که دلالت دارند بر اینکه مومن لقای خدا را دوست دارد و ناخواهش نیست؛ یا برای توجیه شهید در ذکری است که دوستی لقاء خدا در خصوص لحظه جان دادن مومن است و دیدن آنچه که او دوست دارد؛ و آن لحظه، چیزی را بیشتر از مرگ و لقای خدا دوست ندارد؛ یا اینکه لقای خدا را دوست دارد و از تلخی جان دادن بدش میآید و این دوستی و کراهت با هم مخالفت ندارند؛ یا برای اینکه

دوستی دیدار خدا مایه کارهای بسیار سودمند در دیدار است و بد داشتن مرگ ملزوم آن است و بین لازم و ملزوم منافات نیست.

اینکه فرمود: او مرا خواند و منش اجابت میکنم، مثلا در پاسخ «ای خدا»ی او، لبیک میگویم؛ یا اینکه او خواهش نیازی میکند و من برآورده میسازم؛ مانند اینکه بگوید مرگ را از من بگردان، و من به او بی نیازم در نگهداری نظم جهان و از روی صلاح آدمیان.

در «یستوحش»، معنای احتجاج و مانند آن تضمین شده و روی همین جهت با «الی» متعدّی گشته، آنگونه که گذشت.

ص: 194

باب هشتم : در کمی شمار مومنان و اینکه نباید از کمی خود هراس کنند، و همدمی مومنان با همدیگر.

آیات:

- وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ.(1)

{و از بندگان من اندکی سپاسگزارند.}

- وَ قَلِیلٌ ما هُمْ.(2)

{و اینها بس اندکاند.}

- وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِیلٌ.(3)

{و با او جز [عدّه] اندکی ایمان نیاورده بودند.}

- بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ.(4)

{با این همه، بیشترشان نمی اندیشند.}

- و قال وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَشْکُرُونَ.(5)

{ولی بیشترشان سپاسگزاری نمی کنند.}

مولف: مانندش در قرآن بسیار است و مقصود جلوگیری از توهم عوام است که بسیاری، دلیل درستی است و کمی، دلیل بطلان و نادرستی. از این رو، بیشتر مردم به سواد اعظم رو میکنند با اینکه در عصر هر پیغمبر دشمنان آنها چندین برابر

1- . سبأ / 13
2- . ص / 24
3- . هود / 40
4- . عنکبوت / 63
5- . یونس / 60 نمل / 73

پیروان و دوستانشان بوده است. پروردگار جلیل در قرآن، بسیار را نکوهش و اندک را ستایش کرده و خدا است که به راه راست هدایت میکند.

روایات:

1. نهج البلاغه: امیر مومنان علیهالسلام در نهج البلاغه فرموده است: «ای مردم، از راه حق برای کمی اهلش هراس نکنید، زیرا مردم گرد سفره دنیا فراهم شدند که دوران سیری آن اندک و گرسنگی آن دراز است.» (1)

توضیح: چون معمولا مردم از تنهایی و کمی رفیق در راه هراس دارند، به ویژه اگر راه دراز و سخت و ناشناس باشد، آن حضرت نهی کرده از هراس تنهایی در این راه و کنایه زده به کسی که چهبسا به وسوسه افتاده که چون کماند، بر حق نیستند در برابر مخالفان بسیار خود. همچنین، کمی رفیق در راه این جهان چهبسا هلاکت بار است و سلامت در جمع مسافران بسیار است و آنها را آگاه میکند که آنان در راه هدایت و سلامتند گرچه اندکند و نباید راه آخر خود را با راه در دنیا بسنجید.

سپس، آگاهی داده و به سبب کمی مردم، رهنما شده و آن این است که مردم برای دنیا گرد میآیند و باکی از دیگرسرا ندارند. میفرماید که خوان این جهان که لذتگاه همگان است، زمانش اندک است و دوران دراز و کیفر و عذاب به دنبال دارد. گفتهاند واژه گرسنگی، به استعاره، به جهت نیاز طولانی پس از مرگ به غذاهای حقیقی و پایدار، که همان کمالات نفسانی است، به کار رفته است؛ این به دلیل غفلت در دنیا است و به همین جهت، گرسنگی به دنیا نسبت داده شده است.

2. صفات شیعه: از مفضل بن قیس روایت شده است: «امام صادق علیهالسلام به من فرمود: «تعداد شیعیان ما در کوفه چه مقدار است؟» گفتم: «پنجاه هزار.» و آن حضرت پیوسته میگفت: «چند است و چند؟» تا اینکه فرمود: «به خدا، دوست

1- . نهج البلاغه : خطبه 199

داشتم در کوفه بیست و پنج مرد باشند که روش ما را به درستی بدانند و جز راست و درست بر ما نگویند.» (1)

3. کافی: از قتیبه اعشی روایت شده است: «شنیدم که امام صادق علیهالسلام می فرمود: «زن باایمان کمیابتر است از مرد باایمان و مرد با ایمان کمیابتر از کبریت احمر، کدام شما کبریت احمر را دیدهاید؟»(2)

توضیح: در قاموس گفته: «عزّ یعزّ عزّاً» و «عزّه» با کسره، هر دو یعنی «عزیز شد.» مانند «تعزّز و قوی بعد ذلّه»: عزیز شد و پس از ذلّت قدرتمند گردید. «الشئ»: پس یافت نمی شود. «فهو عزیز»: یعنی چیز کمیاب.(3) و میگوید: کبریت: زغال سنگ؛ یاقوت سرخ؛ طلا و گوهری که کانش در تبت است، در دره مورچه ها.»(4)

و معروف است که کبریت احمر اکسیری است که کیمیاگران در جستجوی آن هستند. مقصود این است که زنِ دارای صفات ایمان، کمتر از مرد اینچنینی است، و مردش هم چهبسا نایابتر است از اکسیر و آن را تأیید کرد. «کدامتان کبریت احمر را دیده؟»: یعنی شما که کبریت احمر را ندیدهاید، چطور طمع دیدار مومن کامل را دارید که از آن کمیابتر است.

4. کافی: از کامل خرمافروش روایت شده است: «شنیدم امام باقر علیهالسلام سه بار فرمود: «همه مردم بهائم هستند، جز اندکی مومن.» و سه بار فرمود: «مومن غریب است.» (5)

توضیح: یعنی مردم همه در کمخردی و درک حق و شهوت پرستی و سستی خرد، مانند حیوانات هستند که خدا هم فرموده: {نیستند آنان جز چهارپایان، و بلکه

1- . صفات شیعه : 180
2- . کافی 2 : 242
3- . قاموس 2 : 182
4- . قاموس 2 : 155
5- . کافی 2 : 242

گمراه تر.} «الا قلیل»: در بیشتر نسخه ها چنین آمده است و در برخی نسخه ها «الّا قلیلاً» و این درستتر است.

«مومن غریب است»: زیرا کمتر مانند خود را میبیند تا با او آرامش بیابد و آواره است میان مردم و از خاندان و وطن و دیارش دور است. «ثلاثه مرّات»: یعنی این سخن را سه بار فرمود، و همین گونه است «ثلاثا» در برخی نسخه ها به جای «غریب» عزیز آمده است.

5. کافی: از ابن رئاب روایت شده است: «شنیدم که امام صادق علیهالسلام به ابی بصیر میفرمود: «به خدا، اگر من سه مومن از میان شما مییافتم که حدیثم را از دشمن نهان میداشتند، روا نمیدانستم حدیثی را ناگفته بگذارم و نهان دارم.»(1)

توضیح: «ثلاثه مومنین»: ثلاثه یا با تنوین است و مومنین صفت آن، یا با اضافه است و مومنین «تمیز» آن. این حدیث دلالت دارد که مومن کامل رازدار برای کم بوده و آن حضرت در نزد بیشتر شیعیان، چون در نزد مخالفان خود، تقیه می کردهاند، زیرا گفته آنها را فاش میکردند و به گوش خلفاء جور میرسید و از آنان زیانمند میشدند، یا به کم خردان میرسید و نمیتوانستند بفهمند و گمراه میشدند.

عدد سه، برای این است که یکی و دوتا نتوانند راز را در دل نهان نگه دارند، اما سه تن میتوانند با هم انجمن کنند و همدم شوند و راز را به هم بگویند و سینه را سبک سازند و نهان داشتن راز بر آنها آسان میشود، چنانچه آزمایش شده است.

6. کافی: از سدیر صیرفی روایت شده است: «نزد امام صادق علیهالسلام گفتم:«خانه نشینی برایت روا نیست.» فرمود:« چرا ای سدیر؟» گفتم: «چون دوستان و شیعه و یارانت بسیارند. به خدا، اگر امیر مومنان علیهالسّلام این همه شیعه و یاور و دوست که داری میداشت، تَیم و عَدَی در حق او طمع نمیکردند.» فرمود: «ای سدیر، به چه تعداد میرسند؟» گفتم: «صدهزار.» و فرمود: «صدهزار؟» گفتم: «آری، بلکه دویست هزار.» فرمود دویست هزار؟» گفتم: «آری، و نیمی از دنیا.»

1- . کافی 2 : 242

سدیر صیرفی میگوید: «امام خاموش شد، آنگاه فرمود: «بر تو آسان است که با ما تا ینبع بیایی؟» گفتم: «آری.» فرمود الاغی و استری زین کردند و من به سوی الاغ شتافتم و سوارش شدم. فرمود: «آی سدیر، میخواهی الاغ را برای خود در برابر من برگزینی؟» گفتم: «استر، خوش نماتر است و برای بزرگان شایستهتر.» فرمود: «الاغ برای من هموارتر است.» من فرو آمدم، ایشان سوار الاغ شد و من سوار استر.

میرفتیم که هنگام نماز شد. فرمود: «ای سدیر، ما را فرود آور تا نماز بگزاریم.» سپس فرمود: «این زمین شوره زار است و نماز در آن نشاید.» و رفتیم تا به زمینی سرخ رسیدیم. نگریست به یک پسربچه که بزغاله میچرانید و فرمود: « به خدا ای سدیر، اگر من به تعداد این بزغاله ها شیعه داشتم، خانه نشینی برایم روا نبود.» فرود آمدیم و نماز خواندیم. چون نماز به پایان رسید، من رو به بزغاله ها کردم و آنها را شمردم، هفده تا بودند.» (1)

توضیح: «سدیر» بر وزن امیر است. خانه نشینی به معنای ترک جهاد است. در مصباح آمده: «قعد عن حاجته»: در انجام کارش تأخیر کرد. «موالی»: دوستان مخلص شیعه بودند. «تَیم»: تیره ابیبکر. «عدی»: تیره عُمر. یعنی این تیمی و عدوی یا تیره آنها، خلافتش را غصب نمیکردند. «صد هزار» که امام فرمود، از روی تعجب و انکار بود. «یخِّف علیک»: با کسر «خاء» یعنی آسان است و سنگین نیست. در قاموس آمده: «خفّ القوم» یعنی با شتاب کوچ کردند. «ینبع»: قلعه ای است بر سر راه حجاج مصری و چشمه ها و نخلستان و زراعتکاری دارد.(2) به قول نهایه: هفت منزل از مدینه به سوی دریا است و گفته اند: چهار منزل، و از اوقاف علی علیه السلام است و چنانچه از اخبار بر میآید، چشمه اش را آن حضرت روان کرده است.

«ان یسرّجا»: «بدل اشتمال» از حمار و بغل است. «أزین...»: یعنی زینت در سواری آن بیشتر است و نزد مردم بهتر است. در قاموس آمده: «النبل - با ضمّه -

---

1- . کافی 2 : 242
2- . قاموس 3 : 87

خوبی و نجابت است. «نبل ککرم»: نباله فاعل آن نبیل. «امرأه نبیله»: در خوبی؛ یعنی خوبی او روشن است، و همین طور شتر و اسب و مرد.(1) خلاصه اینکه: من تنها استر را برای او انتخاب کردم چون شرافتمندتر و بهتر بود، ولی امام علیهالسلام الاغ را برگزید، چون تواضع در آن بیشتر است؛ به علاوه، آسانی سوار شدن و پیاده شدن و حرکت کردن نیز مطرح بوده است.

«فحانت الصلاه»: یعنی وقت نماز نزدیک شد و یا داخل شد. در قاموس آمده: «حان یحین»: یعنی نزدیک شد و رسید. اینکه ابتدا فرمان نزول داد برای نماز و سپس رو گرداند، برای بیان روا نبودن نماز است در زمین شوره زار و نمکزار، و به قول مشهور، به کراهت تفسیر شده، مگر آنکه استقرار فراهم شود. در کتاب نماز آمده است: «و مکروه است نماز در نمکزار، جز آنکه نرم باشد و پیشانی درست بر آن برقرار شود.» و انشاءاللّه درباره آن سخن خواهیم گفت. جوهری میگوید: «الجدی» از بچّه های بز است و «ثلاثه أجد»: یعنی سه بز؛ و چون زیاد شود «جداء» گفته میشود؛ و نگو: «الجدایا» و نه «الجدی» به کسر جیم.(2)

«من رو کردم و بزغاله ها را شمردم»: اشاره دارد که حضرت صاحب الزمان علیهالسلام با بسیاری مدعیان تشیع به این شماره شیعه درست ندارد، و گفتهاند: باید در قشون امام باین شمار شیعه مخلص باشد تا بتواند با قشون خود حق خود را بخواهد، نه اینکه همین شماره برای خروج بس باشد.

7. کافی: امام کاظم علیهالسلام به سماعه فرمود: «ای سماعه، در بستر خود آسودند و مرا دچار ترس کردند. به خدا، دنیا بود و در آن جز یک خداپرست نبود، و اگر بود، خدایش را به همراه او یاد میفرمود، در آنجا که فرموده: «إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّهً قانِتاً لِلَّهِ حَنِیفاً وَ لَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِین»، {راستی ابراهیم خود یک امتی بود،

1- . قاموس 4 : 54
2- . صحاح : 2299

فرمانبر کامل و یکتاپرست، و نبود از بت پرستان.}(1) و بر آن شکیبا و پایدار ماند ماشاءاللّه، آنگاه خدا همدمی را، که اسماعیل و اسحاق بودند، داد و سه تا شدند.

آی، به خدا که مومن کم است و اهل کفر بسیار، میدانی برای چه؟» گفتم نمیدانم، جانم به قربانت.» فرمود: «برای اینکه همدم باشند و راز دل خود را به هم بگویند و با آن آرامش بجویند.» (2)

توضیح: «مرا دچار ترس کردند.»: به سبب فاش کردن راز کیش خود و ترک تقیه. و ضمیر در «آمنوا» برمی گردد به مدّعیان تشیّع که با اینکه دعوی تشیع داشتند ولی درباره تقیه، از امامان خود را فرمان نمیبردند. این اشاره دارد که آنان شیعه واقعی نیستند برای ما. سپس، برای اینکه از پرسنده رفع کند، استبعاد کم بودن مخلص را فرمود: که در دنیا تنها یک خداپرست بود و او برای حال. «ما» برای نفی است در جمله «کانت الدنیا و ما فیها» و «اگر دیگری بود به همراه او یاد میکرد»: زیرا در مقام بیان یکتاپرستان بود که فرمود او از بت پرستها نبود و اگر مومن دیگری بود با او میفرمود.

«ابراهیم یک امت بود»: در مجمع البیان گفته: «در معنای آن چند قول است: یکی پیشوا و استاد و آموزنده خیر.(3) ابن اعرابی میگوید: به مرد دانشمند میگویند «امت» و گفته اند پیشوای هدایت است و به گفتهای، او را امت نامید، چون پایگاه امتی بود که در میان آنان بود، یا گفته اند: چون کار امتی را انجام میداد؛ و باز به گفتهای، چون در روزگار خود تنها یکتاپرست بود و دیگر مردم کافر، و فرمانبر پیوسته خدا بود؛ و گفتهاند: چون نمازخوان استوار بر طاعت در راه حق بود که اسلام است و از بت پرستها نبود و یکتاپرست بود.»

و گفتهاند: احتمال می رود که «من» برای ابتلاء باشد و مقصود این است که از نژاد بت پرستها نبود و این بعید است در معنای آیه. در نهایه است که در حدیث

1- . نحل / 120
2- . کافی 2 : 243

3- . مجمع البيان 6 : 391

«قس» آمده که روز قیامت یک امت محشور شود. امت مردی است که تنها دینی دارد که خدا فرموده: {راستش ابراهیم بود امتی فرمانبر خدا. }

مولف: این تنها بودن ابراهیم گویا پس از وفات لوط اتفاق افتاده، یا اینکه چون به همراه او نبوده و به قوم دیگری مبعوث بوده، در برابر قومش همدم و کمک او نبوده است.

«فغبر بذلک»: در بیشتر نسخه ها با «غین» نقطهدار و «باء» تکنقطه آمده است. به قول قاموس، به معنی «درنگ کرد» یا «گذشت» است. مطابق با معنی یکم، مقصود، ابراهیم علیهالسلام است، و ماشاءاللّه به معنی دوم، و در نسخه ای (فصبر) موافق با معنی یکم است و در دیگری (عبر) با «عین» بی نقطه، موافق معنی دوم.

«و به راستی، اهل کفر بسیارند در برابر مومن کامل»: خدا هم فرموده: «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُون»، {و نگروند به خدا جز که بیشترشان بت پرستند. }(1)

«آنگاه فرمود: میدانی چرا؟»: حقیقت را بیان میکند که مومنان کماند اگرچه مدعی ایمان بسیار است. اینکه چرا اینان را به شکل مومنان قرار داد و یا چرا آنان را آفرید؟ منظور در هر سه فرض این است که خدا این مومنان ظاهری را که شیعه مآباند، آرامش مومنان واقعی ساخته تا از کمی خود نهراسند، و بیان یا علت خروج اینان از ایمان است و معنا چنین است که علت بی ایمانی بیشتر آنها فاش کردن رازهای امامان نزد مخالفان است که مایه بیرون شدن آنها از ایمان است؛ و موید احتمالهای گذشته است خبر آینده علی بن جعفر. «فیستریحون الی ذلک»: «الی» به معنای «مع» است، یا اینکه در متعلق «الی»، معنای توجه و مانند آن تضمین شده است.

8. کافی: از حمران بن اعین روایت شده است که به امام باقر علیهالسلام گفتم: «جانم به قربانت، چقدر ما کم هستیم؟ آنقدر که اگر بر سر خوراک گوسفندی جمع شویم، آن را تمامی نخوریم.» فرمود: «عجیب تر از این به تو بازنگویم: همه مهاجر و

1- . يوسف / 106

انصار رفتند جز...» - و با دست به سه اشاره کرد؛ من گفتم: «قربانت، حال عمار چگونه است؟» فرمود: «خدا عمار را، ابویقظان را رحمت کند. بیعت کرد و شهید شد.» من با خود گفتم: «چیزی از شهادت بهتر نیست.» به من نگریست و فرمود: «شاید او را چون آن سه دانی، هیهات، هیهات!» (1)

توضیح: «ما اقلّنا»: صیغه تعجّب است. «ما افیناها»: یعنی نمی توانیم همه آن را بخودیم.«و أشار»: کلام راوی است. مقصود از اشاره با دست، اشاره کردن به سه تا انگشت است و آنها سلمان و ابوذر و مقدادند؛ چنانچه کشی(2) از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: «مردم برگشتند جز سه نفر: سلمان و ابوذر و مقداد. راوی گفت: «پس عمار؟» فرمود: «یک کژی کرد آنگاه برگشت. اگر حقیقتش را بخواهی، کسی که هیچ شک نکرد همان مقداد بود، اما سلمان به دلش افتاد که اسم اعظم نزد امیر مومنان است و کاش آن را به لب می آورد و زمین آن دشمنان را در خود می گرفت و او چنین بود. اما امیر مومنان درباره ابوذر فرمود: «خاموش بماند و برای آن از سوی خدا سرزنشی نمیشود.» و او نمیخواست جز برخلاف مخالفان سخن نگوید.»

«جاض»: یعنی از حق عدول کرد و منحرف شد. جوهری گفته: «هیهات» برای دور کردن است. و «تاء» با فتحه است، مانند «کیف» و اصل آن ها که مردم در هر حال آن را کسره می دهند، به سان نون تثنیه؛ و گاه «هاء اول» تبدیل به همزه می شود. گفته میشود «أیهات» مثل «هراق.»(3) اراق کسایی میگوید: هرکس «تاء» را کسره میدهد، وقف به «هاء» می کند و میگوید: «هیهاه» و هرکس «تاء» را نصب میدهد، وقف به «تاء» میکند و اگر خواست، وقف به «هاء» میکند.

1- . کافی 2 : 244
2- . رجال کشی : 16
3- . صحاح 2258

9. کافی: از علی بن جعفر روایت شده است: «شنیدم امام کاظم علیهالسلام می فرمود: «نه هر که دم از دوستی ما میزند مومن است، ولی برای آرامش مومنانند.» (1)

10. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن با مومن آرامش مییابد ، همان گونه که تشنه با آب سرد.» (2)

توضیح: «الی المومن»: گفته شده «الی» به معنای «مع» است.

مولف: گویا در آن ضمین است، و معقول را به محسوس مانند کرده، زیرا تشنه از بی آبی دلپریشان است و پیوسته آن را میجوید و چون مییابد، میآساید و میآرامد و آب، مایه زندگی تن او میشود؛ مومن هم بسیار شیفته شود به مومن و تشنه دیدار او است و چون او را مییابد، میآرامد و به او میگراید و با او زندگی خوش روحانی پیدا میکند، چراکه سبب قوت ایمان و رفع تردیدها و شبهات و هراس او میشود.

گفته اند: این آرامش از دو جا مایه میگیرد: یکی همجنسی برای تناسب در منش و جان - چنانچه گذشت - و دو همجنس به هم میگرایند و هر چه همجنسی بیشتر، گرایش افزونتر؛ چنانچه روایت است، جانها چون قشونهای آماده اند و هر کدام با هم آشنا هستند، به هم میگرایند، و هر کدام ناآشنا، از هم جدا میشوند.

دوم: دوستی چون مومن، صورت و سیرتش به دانش و ایمان و اخلاق نیک و کردار پسندیده آراسته است و دلبر همه کس است. آن صورت، گاه دریافت میشود به دیده و بینایی دل، و گاه مایه دوستی و آرامش است به فرمان خدای تعالی و برای پیوند واقعی، گرچه تفصیل آن بر ما معلوم نیست.

1- . کافی 2 : 245
2- . کافی 2 : 247

باب نهم: اصناف مردم در ایمان

آیات:

- الْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

{بادیه نشینانِ عرب، در کفر و نفاق [از دیگران] سخت تر، و به اینکه حدود آنچه را که خدا بر فرستاده اش نازل کرده، ندانند، سزاوارترند. و خدا دانای حکیم است. و برخی از آن بادیه نشینان کسانی هستند که آنچه را [در راه خدا] هزینه می کنند، خسارتی [برای خود] می دانند، و برای شما پیشامدهای بد انتظار می برند. پیشامدِ بد برای آنان خواهد بود، و خدا شنوای داناست. و برخی [دیگر] از بادیه نشینان کسانی اند که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرّب نزد خدا و دعاهای پیامبر می دانند. بدانید که این [انفاق] مایه تقرّب آنان است. به زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش درآوَرَد، که خدا آمرزنده مهربان است.(1) }

- وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ ما كانُوا بِهِ مومِنِينَ.(2)

{و اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم، و [پیامبر] آن را بر ایشان می خواند به آن ایمان نمی آوردند. }

1- . توبه / 97 - 99
2- . شعراء / 198 - 199

- إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لا يَكُونُوا أَمْثالَكُمْ.(1)

{و اگر روی برتابید [خدا] جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود.}

تفسیر:

اعراب بیابانگرد بودند که نکوچیدند نزد پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله و سلم، و به قول راغب، عربها فرزندان اسماعیلند و اعراب در اصل جمع آنها بوده و نام بیابانگردان شده که خدا فرموده: {و گفتند اعراب ایمان آوردیم.} و فرموده: «الْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً»، {اعراب در کفر و نفاق سخت ترند.} (2)

بیابانیها در کفر و نفاق از شهریها سخت ترند، چون وحشی و سختدل و جفاگرند و دور از حضور علماء و قرآن بزرگ شدند و کمتر به حدود شرع - از واجب و مستحب و دیگر احکام - آشنایند. «و الله علیم» حال هر کس از چادر نشین ها وصحرانشینان را می داند. «حکیم» در کیفری که به بد های شما و پاداشی که به خوبانتان می دهد حکیم است. و آنچه در راه خدا هزینه کنند، امید ثواب بر آن ندارند و تنها از روی ریا و تقیه هزینه می کنند و چشم به راهند تا شما گرفتار پیشامدهای بد شوید؛ گرفتاریهایی چون مرگ و کشتار دشمن و شکست، تا به کیش بت پرستی برگردند و از هزینه های اسلامی رها شوند، {بد بر آنها باد و البته خواهد بود.}: جمله معترضه است که نفرین بر آنهاست به آنچه آنها برای شما چشم به راهند، یا اخبار آن است. «و الله سمیع» گفته های آنان را به هنگام انفاق و غیر آن می شنود و «علیم» است نسبت به آنچه در نهان دارند. «قربات»: یعنی سبب قربات.

صلوات رسول دعاهای خیر او است زیرا آن حضرت به صدقهپردازها دعای به خیر و برکت میکرد و آمرزش آنها را میخواست. «الا إنّها قربه لهم: این گواهی از سوی خدا برای آنهاست که عقیده شان درست و امیدشان پذیرفته است.

1- . محمد / 38
2- . مفردات: 328

«سیدخلهم الله»: وعده ای است به آنان تا رحمت الهی آنان را فراگیرد. «ان الله غفور رحیم» : تثبیت این رحمت است.

«ما کانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ»، {بدان مومن نمیشدند.}(1) : چون سخت لجباز و روگردانند از پیروی عجم و اینکه به قول برخی اعجمین بهائم بی زبانند که بسیار بعید است.

«وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا»، {و اگر رو برگردانید}(2) : عطف است بر «و ان تومنوا وتتّقوا یوتکم اجورکم.»(3) به قول علی بن ابراهیم: یعنی از ولایت امیر مومنان علیهالسلام، مردمی را به جای شما قرار دهد که شیعه باشند و چون شما نباشند در دشمنی کردن و خلاف و ستم بر خاندان محمد صلّیاللَّهعلیه وآلهوسلم.

در مجمع گفته: اگر رو گردانید از فرمان خدا و رسولش، به جای شما مردمی را قرار میدهند بهتر و فرمانبرتر از شما، و آنها مانند شما نباشند بلکه بهتر و فرمانبرتر از شما هستند. (4)

به روایت ابیهریره، چند تن از اصحاب رسول اللَّه صلّیاللَّهعلیهوآله گفتند: «یا رسول اللّه، چه کسانی هستند آنان که خدا در قرآنش یاد کرده است؟» سلمان پهلوی رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله بود. آن حضرت دست بر ران او زد و فرمود: «این، و تیره او، بدان که جانم به دست او است. اگر ایمان به ستاره ثریا آویخته باشد، مردانی از فارس آن را به دست میآورند.»

به روایت ابی بصیر از امام باقر علیه السلام: « ای گروه عرب، اگر رویگردان شوید، به جای شما مردمی دیگر، از گروههای غیرعرب، قرار میدهد.» همچنین، از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «البته به خدا که به جای آنان بهتر از آنان را قرار داد، از وابستگان دیگران.»

1- . شعراء / 198
2- . محمد / 38
3- . محمد / 36
4- . مجمع البیان 9 : 108

روایات:

1. معانی الاخبار: مردی به امام صادق علیهالسلام گفت: «مردم می گویند هر که عربی اصل یا مولا و وابسته صریح نباشد، سفلی و زبون است.» فرمود: «وابسته صریح کدام است؟» و آن مرد گفت: «آن کس که پدر و مادرش مملوک بودند و او آزادشده.» فرمود: « برای چه این را میگویند؟» گفت: «برای اینکه رسول خدا صلّیاللّهعلیه وآله فرموده: مولا و آزاد کرده، مردمی از خود آنهایند.» فرمود: «سبحان اللّه! آیا نرسیده به تو که رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «منم مولای هر که مولا ندارد و منم مولای هر مسلمان از عرب و عجم؟ پس، کسی که مولا و وابسته رسول خدا است آیا از خود رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله نیست؟»

آنگاه فرمود: «کدام شریفترند؟ آنکه از خود رسول خدا است، یا آنکه از یک عرب جلف شاشو بر پاشنه های خویش است.» سپس فرمود: «آن کس که از سر خواهش دل مسلمان شده بهتر است از کسی که از ترس مسلمان شده است؛ منافقان از ترس مسلمان شدند و موالی از سر میل خود.» (1)

توضیح: در قاموس آمده که صلب یعنی سخت، حسب و قوّت. میگوید: «الصریح»، یعنی ناب از هر چیز. میگوید: «السفل والسفله» با کسر هر دو، نقیض علو است. «قد سفُل» یعنی مانند کرم و علم و نصر. «سفالاً و سفولاً و تسفّل و سفل فی خلقه و علمه»، مانند کرم سفلاً و مضموم است. سفالاً مثل کتاب و «فی الشی سفولاً» یعنی از بالای آن به پایین آن آمد. «سفله الناس»، با کسر، مانند «فِرحه»، یعنی مردم پست و اراذل. اینکه فرمود: مولای هر قوم از خود آنها است، برای تشویق آنها است به احترام آزادشده ها و رعایت آنان و پست نکردن مقامشان و سرزنش آنها به پستی نژادشان، نه اینکه چون خود آنهایند در همه چیز، چنانچه برخی عامه فهمیدند. (2)

در نهایه، در شرح حدیث زکات آمده است: مولا و آزاد کرده، مردمی از خود آنها است. آنچه که ظاهرا از مذهب فهمیده میشود و مشهور است، این است که آزاد

1- . معانى الاخبار 405
2- . قاموس 3 : 396

کرده های بنیهاشم و مُطلب، روا است زکات بگیرند و بر آنها حرام نیست، چون پیوند نژادی که سبب حرمت زکات دادن به بنی هاشم و مطلب است در میان نیست. در مذهب شافعی، از راهی، گرفتن زکات برای این حدیث بر موالی آنها حرام است

و وجه جمع میان حدیث و نفی حرمت این است که همانا این را فرموده برای پاکی آنها و تشویقشان کرده که مانند آقایان خود باشند و با روش آنها از زکات بر کنار باشند.

مولف: مقصود گوینده این بوده که مردم

غیرعرب نجیب و بزرگوار نیستند و چون پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله و سلم فرموده آزاد کرده، مردمی از خود آنها است، مولای صریح هم به آنان میپیوندد. این شخص روایت را حمل بر حقیقت و عمومش کرده و از نظر او، بقیه مردم، از فارسیان و دیگران، مردمی زبون و واافتاده اند و همترازوی عرب نیستند، چنانچه عمر میگفته است. این برای آن بوده که عمر از پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله شنیده بود که یاران علی و خاندانش از عجم هستند، از این رو، وقتی بر ایران تسلط یافت، فرمان کشتار عجم ها را داد و امیر مومنان علیهالسلام جلو او را گرفت و فرمود: «رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرموده: « با آنان به روش اهل کتاب عمل کنید.» و فرزندان آنها، از عراقی و دیگران، اصحاب و انصار و رازداران امامان ما علیهمالسلام شدند، کتابهای اصول شیعه را نوشتند؛ به برکت آنها، علوم اهل بیت در جهان منتشر شد و این سخن، که راوی از متعصبان مخالف که دشمن خاندان پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله و شیعه و دوستان آنهایند نقل کرد، بر پایه ای بود که گفتیم؛ و امام با تعجب از کلام پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله که فرموده مولای هر مردمی از خود آنها است، پاسخ داد و نیز فرمود: «پیغمبر فرموده: «من مولای هر بی مولایم.» و مولای همه عجم، رسول خدا است.

همچنین، آن حضرت مولای هر مسلمانی است از عرب و عجم و سرپرست و یاور آنها است در دنیا و دیگرسرا؛ اگر آنان بی وارث بمیرند، وارث آنها است، اگر مسکین باشند، هزینه آنها بر او است و باید وامشان را بپردازد؛ اگر بمیرند و مالی نداشته باشند، پرداخت آن از بیت المال مسلمانان است؛ پس از آن حضرت نیز، اوصیای او همین مقام را دارند، با همین

معانی؛ چنانچه به اتفاق مخالف و موافق، رسول خدا فرموده هر کس را من مولایم پس علی مولا است.

ص: 209

آنگاه بیان کرد که آنان شریفترند از مولای صریح که راوی گفت، زیرا به گفته او، چون پدر یا مادری تازی و سبکسر که بر پاشنه های خود میشاشند و آنها را نمیشویند، زیرا ترکیدهاند، و بنده ای را آزاد میکنند و این شیوه آنها بوده، از این رو، رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله به آنها فرموده پایشان را پیش از نماز بشویند و فرمود: «وای بر پاشنه ها از دوزخ.» و آنان پنداشتند که شستن پا جزء وضو است چنانچه جزری در نهایه گفته است؛ یا کنایه از این است که از ادرار کردن خودداری ندارند و به پاهاشان میپاشد و آن را نمیشویند، و فرض اول روشنتر است. چنین آزادشده ای وابسته و مولای صریح است برای عرب و اشرف از عجم است. بپندار که عجم همه آزاد کرده رسول خدا هستند بر اساس حکم خبر دوم، و از خود رسول هستند بر اساس حکم خبر اول، پس چرا اشرف از خود او و مولای او نباشند؟

آنگاه از راه دیگر بیان کرد که مردم عجم که در آن زمان شیعه و اصحاب امامان بودند برترند از عرب که به نژاد خود میبالیدند، زیرا موالی، که فارسیزاده بودند، از رغبت دل مسلمان شدند، در حالی که عرب منافق بودند و از ترس و هراس اظهار مسلمانی کردند. هر کس مسلمان شود و مولا نداشته باشد، رسول خدا مولای او باشد.

«الجلف» در بیشتر نسخه ها با «جیم» آمده است. در قاموس آمده: «الجلف» با کسره، مرد خشکسر است. در نهایه آمده: «الجلف» یعنی احمق، و در برخی از نسخه ها با «خاء مفتوح» و «لام ساکن» آمده، به معنای پستتر از هر چیز.

2. معانی الاخبار: از امام کاظم علیه السلام روایت شده است: «همانا شیعه ما مردم اصیل و اشرافند و مردم خانواده دار و هر کس که حلالزاده است.» علی بن جعفر گفت: «تفسیرش را از آن حضرت پرسیدم، فرمود:« مردم اصیل از قریش باشند، اشراف از عرب، خانوادهداران از موالی و حلال زاده ها از اهل سواد.» (1)

توضیح: اهل سواد، اهل عراقند که ریشه عجمی دارند و پس از بنای کوفه، با عربها آمیخته شدند و اکنون دیگر نه عرب هستند و نه عجم. در المصباح گفته:

1- . معانى الاخبار : 158

عرب سبزه را سواد خوانند، زیرا از دور چنان نماید و از این معنا گرفته شده سواد عراق، به دلیل سبزه های اشجار و زراعتش.

3. علل الشرایع: از عماره روایت شده است: «شنیدم امام صادق علیهالسلام میفرمود: «مومن علوی است چون در معرفت بالا است؛ مومن هاشمی است چون گمراهی را درهم شکسته است؛ مومن قریشی است چون اقرار دارد به چیزی که از ما دریافت شده است؛ مومن، عجمی است چون درهای بد به روی او بسته است؛ مومن عربی است چون پیغمبرش عربی است و کتابش به عربی مبین نازل شده است؛ مومن نبطی است زیرا دانش را استنباط کرده است؛ مومن مهاجری است چون از گناهان کوچیده؛ مومن انصاری است چون خدا و رسولش و خاندان رسولش را یاری کرده؛ مومن مجاهد است چون با دشمنان خدا عزوجل جهاد میکند، در دولت باطل با تقیه و در دولت حق، با شمشیر.» (1)

توضیح: گویا منظور این روایت این است که مناط شرف و فضل و کرامت، ایمان و تقوی و کردار خوب است و اگر جهت دیگری به آن اضافه شود، بهتر و با شرافت تر باشد، وگرنه کسی که ایمان و تقوی دارد اشرف است و سزاوار احترام است.

همچنین، می توان اوصاف دیگری را هم برایش ثابت کرد، زیرا که مایه شرف آنها را هم دارا است و میتوان گفت مومن هر که باشد علوی است، زیرا شرافت علوی به پیوستگی نژاد او است با علی علیه السلام. این فضیلت برای کمال ایمان و معرفت و علم و عمل آن حضرت است و هر که آنها را دارد فرزند روحانی او است که پیوست روحانی قویتر است از صرف پیوست جسمانی؛ و او علوی است چون در معرفت عالی است و از این رو به آن حضرت وابسته است؛ و چنین است هاشمی، زیرا شرافت نسبت به هاشم یا برای شرف خود او است یا شرف پیغمبر صلّیاللّه علیهوآله که از خویشان او است. شرف هاشم از این است که از اوصیای حضرت ابراهیم بوده و در هم شکستن ضلالت و بدعت به دست او، اقوی است از اطعام او و

1- . علل الشرائع 2 : 152

شکستن ترید برای مهمانانش، و نسبت با او از این جهت اقوی است و از این رو، مومن با او نسبت پیدا میکند. اما از جهت انتساب او به رسول، مطلب روشن است نسبت به آنچه درباره علوی گفته شد.

در قاموس گفته: «هشم» شکستن چیز خشک و یا توخالی است، یا شکستن استخوان ها، مخصوصاً استخوان سر یا صورت و دماغ، یا شکستن هر چیزی. هاشم پدر عبدالمطلب و نامش عمرو است، زیرا نخستین کسی بود که ترید کرد و آن را شکست.» (1)

همین بیان در قریشی نیز هست و اینکه فرمود: «اقر بالشی ء»، برای رعایت تناسب لفظی است نه بیان جهت اشتقاق، اگرچه می شود آن را حمل به اشتقاق کبیر کرد.

در قاموس گفته: «قُرش به معنی فراهم کردن چیزی است از اینجا و آنجا و پیوستن آن با هم.»(2) به این دلیل که قریش عرب در حرم مکه جمع میشدند، یا به این دلیل که اجناس را جمع می کردند و آنها را می فروختند؛ یا به این دلیل که نضر بن کنانه یک روز خود را در لباسش جمع کرد و گفتند:« تفرّش»، یعنی در لباسش جمع شد؛ یا به این دلیل که نزد تیره اش آمد و آنان گفتند: «جمل قریش»، یعنی شتری سخت؛ یا به این دلیل که به «قصّی» گفته می شد قرشی؛ یا به این جهت که حاجیان را تفتیش می کردند و فقرشان را جبران می کردند تا آن که گوید: و نسبت قرشی و قریشی است. همچنین، گفته: «عجم با ضمه و نیز با حرکت، خلاف عرب است و «الاعجم» کسی است که خوب صحبت نمی کند، مانند اعجمی و اخرس. و عجمی کسی است که جنس او عجم است گرچه فصیح صحبت کند. «اعجم فلان الکلام»: یعنی درست صحبت نمی کند. «استعجم»: یعنی ساکت شد. «استعجم القرائه»: یعنی توان قرائت ندارد چون خواب بر او چیره شده است.» در نهایه گفته: «هر کس نتواند سخن بگوید اعجم و مستعجم است و از آن است حدیث: «هر گاه

1- . قاموس 2 : 190
2- . قاموس 2 : 283 - 284

یکی از شماها شب برخیزد و بسته شود زبانش از خواندن قرآن.» یعنی زبانش بند بیاید و نتواند بخواند و گویا زبانش بسته شده باشد.» (1)

حاصل اینکه: راه به بدی ندارد و جز خوبی نمیآورد. «استعجم» مجهول است و احتمال معلوم بودن هم در آن می رود. از معنی نبطی سخن به میان میآید و عبارات دیگر حدیث روشن باشند. چهبسا مقصود حدیث این است که به جهت شرف و کمال مومن می شود هر یک از این الفاظ را با معنای خوبی به او اطلاق کرد و این نزدیک همان معنا است که گذشت؛ یا مقصود این است که مومن از هر کدام این دسته ها باشد، اطلاق آنها بر او به وجه نیکو، ستایش بزرگی برایش به شمار می آید، و معنی تفسیر اول روشنتر است.

4. تفسیر قمی: در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: «وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلی بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ ما کانُوا بِهِ مُؤْمِنِین»، {و اگر فرو آورده بودیم به یکی از عجمان و خوانده بودش بر آنان، نبودند بدان مومنان.}(2) امام صادق علیهالسلام در این باره فرمود: «اگر قرآن بر عجم فرو شده بود، عرب به آن نمیگرویدند، اما بر عرب فرو شد و عجم به آن گرویدند، و این است فضل عجم بر عرب.»

5. تفسیر قمی: در تفسیر علی بن ابراهیم، از یعقوب بن قیس روایت شده است که امام صادق علیهالسّلام به او فرمود: «وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ ثُمَّ لا یَکُونُوا أَمْثالَکُم»، {اگر روی برگردانید، به جای شما مردمی میآیند جز شما، و آنگاه نباشند به مانند شما.}(3) مقصود، فرزندان آزاد شده موالی است.»

6. قرب الاسناد: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآلهوسلم فرمود: «اگر دانش به ثریا آویخته باشد مردانی از پارس آن را به دست میآورند.» (4)

1- . قاموس 4 : 147
2- . شعراء / 198
3- . محمد / 38
4- . قرب الاسناد: 52 چاپ سنگی

7. قرب الاسناد: پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآلهوسلم درباره پارسیان فرمود: «شما به حکم تنزیل قرآن آنها را بزنید و دنیا نگذرد تا آنها شما را به حکم تأویل آن، بزنند.» (1)

8. علل الشرایع: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «دشنام ندهید به قریش، دشمنی نکنید با عرب، خوار ندارید موالی را، همنشینی نکنید با خوزیها و از آنها زن نگیرید و زن ندهید زیرا در آنها رگ بیوفایی است.» (2)

توضیح: «موالی»: آزادشده ها و فرزندانشان هستند. «هر کس به قبیله ای وابسته و از نژاد آن نیست.»: بر اساس اخبار، گویا مقصود عجم باشند، زیرا عرب بر پدران آنها غلبه کردند، پس گویا که آنان را آزاد کردند؛ یا به دلیل ایمانشان، به امامانشان ملحق شدند و موالی عرب شدند. در قاموس(3) گفته: خوز - به ضمه - تیره ای است از مردم، و نامی است برای همه بلاد خوزستان.

9. علل الشرایع: از ابیبکر خضرمی، روایت شده است: «از امام صادق علیهالسلام پرسیدم درباره مردی که به مردی از عربهای جاهلی افترا بزند؛ فرمود: «او را حد باید.» گفتم: «حد؟» فرمود: «آری، اگر برخورد به رسول خدا دارد و ننگین است برای آن حضرت.»(4)

توضیح: «اگر زشتی آن به اجداد یا جدّات یا خویشان نزدیک آن حضرت برخورد کند.»: گفته حضرت به آن اشاره دارد که «انّه یدخل» یعنی عیب و عارش بر رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآلهوسلم وارد می شود. «الدخل»: به معنای عیب است. اگر «إن یدخل» باشد، آن گونه که در برخی از نسخه ها آمده است، مطلبی که آوردیم روشن تر خواهد بود.

10. علل الشرایع: امام صادق علیهالسلام فرمود: «یک شتر از کاروانش بر سر آب بنی سلیم بیمار شد و غلامش به آن حضرت گفت: «ای آقای من، آیا آن را نحر

1- . قرب الاسناد: 52 چاپ سنگی
2- . علل الشرائع 2 : 79
3- . قاموس 2 : 175

4- . علل الشرائع 2 : 79

کنم؟» فرمود: «نه، درنگ کن.» و چون چهار میل رفتیم، فرمود: «ای غلام، فرود آی و آن را نحر کن، که اگر درنده ها بخورندش، مرا خوشتر است تا اعراب بیابانی آن را بخورند.» (1)

11. معانی الاخبار: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله در روز فتح مکه بر منبر شد، آنگاه فرمود: «ای مردم، خدای تبارک و تعالی تکبر دوران جاهلیت و بالیدن به پدرها را از شما دور ساخت؛ هلا، شما همه از آدم باشید و آدم از خاک است؛ بهترین بنده نزد خدا پرهیزکارترین آنها است؛ عربیت، پدری نیست که بزاید، ولی زبانی است گویا، و هر کس در عمل کوتاه بیاید، نژادش او را به رضوان خدا نمیرساند؛ هر خونی که در زمان جاهلیت ریخته شده و هر کینه ای که بوده، در زیر این دو پای من است تا روز رستاخیز.» (2)

توضیح: عربیت به زبان گویا است، چون پسندیده است برای اعتراف به خدا و پیوستن به رسول و خاندانش، اگرچه شخص از نژاد عجم باشد و پدرانش عرب نباشند. سپس، بیان میکند که نژاد و خانواده، بدون کردار خوب سود ندارد. «تحت قدّمی»: یعنی آن را باطل کردم و چنین چیزی در اسلام مورد مطالبه قرار نمی گیرد.

12. معانی الاخبار: امام کاظم علیهالسلام فرمود: «مردم سه دسته اند: عرب، مولا و علج. ما عربیم، مولا دوستان ما هستند، علج، هر کسی است که از ما بیزاری بجوید و با ما دشمنی بورزد.» (3)

توضیح: در نهایه آمده است که علج کافر است؛ از عجم یا غیر عجم.

13. معانی الاخبار: از ضریس بن عبدالملک روایت شده است: «شنیدم که امام صادق علیهالسلام میفرمود: «ما قریش هستیم، شیعه ما عربند و دشمن ما عجم است.» (4)

1- . علل الشرائع 2 : 286
2- . معانی الاخبار: 207
3- . معانی الاخبار : 403
4- . همان

توضیح: یعنی عرب پسندیده، هرکسی است که شیعه ما است اگرچه از نژاد عجم باشد؛ و عجم نکوهیده، دشمن ما است اگرچه از نژاد عرب باشد.

14. معانی الاخبار: امام جواد علیهالسلام فرمود: «ما عربیم و شیعه ما از ما باشند و دیگر مردم همج یا هبج اند.» راوی میگوید: «پرسیدم که همج چیست؟» فرمود: «مگس.» گفتم: «هبج چیست؟» فرمود: «پشه.» (1)

توضیح: در قاموس آمده است که همج، مگس ریزی است که بر روی گوسفند و الاغ مینشیند. واژه «هبج» را با این معنا، در کتابهای لغت نیافتم؛ در قاموس، آن را به ورم پستان ماده شتر معنی کرده است.

15. معانی الاخبار: از یعقوب بن شعیب روایت شده است: «به امام صادق علیهالسلام گفتم: «مردی که پیوسته همکیش ما است، به کسی که خدا به او منت نهاده و مسلمان شده میگوید: «ای نبطی!» فرمود: «ما خاندان پیغمبریم و نبط از نژاد ابراهیم؛ از نژاد آدم و ابراهیم، دو نبطی از آب و گل؛ همانا آنان از نبط بودند؛ نژادی از آب و گل، و هیچ زیانی به نژادش نداشت و مردمی بودند که دانش را برآوردند و ما همانان هستیم.» (2)

توضیح: در مصباح گفته: «نبط» تیره ای از مردمند که در دشت عراق فرو می آمدند و سپس به مردم درهم و عوام نیز گفته شد؛ جمع آن «انباط» است، همان گونه که سبب و اسباب یکی را «نباطی» میگویند، با زیادتی «الف» و «ضمّه» و «فتحه نون». لیث میگوید: «رجل نبطی»، ولی ابناعرابی آن را نمی پذیرد. استنباط حکم: استخراج آن است به اجتهاد. «انبطته انباطاً» مانند آن است و ریشه آن از «استنبط الحافر الماء»؛ و«أنبطه انبطاً» زمانی است که با دانشش آن را استخراج کند.

در نهایه گفته شده است: «نبط الماء ینبط»: جوشیدن آب چشمه است. «أنبط الحفّار»: چاهکن به آب در چاه رسید. و «استنباط» برآوردن است .

در حدیث عمر است که معدی شوید، ولی نبطی نشوید؛ یعنی به مانند معد گردید نه مانند نبطی. «نبط» و «نبیط»، تیره ای شناخته بودند که در دشتهای هموار

1- . همان: 404
2- . معانی الاخبار : 404

میان کوفه و بصره فرود می آمدند؛ و از آن است حدیث دیگر عمر که: «چون نبط مدائن نشوید که در آن نشیمن کنید و آب و ملک فراهم سازید.»

در حدیث ابن عباس است که: ما گروههای قریش از نبط کوثی (یک آبادی در عراق) هستیم. گفتند: به این دلیل که ابراهیم خلیل در آنجا زاده شده بود و نبط در آنجا نشیمن داشتند.

و از این معنا است حدیث عمرو بن معدیکرب که چون عمر حال سعد را از او پرسید، پاسخ گفت: «در بخشش، اعرابی است و در مالیاتستانی، نبطی.» یعنی در بازستانی خراج و آباد کردن زمینها چون نبط دانا و استاد است، زیرا آنان ساکن و مالک عراق بودند.

در حدیث شعبی آمده است که مردی به دیگری گفت: «ای نبطی!» پاسخ گفت: «حد ندارد؛ همه ما نبط هستیم، یعنی همسایه و همخانه آنهاییم، نه زاییده آنها.» در صحاح آمده: «در کلام ایّوب بن قریّه که: «اهل عمان عربهایی هستند که نبطی شده اند؛ و اهل بحرین، نبطی هایی که عرب شده اند.» (1) در قاموس آمده: «النبط» با حرکت نخستین، آبی است از چاه که ظاهر می شود و «أنبط الحافر» یعنی چاهکن به آب رسید. همچنین، نبط به معنای «غور المرء» (نهانمرد) نیز می آید؛ همچنین، به معنای دسته ای است که در سرزمین های بین بصره و کوفه فرود می آیند، مانند «النبیط و الانباط.» و «هو نبطی» با حرکت. «تنبط»: یعنی شبیه آنان شد، یا خود را به آنان منسوب ساخت. «تنبط الکلام»: یعنی آن استخراج کرد؛ و باز به هر چیزی که پس از نهان آشکار شود، گفته می شود «انبط و استنبط» به صیغه مجهول در هر دو. «استنبط الفقیه»: یعنی فقه باطن را با فهم و اجتهادش استخراج کرد. (2)

چون این را دانستی، بدان که این خبر دو تفسیر دارد: الف: اینکه ما خانواده و تیره نبط، هر دو از نژاد ابراهیم علیهالسلام هستیم، یا بر پایه حقیقت و یا تأویل و یا از اینکه ابراهیم در دیارشان همنشین آنها بوده، آنها هم شرف نژادی دارند؛ آنگاه بیان کرد که نام آنها شرافت دارد زیرا:

1- . الصحاح : 1162

2- . قاموس2 : 387

1. یابندگان آب و آبادکنندگان زمین بودند و این به آنها زیانی نمیرساند اگرچه خود مانند پدرانشان آباد کننده نیستند، زیرا کار پسران به پدران زیان نمی رساند و مایه نکوهش آنان نمیشود، چنانچه از سخن عمر برمیآید.

2. به معنی استنباط دانش و حکمت است. بر طبق این معنی، ما نیز از انباط هستیم و شیعه ما هم که اهل استنباطند، به جهت ما، در این شرف داخلند، همان گونه که خدا سبحانه هم فرموده است: {البته بدانند آن را آنان که استنباط نمایند از آنها. }(1)

3. مقصود این باشد که ما خاندان خلفای پیغمبریم و این فضیلت را بر دیگر مردم داریم و دیگران را بر مردم نبط برتری نباشد زیرا آنها هم از نژاد ابراهیم هستند.

آنگاه بیان کرد که نبطی از نظر ریشه لغت دو معنی دارد: یکی بر آوردن آب از میان خاک و گل، و این زیانی ندارد به شرافت نسب؛ و دیگری، برآوردن دانش که ما خود از آنیم و نبطی دشنامی نباشد بلکه ستایشی باشد برایشان. در هر دو فرض، ضمیر «ضارّه» به ابراهیم علیهالسّلام باز می گردد، و همینطور ضمیر «ذرّیته.» احتمال می رود که هر دو ضمیر به نبطی برگردد، و نیز احتمال آن است که اوّلی به نبطی و دومی به ابراهیم علیهالسّلام بازگردد. در برخی نسخه ها آمده: «من ذرّیه آدم و ابراهیم» و البته معنی تغییر نمی کند. چهبسا مراد از نبط، کسی باشد که او را به خاطر نبطی بودن نکوهش میکنند، یعنی آنان که پس از کفر و اسیری مسلمان شدند و بیشترشان یا از قریش بودند یا اهل کتاب و همه از نژاد ابراهیم علیهالسّلام. این خبر را تفسیرهای دیگری هم میتوان کرد، اما آنچه گفتیم برای اندیشمند روشن است.

16. معانی الاخبار: از محمد بن مسلم روایت شده است: «شنیدم که امام باقر علیهالسّلام میفرمود: «هر کس که مسلمان زاده شده، عرب است، و هر کس به

1- . نساء / 83

دلخواه مسلمان شود، برتر است از آن کس که به ناخواه مسلمان شده است؛ و مولا ، کسی است که اسیرش کردهاند و مسلمان شده است، و آن است مولا.» (1)

17. معانی الاخبار: امام کاظم علیهالسلام فرمود: «هر کس در مسلمانی آزاد زاده شده، عربی است، و هر که پیمانی داشته و آن را شکسته، مولای پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله است، و هر کس به دلخواه مسلمان شده، مهاجر است.» (2)

توضیح: «عربی است»: یعنی به زبان شرع، یا حکم او را دارد در وجوب احترام؛ و هر کس پیمان امان دارد از یک مسلمانی، مولای رسول خدا است که آن را مقرر داشته و امضاء کرده، و هر که آن را بشکند، پیمان پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله را شکسته است.

در قاموس گفته: «خفره و به و علیه یخفر و یخفُر خفراً»: پناه داد او را و از او دفاع کرد و او را امان داد. «خفر به خفراً خفوراً»: عهدش را شکست و به او خیانت کرد مانند أخفره. همچنین میگوید: «مولا»: بنده آزادکننده، آزاد شده، همسایه، همپیمان، دهنده نعمت و نعمت گیرنده است. و «مهاجر است»: یعنی در ثواب و احترام. (3)

18. خصال: امام کاظم علیهالسلام فرمود: «مردم سه دستهاند: عربی، مولا و علج. ما عربیم، مولا دوستان ماهستند، و «علج»، هر کس که از ما بیزاری بجوید و با ما دشمنی بورزد.» (4)

19. معانی الاخبار: امام صادق علیهالسلام فرمود: «هر کس در مسلمانی زاده، عربی است، و هر کس پس از بزرگسالی در آن درآمده مهاجر است، و هر کس اسیر شده و آزاد شده، مولی است، و آزاد کرده، مردمی از خود آنها است.» (5)

1- . معانی الاخبار : 404
2- . معانی الاخبار : 405
3- . قاموس 2 : 22
4- . خصال 1 : 60

5- . معانى الاخبار : 239

20. محاسن: از اسحاق بن جریر روایت شده است: «امام صادق علیهالسلام به من فرمود: «عموزاده ات نزدم آمد، همچون یک اعرابی دیوانه، که یک سردوشی و لباده و دو جفت نعل در دست داشت و به من گفت: «مردم درباره تو سخنها میگویند.» گفتم: «تو عرب نیستی؟ گفت: «چرا.» گفتم: «مگر اعراب علی را دشمن نمیدارند؟» سپس به او گفتم: «شاید تو حوض کوثر را دروغ میدانی؛ هلا، به خدا اگر او را دشمن داری و بر سر حوض بر او درآیی، البته از تشنگی خواهی مرد.» (1)

توضیح: «سخنها گویند»: درباره امامت تو یا چیزهای دیگر.

21. تفسیر عیاشی: مردی از امام صادق علیهالسلام از تفسیر این آیه پرسید: «فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّه عَلَی الْکافِرِین»، {به زودی آورد خدا مردمی که دوستشان دارد و دوستش دارند، رامند برای مومنان و گردن فرازند بر کافران. }(2)

فرمود: «آن مردم موالی باشند.»(3)

توضیح: «موالی» همان عجم هستند.

22. در کتاب استدراک، از منصور بن حازم روایت شده است: «شنیدم امام صادق علیهالسلام میفرمود: «ما عرب هستیم، و شیعه ما موالی، و دیگر مردم مگس دم باد.»

1- . محاسن : 89 - 90
2- . مائده / 54
3- . تفسیر عیاشی 1 : 327

باب دهم : لزوم بیعت و چگونگی آن و نکوهش بیعت شکنی

آیات:

- وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ إلى قوله تعالى وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلًا إِنَّما عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.(1)

{و چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آنها مشکنید، با اینکه خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده اید، زیرا خدا آنچه را انجام می دهید می داند. و مانند آن [زنی] که رشته خود را پس از محکم بافتن، [یکی یکی] از هم می گسست مباشید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله [فریب و] تقلب سازید [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر [در داشتن امکانات] افزونترند. جز این نیست که خدا شما را بدین وسیله می آزماید و روز قیامت در آنچه اختلاف می کردید، قطعاً برای شما توضیح خواهد داد. و اگر خدا می خواست قطعاً شما را امّتی واحد قرار می داد، ولی هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می کند و از آنچه انجام می دادید حتماً سؤال خواهید شد. و زنهار، سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار مدهید، تا گامی بعد از

1- . نحل / 91 - 95

استواریش بلغزد، و شما به [سزای] آنکه [مردم را] از راه خدا باز داشته اید دچار شکنجه شوید و برای شما عذابی بزرگ باشد. و پیمان خدا را به بهای ناچیزی مفروشید، زیرا آنچه نزد خداست - اگر بدانید - همان برای شما بهتر است. }

- إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً.(1)

{در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دستهای آنان است. پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد. }

- یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمومِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللَّهِ شَیْئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنِینَ وَ لا یَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَ لا یَأْتِینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ فَبایِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اَللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (2)

{ای پیامبر، چون زنان باایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند، و دزدی نکنند، و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و بچه های حرامزاده ای را که پس انداخته اند با بُهتان [و حیله] به شوهر نبندند، و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. }

تفسیر:

{و بیایید به پیمان خدا. }: طبرسی از قول ابن عباس گفته است: وعده هم از عهد است و به قول مفسران، عهد واجب الوفاء درباره کار خوب است و با خدا عهد میکند که البته آن را خواهد کرد و بر او واجب میگردد و خدا شکستن آن را غدقن کرده پس از آنکه با نام خدا محکم گردد و تصمیم بر آن گرفته شود، برخلاف

1- . فتح / 10

2- . ممتحنه / 12.

سوگند بیهوده و سرسری. (1) «و قد جعلتم الله علیکم وکیلاً» : یعنی خدا را حسابگر خود در پیمانی که با او بستید قرار دادید. گفته شده «وکیلاً» به معنای «کفیلاً بالوفاء» است، یعنی خدا را ضامن وفای خود قرار دادید. «انّ الله یعلم ما تفعلون»: نقص پیمان می کنید یا به آن پایبند می مانید مبادا که با خدا در حالی دیدار کنید که پیمان شکسته اید. این آیه نازل شد درباره آنان که با پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله پیمان مسلمانی بستند و فرمود: «کمی مسلمانان و بسیاری مشرکان شما را به شکستن پیمان وانداردکه خدا نگهدار شما است.»

«و نباشید چون آن زنی که رشته خود را واتابید. «من بعد قوّه»: پس از محکمسازی و پیچیدن. «انکاثاً»: جمع نکث است - به کسر - و آن چیزی است که پیچیدگی اش باز شود. به روایت علی بن ابراهیم(2) از امام باقر علیهالسّلام: زنی بود از بنیتمیم بن مره، به نام «ریطه»، از نواده های لوی بن غالب، که کمخرد بود و می رشت و آنگاه وامیتابید و خدا به او مثل زد.

فرمود: {سوگندهای خود را وسیله فریب مردم نسازید و به آنها خیانت نورزید.} و این بدان جهت است که آنان به هنگام پیمان بستن، در دل تصمیم به خیانت داشتند و مردم به پیمانشان آرام می گیرند. «الدخل»: یعنی اینکه باطن برخلاف ظاهر باشد و اصل آن این است که در چیزی داخل کند چیزی را که از آن نیست. «ان تکون امّه هی اربی من امّه»: یعنی پیمان را نشکنید به این دلیل که جماعتی - همان کافران قریش - از نظر تعداد بیشتر و از جهت مال فزونتر از امّت دیگر - جماعت مومنان - هستند. «انّما یبلوکم الله به»: یعنی تنها شما را با این که بیشترید می آزماید تا ببیند که به پیمان خدا پایبندید یا فریب کثرت قریش و قوّت و ثروتشان و کمی مومنان و ضعف و فقرشان را می خورید. «ولیبیّن لکم یوم القیامه»: این وعید و بیمدهی از مخالفت با رسول است. «و لا تتخذوا»: تصریح به نهی از آن است پس از تضمین، برای تأکید و مبالغه در زشتی آنچه از آن نهی شده است.

1- . مجمع البیان 6 : 382
2- . تفسیر قمی : 365

«فتزّل قدم»: بلغزد قدمی از راه اسلام. «بعد ثبوتها»: پس از ثبوت آن بر راه اسلام. یعنی از رشد و هدایت گمراه شدید پس از آن که بر رشد بودید. گفته می شود: «زل قدم فلان فی امر کذا»: زمانی که از راه درست عدول کند، و منظور قدمهایشان است؛ و تنها مفرد و نکره آمده تا دلالت کند که لغزش یک قدم بزرگ است چه رسد به قدم های بسیار. «و تذوقوا السوء»: بدی را در دنیا بچشید. «بما صددتم عن سبیل الله»: یعنی به خاطر بازداشتنتان و یا به خاطر بازداشتن دیگران از راه خدا؛ چرا که اگر نقض عهد کنند و مرتد شوند، نقض عهد سنتی می شود که از آن پیروی می گردد. «ولکم عذاب عظیم»: در آخرت.

در «جوامع» از امام صادق علیهالسلام روایت شده است که این آیه درباره بیعت با علی علیهالسلام نازل شد آنگاه که پیغمبر فرمود: «به فرماندهی او بر مومنان بر او سلام کنید.» و او را فرمانده مومنان ساخت.

مولف: در تاریخ امیر مومنان که در قرائت ائمه علیهم السلام است، آمده است: «أن تکون ائمه هی ازکی من ائمتکم.»

«إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّه»، {همانا با خدا بیعت کردند.}(1) : منظور بیعت است. و دست تو چون دست خداست که روی دست آنها است در بیعت و آنان گویا با خدا بیعت کردهاند. «و من نکث»: کسی که پیمانش را بشکند. «فأنما ینکث علی نفسه»: ضرر پیمان شکنی اش تنها به خود او بازمی گردد. و هر کس بر سر بیعتش بماند ، اجر بزرگی دارد که همان بهشت است.

«وَ لا یَقْتُلْنَ أَوْلادَهُن»، {و نکشند فرزندان خود را}(2) : چون دخترانی که زنده به گور کنند یا شکمهایی که سقط جنین کنند و بهتان نبندند. در تفسیر جوامع آمده است که زنی بچه دیگری را برمیداشت و به شوهرش میگفت این زاده من است و با بهتان، افتراء می بست به شوهرش، از شکمش که جلو او است و از فرجش که

1- . فتح / 10
2- . ممتحنه / 12

میان دو پایش، کنایه از آن فرزند آمده است. «و لا یعصینک فی المعروف»: یعنی در کار خوبی که تو آنان را به انجام آن دستور می دهی.

{پس بیعت کن با آن زنها با ضمانت ثواب به وفاداری آنها.}: در مجمع البیان به روایت زهری، از عایشه آورده که: «پیغمبر با زنها زبانی بیعت میکرد با این آیه تا مشرک نباشند؛ و دست به دست آنها نمیشد، بلکه دست در کاسه آبی فرو میبرد، آنگاه آنها دست در آن فرو می بردند»(1) و به گفته شعبی، از پشت جامه با آنها بیعت میکرد.

روایات:

1. عیون اخبار الرضا: در عیون اخبارالرضا آمده است: «هنگامی که مأمون خواست برای امیر المومنینی خود و ولایت عهد امام رضا علیهالسلام بیعت بگیرد، و برای وزارت فضل، دستور داد که سه کرسی نهادند، و چون هر سه بر آنها نشستند، به مردم اجازه داد آمدند و بیعت کردند؛ مردم، دست به آنها میدادند، از انگشت بزرگ تا کوچک، و بیرون میرفتند؛ تا اینکه در پایان، یک جوان انصاری آمد و برعکس، از بالای انگشت کوچک تا انگشت بزرگ، دست داد؛ امام رضا علیهالسلام لبخندی زد و فرمود:« کار همه بیعت شکنی بود جز این جوان که بستن پیمان بود.» مأمون گفت: «فسخ بیعت کدام است و بستن آن کدام؟» فرمود: «بستن بیعت، از بالای انگشت کوچک آغاز شود تا بالای انگشت بزرگ پایان یابد، و وارونه آن فسخ بیعت است؛ مردم در این باره به شور افتادند و مأمون دستور داد بیعت را مطابق دستور امام رضا علیهالسلام دوباره انجام دادند؛ مردم گفتند چگونه سزاوار امامت است آن کسی که بیعت بستن را نداند؟ و این بود که او را به زهر دادن امام علیهالسلام وادار کرد.» (2)

1- . مجمع البیان 6 : 276
2- . عیون اخبار الرضا 2 : 238 باب 59

2. خصال: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «خدا با سه کس سخن نمیگوید و آنان را پاکیزه نمیسازد و عذاب دردناک دارند:

1. مردی که با امامی بیعت نمیکند جز برای دنیای او؛ آن چنان که اگر هر چه خواست به او بدهد، میپاید، وگرنه صرفنظر میکند.

2. کسی که پس از عصر، برای دیگری در معامله متاعی دست دهد و به خدای عزوجل سوگند بخورد که به بهای چنین و چنانش گرفته و او حرفش را باور کند و آن را بخرد و در بهایش دروغ گفته باشد.

3. مردی که در بیابان، فزونتر از نیاز خود آب دارد و آن را از رهگذر دریغ میکند. »(1)

توضیح: «خدا با چنین کسانی سخن نمیگوید»: سخنی که با آن شاد گردند، یا با هیچ سخنی. «زیرا فرشته ها از آنها بازرسی کنند»: یا منظور خشم بر آنها است، و پاکیزه شان نمیکند با ستایش آنان، یا منظور پذیرش کردارشان است، یا از آنچه مایه عذاب است که آن را با آمرزش و گذشت از آنها نمیشوید.

3. محاسن: امام کاظم علیهالسلام فرمود: «سه چیز هلاک کننده است: بیعت شکنی، ترک سنت و جدایی از جماعت.» (2)

4. الدره الباهره: امام رضا علیهالسلام فرمود: بیعتشکن از پیشامد بد برکنار نمیماند.

توضیح: «دائره سوء»: به قول راغب: بدی فراگیر است و چاره و راه گریز ندارد. خدای تعالی فرموده: «نَخْشی أَنْ تُصِیبَنا دائِرَه»، {بترسیم از دائره سوء. }(3) و فرمود: «یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائِرَ عَلَیْهِمْ دائِرَهُ السَّوْء»، {در انتظار دایره سوءاند برای شما و دائره سوء بر آنها باد. }(4)

1- . خصال 1 : 53
2- . محاسن : 94
3- . مائده / 52
4- . توبه / 98

5 . ارشاد: در ارشاد، در مورد بیعت مردم با امام رضا علیهالسلام نزد مأمون، آمده است: «مأمون نشست و دو پشتی بزرگ برای امام رضا علیهالسلام نهادند و برابر آنها نشاندند، در جامه سبز و عمامه بر سر و شمشیر بر کمر؛ آنگاه مامون به پسرش عباس فرمود که پیش از دیگران با آن حضرت بیعت کند. امام رضا علیهالسلام دست بالا برد و در برابر چهره اش قرار داد و کف دستش را در برابر چهره مردم گرفت. مأمون گفت: «دستت را برای بیعت باز کن.» امام رضا علیهالسلام فرمود: «رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله این گونه بیعت میکرد.» و مردم با او بیعت کردند و دست او روی دستشان بود.» (1)

6. خصال: امام باقر علیهالسلام در حدیثی طولانی درباره احکام زنان فرموده است: «و با زن بیعت نشود جز از روی جامه.» (2)

7. ثواب الاعمال: امیر مومنان علیهالسلام فرمود: «به راستی، شهری در دوزخ است به نام «حصینه» و نپرسید که در آن چیست.» پرسیدند: «در آن چیست؟» فرمود: «دسته پیمان شکنها.» (3)

8. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «هنگامی که پیغمبر مکه را گشود، مردها بیعت کردند، سپس زنها برای بیعت آمدند و خدا این آیه را فرستاد: «آیا پیغمبر چون زنها آمدند با تو بیعت کنند...» تا آنجا که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيم»(4)، {راستی که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.}

آن حضرت فرمود: «هند گفت: «ما فرزندان خود را از خردسالی پرورش دادیم و تو در سالخوردگی آنها را کشتی» امحکیم، دختر حارث که زن عکرمه پسر ابوجهل بود، گفت: «یا رسولاللّه، آن کار خوب که خدا فرموده در آن تو را نافرمانی نکنیم چیست؟» فرمود: «سیلی به رخ نزنید و چهره نخراشید، مو نکنید و گریبان

1- . ارشاد : 291
2- . خصال 2 : 141
3- . ثواب الاعمال : 227
4- . ممتحنه / 12

ندرید، جامه سیاه نکنید و «وای» نگویید.» و رسول خدا براساس این قرار با آنان بیعت کرد، و آنان گفتند: «یا رسولاللّه، چگونه با تو بیعت کنیم؟» فرمود: «من با زن ها دست نمیدهم.» و کاسه آبی خواست و دست در آن نهاد و برآورد و فرمود: «شما هم در آن دست فرو ببرید، و این بیعت است.» (1)

9. کافی: از مفضل روایت شده است: «به امام صادق علیهالسلام گفتم: «چگونه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، هنگام بیعت کردن دست زنان را ساییدند؟» آن حضرت فرمود: «لگنی را که در آن وضو میساخت خواست و آب در آن ریخت و دستش را در آن فرو برد، و برای بیعت کردن، به هر کدام از آنها فرمود دست خود را در آن فرو ببرند، همان گونه که رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله دست در آن فرو برده بود، و این ساییدنش بود با آنان.»(2)

توضیح: «هرکس مانند منبر»: ظرف است.

10. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «آیا می دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه با زنان بیعت کرد؟» گفتم: «خداوند داناتر و فرزند رسول خدا داناتر است.» حضرت فرمود: «پیامبر زنان را در اطراف خویش جمع کرد، آنگاه ظرف سنگی بزرگی خواست و در آن آب پاکی ریخت، سپس، دستش را در آن فرو برد و فرمود: «گوش کنید ای گروه، من با شما بیعت می کنم بر این پایه که با چیزی به خداوند شرک نورزید، دزدی نکنید، زنا ندهید، فرزندانتان را نکشید و بهتانی نیاورید که آن را بین دستهایتان و پاهایتان به افتراء ببندید و در کار خوب از شوهرخود نافرمانی نکنید؛ آیا پذیرفتید؟» گفتند: «آری.» پس، حضرت دستش را از آن ظرف بیرون آورد و سپس به آنان گفت: «دستهایتان را فرو کنید.» و چنین کرد. بنابراین، دست پاک رسول خدا پاکیزه تر بود از اینکه کف زن بیگانه را بساید.» (3)

1- . کافی 5 : 527
2- . کافی 5 : 526
3- . کافی 5 : 256

توضیح: در نهایه آمده که «تور» ظرفی از مس یا سنگ است مانند «اجّانه»، و گاهی در آن وضو می گیرند. همچنین میگوید: «برمه» - با فتحه - هر گونه دیگی است، و جمع آن، «برام» است. در اصل، دیگی است که از سنگ معروف حجاز و یمن ساخته می شود. «نضرح»: مانند صبور به معنای خوب است.

مولف: تفسیر آیات و اخبار دیگر درباره بیعت شکنی و چگونگی بیعت، در فصل «فتح مکه» و بابهای «بیعت شکنی طلحه و زبیر» نقل شده است.

ص: 229

باب یازدهم: درباره اینکه اشخاص مومن دو دستهاند.

1. کافی: امام صادق علیهالسلام فرموده است: «مومن دو گونه است: مومنی که به پیمان خدا درست عمل کرده و به شرط او وفا کرده است، که خدا فرموده: «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْه»، {مردانی که درست انجام دادند آنچه را با خدا با آنها عهد کرد.}(1) و چنین کسی، نه هراسهای دنیا و نه هراسهای سرای دیگر را میبیند؛ چنین کسی است که شفاعت میکند و شفاعت لازم ندارد؛ اما مومن دسته دیگر، کسی است که چون دسته زراعت تازه و نرم، یک بار خم میشود و یک بار سر پا است؛ چنین کسی است که هم هراسهای دنیا و هراسهای سرای دیگر را میبیند؛ و او است که شفاعت میخواهد و شفاعت نمیکند.»(2)

توضیح: خداوند سبحان میگوید: «من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه.» بیضاوی میگوید: پیمان و عهدی که با خدا بسته اند، همان پایداری با رسول خدا و جنگ با دشمنان دین است، از ریشه «صدقنی» زمانی که به تو راست بگوید، چون متعهّد زمانی که به عهدش وفا کند، راست گفته است. «فمنهم من قضی نحبه»: یعنی نذرش را که جنگیدن تا کشته شدن است، انجام داده است؛ مانند حمزه و مصعب بن عمیر و انس بن نضر. «النحب»: به معنای نذر است و استعاره برای مرگ؛ چون مرگ به سال، نذری است که به گردن هر حیوانی چسبیده است. «و منهم من ینتظر»: یعنی انتظار شهادت را می کشد. «و ما بدلوا»: عهد و پیمان را تبدیل و تغییر نداده اند. «تبدیلاً»: هیچ تبدیلی.

1- . احزاب / 23
2- . کافی 2 : 248

طبرسی میگوید: در«فمنهم من قضی نحبه» منظور حمزهبنعبدالمطلب و جعفربنابیطالب است. «و منهم من ینتظر»، منظور علی بن ابی طالب علیهالسلام است. (1)

از امام باقر علیهالسلام در حدیثی طولانی روایت شده است: «امیرمومنان علیهالسّلام فرمود: «من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و عموزاده ام عبیده، عهد کردیم با خدا و رسولش بر امری (جانبازی در راه خدا) که ثابتقدم باشیم برای خدای تعالی و رسولش، و یاران من پیش افتادند در جانبازی و من به جا ماندم برای آنچه خدای تعالی خواسته و درباره ما فرود آورد: «مِنَ الْمومِنِینَ رِجالٌ...» - تا آخر آیه - که آنان حمزه و جعفر و عبیده بودند و من به خدا انتظار دارم و هیچ دگرگون نکرده ام.» (2)

چون این را دانستی، بدان که آن حضرت با بیان این آیه، دلیل آورده که مومنین دو دسته هستند؛ چراکه خدا فرموده: {از مومنین باشند مردانی که یک دسته صادق در عهدند.}

گفته شده: «باء» به معنای «فی» است؛ یعنی عهد و پیمان خدا. پس «صدق» به مانند «نصر»، بدون تشدید است، و در آن، اشاره است به اینکه در آیه نیز «باء» در تقدیر است؛ یعنی به عهدی که با خدا بسته اند، و ممکن است که صدّق با تشدید خوانده شود تا بیان حاصل معنای آیه باشد؛ یعنی به عهد خدا و وعده ثواب الهی تصدیق دارند، و نیز به «اشتراط» ثواب ایمان و عمل صالح، و احتمال نخست روشنتر است. مراد از عهد، اصول دین است؛ از اقرار به توحید و نبوت و امامت و معاد گرفته، تا وفای به شرط انجام فرمانهای خدا و باز ایستادن از آنچه نهی کرده است؛ و گفته اند: عهد، میثاق «الست بربکم» است و شرط آنچه خدا فرموده است؛ یعنی: «إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ»، {اگر کناره کنید از حرامهای بزرگ، جبران کنیم بدکرداریهای شما را.}(3)

1- . مجمع البیان 8 : 349
2- . خصال 2 :21
3- . نساء / 31

مولف: چهبسا مقصود از آن دو، همان است که در «کتاب امامت» از آن حضرت علیهالسلام نقل شد، آنجا که فرمود: «شماها خوب نباشید تا شناسا شوید، و شناسا نشوید تا باور دارید، و باور ندارید تا بپذیرید چهار باب را، که بهتر نمیشود آغاز آنها جز به پایانشان؛ گمراهند کسانی که سه تایی شدند و در دوردستِ گمگشتگی گرفتار شدند، زیرا خدای تعالی نمیپذیرد جز کار خوب، و نمیپذیرد جز وفای به شروط و عهود، و هر کس که وفا کرد به شرط او، و به کار برد آنچه در پیمان خود گنجانیده، به آنچه در بر او است میرسد، و او به کار بسته و انجام داده پیمانش را.

به راستی، خدا تبارک و تعالی از راه هدایت، به بنده هایش خبر داده و چراغی فرا راهشان روشن کرده و به آنها گزارش داده که چگونه در آن راه بروند و فرموده: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی»، {و راستش من پُر آمرزنده ام کسی را که بازگشته و گرویده و کار خوب کرده و آنکه راه یافته.}(1) و فرموده: «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِین»، { همانا خدا پذیرد از پرهیزکاران.}(2) : شروط و عهود، همان توبه است و ایمان و کارهای خوب و راهیابی به امامان علیهمالسّلام.

«به همین سبب هراسهای دنیا به او نمیرسد»: گفتهاند: منظور قحط و طاعون و مانند آنها است در زندگی و سختیهای جان کندن و هراسهای آن. «هراسهای سرای دیگر»: هراسهای پس از مردن است تا هنگام رفتن به بهشت؛ گفته اند: هراسهای دنیا، غم از دست رفتن نعمتهای آن است که مومن کامل آن را در نظر ندارد و غم آن را ندارد؛ یا همان است، و هم کیفرها و بدیها و مصائبش، زیرا همه در کنار او، نعمت خواستن است نه هراس نخواستن؛ یا اینکه در سزای گناه به او نمیرسند، و منافات ندارد که برای بالا رفتن درجه به او برسند و دور بودن این تفسیرها نهان نیست.

مولف: برداشت روشنتر این است که مقصود از هراسهای دنیا، انجام گناه و نافرمانی نسبت به خداوند است که در نزد او، از بزرگترین هراسها به شمار می

1- . طه / 82
2- . مائده / 27

روند. این برداشت، به قرینه صفاتی است که در دسته دیگر آمده و چه بسا از راه همشکلی در تعبیر، به آنها هراس گفته است.

«آن است مومنی که نیاز به شفاعت ندارد»: «یشفع» صیغه معلوم است، یعنی مومن برای گنهکاران شفاعت می کند. «ولایشفع له»: صیغه مجهول است، یعنی احتیاجی به شفاعت ندارد، چون از مقربانی است که نه ترس دارند و نه اندوه می خورند، و نیاز به شفاعت، مخصوص گنهکاران است. درباره تشبیه مومن به شاخه خرم و نرم، در نهایه آمده است: مومن را به خامه زراعت که بادها او را برمی گردانند، تشبیه کرده است. در زراعت، به دسته تازه و نرم گندم «خامه» میگویند. «الف» آن، اصلش «واو» بوده است. منظور این است که گاه برای میل به باطل و متاع دنیا و شهوات نفسانیه کج میشود، و برپا میایستد، برای پایداری در پیمودن راه حق و مخالفت با هوسها و وسوسه های شیطانی. «ولا یشفع»: یعنی اذن شفاعت به او داده نمی شود.

2. کافی: از خضر بن عمرو روایت شده است: «شنیدم امام صادق علیهالسلام می فرمود: « مومنین دو گونهاند: مومنی که هر شرطی خدا با او کرده انجام داده، که او به همراه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان است و چه خوب رفیقانی هستند آنان؛ چنین کسی شفاعت میکند و شفاعت نمیشود، و هراسهای دنیا و سرای دیگر به او نمیرسد. مومن دسته دیگر، کسی است که پایش میلغزد و مانند شاخه زراعت، خرم و نرم است و باد او را به هر سو سرازیر میکند؛ چنین کسی است که هراسهای دنیا و سرای دیگر به او میرسد و شفاعت میخواهد و سرانجامش خیر و خوبی است.»(1)

توضیح: «خضر»، با کسر «هاء» و سکون «ضاد»، یا به فتح «خاء» و سکون «ضاد»، هر دو در قاموس و دیگر کتاب های لغت تصحیح شده است. «و فی الله بشروطه»: عهدها هم در اینجا در شروط داخل است. «او به همراه پیغمبران است»: اشاره دارد به گفته خدای تعالی: «النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ

1- . کافی 2 : 248

أُولئِکَ رَفِیقا»، {هر که پیروی کرده خدا و رسولش را، آنان به همراه کسانیاند که خدا به آنها نعمت داده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان و چه خوب رفیقان باشند آنان.}(1) و این با مضمون اخبار بسیاری مطابقت دارد که صدیقان و شهیدان و نیکان همان امامانند؛ اما مقصود از مومن در اینجا، کسانی جز آنان هستند؛ و روایت شد از امام باقر علیه السلام که پس از خواندن این آیه فرمود: «پس، از ما است پیغمبر و از ما است صدیق و از ما هستند شهیدان و نیکان.»

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که مقصود از پیغمبران، رسول خدا است، صدیقان: علی علیهالسلام، شهیدان: حسن و حسین، نیکان: ائمه، و رفیق خوب: قائم آل محمد صلوات اللّه علیهم.» (2)

و نیازی نیست که گفته شود آن مومن وفادار از پیغمبران است، زیرا دسته یکم یا پیغمبرند و یا صدیق و یا شهید و یا صالح؛ و دسته دوم با اینانند به شفاعت آنها. «زلّت به قدم »: گویا «باء» برای متعدّدی کردن است، یعنی قدم و اقدام بر معصیت، او را به لغزش واداشت. گفته شده است که «باء» برای سببیّت است، یعنی به سبب آن قدمش لرزید؛ یعنی به سبب آن کار عمدی، که بدون نسیان و اکراهی صورت گرفته بود. «و کیفما»: ترکیب شده از «کیف» که برای شرط است، مانند «کیف تصنع اصنع»: هرکاری بکنی می کنم؛ و «ما» زائد است، برای تأکید.

در نهایه آمده است: گفته می شود که «کفأت الاناء و أکفأته»: یعنی هنگامی که آن را وارونه کنی و هنگامی که آن را کج کنی. در قاموس(3) آمده: «کفأه» مانند «منعه»، یعنی آن را بازداشت و وارونه کرد و گرداند، مانند «اکفاه و اکتفاه». و «انکفا»: یعنی برگشت. و «انکفأ لونه»: یعنی رنگش تغییر کرد.

3. کافی: امام باقر علیهالسلام فرمود: «مردی در بصره برخاست نزد امیرمومنان و گفت: «ای امیرمومنان، به ما بگو از برادران.» فرمود: «برادران دو دسته اند: برادران مورد اعتماد، و برادران خوشمعاشرت و خندان؛ برادران مورد

1- . نساء / 69

2- . تفسیر قمی: 131
3- . قاموس 1 : 26

اعتماد، همان دست و بال و اهل و مالاند؛ چون به برادرت اعتماد داری، مال و تن خود را به او ببخش و دوست باش با هر که او دوست است و دشمن باش با هر که دشمن است، و راز و عیبش را بپوشان و خوبیاش را فاش کن؛ و بدان ای پرسنده، که آنان از کبریت احمر نیز کمیابترند.

اما برادران خوشمعاشرت: آنان برایت لذت و خوشی دارند، پس، تو هم آن را از ایشان دریغ مدار، و بیش از آن هم از دل آنها مخواه، و بده به آنها همان را که به تو میدهند، از خوشرویی و شیرینزبانی.» (1)

توضیح: «اخوان دو دسته اند»: مقصود همه مومنان است، یا یاران و معاشران از مومنان که اظهار دوستی و برادری دارند، یا شامل کسانی هم که اظهار دوستی میکنند، می شود، اعم از مومن و غیرمومن.

مقصود از برادران مورد اعتماد، مردمان درست و راستگو و امانتدارند؛ افرادی مورد وثوق و یکدل که بیرون و درونشان یکی است. اخوان خوشمعاشرت، کسانی هستند که چنین نیستند، ولی برای رفع هراس تنهایی و مصلحت زندگی، یا تقیه، در برخورد با آنها خنده و گفتگو روا است، اما شخص، اعتمادی بر آنان نمی کند و تنها از همدمی با آنها بهره میبرد و جلو زیان خود را میگیرد.

در نهایه میگوید: در حدیث آمده که «انّا لنکشر فی وجوه اقوام.» «کشر» یعنی آشکار شدن دندان ها به هنگام خنده، و «کاشره»: زمانی که به روی او بخندند و با روی باز با او برخورد کنند. اسم مصدر «کشره» مانند «عشره» است. «چون دستند»: حمل بر مبالغه و تشبیه است؛ یعنی آنان به منزله دست تواند، چون به تو کمک می دهند و آزار را از تو بازمی دارند؛ پس شایسته است که آن را رعایت و حفاظت کنی آن گونه که کف خود را حفظ می کنی.

در مصباح میگوید: ازهری گفت که مقصود از «کف»، کف دست به همراه انگشتان است. و نام کف بر آن نهادند چون آزار را از بدن بازمی دارد. همچنین

1- . کافی 2 : 248

می گوید: بال پرنده به منزله دست برای انسان است. در قاموس آمده است: «جناح»: دست، بازو، زیر بغل، جانب، خود شئ، و کتف و ناحیه است.

اکثر این معانی در اینجا برای «جناح» مناسب و برای «بازو» روشن تر است. «حمل»: به مانند گذشته برای مبالغه و تشبیه است؛ یعنی آنان در یاریرسانی به تو به مانند بازویت هستند، پس آنان را رعایت کن آن گونه که از بازویت مراقبت می کنی. « اهل و مال به سان کف و جناح است»: ممکن است منظور از مال بودن آنان، این باشد که به هنگام نیاز، سبب حصول مال هستند. «چون به برادرت اعتماد داری»: «من اخیک»: یعنی نسبت به او؛ همان گونه که پیامبرفرمود: «نسبت تو به من، همچون نسبت و منزلت هارون است نزد موسی.» «علی حدّ الثبقه»: یعنی در رتبه وثوق و اعتماد، یا بر اولین حدّ آن؛ و وثوق در برادری و دیانت، و اتصاف به صفات مومنان، و اینکه باطنش مثل ظاهرش باشد.

«مال و جانت را در راهش بده»: هنگام نیاز او مال خود را به او بده، چه بخواهد و چه نخواهد. «با تن خود به او خدمت کن»: با کردار و گفتار جلو آزار او را بگیر. این دو، متفرع بر آن است که اینان کف و جناح و اهل و مال باشند.

«دوست یکدل دوست او باش»: یعنی دوستی ات را برای کسی که با او مخلصانه دوست است، قرار بده. در مصباح آمده است: «صفا»: خالص از کدورت شد. «أصفیته الولاد»: یعنی دوستی را برای او خالص ساختم. در قاموس آمده: «صافاه»: یعنی دوستی صادقانه ای با او دارد، مانند «أصفاه». و «دشمن دشمن او»: درباره دین یا هر چیز دیگر، در صورتی که حق با او باشد؛ و مطلق میآورد، چون مومن کامل همیشه حقجو و حقگو است.

و موید این دو فقره است آنچه از آن حضرت در نهج البلاغه روایت شده است: «دوستانت سه دسته اند و دشمنانت نیز سه دسته؛ دوستانت: دوست تو و دوستِ دوستت و دشمن دشمنت؛ و دشمنانت: دشمن خودت و دشمن دوستت و دوست دشمنت.» (1)

1- . نهج البلاغه 2 : 217 در شماره 29 از حکم و مواعظ

«رازش بپوش»: چون به تو سپرده و گفته نهان باشد، یا میدانی که فاش کردنش به او زیان میرساند. «وعیبه»: اگر عیبی دارد، یا آنچه را که مردم عیب او می گیرند و زشت نیست، مانند فقر و بیماری های پنهان. «و أضهر منه الحسن»: حَسَن، با حرکت، یعنی آنچه عقلاً و شرعاً حسن و مورد مدح است، از صفات و اخلاق و اعمال؛ همچنین می توان آن را با «ضمّه» خواند، یعنی حُسن. «لذت می بری از آنها»: به خوش صحبتی در دنیا و شاید برای سرای دیگر، با گفتگو و جستجو از آنان، و خود را از آنها جدا مکن و تنها مشو که در حدیث دیگری فرمود: «و اگر منشات از کسی که خواهان تو است کاستن بهره است و رو کردن، بر رویگردان از تو، خواری است.»

«راز درون دل آنها مخواه»: زیرا چهبسا حسد و دشمنی و بدبینی باشد و تو را به قطع رابطه وادارد، یا عقیده باطل پیدا کنی و ناچار شوی آنها را ترک بگویی؛ پس، دوستی از دل از آنها مجو و فقط به همان خوشرویی و خوشگویی آنها توجه کن.

شاید معنیاش این است که در انتظار توافق باطنی آنان با تو و محبت واقعی آنان مباش و به معاشرت ظاهری آنان اکتفا کن، گرچه دلشان با زبانشان همراه نباشد؛ همان گونه که گفته امام علیه السلام به آن اشاره دارد که: «و ابذل لهم ما بذلوا لک من طلاقه الوجه». «طلاقه وجه»: همان گشادهرویی و اظهار شادمانی است. در مصباح آمده است: «رجل طلق الوجه»: یعنی شاد و خوشرو. «هو طلیق الوجه»: به گفته ابوزید، یعنی باز و با تبسّم.

حدیث دیگری تشویق کرده به خوشرفتاری با آنان و اکتفا به ظاهر حالشان و ترک بازرسی از درونشان که خود موثرتر است در ارشاد آنان به حق و به آموزش نادانان و رهنمایی گمراهان و دفع ضرر و نفرت آنها از مومنان. اخبار در حسن معاشرت بسیار است، بهویژه معاشرت با مدعیان تشیع و ایمان، و اللّه المستعان.

باب دوازدهم : سختی گرفتاری مومن و علت آن و فضیلت بلا.

آیات:

- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمَّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتی نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِیبٌ.(1)

{آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سرِ] پیشینیان شما آمد، بر [سرِ] شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و به [هول و] تکان درآمدند، تا جایی که پیامبر [خدا] و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: «یاری خدا کی خواهد بود؟» هش دار، که پیروزی خدا نزدیک است.}

سوره آل عمران

- لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا أَذیً کَثِیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.(2)

{قطعاً در مالها و جانهایتان آزموده خواهید شد، و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] از کسانی که به شرک گراییده اند، [سخنان دل] آزار بسیاری خواهید شنید، و[لی] اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، این [ایستادگی] حاکی از عزم استوار [شما] در کارهاست.}

- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلی أُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُونَ فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لکِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ ما کانُوا

1- . بقره / 214
2- . آل عمران / 186

يَعْمَلُونَ فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ ءٍ حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ.(1)

{و به یقین، ما به سوی امّتهایی که پیش از تو بودند [پیامبرانی] فرستادیم، و آنان را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم، تا به زاری و خاکساری درآیند. پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرّع نکردند؟ ولی [حقیقت این است که] دلهایشان سخت شده، و شیطان آنچه را انجام می دادند برایشان آراسته است. پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی [از نعمتها] را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند، ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم، و یکباره نومید شدند.}

تفسیر:

«آیا پنداشتید»: در مجمع البیان گفته: «گمان کردید بهشت میروید و آزمایش نمیشوید مانند آنان که پیش از شماها بودند، و باید شکیبا باشید به مانند آنها.» این، دعوت به صبر است و پس از آن وعده پیروزی میدهد. سپس، خدای سبحان یاد کرده از آنچه به آنان رسیده است و میفرماید: «مسّتهم البأساء و الضّراء.» و «مس و یمس» یکی است و «بأساء» (سختی) نقیض «نعماء» (ناز و نعمت) است. «ضرّاء» (بدحالی) نیز، نقیض «سرّاء» (خوشحالی) است. (2)

برخی گفتهاند «بأساء» به معنی کشتار است و «ضراء» به معنی نداری. «و زلزلوا»: یعنی با انواع بلاها تکان داده شدند؛ و گفته شده معنایش این است که در فشار قرار گرفتند با ترس از دشمن و این به دلیل فرط حیرت بود.

«یاری خدا کی است»: گفته اند: از زود رسیدن موعود سخن میگوید، همان گونه که محنتزده انجام می دهد، و آن را پیغمبر گفته که: «یاری دیر شده است»؛ و گفتهاند: خواهش یاری است از خدا، نه اینکه آن را دور شمارد، زیرا پیغمبر صلّی

1- . أنعام / 44 - 46
2- . مجمع البیان 2 : 308

اللَّهعلیه وآله میدانست که خدا در این کار از موعد خود تاخیر نمیکند. آنگاه خبر میدهد که خدا یار دوستان خود است و میگوید که البته یاری خدا نزدیک است. و گفتهاند: این گفته از مردم است نه از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله، چون وقتی آنها نومید شدند گفتند: «مَتی نَصْرُ اللّهِ.» سپس، اندیشه کردند و دانستند که خدا را وعده خلاف نیست و گفتند: «هلا که یاری خدا نزدیک است.»

و گفتهاند: این ترکیبی است از سخن رسول و مومنان به این شرح که مومنان گفتند: «یاری خدا کی باشد؟» و رسول صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «هلا که یاری خدا نزدیک است.»

مولف: در خرائج، روایت شده است از زینالعابدین علیهالسلام، از پدرانش علیهمالسلام که: «چه شده که دیده هاتان را خیره کردید؟ کسانی را که پیش از شما به روش حق شما بودند، میگرفتند و دست و پایش را میبریدند و به دارش می زدند.» و آنگاه این آیه را خواند: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ...»

از بکر بن محمد روایت شده است: «شنیدم که امام صادق علیهالسلام می خواند : «و زلزلوا ثم زلزلوا.»

در مجمع البیان، در تفسیر قول خدای تعالی: {لتبلون... } گفته شده: در محنت بیفتید و سختی بکشید در اموال خود که از میان بروند و کاسته شوند، و در جانهای خود به کشته شدن و مصیبت دیدن، و گفتهاند: به واجب شدن جهاد و جز آن. و بشنوید از اهل کتاب که یهود و ترسایانند و از بتپرستان مکه و جز آنان، آزار بسیار، از دروغ شمردن پیغمبر و سخنان اندوهآور. «من عزم الامور»: از آنچه هدایت و دوستی اش روشن است و باید که عاقل بر آن تصمیم بگیرد. و گفته شده است: یعنی از امور محکم. (1)

و درباره قول خدای تعالی: «و لقد ارسلنا» گفته است: فرستادیم رسولانی به امتهای پیشین و نپذیرفتند و به آنها فقر و سختی و بیماریها و دردها دادیم. به گفته ابن عباس، {تا زاری کنند به درگاه ما»، معنایش این است که چرا زاری

1- . مجمع البيان 2 : 551

نکردند از سختی و شکنجه ما و دلشان سخت شد و پند نپذیرفتند و آراست شیطان برایشان به وسوسه و فریب گناه، چراکه در گناه لذت نقد بود. «ما کانوا یعملون»: منظور کارهایشان است. (1)

{و چون یادآوری را فراموش کردند.}: و پند را رها کردند. {هر نوع نعمت و برکتی از آسمان و زمین به آنها دادیم.}: مقصود این است که خدا آنها را با سختیها آزمود تا زاری کنند و بازگردند، و چون نکردند، به آنها نعمت و روزی فراوان داد تا به نعمت آخرت رو کنند. {چون شاد شدند.}: به آن نعمت و به لذت روی آوردند و آن را از خدا ندانستند تا شکر کنند. {به ناگاه آنها را برگرفتیم.}: و نومید شدند از نجات و رحمت.

از پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله روایت شده است: «اگر میبینی که خدا در گنهکاری میبخشد، این برای غافلگیری است.» و آنگاه این آیه را خواند. و حدیث دیگری مانند این، از امیرالمومنین روایت شده است که: «ای آدمیزاده، چون دیدی که پروردگارت پیاپی به تو نعمت میدهد، از آن حذر کن.»(2)

از آیات چنین برمیآید که بلاها و مصائب نعمت خدا هستند برای پند گرفتن و یادآوری و ترک گناهان؛ چنانچه امیر مومنان علیهالسلام فرمود: «اگر مردم هنگام دیدن بلا و زوال نعمت با دل درست به خدای خود پناه می بردند، هر چه از دست رفته بود به آنها بر میگرداند و هر فاسدی را برایشان نیکو میساخت.» (3)

و دلالت دارد که نزول نعمت پیاپی بر بنده، برای غافلگیر کردن او و هم رفع بلا از او است، به حسب غالب؛ چنانچه علی بن ابراهیم گفته: «شاید زاری کنند و چون زاری به درگاه خدا نکنند، خدا در دنیا را بر آنها میگشاید و توانگرشان می کند برای بدکاری.» «فاذا هم یبلسون»: یعنی نومید گردند و این است گفته خدا در مناجات موسی علیهالسلام که به سند پدرم، از امام صادق علیهالسلام رسیده، که

1- . مجمع البیان 4 : 301
2- . مجمع البیان 4 : 302
3- . نهج البلاغه 1 : 353 خطبه 176

خدا در مناجات موسی علیهالسلام فرمود: «ای موسی، چون دیدی نداری رو آورد، بگو خوش آمد روش نیکان؛ و چون دیدی توانگری رو آورد، بگو کیفر گناهی است شتاب کرده، که خدا در این دنیا به کسی گشایش ندهد جز به سزای گناهی که آن گناه را فراموش کند و از آن توبه نکند و اقبال دنیا بر او، به سبب کیفر گناهان او است.»

امام حسن عسکری علیهالسلام فرمود: «قنبر - آزاد کرده علی علیهالسلام - را نزد حجاج بردند، گفت: «تو چه خدمتی به علیبنابیطالب میکردی؟» گفت «متصدی کار وضویش بودم.» گفت: «چون وضو را پایان میداد چه میگفت؟» گفت: «این آیه را میخواند: {چون فراموش کردند آنچه را یادآور شده بودند...} تا: «فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِین»، {به گناه نومیدشدگانند، و بُرید دنباله مردمی که ستم میکردند و سپاس از آن خدا پروردگار جهانیان.} (1) حجاج گفت: «به گمانم این آیه را درباره ما تأویل میکرده؟» گفت: «آری.»

روایات:

1. صفات شیعه: امام صادق علیهالسلام فرمود: «پیسی مانند لعنت است و در ما و نژاد ما و شیعه ما وجود ندارد.» (2) و همچنین فرمود: «اگر مومن را در دنیا از بلاها آسوده نکرد، او را در آخرت از کوری و شقاوت آسوده میدارد، یعنی کوری چشم.»

2. نوادر راوندی: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «اسلام غریب آغاز شد و به غربت باز خواهد گشت چنانچه در آغاز بود، و خوشا بر غریبان.» گفتند غریبان چه کسانی هستند یا رسول اللّه؟» فرمود: «آنان که خوب هستند هنگامی که مردم تباه و بد گردند؛ راستش، بر مومن هراس و غریبی نباشد؛ نمیمیرد مومنی در

1- . انعام / 45
2- . صفات شیعه : 180

غربت مگر اینکه فرشته ها به رحمت بر او بگریند ، چون کمتر زنی بر او میگرید؛ و گورش با پرتو نوری گشاده میشود و میتابد از آنجا، تا زادبومش.»

3. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «سخت ترین بلا بر مردم، بر پیغمبران است، سپس کسانی که در کنار آنانند، و بعد، هر کس که به آنها مانندتر است، به ترتیب.» (1)

توضیح: «أشدّ الناس بلاء»: گفتهاند که مراد از مردم در اینجا، کاملان از پیغمبران و اوصیا و اولیا هستند، زیرا مردم حقیقی آنهایند و مردم دیگر نسناساند، چنانچه در اخبار آمده است؛ و بلا، ابزار آزمایش خوب یا بد است، و اگر مطلق باشد بیشتر در بدی میآید، و اگر مقصود از آن خوب باشد، با «قید» میآید؛ چنانچه خدا میفرماید: «بلاء أحسنا.» »(2) و اصلش به معنی محنت است.

خدای تعالی به بنده اش احسان میکند تا شکرگزاریاش را بیازماید، و بلا میدهد تا صبرش را آزمایش کند. گفته می شود: «بلاه الله بخیر او شرّ یبلوه بلاءً، و أبلاه ابلاءً، و ابتلاه». «ابتلاءً»: یعنی او را آزمایش کرد، و اسم مصدر «بلاء» است، مانند سلام، و «بلوی» و «بلیه» مانند بلاء است.

در نهایه هم میگوید: در حدیث آمده که: «اشدّ الناس بلاءً الانبیاء ثم الأمثل فالامثل.» منظور مراتب شرافت و والایی است. سپس گفته می شود: «هذا امثل من هذا.»: یعنی برتر و نزدیکتر به خوبی؛ و «أمثل الناس»: یعنی خوبانشان.

«آنگاه آنان که پهلوی آنهایند»: یعنی به آنان نزدیک می شوند و پس از آنان هستند. در مصباح آمده: «ولی مثل فلس»، یعنی قرب؛ و در فعل، دو لغت است بیشتر: «ولیه یلیه» با دو کسره، و دومی از باب «قعد»، و این استعمال کم است. «و جلست فما یلیه»: یعنی نزدیک او، و گفته اند یعنی بی فاصله پایان، و مقصود اوصیاء هستند.

1- . کافی 2 : 252
2- . انفال / 17

4. کافی: از ناجیه روایت شده است: «به امام باقر علیهالسلام گفتم: «مغیره میگوید که مومن به خوره و پیسی و به چنین و چنان گرفتار نمیشود؟» فرمود: «او از صاحب یاسین بیخبر است که انگشتانش چلاق و کج و کوله بود، آنگاه انگشتان بر گرداند، فرمود: گویا من از چلاقی آنها نگرانم. نزد آنها آمد و بیمشان داد و فردا نزد آنها برگشت و او را کشتند.» سپس فرمود: «مومن به هر بلایی گرفتار میشود و با هر گونه مرگی جان میدهد، جز اینکه خودکشی نمیکند.» (1)

توضیح: مغیره پسر سعید است و کشیدر کتاب رجال، احادیث بسیاری در لعن او آورده است.(2) علامه گفته: «او به [پیروی از] محمد بن عبداللّه بن حسن دعوت میکرد.» در مناهج الیقین گفته است: «معتقدان به امامت امام باقر علیهالسلام پس از او درباره جانشینش اختلاف پیدا کردند؛ امامیه، پسرش امام صادق علیه السلام را امام پس از او دانستند؛ برخی گفتند او نمرده است و برخی فرزندان دیگرش را امام دانستند؛ برخی نیز گفتند که امام پس از او محمد ابن عبداللّه بن حسن بن حسن است؛ آنان یاران مغیره بن سعیدند.

امام صادق علیهالسلام روزی به اصحابش فرمود: «خدا لعنت کند مغیره بن سعید را، و زنی یهودیه را که با او رفت و آمد داشت و به او جادو و شعبده و کارهای فوقالعاده یاد میداد؛ به راستی، مغیره به پدرم دروغ بست، و خدا ایمان او را برگرفت؛ مردمی هم به من دروغ بستند، چیست برایشان، خدا سوزش آهن را به آنها بچشاند.» (3)

همچنین، از امام رضا علیهالسلام روایت شده است: «مغیره بر امام باقر علیه السلام دروغ بست و خدا سوزش آتش را به او چشاند.» (4)

1- . کافی 2 : 254
2- . رجال کشی : 194 - 198
3- . رجال کشی : 196
4- . رجال کشی : 194

در مواقف آمده که مغیره بن سعید عجلی گفت: «خدا جسمی است، چون پیکر آدمی از نور؛ تاجش بر سر و دلش سرچشمه حکمت؛ و چون خواست خلق را بیافریند، به اسم اعظم سخن گفت و پرید و تاجی بر سرش افتاد؛ آنگاه بر کفاش نامه اعمال بنده ها را نوشت، و از گناهان به خشم افتاد و عرق کرد و از آن دو دریا برآمد، یکی شور و تاریک و دیگری شیرین و درخشان؛ آنگاه در دریای درخشان سر کشید و سایه خود را در آن دید، و آن را برکند و از آن خورشید و ماه ساخت و ته مانده آن سایه را نابود کرد تا شریکی نباشد، سپس، از این دو دریا مردم را آفرید، کفار از آن دریای تاریکند و مومنان از آن دریای درخشان.

آنگاه محمد صلّیاللَّهعلیهوآله را فرستاد، و مردم در گمراهی بودند، و امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها پیشنهاد کرد و نخواستند آن را بردارند و از آن ترسیدند؛ آدمی، که آن ابوبکر بود، به فرمان عمر آن را برداشت؛ با این شرط که عمر را پس از خود خلیفه سازد؛ قول خدا در: «کَمَثَلِ الشَّیْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ»، {چون شیطان که به آدمی گفت کافر شو.}(1) درباره ابوبکر و عمر نازل شده است.

و امام منتظر، زکریا بن محمد بن علی بن الحسین علیهالسلام است. او در کوه حاجر زنده است تا هنگامی که فرمان خروج یابد. مغیره کشته شد، در حالی که برخی یارانش او را امام منتظر میدانستند و برخی زکریا را.»

و گفتهاند که مغیره بن سعید را ابتر میگفتند و «بتریه زیدیه» را به او منسوب دانسته اند.

مولف: نمیدانم که این گفته بر اساس کدام مدرک بیان شده است .

«که او بیخبر بود»: «ان» از «محففه»، از «مثقّله» است. صاحب یاسین نامش حبیب نجار بود. «بیم دادن»: اشاره دارد به قول خدای تعالی: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحابَ الْقَرْیَه»، {بیاور برایشان نمونه آن قریه را.}(2) که به گفته مفسران، منظور

1- . حشر / 16
2- . یس / 13 - 14

انطاکیه است. {چون که فرستاده ها آمدند در آن، چون دو رسول برایشان آمده، آن دو را دروغگو شمردند.}: ابن عباس گفته: «آنها را زدند و به زندان انداختند.»

«و تقویت کردیم آنها را»: با رسول سوم. گفته اند: نام رسولان اول و دوم شمعون بود و یوحنا؛ و نام رسول سوم، بولس. ابن عباس و کعب گفتهاند که نام آنها صادق بود و صدوق و سلوم. گفته اند: اینان فرستاده های عیسی علیهالسلام بودند از حواریون، و آنها را رسول خود خواند برای اینکه عیسی علیهالسلام آنها را به فرمان او فرستاد. پس گفتند: {ما سه تن رسول نزد شماییم.} مردم آن آبادی گفتند: {نباشید شما جز آدمی چون ما.} و رسالت خدا شما را نمیشاید چنانچه ما را نشاید. {خدای رحمان چیزی نفرستاده و شما نباشید جز دروغگو. گفتند: پروردگار ما داند که ما به شما فرستاده ایم البته و نباشد بر ما جز رساندن پیغام آشکارا.} تا فرموده خدا: {و آمد از جای دورتر شهر مردی کوشا و شتاب میکرد.}به گفته ابن عباس و گروهی از مفسران، نام آن شخص حبیب نجار بود که هنگام آمدن رسولان به آنها گرویده بود، و خانه اش در کنار یکی از دروازه های دور شهر بود، و چون باخبر شد که قومش رسولان را دروغ شمردند و آهنگ کشتن آنها را دارند، تند دوید و آمد و گفت: {ای مردم من پیروی کنید از رسولان.} که خدا برای شما فرستاده، و اعتراف کرد به رسالت آنان.

گفتند: نبوت آنها را از این جا دانست که چون او را خواندند، گفت: «مزدی بابت آن میخواهید؟» گفتند: «نه.» و گفتهاند که او زمین گیر بود یا دچار خوره، و او را شفا دادند و او هم به آنها گروید. این مطلب از ابن عباس نقل شده است.

{پیروی کنید از کسانی که مزدی از شما نخواهند و راه یافته اند، و چرا من نپرستم آن کس که مرا آفریده و بسوی او برگردانده شوید، آیا برگیرم جز او معبودانی که چون خدای رحمان زیان مرا خواهد؟ میانداری آنان هیچ سودی به من ندهد و مرا رها نکنند، من در این صورت البته در گمراهی روشنم، من گرویدم به پروردگار شما، از من بشنوید.} این اعتراف را و بپذیرید؛ و گفتهاند که این سخن را با رسولان گفت و آنها را گواه گرفت با آن، نزد خدا، و این سخن از ابن مسعود است.

گفت: چون مردمش این سخن را از او شنیدند، او را زیر لگد مالیدند تا مُرد و خدا او را به بهشت برد و در آن زنده و روزیخور است، که گفت: «گفته شد درآ به بهشت.» و گفتهاند که او را سنگسار کردند تا کشتند؛ و به گفته حسن و مجاهد: «چون آن مردم آهنگ کشتن او را کردند، خدا او را بالا برد و او در بهشت است و نمیمیرد تا دنیا نابود و بهشت نایاب شود.» و گفتهاند: «آن بهشت که او در آن درآمده، تواند که نایاب شود و جاویدان نیست.»

و گفتهاند: چون او را کشتند، خدا او را زنده کرد و به بهشت برد و چون در آن درآمد، گفت: {کاش مردم من میدانستند به آمرزش پروردگارم برایم و اینکه مرا از ارجمندان داشته. }(1)

پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله و سلم فرمود: «پیشتازان امتها سه نفرند؛ کسانی که یک چشم به هم زدن به خدای یکتا کافر نبودند: علی بن ابی طالب علیهالسلام، صاحب یاسین، و مومن آل فرعون؛ و آنان صدیقان و خوشباورانند و علی برترین آنان است.»

همه اینها را طبرسی در مجمع البیان آورده است.(2)

اخباری که این داستان را در بر دارند، در مجلد پنجم نقل شدهاند.

«او چلاق بود یا دستبریده»: «مکنّعاً» در اکثر نسخه ها با نون تشدیددار مفتوح است و در برخی از نسخه ها با «تاء». در قاموس(3) آمده: «کنع» مانند «منع کنوعاً»: یعنی جمع شد و به هم ضمیمه شد. «کنع اصابعه»: یعنی به انگشتان او زد و آن را خشک کرد. «کنِع» مانند «فرِح»: خشک شد و تشنج گرفت و چسبید. «شیخ کَنِع» - مانند «کتف» - تشنج گرفته. «کنیع»: یعنی دستشکسته. «اکنع»: یعنی َشل. و - مانند معظّم و مجمل - مقفّع الید است: یعنی کسی که دستش تشنج دارد و یا قطع شده است. «کنّع یده»: یعنی شلّ کرد دستش را. و میگوید: «کتع» - مانند «منع» -

---

1- . یس / 13 - 27
2- . مجمع البیان 8 : 417 - 421
3- . قاموس 3 : 80

یعنی جمع شد و به هم ضمّ شد. «اکتع»: کسی است که انگشتانش به کفش برگشته و مفاصل کف او آشکار شده است(1).

مولف: گویا به سبب بیماری خوره انگشتانش چنین بودند، چنانچه تفسیر آن به خوره خواهد آمد؛ یا اینکه این درد هم از دردهایی نبوده که مغیره آن را از مومن دور دانسته؛ یا مقصود، بیان این است که گرفتاری به بیماریهای بزرگ و رسواگر با کمال ایمان مخالفت ندارد. و گفتهاند: گویا انگشتان او به دنبال بیماری خوره افتاده بودند، چون اشاره کرده که انگشتانش به کف دستش چسبیده بودند.

«و آنگاه انگشتانش را به کفاش برگرداند»: از سخن راوی است - یعنی امام علیهالسلام – که چلاقی او را با دست خود نشان داد که چنین بود و فرمود: «گویا من مینگرم به چلاقی او.» یعنی

آن را با دیده دل میبینم.

حبیب نجار آمد و آنها را بیم داد و از کیفر خدا بر پیروی نکردن از پیغمبران ترساند که خدا از او حکایت کرده است. چهبسا توهم شود که این روایت منافات دارد با آنچه از امام صادق علیهالسلام رسیده که: «چون مومن به چهل سالگی برسد، خدایش از سه درد در امان نگه میدارد: پیسی، خوره و دیوانگی.»

می شود این گونه پاسخ داد که این حدیث بر حسب غالب است و منافات ندارد با ابتلای پس از چهل سال به طور کمیاب، یا اینکه ممکن است ابتلای مومن نامبرده پیش از سال چهلم عمرش باشد، یا اینکه خبر گویا نیست که گرفتار خوره بوده است.

«به هر مردنی»: «میته» با «کسر» برای حالت و هیئت است به هر حال و هر گونه، و دلالت دارد که فرد خودکش، مومن نیست، خواه با ابزاری خود را بکشد، و یا با نوشیدن زهر، یا با نخوردن و ننوشیدن و اعتصاب غذا، یا درمان نکردن زخم و بیماری خود با چیزهایی که برایش سودمند است؛ اما اگر دشمن کشتیها را آتش بزند و او خود را به دریا بیفکند و بمیرد، در ظاهر خودکشی کرده است، اما برخی عامه آن را خودکشی نمیدانند، زیرا او از یک گونه مردن به گونه دیگر گریخته، و

1- . قاموس 3 : 77

این سخن سست است؛ چهبسا که تفسیر شده به آن که خودکشی را حلال بداند. ظاهرا مقصود از مومن، مومن کامل است.

5. امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدای عزوجل مومن را به هر بلا گرفتار میکند، و به هر گونه مردن میمیراند، و به دیوانگی و بیخردی گرفتارش نمیکند. آیا نمیدانی که چگونه خدا ابلیس را بر مال و فرزند و همه چیز ایوب مسلط کرد و او را بر خردش مسلط نکرد و آن را به او وانهاد تا با آن یکتاپرست بماند.» (1)

توضیح: «و به رفتن خرد او گرفتارش نکند»: زیرا سود گرفتاری، شکیبایی و یاد خدا و رضا به قضا و مانند آن است، و با دیوانگی و رفتن خرد و تباهی دل، هیچ کدام از آنها فراهم نمیشود، و این با گرفتاری به دیوانگی، که منظور از آن آزمایش نیست، منافات ندارد.

با اینکه مورد روایت مومن است و دیوانه مومن نیست، چنین گفته شده، ولی ظاهر خبر این است که مومن کامل دیوانه نمیشود، اگرچه با وجود دیوانگی مومن نیست و در حکم مومن است.

امکان دارد منظور از حدیث، نظر به غالب باشد، زیرا بسیاری از مومنان خوب را میبینیم که در پایان عمر خِرف و دیوانه میشوند؛ یا اینکه منظور یک گونه از دیوانگی است، و وجه نخست، بی وجه نیست.

«و بر همه چیز او»: ظاهرا تسلط شیطان است بر همه اندام و نیروهای ایوب، جز خرد او؛ و چهبسا تفسیر شود به تسلط او بر خانه و اثاث خانه و مانند آنها، و بر دوستان و یارانش.

داستانهای ایوب و رفع شبهه های وارده بر آنها، به تفصیل، در جلد پنجم مورد بررسی قرار گرفت و ما برای دوری از تکرار، به آنها نمیپردازیم.

6. کافی: در محضر امام صادق علیهالسلام، از بلا و خصوصیاتی که خدای عزوجل به مومنین داده، یاد شد و آن حضرت فرمود: «از رسول خدا پرسیدند کدام مردم در دنیا بلای سختتر میکشند؟» فرمود: «پیغمبران، و سپس هر کس که

1- . کافی 2 : 256

مانندتر است به آنها - مانندتر به حسب درجه - و مومن هم به اندازه ایمان و خوش کرداریاش گرفتار میشود؛ هر کس ایمانش درست و کردارش نیک است، بلایش سخت است، و هر کس ایمانش سبک و کردارش سست، بلایش کم است.» (1)

در تمحیص، حدیثی مانند این از عبدالرحمن روایت شده است.

توضیح: «سخف»: سبکی عقل و غیر آن است؛ جزری آن را گفته است، و فعل آن مانند «کرُم» است. «سستی کردار»: در اندازه و در گونه و یا در هر دو است.

7. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «ثواب بزرگ در برابر بلای بزرگ است، و خدا دوست ندارد مردمی را، مگراینکه آنان را مبتلا سازد.» (2)

توضیح: دلالت دارد که بلای بزرگ اجر بزرگ دارد، و نشانه دوستی پروردگار رحیم است، اگر در مومن کریم باشد.

8. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدای عزوجل را در روی زمین بنده هایی پاک است، که از آسمان پیشکشی به زمین فرو نیاید مگراینکه از آنها بگرداندش به دیگری، و بلایی نیاید، مگر اینکه به سوی آنان بگرداند.» (3)

در تنبیه الخاطر، از ابن رئاب و کرام بن عمر و از ابی بصیر، حدیثی مانند این ذکر شده است.

توضیح: «فرو شدن از آسمان»: به معنی «تقدیر» در آن است و پیشکش دنیوی است و همچنین بلا.

9. کافی: امام صادق علیهالسلام در حضور سدیر فرمود: «به راستی، چون خدا بنده ای را دوست دارد، یکباره او را در بلا فرو میبرد، و ما و شماها ای سدیر، بامداد و شامگاه در آنیم.» (4)

1- . کافی 2 : 252
2- . کافی 2 : 252

3- . کافی 2 : 253
4- . کافی 2 : 253

توضیح: «غثّه»: یعنی «غمسه» و «یاء» به معنای «فی» است و احتمال قهر و غم دارد. در نهایه گفته: در حدیث است که: «یغتهم اللّه فی العذاب غتا»، یعنی فرو برد آنان را در عذاب، فرو بردنی پیدرپی؛ و در حدیث دعا آمده است: «یا من لا یغته دعاء الداعین»، یعنی دعای دعاکنندگان او را مغلوب و مقهور نمیسازد.

در حدیث حوض آمده است: «یغت فیه میزابان مدادهما من الجنه.» یعنی پیدرپی در آن آب میریزد. و در قاموسآمده: «غثّه بلأمر»، یعنی او را به رنج انداخت. «غثّه فی الماء»: یعنی او را پوشاند. «غثّ فلاناً»: یعنی او را غمناک و گلوگیر کرد. «لنصیح به»: یعنی با فروتنی و یا بلا. (1)

10. کافی: امام باقر علیهالسلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی چون بنده ای را دوست بدارد، او را در بلا فرو میبرد، فرو بردنی؛ و او را در بلا میآلاید، و چون او را بخواند، میفرماید: «لبیک عبدی! اگر آنچه را خواهش کردی زود به تو بدهم، من بر آن توانایم، و اگر آن را پسانداز کنم برایت بهتر است.» (2)

در جامع الاخبار، حدیثی مانند این از امام علیهالسلام نقل شده است.

توضیح: در قاموس آمده: «ئجّ الماء»: یعنی جاری شد. «وئجّه»: یعنی آن را جاری ساخت. در نهایه گفته شده: در حدیث است که بهترین اعمال حج، ناله و تلبیه و خونریزی در قربانی است. «الئجّ»: جریان خون های هدی و قربانی ها است. گفته می شود: «ئجّه ئجّه ئجّاً» و از آن است که دوشید در آن «ئج»؛ یعنی شیر روان بسیار، و در حدیث مستحاضه آمده: «انی ائجه ئجّا»: به همین معنا.

مولف: آنچه در این روایت است ممکن است با حذف و ایصال باشد و «باء» زائد است. منظور از ئج در این خبر، این است که بلا بر او ریخته شود؛ یا روان گشتن، کنایه از شدت درد و اندوه آن بر او باشد تا گویا از بلا آب شود و روان شود؛ یا مقصود، توجه او است به آستان خدا، یا دعا و تضرّع؛ و گفته اند: خون دلش را از بلا روان کند.

1- . قاموس 1 : 153

2- . کافی 2 : 253

مولف: در جامع الاخبار و غیر آن، به جای ئج، «بجّ» آمده است، با «باء» یک نقطه؛ که به معنی شکافتن و دریدن با نیزه است. (1)

«در پاسخ دعایش»: برای رفع بلا است یا جز آن. همچنین در قاموس آمده: «ألبت»: به معنای ماند، مانند «لبّ»؛ و از همین ریشه است «لبّیک»: یعنی من بر طاعت تو می مانم، ماندنی پس از ماندن، و اجابت می کنم پس از اجابت کردن؛ یا معنایش این است که جهتگیری و قصد من برای تو است از این ریشه که «داری تلّب داره»: خانه من روبروی خانه او است؛ یا معنایش این است که: دوستی ام برای تو است؛ از این ریشه: «امرأه لبّه»: یعنی زنی که دوستدار شوهرش است؛ یا معنایش اخلاصم برای توست، از این ریشه: «حب لباب»: یعنی حبی خالص.(2)

11. کافی: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «بلای بزرگ پاداش بزرگ دارد، و چون خدا بنده ای را دوست دارد، او را بلای بزرگ میدهد، و هر کس پسندد، خدا او را میپسندد، و هر کس خشم بورزد، خدا بر او خشم میگیرد.» (3)

در خصال،حدیثی مانند این آمده است.(4) همچنین در تمحیص، از شحام، حدیثی این گونه روایت شده است.

توضیح: «یکافأ به»: مبنی بر «صیغه مجهول» است، یعنی جزا داده می شود و یا برابر می شود. در قاموس آمده: «کافأه مکافأة و کفاءً»: او را جزا داد؛ و «فلاناً»: یعنی مانند او شد و یا مراقب او شد.» (5) «و الحمد لله کفاء الواجب»: یعنی سپاس خدا را به اندازه با واجب برابری کند. «چون خدا بنده ای را دوست دارد»: بخواهد به او پاداش بزرگی برساند، و او را پسندد و اهل آتش داند، بلای بزرگی به او میدهد، از بیماریهای تن و یا آشفتگی جان و دل. «هر بنده که رضایت بدهد»: یعنی به بلا و قضای الهی؛ و بنده، اعم از بنده محبوب پیشین است، زیرا بنده محبوب از قضای

1- . جامع الاخبار : 134
2- . قاموس 1 : 126 و 127
3- . کافی 2 : 253
4- . خصال 1 : 12

5- . قاموس 1 : 26

خدا در خشم نمیشود؛ و چهبسا مقصود از دوستی، پیشنهاد کار ثواب دار باشد، خواه پسند او باشد یا نه. «هر کس پسندد»: یعنی خدا او را میپسندد. «هر کس خشم بورزد»: یعنی خدا بر او خشم میگیرد.

12. کافی: امام باقر علیهالسلام فرمود: «همانا مومن در دنیا بلا میبیند به اندازه دینش، یا بر حسب دینش.» (1)

توضیح: تردید از راوی است و «حسب» هم به معنی مقدار است و هر دو یک معنی دارند. در مصباح میگوید: اینکه گویند پاداش مرد به حسب کار او است، یعنی به اندازه کار او.

13. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «همانا بنده مومن چون کفه ترازو است و هر چه ایمانش فزونی یابد، بلایش افزوده میشود.» (2)

توضیح: یعنی ایمان و بلای مومن چون دو کفه ترازو باشند چنانچه در این باره آمده است: نماز ترازو است؛ هر کس خوب بپردازد خوب دریافت میکند. و گفتهاند خود مومن یک کفه ترازو است و کافر کفه دیگر، و هر چه ایمان مومن افزوده شود، در کفه کافر هم که سبب بلای او است، سنگینتر میشود، خواه از آدمی باشد و خواه پری، که بلا و آزارش به مومن به اندازه فزونی ایمان او است.

14. کافی: از محمد بن مسلم روایت شده است: «شنیدم امام صادق علیهالسلام میفرمود: «بر مومن چهل شب نمیگذرد مگر اینکه رخ بدهد برایش چیزی که اندوهش بدهد و یادآورش بشود.» (3)

توضیح: «أمر یحزنه»: با «ضم» است. در مصباح میگوید: «حزن حزناً» از باب «تعب» و اسم مصدر آن، «حزن» با «ضمّ» است؛ اسم فاعل آن، «حزین» است، و در لغت قریش با حرکت «متعدی» می شود و گفته می شود «حزننی الأمر یحزننی» از باب «قتل». تغلب و ازهری چنین گفته اند، و در لغت«تمیم»، با «الف» میآید.

1- . کافی 2 : 253
2- . کافی 2 : 254

3- . کافی 2 : 253

ازهری به اسم فاعل و مفعول در دو لغت، طبق بابشان، مثال زده است. ابوزید ماضی را از باب ثلاثی نپذیرفته و گفته: «گفته نمی شود «حزنه» و تنها از «ثلاثی مضارع» استعمال می شود و گفته می شود: «یحزنه.»

گفته امام علیهالسلام - «یذّکر به» - به «صیغه مجهول» از باب «تفعیل» است. گویا از سبب این امر سوال شده و گفته است: «یادآور او شود گناه او را و توبه را، چون خدا فرموده: «ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُم»، {هر آسیبی به شما رسد به سزای دستاورد شما باشد.}(1) و پروردگارش توانا است بر دفع آن و زاری میکند به درگاه او و رفع آن را میخواهد و یادآور پستی دنیا میشود که بلا در آن فراوان است و بدان بیرغبت میگردد و یاد آخرت میکند و لذتهای بی غم آن، و دل بدان میبندد و چیزی به مانند اندوه دل را التیام نمیبخشد، و گفته اند: دل بی اندوه چون ویرانه است.»

15. کافی: از عبید بن زراره روایت شده است: «شنیدم که امام صادق علیه السلام تا سه بار فرمود: «مومن نزد خدا برترین مقام را دارد؛ او را گرفتار بلا میکند و جانش را از هر اندامش میکشد و آن بنده، خدا را بر آن سپاس میگوید.» (2)

توضیح: «من الله»: یعنی نسبت به خدا. «ثلاثاً»: یعنی این سخن را امام سه بار فرمود. «نفسه عضواً عضواً»: یعنی روحش از بدنش به تدریج؛ یا گفتهاند: برآوردن جان از تن او، عضو به عضو، و بریدن هر عضو است تا جان از او برآید. همچنین، گفتهاند: یعنی ارزنده ترین اعضای او را با بیماری خوره میبرد. دور بودن این معنی، نهان نیست و معنی نخست روشنتر است.

16. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «در بهشت مقامی است که بنده به آن نمیرسد مگر با بلای تنش.» (3)

1- . شوری / 30
2- . کافی 2 : 254
3- . کافی 2 : 255

توضیح: دلالت دارد که با سعی و عمل، به برخی از مقامهای بهشت میتوان رسید، اما به برخی نمیتوان رسید، مگر با بلا دیدن تن؛ و خدا منت میگذارد به هر کس که دوستش دارد، با بلای تن او، تا به آن مقام برسد.

17. کافی: از عبداللَّه بن ابی یعفور روایت شده است: «از دردهایی که میکشیدم شکوه کردم به امام صادق علیهالسلام، و او بسیار بیمار بود، و در پاسخ به من فرمود: «ای عبداللَّه، اگر مومن از پاداش مصیبت باخبر بود، آرزو میکرد با قیچی تکهتکه شود.» (1)

توضیح: «و کان مسقاماً»: این سخن ابی یحیی است و ضمیر« کان» به عبدالله بن ابی یعفور برمی گردد.«مسقام»: با کسر، به معنای بسیار بیمار است. «انّه قرّض»: به صیغه مجهول است، با تخفیف و یا با تشدید، برای تکثیر و مبالغه. در مصباح آمده: «قرضت الشئ قرضاً» از باب ضرب؛ یعنی با دو مقراض آن را قطع کردم. «المقراض» با کسر «میم» است و جمع آن «مقاریض» است و گفته نمی شود مقراض، آن زمان که بین آن دو مقراض را جمع کنی آن گونه که عوام مردم می گویند؛ تنها وقتی که دو لبه مقراض را با هم جمع می کنی گفته می شود: «قرضته قرضاً» از باب «قطعته بالمقراضین» و در قیچی یکلبه، می گویی: «قطعته بالمقراض».

18. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «به راستی، اهل حق تا بودند، پیوسته در سختی بودند؛ اما زمان این سختی کوتاه است و عافیتی دراز به دنبال دارد.» (2)

در تنبیه الخاطر، حدیثی مانند این از ابن رباط نقل شده است.

توضیح: «منذ کانوا»: کانَ تامّه است. «و فی شدّهٔ»: خبر «لم یزالوا» است. «الی مدهٔ قلیلهٔ»: یعنی تا پایان مدّت کمی که همان عمر است. «عافیهٔ طویلهٔ»: عافیت طولانی در برزخ و آخرت. همچنین گفته شده: «الی» به معنای «مع» است.

1- . کافی 2 : 255
2- . کافی 2 : 255

19. کافی: امام باقر علیهالسلام فرمود: «خدای عزوجل مومن را با بلا یادآوری میکند و مینوازد، چنانچه کسی خانواده خود را با هدیه و ارمغان سفر مینوازد، و او را از دنیا پرهیز میدهد، چنانچه پزشک، بیمار را.» (1)

توضیح: در قاموس آمده: «تعهّده و تعاهده» و «نفقده و احدث العهد به»: از او خبر گرفت و با او تجدید عهد کرد؛ و میگوید: «حمی المریض ما یضرّه»: او را از آنچه برایش ضرر دارد بازداشت. «فاحتمی و تحمی»: امتناع کرد.

مولف: گرچه وارسی و دلنوازی خدا نیرومندتر است، ولی آنچه به او مانند شده، نزد مردم روشنتر و پدیدارتر است.

20. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدا مومن را از بلاهای تکان دهنده دنیا در امان نداشته، ولی او را از کوردلی در دنیا و بدبختی دیگرسرا در امان نگاه داشته است.» (2)

توضیح: «من هزاهز الدنیا»: یعنی فتنه ها و بلایایی که مردم در آنها تکان می خورند. «کوردلی»: نادانی به خدا و نفرت از حق و دوری از لوازم ایمان است که همه مایه بدبختی و رنج در دیگرسرا هستند.

21. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «پیغمبر را به خوراکی دعوت کردند. هنگامی که به خانه میزبان درآمد، مرغی را روی دیوار دید که تخم نهاد و آن تخم روی میخی افتاد که در دیوار بود و بر آن ماند و نیفتاد و نشکست و پیغمبر صلّی اللّه علیهوآله در شگفت شد. مرد میزبان به آن حضرت گفت: «از این تخم مرغ در شگفت شدهای؟ سوگند به آن خدا که تو را برانگیخته، من هرگز آسیبی ندیدهام و از مالم کاسته نشده است.» رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله برخاست و از خوراکش چیزی نخورد، و فرمود: «کسی که آسیب ندیده، خدا به او نیازی ندارد.» (3)

1- . کافی 2 : 255
2- . کافی 2 : 255
3- . کافی 2 : 256

توضیح: «فتقع»: یعنی «وقعت». استعمال مضارع در مورد ماضی در امثال چنین مواردی فراوان است. «ما رزئت شیئاً»: از من چیزی کم نشده. در قاموس آمده: «رزأه ماله» - مانند «جعله» و «علمه» - «رُزءاً» با ضمّه: از مال او چیزی به دست آورد، مانند «ارتزأه ماله و رزأه الشی»: آن را کم کرد. «الرزییه»: مصیبت. «ما رزئته»: - با کسره - او را کم نکردم.(1)

در نهایه آمده: در حدیث سرامه است که: «فلم یرزءانی شیئاً»: آن دو چیزی از من نگرفتند. گفته می شود «رزأته» و اصل آن همان نقص و کاستی است. پس، گفته امام – رزئت - به صیغه مجهول است و مفعول دوم حذف شده است.

«خدا به او نیازی ندارد»: انتساب «نیاز» به خدا مجاز است؛ به این معنا که مومن پاک نیست و خدا او را آماده راهنمایی مردم و عبادت خود و شناخت خود نساخته، و چون نظام جهان به آنان وابسته است، به آن میماند که خدا برای اداره جهان به آنها نیاز دارد؛ یا اینکه چون آنان حزب خدا و پرستنده حقیقی او و یاوران دینش هستند، گویا خدا به آنها نیاز دارد، چنانچه مردم در مقاصد خود این گونهاند.

چهبسا مقصود، نیاز پیغمبران و اوصیاء است به مومن پاک، در ترویج دین، و نسبت دادن آن به خدا برای بزرگداشت آنها است؛ چنانچه در قول خدای تعالی آمده است: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُم»، {اگر یاری کنید خدا را یاری کند شما را.}(2) و «وَ ما ظَلَمُونا»، {و به ما ستم نکردند.}(3) و مانند اینها.

یا اینکه چون خدا از بنده هایش عبادت و کارهای دیگر خواسته، این خود چون نیازی است به آنها، و واژه نیاز به طور مجاز در آن به کار رفته است؛ یا بی نیازی کنایه از بی لطفی و بی توجهی به او است، زیرا لطف و اقبال ما مردم روی نیاز است و بی نیازی لازمه بی لطفی و بی توجهی است.

1- . قاموس 1 : 16
2- . محمد / 7
3- . بقره / 57

«و همانا از خوراکش نخورد»: برای اینکه آنچه آن مرد درباره خود گفت، وصف آنان است که در غافلگیری خدا به سر میبرند و خیری ندارند و خوراکشان هم خوب نیست. و مالی که از آن کاسته نشود، لعنت شده است، مانند تن بی کاهش. پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «ملعون است هر مالی که زکات آن را ندهند، و هر بدنی که زکات آن داده نشود.» یا اینکه می شود از بیان آن حضرت دریافت که حقوق واجبه را هم نپرداخته است.

همچنین، چون خصلتی که میزبان برای خود بیان کرد نزد دیگر مردمان مرغوب است، آن حضرت خواست در نکوهش آن مبالغه کند تا اصحابش دل به آن نبندند و بدانند که چنین چیزی شایسته مومن نیست.

22. کافی: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «برای خدا نیازی نیست در کسی که از مال و تنش بهرهای نبرد.» (1)

توضیح: یعنی خدا از مال و تنش بهره نمیبرد نه خودش، و مراد از بهره خدا کاستی چیزهایی است که به قضا و قدر خدا مربوط است، بی اختیار او؛ و چهبسا اختیاری را هم شامل شود، مانند پرداخت حقوق مالی و در طاعت خدا بلا کشیدن.

23. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «بنده را نزد خدا مقامی است که به آن نمیرسد مگر با یکی از این دو خصلت: از دست رفتن مالش، یا مبتلا شدن تنش به بلایی.» (2)

توضیح: «از دست رفتن دارایی»: یا هر آنچه که دارد. «بذهاب ماله» به کسر لام و گاهی با فتحه خوانده می شود؛ بنا بر تلفظ نخست، می تواند نمونه باشد و رفتن فرزند و خاندان و خویشان و مانند آنها را هم فرا بگیرد. و این بنده، مومن پاک خدا دوست است و محبوب خدا.

1- . کافی 2 : 256
2- . کافی 2 : 257

24. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدای عزوجل فرمود: «اگر دل بنده مومنم شکسته و گسسته نمیشد، سر کافر را با سربند آهنین میبستم تا هرگز سر درد نگیرد.» (1)

توضیح: «لولا ان یجد المومن قلبه»: گویا مفعول وجدان حذف شده است؛ یعنی شک و یا حزن شدید و یا وجد به معنای غضب و خشم و یا به معنای حزن است، پس گفته: «فی قلبه»، و این برای تأکید است، یعنی وَجدی که در قلبش اثر بگذارد و بماند.

در مصباح آمده: «وجدته اجده وجداناً» - با کسره - و «وجدت علیه موجدهٔ» در مورد خشم، و «وجدت به» در مورد حزن، و «وجداً» با «فتحه».

«عصابه»: - با کسره - چیزی است که بر سر بسته می شود و نیز عمامه؛ و «عصب»: پیچیدگی شدید است و «عصب رأسه بالعصابهٔ» و عصّب نیز با «تشدید»: یعنی سرش را با عصابه بست. «صداع»: - مانند «غراب» - درد سر است. گفته می شود: «صُدِّع» به شکل صیغه مجهول، از باب تفعیل، و در شعر بدون تشدید تجویز شده است. ذکر سر در اینجا به عنوان مثال است. سربند آهنی کنایه از نگهداری او است از هر چه به دردش آورد و آزارش بدهد. برای این نام «سر» را برده که بیشتر بیماریهای بزرگ از آنجا مایه میگیرد، مانند سردرد، که کمترین و سبکترین دردها است، چه برسد به بالاتر از آن، و چهبسا به همین جهت نام سر را برده است.

و خلاصه اگر ترس از دلشکستگی مومن و سست شدن عقیده او نبود، از دیدن عافیت کامل و تندرستی کافر، به او کمک میکردم تا در دنیا هرگز درد و آزاری نبیند.

و گفتهاند که بستن سر، کنایه است از گذاشتن تاج بر سر او برای شاهی؛ و ذکر آهن، اشاره است به نیرومندی شاهی او که رخنه ای در آن نیست؛ و دوری این تفسیر از فهم، روشن است.

1- . کافی 2 : 257

در این حدیث، اشاره شده است به گفته خدای متعال که: «لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَه»، {اگر نبودند مردم یک امت... }(1) تا آخر.

طبرسی گفته: اگر نبود که همه مردم کافر میشدند، به سبب دنیاپرستی، و همه یک دین واحد اختیار میکردند، به خدای رحمان، خانه ها با سقف نقره میساختم، و چون سقف نقره باشد دیوارها هم نقره خواهد بود، و نردبانهای نقره تا از آن سقف ها بالا بروند؛ خانه هایی که درها داشته باشند و تختهایی که بر آن پشت بدهند و طلا و یا نگارها داشته باشند. و گفتهاند که فرش و اثاث خانه، و خلاصه، به کافر در این دنیا هر چه آرزو داشت میداد برای زبونی و پستی او، ولی خدا این کار را نکرد، چون تباهی به دنبال داشت؛ به راستی که همه اینها کالای دنیا است و دیگرسرا نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است. (2)

25. کافی: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآلهوسلم فرمود: «نمونه مومن، چون شاخه تازه و سبز زراعت است که باد آن را چنان و چنین وارونه میکند، و دردها و بیماریها نیز مومن را وارونه میسازند؛ اما منافق چون عصای آهنی راست است که به آن آسیبی نمیرسد تا مرگ از راه برسد و آن را یکباره بشکند.» (3)

توضیح: تفسیر «خامه زرع» در باب «اینکه مومن دو صنف است» مورد بررسی قرار گرفت. تنها فرق آنها این است که تشبیه در آنجا از نظر بار گناه بود و راجع به برخی مومنین، اما در اینجا از نظر درد و بیماری است و همه را فرا میگیرد. «تکفئها»: - با «همزه» - یعنی

آن را می گرداند. در قاموس آمده: «کفأه» - مانند «منعه» - یعنی بازداشت و وارونه کرد و برگرداند او را مانند «أکفأه»(4) و میگوید: «إرزبّه» و «مزربّه» هر دو با تشدیدند، یا فقط اولی، و به معنای آهن سرسخت است.(5) «حتی» در این گفته: «حتی یأتیه الموت» متعلق به «جار» است و «مجرور»

1- . زخرف / 33 - 35
2- . مجمع البیان 9 : 47
3- . کافی 2 : 257

4- . قاموس 1 : 26
5- . قاموس 1 : 73

این گفته که: «مثل الإزربّه»؛ و در مصباح آمده: «قصفت العود قصفاً فانقصفت» مانند «کسرته» و «فانکسر» است، هم در لفظ و هم در معنا، یعنی: شکستم، پس شکست.

مسلم، مانند در صحیح، بر اساس سند مربوطه، از پیغمبر صلّی اللّهعلیهوآله این روایت را آورده است: «نمونه مومن چون شاخه زرع تازه و سبز است که باد آن میغلطاند و خم میکند یک بار و راستش میکند بار دیگر، تا مرگش فرا برسد؛ و منافق چون درخت ثابت و پایدار است که چیزی به آن نمیرسد تا یکباره بریده شود.»

عیاض گفته: «خامه»، زراعت تازه است که باد آن را به زمین میافکند و آنکه بر ساقه اش برپا میدارد، «تکفئها» با ضمّه «تاء» است؛ و معنای «مجذیه» همان «ثابت» است و گفته می شود «اجذی یجذی»؛ و «انجعاف» یعنی «انقطاع»، و گفته می شود: «صبت الرجل»: او را به زمین زدم. محییالدین گوید: «ارزه» با «فتح» است و برخی میگویند: آن همان «آرزه« به «مد» و کسر «راء» بر وزن «فاعله» است، و ابوعبید این را انکار کرده است. اهل لغت میگویند: «آرزه» به «مدّ»، همان «ثابت» است و این معنی اینجا صحیح است؛ پس انکار ابوعبید، انکار روایت است نه انکار لغت.

ابو عبیده گفته: مومن را به زراعت تازه مانند کرده، چون باد آن را خم میکند و جان و مالش آسیب میبیند؛ و مانند کرده کافر را به ساقه محکم، چون آسیبی نمیبیند تا بمیرد، و اگر آسیب ببیند ثواب ندارد، تا با همه گناهانش با خدا روبرو شود.

26. کافی: پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم روزی به اصحابش فرمود: «ملعون است هر مالی زکات داده نشود؛ ملعون است هر تنی زکات داده نشود، گرچه در چهل روز یک بار باشد.» گفتند: «یا رسول اللّه، زکات مال را شناختیم، زکات تنها چیست؟» فرمود: «اینکه آسیب بینند.»

فرمود: چون اصحاب این را شنیدند چهره هاشان دگرگون شد. آن حضرت فرمود: «میدانید مقصودم چیست؟» گفتند: «نه، یا رسول اللّه!» فرمود: «آری، از این رو است که مرد خراشی میبیند، یا نکبتی میکشد، یا میلغزد، یا به یک بیماری

دچار میشود، یا خاری به او میخلد... و آنچه به این چیزها میماند.» تا آنجا که در پایان حدیث، در هم شدن پلک چشم را آورده است. (1)

توضیح: «ملعون است هر مالی زکات داده نشود»: شیخ بهایی گفته است: «دور است از خیر و برکت و برای صاحبش خیری و برکتی ندارد؛ دور نیست که منظور لعنت کردن بردارنده آن باشد، و مضاعف حذف شده باشد؛ یعنی او رانده و دور است از رحمت خدا، و بر این سنجش کن این جمله را: «ملعون است هر تنی زکات داده نشده»؛ واژه زکات، از مشاکله در تعبیر است و می تواند «استعاره تبعیّه» باشد. آسیب تن به زکات مال مانند شده، چون هر دو در ظاهر کاستی باشند ولی مایه خیر و برکتند. در واقع «فتغیّرت وجوه الذین سمعوا ذلک» زیرا پنداشتند که منظور حضرت از آفت، بیماری و بلای سختی است؛ بسیار پیش میآید که انسان در سال های طولانی چنین بلایی نمی بیند چه برسد به چهل روز.

«قال بلی»: مولف: این جواب از سوال مقدّر است. گویا مردم گفتند: آیا برای ما توضیح و تفسیر ارائه نمیکنی؟ و حضرت فرمود: «آری.» بعضی از افاضل به اشتباه خواندهاند: «بلی الرجل» و «بلی» را مصدر گرفته و به «الرجل» اضافه کردهاند؛ یعنی کهنه شدن فرد، که گویا بلاها تن را پوسیده می کند و کهنه می سازد. «یخدش»: صفت مرد است، چون «لام» برای عهد ذهنی است، و اشکال این نظر روشن است.

همین شخص بزرگ، که از او یاد شد، گفته است: «یخدش» به صیغه مجهول است و همین طور «ینکب» و «خدشه»، فاصله گرفتن پوست است، چه ناخن و چه غیر آن، خواه خون بیاید، خواه نیاید.

مولف: «النکبه» آن است که پایش بر سنگ یا مانند آن قرار گیرد یا به رو بیفتد، یا بلای سبکی از بلایای روزگار به او برسد. در قاموس آمده: «نکب»: پرت شدن؛ و «نکب الإناء»: آنچه در ظرف بود ریخت؛ و «نکب الکنانه»: آنچه در آن بود پخش شد؛ و «نکب الحجاره رجله»: سنگ پایش را سوراخ کرد یا به پایش خورد.

1- . کافی 2 : 258

اسم فاعل و مفعول، «منکوب و نکب» و «نکب به»: آن را پرت کرد؛ و «نکبه» با فتحه: مصیبت؛ و «نکبه الدهر نکباً و نکباً»: مصیبتی به او رساند و یا به او زد.(1)

در نهایه آمده: «و قد نکب بالحّره»: یعنی سنگ آن به او رسید و به او خورد. و نکبه از همین ریشه است و آن حادثه ای است که به انسان می رسد. این روایت از همین واژه است که «انّه نکبت اصبعه»: یعنی سنگ به انگشتش رسید. درباره «و یعثر العثره» در قاموس آمده: «العثره» یک بار گیر کردن پا در راه رفتن است. شیخ رحمه الله میگوید: منظور گیر کردن پا است و می تواند منظور اعم باشد و گیر کردن زبان را نیز شامل شود، ولی این بعید است.

«و یشاک الشوکهٔ»: گفته می شود «شاکته الشوکه، تشوکه شاکه و شیکه»: زمانی که خار در بدن وارد شود؛ و «نصب الشوکه» بنا بر مفعول مطلق بودن است، مانند نصب خدشه و نکبه و عثره.

اگر بگویی اینها مصادری برخلاف «شوکه»اند و چگونه می تواند شوکه مفعول مطلق باشد؟ من مولف میگویم: گاهی مفعول مطلق مصدر نیست هنگامی که با مصدر شبیه باشد، مثل اینکه «آلت» باشد یا مانند آن، مثل: «ضربته سوطاً» و اگر نپذیری که مفعول مطلق باشد، پس آن را منصوب به «نزع خافض» قرار بده، یعنی: «یشاک بالشوکه.»

مولف: در قاموس آمده: «شاکته الشوکه»: خار در بدن او فرو رفت؛ و «شکته انا اشوکه و أشکته»: خار را در جسمش وارد کردم؛ و «شاک یشاک شاکه و شیکه» - به کسر- : در خار و خاشاک افتاد و آمیخته با خار شد؛ و «ما اشاکه شوکه و لا شاکه بها»: خاری به او نرسانده.(2)

بنا بر برخی از وجوه، شوکه می تواند مفعول دوم باشد، بدون آن که چیزی در تقدیر بگیریم.

1- . قاموس 1 : 134
2- . قاموس3 : 309

اینکه فرمود: «و آنچه مانند آن است»، چهبسا از سخن پیغمبر باشد و چهبسا از سخن راوی. من مولف میگویم: به ظاهر از سخن امام صادق علیهالسلام است تا آخر خبر؛ و ضمیر «حدیثه» به پیغمبر برمیگردد. همچنین، آن حضرت فرموده که درزیدن دیده را از بیماریها شمردهاند، زیرا درزیدن عضو، یک نوع بیماری است و پزشکان از آن یاد کردهاند، و آن، جنبش شتابان پیاپی است بر خلاف عادت که در قسمتی از بدن رخ بدهد، مانند اینکه پوست بر اثر رطوبت غلیظ و چسبنده، منحل میشود و بادی میگردد بخاری و غلیظ، و دشوار است که از سوراخهای ریز تن بیرون بیاید و نیروی دافعه میخواهد که آن را براند و میان آنها مرافعه و پریشانی مشاهده میشود.

27. کافی: از ابن بکیر روایت شده است: «پرسیدم از امام صادق علیهالسلام که آیا مومن دچار خوره و پیسی و مانند اینها میشود؟» فرمود: «آیا بلا جز بر مومن نوشته شده است؟»(1)

توضیح: این به حسب غالب، بلای بر مومن است.

28. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن نزد خدا ارجمند است و اگر بهشت و هر چه در آن است را از او بخواهد، به او میدهد، بی آنکه از ملکش چیزی کم شود؛ و کافر بی ارج است نزد خدا، آن چنان که اگر دنیا را با هر چه دارد از او بخواهد، به او میدهد، بدون آنکه از ملکش چیزی کم شود؛ و به راستی، خدا پرس وجو میکند از بنده مومنش با بلا؛ چنانچه پرسوجو میکند مسافر، خاندانش را با ارمغانهای خوب؛ و او پرهیز میدهد مومن را از دنیا، چنانچه طبیب، بیمار را.» (2)

توضیح: کلمه «لو» درهر دو مورد روایت شرطی امتناعی است و «اعطاه» جزای «لو» شرطیه است؛ یعنی اگر مومن بهشت را با آنچه در اوست از خدا بخواهد، خداوند به او می دهد، ولی چنین درخواستی را نخواهد داشت، زیرا صلاح

1- . کافی 2 : 258
2- . کافی 2 : 258

او در آن نیست و تنهایی را دوست ندارد؛ و کافر نیز همه دنیا را از خدا نمیخواهد، زیرا به او عقیده ندارد و توانایی او را فراگیر نمیداند و آن را نشدنی میشمارد؛ و گفته اند: خواهش کافر از خدا نشدنی است ، زیرا حضرت او، با کنه ذات و با شخصیت او قابل شناخت نیست و شناخت او تنها به اوصاف ربوبیت است که کافر آنها را نمیفهمد و به آنها عقیده ندارد؛ و اشاره دارد به قول خدا در: «أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعان»، {پذیرایم دعوت خواننده خود را چون بخواند مرا. }(1)

«انتقص» هم لازم است و هم متعدی، و منظور در اینجا دومی است. در قاموس آمده: «نقص» لازم و متعدی است و «انقصه و انتقصه و نقّصه» به معنای نقص است، یعنی این نقص را پذیرفت؛ و گفته شده است که «شیاً»، قائممقام مفعول مطلق و به معنای «انتقاصاً» است.(2) در مصباح آمده: «الطرفه»: چیزی که طریف است، یعنی بانمک است و جمعش «طُرَف» است، مانند «غرفه» و «غرف». در قاموس آمده: «اطرف فلاناً»: یعنی چیزی به او داد که قبلاً کسی به او نداده بود؛ و اسم مطرف، «طُرفه» با ضم است.

29. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «در کتاب علی علیهالسلام آمده است که بلاکش ترین مردم، پیغمبران هستند، سپس اوصیا، وآنگاه هر کس که بیشتر به آنها شبیه است، به ترتیب؛ و همانا مومن به اندازه کارهای نیکش بلا میکشد، و هر که دینش درست و کردارش نیک است، بلایش سختتر است، برای آنکه خدای عزوجل دنیا را نه پاداش مومن ساخته و نه کیفر کافر، و هر که دینش سبک و عملش سست است، بلایش کم است، و به راستی، بلا شتابانتر است به سوی مومن باتقوی، از باران به سوی قرارگاه زمین.» (3)

در علل الشرائع: با سند مربوطه، حدیثی مانند این از ابن محبوب آمده است.(4)

1- . بقره / 185
2- . قاموس 2 : 320
3- . کافی 2 : 259
4- . علل الشرائع 1 : 42

در جامع الاخبار، از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله، حدیثی مانند این آمده است؛ با این تفاوت که: «و این برای آن است... تا کافر» در آخر خبر آمده است، و این مناسبتر است. (1)

توضیح: «و این برای آن است که خدا»: برای دفع این توهم است که چون مومن نزد خدا عزیز است پس باید بلایش نیز کمتر باشد؛ و میفرماید چون پاداش مومن آخرت است، شایسته نیست که دنیای فانی و پایانپذیر ثواب او باشد و باید در دنیا نداشته باشد جز آنچه مایه ثواب در آخرت است؛ و چنان است کافر که کیفر او در سرای دیگر است، چون نشاید که دنیای پایانپذیر کیفر او شود، و در دنیا بلای زیادی نمیکشد، بلکه اگر عمل خیری هم دارد، ثوابش را در دنیا میبیند، به دفع بلا و وسعت در نعمت دنیا. و در قاموس آمده: «قرار» و «قراره» قرارگاه است و زمینی که انسان در آن قرار می گیرد. (2)

و مانند کرده بلای نازل بر مومن را به باران نازل بر زمین، از چند راه، که شتاب و بر جا ماندن پس از نزول و پُرسودی و حیاتبخشی است ، چراکه بلای مومن زندگی جاوید میآورد و باران زندگی بر زمین میتراود.

30. کافی: از یونس بن عمار روایت شده است: «به امام صادق علیهالسلام گفتم: «این که بر چهره من برآمده، مردم میگویند خدا بنده ای را به آن دچار نمیکند اگر او را بخواهد.» فرمود: «هر آینه، مومن آل فرعون انگشتانش چلاق بود - و پیوسته میفرمود: «این چنین» و دستش را دراز میکرد - و آن مومن آل فرعون میگفت: «یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِین»، {ای مردم، پیرو باشید رسولان را.}(3) و آنگاه به من فرمود: «چون ثلث پایانی شب باشد، در آغازش وضو بساز، به نماز شبت که می خوانی بایست، و چون در سجده آخر دو رکعت اول باشی، در همان سجده بگو: ای والا، ای بزرگ، ای بخشنده، ای مهربان، ای شنوای دعا، ای بخشنده نیکیها،

1- . جامع الاخبار : 133
2- . قاموس 2 : 115
3- . یس / 20

رحمت بفرست بر محمد و خاندانش و بده به من خیر دنیا و دیگرسرا را، آنچه تو را سزاوار است، و بگردان از من بدی دنیا و دیگرسرا را که تو را شایسته است، و دور کن از من این درد را - و نام درد را ببر - مرا به خشم آورده و اندوهم داده و در دعا اصرار ورز.» راوی میگوید به کوفه نرسیده بودم که خدا همه آن درد را از من برد.»(1)

توضیح: ظاهر این است که نمود پیسی در چهره اش پدیدار شده بود، و چه بسا که خوره بوده است. در فرض اول، یاد مومن آل فرعون برای این است که چون روا باشد گرفتاری مومن به خوره، گرفتاریاش به پیسی رواتر است، چون خوره سخت تر و بدتر است.

چهبسا ذکر نام مومن آل فرعون در این خبر، از اشتباه راوی یا نسخهبردارها باشد، زیرا این آیه در داستان آل یس است، چنانچه در همین باب (شماره 40) گذشت و چهبسا بتوان دو توجیه برای آن ذکر کرد:

1. فرعون در اینجا فرعون زمان عیسی علیهالسلام است که زورگوی انطاکیه بوده هنگام ورود رسولان عیسی علیهالسلام به آن شهر، زیرا هر جباری را فرعون میگویند و درباره این سه نفر مشهور است: فرعون زمان خلیل علیهالسلام به نام سنان، فرعون عهد یوسف علیهالسلام به نام ریان بن ولید، و فرعون زمان موسی علیهالسلام به نام ولید بن مصعب؛ و انتساب آن به خاندان فرعون عهد عیسی علیه السّلام با کمترین ارتباط، در واقع برای همکاری آن دو و یگانه بودن آنها است.

2. اینکه هر دو یکی بودهاند، و این عمر بسیار طولانی بوده است، زیرا از زمان موسی تا عیسی زنده بوده که به روایت ابن جوزی در تنقیح، 1632 سال است؛ و آن فرد مومن، حبیب نجار بوده و لقبش مومن آل یاسین است، چنانچه در آن خبر گذشت. در قاموس گفته: «خربیل» - چون قندیل - نام مومن آل یاسین. (2)

1- . کافی 2 : 259
2- . قاموس 3 : 367

به گفته علی بن ابراهیم درباره قول خدای تعالی: «وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَه»، {و گفت مردی مومن از خاندان فرعون که ایمانش را نهان میداشت.}(1) ششصد سال ایمانش را نهان داشته و خوره زده و چلاق بوده، و انگشتانش افتاده بودند و با دو دست چلاقش اشاره میکرده و میگفته: «یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ الرَّشاد»(2)، {«ای مردم، پیرو من باشید تا شما را به راه راست رهنمایم.}(3)

در نسخه ای (مکتع) ضبط شده که: انگشت برگشته باشد، و او با هر دو دست برگشته اش اشاره می کرد؛ و می گوید: «عقف» به معنای عطف است و هر دو توجیه دور از ظاهر خبر هستند، بهویژه دومی، چرا که روایات بسیاری دلالت دارند که مومن ها متعدد بوده اند نه یکی. «و اذا کان الثلث»: «کان» تامه است و گفته شده که «ناقصه» است و اسم «کان»، ضمیر پنهان در او است که باز می گردد به عالم یا مانند آن. «ثلث»: ظرف زمان است و منصوب است و به قرینه «فی اوله»، چرا که بدل از ثلث است و ظرف هم خبر «کان» و «تسمیه» این کلام امام است که در بین دعا قرار گرفته است، یعنی نام درد را می بری به اینکه به جای درد می گویی: این پیسی؛ و اینکه در ضمن دعا فرموده نام درد را ببر، اشعار دارد که این دعا خاص برص نیست. «احزننی» در آینده در کتاب دعا خواهد آمد: «حزننی» و هر دو صحیح است؛ پس گفته می شود: «حزنه و احزنه»؛ و «الحاح»: مداومت و مبالغه در تضرع و تکرار است و پیامبر و امامان را شفیع قرار دادن و مانند آن. در مصباح گوید: «الحّ الصحاب الحاحاً»: یعنی بارانش تداوم یافت، و از همین جاست: «الحّ رجل علی الشئ»: زمانی که به آن رو بیاورد و از آن مراقبت کند.

1- . غافر / 28
2- . غافر / 38
3- . تفسیر قمی: 585

31. قرب الاسناد: از عبداللَّه بن بکیر روایت شده است: «از امام صادق علیهالسلام پرسیدم: «آیا مومن دچار خوره و پیسی و مانند آنها می شود؟» حضرت فرمود: «آیا بلا جز بر مومن نوشته شده است؟»(1)

32. خصال: از زراره بن اوفی روایت شده است: «نزد امام سجاد علیهالسلام رفتم، فرمود: «ای زراره، مردم در زمان ما شش طبقه اند: شیر، گرگ، روباه، سگ، خوک و گوسفند.

شیر: شاهان جهانند و هر کدام دوست دارند پیروز شوند و شکست نخورند.

گرگ: بازرگانان شما هستند که چون میخرند، نکوهش متاع میکنند و چون میفروشند، ستایش.

روباه: کسانی هستند که به نام دین نان میخورند و عقیده ندارند به آنچه با زبان میگویند.

سگ: آن کس که با زبانش زوزه میکشد به سوی مردم و مردم از بدزبانی او بدشان میآید.

خوک: آن زنصفتها و مانند آنها از هرزه ها هستند که به هر هرزگی که خوانده میشوند، تن میدهند.

و اما گوسفند: آنان که مویشان را میکشند و گوشتشان را میخورند و استخوانشان را خرد میکنند، و چه کند گوسفندی میان شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک؟»(2)

توضیح: «گوسفند»: همان مومن گرفتار به همه آنان است. «مو کشیدن»: چیرگی بر آنها و کشیدنشان به خانه ستمکاران برای دعاوی بیهوده، یا خوار داشتن آنها است. در نسخه ای «جُز» آمده - با «زاء» - که به معنی اخیر است. «خوردن گوشت»: بدگویی از آنها است. «شکستن استخوان»: زدن و ستم سخت بر آنان روا داشتن.

1- . قرب الاسناد : 81

2- . خصال 2 : 165

33. عیون اخبار الرضا: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «نبوده، و تا رستاخیز نباشد مومنی، مگر اینکه همسایه ای آزاردهنده داشته باشد.» (1)

حدیثی مانند این، در صحیفه امام رضا علیه السلام نیز آمده است.(2)

34. امالی طوسی: مانند همین روایت را از امام صادق علیهالسلام آورده است؛ در این روایت آمده: «مرد مومنی.» (3)

35. امالی طوسی: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «خدای عزوجل فرمود: «اگر از بنده مومنم شرم نداشتم، تکه جامه ای برایش نمیگذاشتم تا خود را با آن بپوشاند؛ و چون ایمانش را کامل کنم، به سستی نیرو و کمی روزی دچارش میکنم؛ و اگر دلتنگ و ناشکیبا شود، به او باز میدهم، و اگر شکیبا شود، نزد فرشته هایم به وجود او میبالم.

هلا که علی علیهالسلام را پیشوای مردم ساختم، و هر که پیرو او شود رهنما است و هر که او را رها کند گمراه، دوستش ندارد جز مومن و دشمنش نباشد جز دورو و منافق.» (4)

توضیح: «فان هو حرَجَ»: - مانند فَرِح - یعنی اگر سینه اش تنگ آید و شکیبایی نورزد، به او باز میدهم آنچه را که از روزی یا نیرویش گرفتم.

36. امالی طوسی: از ابن نباته روایت شده است: «نزد امیرمومنان نشسته بودم، مردی نزد او آمد و گفت: «به خدا ای امیرمومنان، به راستی، از دل دوستت دارم چنانچه در آشکارا.»

راوی میگوید: «آن حضرت، چوبی را که در دست داشت مدتی طولانی به زمین کوبید، آنگاه سر برداشت و فرمود: «راست گفتی، سرشت ما سرشت رحمت شده است، خدا پیمانش را روز اخذ پیمان گرفته، از آن هیچ به در نمیشود و هیچ به

1- . عیون اخبارالرضا 2 : 33
2- . صحیفه الرضا : 32
3- . امالی طوسی 1 : 286
4- . همان: 312

آن در نمیآید تا روز رستاخیز؛ هلا، برای درویشی تن پوشی برگیر که من شنیدم رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله میفرمود: «نداری به دوستان تو شتابانتر است از سیلاب بر فراز وادی، به هنگام فرودش.» (1)

توضیح: «اما انّه»: گویا از اینجا چیزی افتاده است و در آن تقدیر است، که فرمود: «اگر چنین باشد آماده درویشی باش و نداری.» و در نسخه بصائر آمده: « أما فاتّخذ.» در نهایه آمده است که در حدیث علی علیه السلام آمده: «هر کس ما خانواده را دوست دارد، باید برای فقر روپوشی آماده سازد، یعنی باید از دنیا زهد ورزد و به مستمندی و کمبهره بودن شکیبا باشد.

«جلباب»: ازار و رداء است که به تن میپوشند، و گفتهاند: چون روسری زنان است که سر و پشت و سینه آنها را میپوشاند و جمع آن «جلابیب» است که کنایه از صبر است، چون ناداری را می پوشاند آن گونه که جلباب پوشش بدن است.

و گفتهاند که جلباب کنایه از این است که فقر را بپوشاند و به تن کند و باید سرتاپا فقیر باشد، چون توانگری از اعمال دنیا است و جمع میان دوستی دنیا و دوستی اهل بیت، امکانپذیر نیست.

37. علل الشرایع: امام صادق علیهالسلام فرمود: «اگر مومنی بر سر کوه باشد، خدای عزوجل کسی را به سوی او برمیانگیزد که آزارش بدهد تا مزدش دهد بابت آن.» (2)

توضیح: «قلّه الجبل»: - با ضمّه - به معنای بالاترین نقطه کوه است. منظور از فرستادن آزارکننده، رها کردن و جلو او را نگرفتن است.

38. علل الشرایع: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «پیوسته من و پیمبران پیشین و مومنان، دچار کسی بودیم که آزارمان دهد، و اگر مومن بر سر کوهی باشد،

1- . امالی طوسی 2 : 24
2- . علل الشرایع 1 : 42

برپا می دارد خدای عزوجل کسی را که آزارش کند تا به او ثواب دهد به جهت آن.» (1)

و امیرمومنان فرمود: «از روزی که مادرم مرا زاد، پیوسته ستم دیدم، تا آنجا که عقیل چشمش درد میگرفت و میگفت دارو در چشمم نریزید تا در چشم علی بریزید، و دارو در چشمم میکردند و من چشم درد نداشتم.»

39. علل الشرایع: امام صادق علیهالسلام فرمود: «صاعقه به مومن نمیرسد.» مردی به او گفت: «ما دیدیم که یکی در مسجدالحرام نماز میخواند و به آن دچار شد.» آن حضرت فرمود: «راستش او تیر به کبوتران حرم می زد.» (2)

و با همین سند آورده که فرمود: «صاعقه به مومن و کافر هر دو میرسد و به کسی که در ذکر خدا باشد نمیرسد.»

توضیح: «تیر میزد به کبوتر حرم»: دلالت دارد که منظور از مومن در آغاز خبر، مومن کامل است و روایت آینده دلیل آن است. چهبسا آن کسی که صاعقه دیده، مومن نبوده و امام صلاح در اظهار آن ندیده و آن را به کارش نسبت داده، و برداشت نخست روشنتر است.

40. علل الشرایع: امام باقر علیهالسلام فرمود: «دو فرشته از آسمان به زمین فرو شدند و در هوا به یکدیگر رسیدند، یکی از دیگری پرسید: برای چه فرو شدی؟ گفت: خدا مرا فرستاده به دریای ایل تا ماهیها را برانم برای جباری که دلش از ماهیهای آن دریا خواسته، و ماهی را به سوی ماهیگیر آن دریا میرانم تا بگیرد و خدا آرزوی او را برآورده میسازد، چون کافر است... تو را برای چه فرستاده است؟» گفت: «برای کاری عجیب تر از کار تو؛ مرا فرستاده به سوی یک بنده مومن روزه دار شب زندهدار که آواز و دعایش در آسمان شناخته است، تا دیگی را که برای افطارش پخته وارونه کنم تا خدا آزمایش این مومن را به پایان برساند.»

1- . علل الشرایع 1 : 42
2- . علل الشرایع 2 : 147

توضیح: گویا «ایل» نام دریا است، اما در کتابهای لغت شناخته شده نیست. «اشتهی علیه»: در نسخه ها چنین است و می شود ضمیر را به خدا برگرداند و مقصود این باشد که آن را از خدا خواسته و به او اعتماد کرده و آن مخالف با کفرش نیست، مانند دعا کردن فرعون؛ یا به خودش برمیگرداند، یعنی برای خودش خواسته و یا آن را برخویش لازم کرده است؛ و کنایه از اهتمام به صید آن ماهی است. آن گونه که از تفسیر امام حسن عسگری علیهالسلام برمی آید، گویا این جریان در زمان بیماری آن ستمگر اتفاق افتاده است. در قاموس آمده: «کفأه»: - مانند منعه - یعنی آن را وارونه کرد و گرداند، مانند «أکفأه»، و میگوید: قدر به «کسر» معروف است (دیگ) و مونث است یا مونث محسوب می شود.

41. علل الشرایع: امام صادق علیهالسلام فرمود: «چون خدای عزوجل خیر بنده ای را بخواهد و او گناهی کند، فورا کیفرش میدهد و آمرزشخواهی را به او یادآور می شود؛ و چون خدای عزوجل بد بنده ای را بخواهد و او گناهی کند، در پی گناهش نعمتی به او میدهد تا آمرزش را فراموش کند و به گناه ادامه بدهد، و این است قول خدای عزوجل: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُون»، {و غافلگیر کنیم آنها را از آنجا که نمیدانند.}(1) یعنی با نعمت ها، به هنگام انجام معاصی.»(2)

توضیح: در قاموس گفته: «استدراج» کرد، یعنی فریب داد و او را نزدیک کرد، و استدراج خدا در حق بنده این است که هر گناهی کند، خدا نعمتی تازه به او میدهد و استغفار را از یادش میبرد و خردهخرده او را میگیرد، نه ناگهانی.(3)

.42

علل الشرایع: از سعید بن مسیب روایت شده است: «از امام سجاد علیهالسلام پرسیدم از قول خدا عزوجل: «لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَه»، {و اگر نه اینکه مردم یک امت می شوند.}(4)

فرمود: «امت محمد صلّیاللَّهعلیهوآله را خواسته

1- . اعراف / 182

2- . علل الشرايع 2 : 248
3- . قاموس 1 : 188
4- . زخرف / 33

که اگر همه کافر بودند، برای آنان که کافر میشدند، به خدای رحمان خانه ها میساختیم که سقفشان نقره بود، و نردبانها که بر پشت بام آنها میرفتند، و اگر با امت محمد صلّیاللّهعلیهوآله چنین میشد، مومنان در اندوه بودند و کافران با آنها ازدواج نمیکردند و به آنها ارث نمیدادند.» (1)

توضیح: بیضاوی گفته: اگر دل به کفر نمیدادند، چون کافران را در وسعت و نعمت می دیدند برای دوستی دنیا که گردش فراهم می شدند. «معارج» جمع «معرج» است، یعنی نردبانها که «علیها یظهرون»: بر آنها بالا میروند، چون دنیا بی ارزش است. «و لبیوتهم»: «بدل اشتمال» از «لمن» است و یا «علّت» است، مانند این گفته: «هیأت له ثوباً لقمیصه»: برای او جامه ای آماده کردم برای پیراهنش.

43. خصال: امیرمومنان علیهالسلام فرمود: «در شیعه نباشد کسی که غدقن ما را بشکند در امری و بمیرد تا دچار شود به بلایی که او را از گناهش پاک کند، که بلا در مال او باشد یا در جان او، برای اینکه خدا را ملاقات کند بیگناه، و راستش اینکه گناهی بر او می ماند تا مرگ را بر او سخت گیرد تا جبران شود.» (2)

44. قصص الانبیاء: امام علیه السلام فرمود: «دو فرشته با هم دیدار کردند، یکی به رفیقش گفت: «قصد کجا را داری؟» او گفت: «پروردگارم مرا برای گرفتن یک ماهی فرستاده است، چرا که فلان پادشاه ماهی ای خواسته، خداوند به من دستور داده تا آن ماهی را برای او گیر دهم تا برای او گرفته شود هر مقدار که می خواهد... ولی تو قصد کجا را داری؟» گفت: «پروردگارم مرا به سوی فلان عابد فرستاده، چرا که او روزه است و دیگی غذا پخته، پروردگارم مرا فرستاده که آن را وارونه سازم.»

45. قصص الانبیاء: امام صادق علیهالسلام فرمود: «سخت ترین بلاها را پیامبران [متحمل میشوند] و سپس کسانی که در رتبه بعد اینان هستند، و آنگاه کسانی که به آنان شبیه ترند، به ترتیب.»

1- . علل الشرائع 2 : 276
2- . خصال 2 : 169

46. بر اساس سند دیگری، مانند این حدیث، در امالی شیخ آمده است. (1)

47. مصباح الشریعه: امام صادق علیهالسلام فرمود: «بلا زیور مومن است، و ارجمندی برای هر کس که خرد دارد، زیرا در برخورد با آن و شکیبایی و پایداری بر آن، نسبت ایمان تصحیح میگردد. پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «ما گروه پیغمبران بلاکش ترین مردمان هستیم، و پس از ما، آن کس که مومن است و هر کس که به ما شبیهتر باشد و مانندتر؛ و هر کس که مزه بلا را بچشد در زیر پرده، لذتی از آن به وی دست میدهد، بیشتر از لذت نعمت، و چون آن را از دست بدهد، به آن شیفته میگردد، زیرا در زیردست بلا، انوار نعمت است و در زیر انوار نعمت، آتش بلا و محنت؛ چه بسیار که از بلا میرهند، و چه بسیار که با نعمت هلاک و نابود میشوند.

و خدا نستوده هیچ یک از بندگان خود را، از آدم تا خاتم صلّیاللّهعلیهوآله، مگر پس از بلا دادن و آزمایش او و وفای او به حق بندگی وی. کرامتهای خدا در حقیقت پایان بلاها هستند، و هر کس از بوته بلا بیرون بیاید، چراغ مومنان میگردد، و همدم مقربان و رهنمای قاصدان حق؛ و خیر نیست در بنده ای که شکوه کند از دردی و محنتی که پیش از آن، هزارها نعمت بوده و به دنبالش هزارها راحت است؛ هر کس حق شکیبایی بر بلا را نپردازد، از شکر نعمت دور میافتد، و هر کس هم شکر نعمت نکند، از شکیب در بلا به دور است و از راندگان به شمار میآید.

ایوب در دعایش گفت: «بار خدایا، هفتاد بر من در خوشی گذشت، تا هفتاد در بلایم سپری شود.»

وهب گفته: «بلا برای مومن چون پابند است برای دابه، و زانوبند برای شتر.»

امیر مومنان علیهالسلام فرمود: «شکیبایی در پیکر ایمان، چون سر است از تن، و سرِ شکیبایی بلا است که جز خردمندان آن را نمیفهمند.» (2)

1- . امالی شیخ 2 : 273

2- . مصباح الشريعه : 61 باب 90

توضیح: «وفای حق بندگی»: آن گونه که شایسته بندگی است. در بلا است که صبر و شکر و خشنودی به قضاء است. «شطاک» - مانند کتاب - : ریسمانی است که با آن دست و پای حیوان بسته می شود. «عقال» نیز - مانند کتاب - چیزی است که با آن پای شتر را میبندند و منظور این است که بلا، او را از گناهان بازمی دارد.

48. تفسیر امام حسن عسکری: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «امیر مومنان به عبداللّه بن یحیی فرمود: «سپاس از آن خدا است که پاک شدن شیعه ما را از گناه به وسیله محنت، در دنیا مقرر کرده تا طاعتهاشان به جا بماند و با آنها مستحق ثواب گردند.

عبداللَّه بن یحیی گفت: «ای امیر مومنان، به راستی، ما به گناهان خود جز در دنیا سزا نکشیم؟» فرمود: «آری، مگر نشنیدی گفته رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله را که: «دنیا زندان مومن است و بهشت کافر»؟راستش، خدا پاکیزه کند شیعه ما را از گناهانشان در دنیا با دچار کردنشان به محنت و با آمرزش آنها که خدا میفرماید: «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیر»، {هر آسیبی به شما رسد، به سزای کردار شما است و بگذرد از بسیاری. }(1) تا چون به رستاخیز آیند، طاعت و عبادتشان فراوان باشد و عوض طاعت دشمنان آل محمد صلّیاللّهعلیهوآله را در دنیا به آنها بدهد، و اگرچه ارزشی ندارد، چون از روی اخلاص نباشد؛ و چون به رستاخیز آیند، همه گناهانشان بر دوش آنها است، با بغض خاندان محمد صلّی اللّهعلیهوآله و خود او و نیکان یاران او، و به دوزخ پرتاب میشوند، و هر آینه، شنیدم که محمد رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله میفرمود:

«پیش از شماها دو مرد بودند: یکی فرمانبر خدا، و دیگری کافر به او، و آشکارا با دوستان او دشمنی میکرد و با دشمنانش دوستی، و هر کدام در پهنای زمین پادشاهی بزرگ بودند. آن کافر بیمار شد و دلش نابهنگام یک ماهی خواست؛ زیرا این بخش از ماهی در آن زمان در ژرفای دریا بود و به آن دسترسی نبود، و

1- . شوری / 30

پزشکهایش او را از زندگی نومید کردند و گفتند برای خود جانشینی بگمار، تو ماندنی تر نیستی از آنها که در گور شدند، زیرا درمان تو در این ماهی است که دلخواه تو است و دسترسی به آن نیست؛ و خدا یک فرشته فرستاد و فرمودش آن ماهی را براند تا آنجا که آسان باشد گرفتنش، پس گرفتند برایش [آن ماهی را] و خورد و بهبودی یافت و سالها در شاهی زیست.

سپس، آن شاه مومن بیمار شد، در وقتی که این ماهی در کناره ها بود و آسان بود گرفتنش، و بیماری شاه چون درد آن کافر بود و دلش همان ماهی را میخواست و پزشکان آن را برایش نسخه دادند و گفتند: خوش باش که هنگام شکار آن ماهی است، بگیرند و از آن بخور و به سلامت شو! و خدا آن فرشته را فرستاد، به او فرمود آن جنس ماهی را از کناره ها به ژرفای دریا براند تا بر آن دست نیابد، و یافت نشد تا آن مومن مرد، از خواست آن ماهی و نبودن درمان.

فرشته ها در آسمان از آن ماجرا در شگفت شدند، و اهل آن شهر در زمین، آن چنان که نزدیک بود از دین برگردند، زیرا خدا برای کافر فراهم کرد چیزی را که راهی به آن نبود، و بر مومن دشوار کرد آنچه آسان بود، و خدا به فرشته های آسمان و پیغمبر آن زمان وحی کرد در زمین، که راستش منم خدای کریم، با فضل و توانا، هر چه بدهم زیانی به من نمیرساند، و هر چه دریغ کنم چیزی از من کاسته نمی شود، و به کسی به اندازه ذرهای ستم نمیکنم. برای کافر دست یافتن به آن ماهی را بیوقت آسان کردم، به پاداش کار نیک او، زیرا مرا باید که کار نیک کسی را بی مزد نگذارم تا او در رستاخیز آید و حسنه در نامه عمل خود نیاورد و به سزای کفرش به دوزخ برود؛ و عابد را از آن ماهی معین دریغ کردم به سبب گناهی که کرده بود، و خواستم با جلوگیری از این خواهش، و با نابود کردن این دارو، او را از آن گناه پاک کنم تا بیگناه نزد من آید و به بهشت رود.» (1)

توضیح: «تو ماندنی تر نیستی از گور خوابیده ها»: چهبسا به این معنا است که خدا تو را در دنیا جاویدان نساخته و وسیله مرگت آماده است و باید بمیری؛ یا

1- . تفسير الامام : 8

اینکه ماندن تو در دنیا با این بیماری مانند زنده بودن کسانی که در گورند، نشدنی است.

49. تفسیر امام حسن عسکری: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «شگفتا بر بنده مومن شیعه محمد و علی علیهماالسلام، که اگر در دنیا بر دشمنانش پیروز شود خیر دو جهان را میبرد، و اگر در دنیا محنت کشد، در دیگرسرا پس اندازی دارد که محنت دنیایش در برابر آن همه نعمت دیگرسرا ارزشی ندارد؛ و همچنین، شگفتا از بنده مخالف با خانواده ما، که اگر در دنیا سرکوب شود و در برابر مومنان شکست بخورد، عذاب دو جهان را می برد، و اگر مهلت یابد و عذاب او پس افتد، در دیگرسرا عذابهای عجیب و کیفرهای گوناگون میکشد که آرزو کند کاش در دنیا مسلمان بود، و نعمتهای دنیا در برابر آن عذابها ارجی ندارند.

اگر خوش نعمت ترین مردم دنیا و پرعمرترین مخالفان، در روز رستاخیز یک بار در دوزخ فرو شود و از او پرسند آیا نعمتی را برخوردی؟ میگوید: «نه.» و اگر بدزندگانی ترین مردم دنیا و بلاکش ترین آنها، از موافقان و شیعیان ما، در روز رستاخیز یک بار به بهشت داخل شود و از او بپرسند: «سختی دیده ای هرگز؟» البته میگوید: «نه.» پس، چه گمان دارید درباره نعمت و عذابی که چنین باشند؟ این است نعمت، آن را بجویید، و این است عذاب، از آن پرهیزید.»

50. مجالس مفید: امام صادق علیهالسلام فرمود: «چون گناه بنده زیاد شود و وسیله جبران نداشته باشد، خدا او را به اندوه دچار میکند تا کفاره گناهانش شود.» (1)

51. مجالس مفید: از احمد بن سلیمان قمی روایت شده است: «شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: «به راستی، پیغمبری بوده که از گرسنگی بمیرد؟ به راستی، پیغمبری دچار تشنگی شده تا از آن بمیرد، به راستی، پیغمبری دچار برهنگی شده تا از لختی بمیرد، به راستی، پیغمبری بوده که از درد و بیماریها نابود شده باشد؟ به راستی، پیغمبری بوده که نزد مردمش می آمد و به کار آنها داخل میشد،

1- . مجالس مفید : 22 شماره 3

میفرمود: «خدا را فرمانبرند و آنها را به یگانه پرستی دعوت میکرد، و خوابگاه شبانه نداشت و نمی گذاشتند سخن خود را پایان دهد و از او نمیشنیدند تا او را میکشتند، و همانا خدای تبارک و تعالی بنده هایش را به اندازه مقامی که نزد او دارند گرفتار بلا می کند.» (1)

52. مجالس مفید: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدا در مناجات به موسی بن عمران فرمود: ای موسی، آفریده ای نیافریدم دوستتر نزد خود از بنده مومنم، و راستش او را گرفتار میکنم به آنچه خیر او است؛ من داناترم به آنچه صلاح بنده ام باشد، باید بر بلایم شکیبا و بر نعمتم شاکر باشد و به قضایم راضی، او را در صدیقان نزد خود می نویسم چون کار مورد پسند مرا کند و فرمانم را ببرد.» (2)

53. مجالس مفید: امام صادق علیهالسلام فرمود: چون گناه بنده بسیار شد و نزد وی چیزی که کفاره گناهش شود وجود نداشت، خداوند او را در دنیا به اندوه مبتلا می سازد تا کفاره گناهش شود. و اگر آن را نمود، چه بهتر، وگرنه او را در گورش عذاب میکند تا خدای عزوجل روبرو شود با او در روز برخورد، و چیزی گواه گناهی بر او نباشد.»

54. جامع الاخبار: امیر مومنان علیهالسلام فرمود:

«بیتابی در هنگام بلا، فزونی بر محنت باشد.»

و فرمود: «به راستی، بلا برای ستمکار تأدیبی است، و برای مومن آزمایشی، و برای پیمبران درجه ای، و برای اولیا، کرامت.»

و رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «هر کس بلا دید و صبر کرد، نعمت یافت و شکر کرد، مورد ستم قرار گرفت و گذشت، ستم کرد و آمرزش خواست...» گفتند چه شود با او؟» فرمود: «آنانند که آسوده اند و ره یافته اند.»

1- . مجالس مفید : 31 شماره 5
2- . مجالس مفید : 63 شماره 11

و فرمود: «به راستی، خدا احوالپرسی کند از دوستش با بلا، چنانچه احوالپرسی میکند بیمار را خاندانش با دارو، و راستی که خدا پرهیز میدهد بنده اش را از دنیا، چنانچه پرهیز میدهند بیمار را از خوراک [ناسازگار].»

و در روایت انس فرمود: «چون خدا خیر مرد را بخواهد، به او بلا میدهد.»

و رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله در روایت ابیهریره فرمود: «پیوسته بلا در تن و مال و فرزند مرد و زن مومن باشد، تا حضور در پیشگاه خدا، بیگناه.»

و رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «عافیتداران دنیا در روز رستاخیز، دوست میدارند که پوستشان مقراض شده بود در برابر آنچه که میبینند از ثواب بلاکشان؛ و خدای تعالی فرمود: {ای داود، به بنده هایم بگو: هر کس نپسندد قضایم، و شکر نکند نعمتهایم را، و صبر نداشته باشد بر بلایم، بجوید پروردگاری جز من.» }

امام باقر علیهالسلام فرمود: «پسر جانم، هر کس بلایی دید و از مردم نهان داشت، و به همان خدای عزوجل شکوه کرد، بر خدا است که او را از آن بلا برهاند.» همچنین فرمود: «هر کس به اندازه دوستی خود گرفتار می شود.»

رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود:)«خدای عزوجل فرموده: «بنده ای نباشد که بخواهم به بهشتش ببرم، مگر اینکه به تنش بلا بدهم، که آن کفاره گناهش گردد، وگرنه روزیش را کم میکنم که کفاره گناهش شود، وگرنه جانش را سخت میگیرم تا نزدم آید بیگناه، و به بهشتش میبرم، و بنده ای نباشد که به دوزخش ببرم، مگر اینکه تندرستش بدارم. و اگر همان خواسته او است، وگرنه او را آسوده و از سوی سلطانش در او آسایش باشد، و اگر همان خواسته او است، و گرنه جانش را آسان بگیرم، تا نزد من آید بی حسنه، آنگاه او را به دوزخ ببرم.»

از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «خدای تبارک و تعالی بنده خود را با بلا میآزماید؛ یا با بیماری تنش، یا آسیب در اهل یا مالش، یا آسیبی از آسیبهای دنیا، تا به این وسیله به او ثواب بدهد.»

همچنین، امام علیهالسلام فرمود: «مومنی نباشد مگر اینکه در هر چهل روز با بلا یادآوری شود؛ در مال یا جان یا فرزندش، تا اجر ببرد، یا اندوهی ببیند که نداند از کجاست؟»

و از آن حضرت علیهالسلام روایت شده است: «در بهشت مقامی است که بنده به آن نمیرسد مگر با بلای در تنش.» و از امام باقر علیهالسلام روایت شده است: «موسی بیرون آمد و به مردی اسرائیلی گذر کرد، و او را با خود برد تا ظهر شد و به او فرمود: «بنشین تا نزد تو آیم.» و خطی بر او کشید، و سر به آسمان برداشت و گفت: «من یار خود را به تو سپردم که بهترین امانتداری.» آنگاه رفت، و خدا با او راز گفت به آنچه میخواست، سپس پیش یارش برگشت، و به ناگاه شیری بر او حمله برد و شکمش را درید و رگهای گوشتش را برید و خونش را نوشید. موسی سر برآورد و گفت: «پروردگارا، به تو سپردمش که بهترین امانتداری، و تو بدترین سگهای خود را بر او چیره کردی تا شکمش را درید و رگهای گوشتش را برید و خونش را نوشید.» فرمود: «ای موسی، یارت مقامی در بهشت داشت که به آن نمیرسید جز با این کاری که با او کردم... حالا بنگر!» و پرده برداشتند و موسی مقام شریفی را دید و گفت: «پروردگارا خشنودم.»

امام کاظم علیهالسلام فرمود: «مومن نباشید تا هنگامی که بلا را نعمت بشمارید، و خوشی را محنت، زیرا صبر در بلا بزرگتر است از غفلت در خوشی.»

رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «چون مومن آلوده به گناه شود، گرفتار فقر میگردد، و اگر همان کفاره گناهش باشد فبها، وگرنه بیمار میشود، و اگر همان کفاره گناهش گردد فبها، وگرنه دچار ترس از سلطان میشود که او را دنبال میکند، و اگر همان کفاره گناه او گردد فبها، وگرنه جانش به سختی گرفته میشود تا با خدا روبرو شود هنگام برخوردش، و بیگناهی است که بر او دعوی میکند، و او را به بهشت میبرد؛ و جان گرفتن بر کافر و منافق آسان میگردد تا با خدا روبرو شوند هنگام برخوردش، و حسنه ای نباشد که از او اجرش را بخواهند و آنها را امر به دوزخ فرماید.»

و از همان امام علیهالسلام است: «هرچه ایمان بنده فزونی میبابد، زندگی بر او تنگ میآید.»(1)

توضیح: در قاموس آمده: «فرث الجلّه الفرث و یفرث»: پخش کرد هرچه در آن بود، و «فرث کبده یفرثها ضربها و هو حیّ»: در حالی که زنده بود به کبد او زد، مانند «فرّثها تفریثاً فانفرثت کبده»: یعنی پخش شد.(2)

55. بشاره المصطفی: از منهال بن عمرو روایت شده است: «با امام باقر علیهالسلام نشسته بودم که مردی نزد آن حضرت آمد و بر او سلام کرد و پاسخش را داد و آن مرد گفت: «حال شما چگونه است؟» و آن حضرت فرمود: «آیا وقت آن نرسیده که بدانید حال ما چون است؟ همانا نمونه ما در این امت، نمونه زاده های اسرائیل است، که پسرانشان را سر میبریدند و زنانشان را زنده نگاه میداشتند. هلا، اینان هم پسران ما را سر میبرند و زنان ما را زنده نگاه میدارند.» عرب گفتند که برتری دارند بر عجم، عجم گفتند: چرا؟ گفتند: «چون محمد صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم از ما است و عرب است.» گفتند: «راست گفتید. قریش گفتند برتری دارند بر دیگر عرب، افراد دیگری از عربها گفتند: «چرا؟» گفتند: «چون محمد از قریش است.» و گفتند: «راست گفتید.»

اگر آنها راست گفتند، پس ما برترین مردم هستیم، چون ما نژاد محمد و خاندان او و خاصان او و عترت او هستیم، و دیگری در این باره با ما شریک نیست.»

آن مرد گفت: «به خدا من شما خاندان را دوست دارم.» و آن حضرت فرمود: «پس آماده بلا باش، به خدا که آن شتابانتر است به سوی ما و شیعه ما، از سیلاب در وادی، و بلا برای ما آغاز میشود، آنگاه برای شما، و خوشی برای ما آغاز می شود سپس برای شماها.» (3)

1- . جامع الاخبار : 132 باب 70
2- . قاموس 1 : 172
3- . بشاره المصطفی :7 10

توضیح: جوهری میگوید: «آنِ اینک»، یعنی «حان حینک»: زمان تو رسید؛ «و آن لک ان تفعل کذا یئین أیناً» ابوزید میگوید: یعنی رسید زمانش، شد مانند آن «لک» و آن قلب شده از آن است.(1)

56. جامع الاخبار: پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «دنیا زندان مومن است و بهشت کافر.» و فرمود: «اگر مومن در سوراخ موشی باشد، برپا دارد خدا در آنجا کسی را که آزارش بدهد.» و فرمود: «مومن مکفّر است.» (کفاره گناهانش داده شده است) (2)

و از پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله است که: «نباشد در دنیا مومنی، مگر اینکه همسایه ای دارد که او را بیازارد.»

و رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «نبوده و نباشد و نخواهد بود پیغمبری یا مومنی مگر اینکه خویشی دارد که او را بیازارد، یا همسایه ای که او را آزار بدهد.»

57. اختصاص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «به راستی، شیطانهای گرد مومن بیش از زنبورهای اطراف گوشت هستند - و آنگاه با دستش چنین اشاره کرد - جز آنچه خدا جلو گیرد.» (3)

توضیح: گویا آن حضرت به سوی آسمان اشاره کرده است.

58. اختصاص: امام کاظم علیهالسلام فرمود: «پیغمبران و فرزندانشان و پیروانشان را سه خصلت مخصوص باشد: بیماری در تن، ترس از سلطان و فقر و نداری.» (4)

59. تمحیص: علی علیهالسلام فرمود: «بلا در نزد شیعه، شتابانتر است از سیلاب در ته وادی.»

1- . صحاح : 2076
2- . جامع الاخبار : 150 باب 87
3- . اختصاص : 30
4- . اختصاص : 213

60. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: «گرسنگی و ترس شتابانترند به سوی شیعه ما از دویدن استرها.»

توضیح: «الرکض»: یعنی تکان دادن پا؛ و از همین است «ارکض برجلک»: با پایت بزن، و به معنای دفع هم می آید؛ و «استحثاث الفرس للعدد»: برانگیختن اسب برای دویدن؛ و «الدب»: فرار؛ و «العدد»: دویدن؛ و «رکض الفرس» مانند « فرکض هو عدا»: دونده شد اسب، پس دوید. اسم فاعل و مفعول: «راکض و مرکوض.» فیروزآبادی اینها را آورده است.(1)

61. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «اگر مومن بر تخته ای باشد و بر روی دریا، خدا فراهم کند دورویی را که او را بیازارد.»

در جامع الاخبار حدیثی مانند این آمده است. (2)

62. تمحیص: امام باقر علیهالسلام فرمود: «ای زیاد، به راستی که خدا مینوازد بنده خود را با بلا، چنانچه مسافر خاندانش را با ارمغان، و پرهیز میدهد او را از دنیا، چنانچه پزشک بیمار را.»

63. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «چه خوب است جرعهای خشم برای آن کس که بر آن میشکیبد، و راستی مزد بزرگ بر بلای بزرگ است، و دوست ندارد خدا مردمی را مگراینکه بلا به آنها بدهد.»

64. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدا مومنان را در دنیا هدف تیر دشمن ساخته است.»

65. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «ای اباحمزه، نبوده و نیست مومنی مگر اینکه چهار بلا داشته باشد: یا همسایه ای که او را بیازارد، یا دورویی که دنبال او باشد، یا دورویی که کشتار با او را جهاد در راه خدا بشمارد، یا مومنی که بر او حسد برد.» آنگاه فرمود: «اما آن آخری از همه سخت تر است، چون میگوید و

1- . قاموس 2 : 332
2- . جامع الاخبار : 150 باب 87

باور می شود بر زیان او و میگویند این خود از برادران او است، پس از این چه زیستی برای مومن باشد؟»

66. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «اگر مومن میدانست در آسیبها چه ثوابی دارد، آرزو میکرد تا قیچی شود تنش با قیچی ها.»

67. تمحیص: از عبداللَّه بن مبارک روایت شده است: «شنیدم امام صادق علیهالسلام میفرمود: «چون بلا را با بلا افزایند، از بلا عافیت باشد.»

و از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «اگر آزمایشی به شما رسید شکیبا باشید، همانا خدا بلا دهد به مومنان، و پیوسته برادران شما اندکند. هلا، کمتر مردم محشر از مومنان هستند.»

توضیح: «بلا عافیت شود»: شاید مقصود این است که در سختی بلا و پیاپی بودنش امید گشایش میرود که خدا فرموده: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرا»، {راستی با دشواری آسانی است. }(1)

68. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «نباشد مومنی مگر اینکه یادآوری شود با بلایی که در هر چهل روز به او میرسد، یا به آنچه در مالش و برای فرزندش رخ میدهد، تا خدا با آن ثوابش دهد، یا به اندوهی که نداند از کجا است.»

69. تمحیص: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «به راستی، خدا نوازش کند بنده مومنش را با هر نوع بلا، چنانچه نوازش میکند اهل خانه را آقای آنها با خوراک های خوب و تازه.»

توضیح: ظاهراً «أحمسی» همان حسین بن عثمان است که ثقه است و اهل البیت منصوب است، و «سیدهم» مرفوع است، و در قاموس آمده: «طریف»: میوه و یا چیز دیگری که غریب و نادر باشد.

70. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: « «مومن به در نمیرود از یکی از سه تا و بسا هر سه برای او فراهم شوند: یا شریک خانه ای دارد که در را به روی

1- . انشراح / 5

او می بندد و آزارش میدهد؛ یا همسایه ای که او را میآزارد؛ یا چیزی بر سر راه و نیازهایش او را میآزارد؛ و اگر مومنی بر سر کوهی باشد، خدا شیطان را بر او می گمارد و ایمانش را همدم او میسازد تا از کسی نهراسد.»

71. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «انبیا از همه مردم بلایشان سخت تر است، سپس کسانی که پس از آنان باشند، و آنگاه کسانی که پس از آنان باشند.»

72. تمحیص: از سدیر روایت شده است: «به امام صادق علیهالسلام گفتم: «آیا خدا به مومن بلا میدهد؟» فرمود: «آیا کسی جز مومن بلا میکشد؟ تا آنجا که صاحب یس گفت: «قالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُون»، {کاش قومم میدانستند.}(1) و او مکنع بود.» گفتم: «مکنع چیست؟» فرمود: «خوره داشت.»

73. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومنی نیست مگر اینکه دردی در تنش دارد که از او جدا نمیشود تا بمیرد، و این کفاره گناهان او است.»

74. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «پیوسته غمها و اندوهها با مومن هستند تا گناهی از او باقی نگذارند.»

و از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «بر مومن چهل شب نمیگذرد مگر اینکه پیشامدی اندوهبار برای او رخ بدهد، تا پروردگارش را به یادش آورد.»

75. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «به راستی که بنده مومن در دنیا اندوه میخورد تا بیگناه از آن بیرون برود.»

76. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدا فرموده: «اگر بنده مومنم در دل خود اندوه و خشم نمیخورد، سر منافق را با سربندی میبستم که دردی نچشد تا بمیرد.»

توضیح: در نهایه، در حدیث ایمان آمده است که من از تو میپرسم و بر من مشور؛ یعنی از پرسشم خشم مگیر. و گفته می شود: «وجد علیه یجد وجداً و موجده.»

1- . يس / 26

77. تمحیص: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «دنیا زندان مومن است و بهشت کافر؛ مومن در آن میهراسد و کافر از آن بهره میبرد.»

توضیح: «روع»: یعنی فزع و ترس، مانند «ارتیاع و تروّع». والروعه»: یعنی ترس. «وراع»: یعنی به فزع واداشت، و مانند «روّع» لازم و متعدّی می آید.(1)

78. تمحیص: امام باقر علیهالسلام فرمود: بنده تا آنجا نزد خدای تعالی ارجمند می شود که اگر از او خواهش کند، دنیا و آنچه را که دارد به او میدهد و کم نمی گذارد، ولی اگر وجبی از بهشت را از او بخواهد، محرومش میسازد؛ و راستی که خدا مومن را با بلا مینوازد، چنانچه بنوازد مسافر خانواده اش را با هدیه و ارمغانی، و پرهیزش میدهد از دنیا، چنانچه پزشک، بیمار را.»

توضیح: ظاهرا از آغاز خبر چند فقره افتاده است.

79. تمحیص: امام کاظم علیهالسلام فرمود: «مومن در معرض هر خوبی است، اگر بند انگشت به بند انگشت تکهتکه شود، و اگر بر شرق و غرب عالم ولایت داشته باشد برای او خوب است.

توضیح: «بعرض کل خیر»: یعنی در معرض هر گونه خوبی است و جایگاه عرضه و ظهور خوبی است. «او قطع انمله انمله»: اگر بندبند انگشتانش قطع شود. در مصباح آمده: «الا نمله من الاصابع العقده»: بند انگشتان، و برخی میگویند: «انامل» سرانگشتان است و «انمله» - با فتح «همزه» و «میم» - بیشتر از مضموم کردن آن است. ابن قتیبه «میم» مضموم را از اشتباه عوام می داند. برخی از متاخران نحویین، تلثیث «همزه» را با تثلیث «میم» حکایت کردهاند؛ پس، نُه لغت می شود.

مولف: گویا مقصود این است که تمام تنش به این اندازه تکهتکه شود؛ و تنها بریدن بند انگشتان دستها و پاها، به تدریج و کمکم، دور از ظاهر خبر است.

80. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «خدا دور میکند مومن را از دلخواهش، چنانچه یکی از شما عربها شتر بیگانه را از شترانش.»

1- . قاموس 3 : 32

81. تمحیص: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «بنده مومن به دنبال فرمانفرمایی و بازرگانی است و چون به آن دست یابد، آن چنان که دلخواه او است، خدای سبحان فرشته ای میفرستد و به او میفرماید: «باز دار بنده ام را و راه او را ببند از کاری که اگر بر آن چیره شود او را به دوزخ میبرد.» و فرشته میپذیرد و جلو او را به نرمی میگیرد و آن بنده، شب را صبح میکند و میگوید: «بلا گیر شدم و هر کس مرا بلا گیر کرد، خدایش چنین و چنان کند.» و نمیداند که خدا در کار او نظر کرده، و اگر پیروز میشد به دوزخ میرفت.»

توضیح: در قاموس آمده: «دهاه دهیاً و دهّاه»: داهیه ای به او زد؛ و داهیه همان کار بزرگ است.(1) «خدا به او چنین و چنان کند»: کنایه از دشنام بسیار و نفرین بر او است.

82. امالی طوسی: امام کاظم علیهالسلام فرمود: «نمونه مومن چون دو کفه ترازو است، هر چه ایمانش فزونی یابد، بلایش فزونتر میشود، تا در پیشگاه خدای عزوجل حاضر شود، بی گناه.» (2)

در تمحیص، حدیثی مانند این آمده است.

در جامع الاخبار نیز حدیثی مانند این آمده است. (3)

83. الامامه و التبصره: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «بیماری گناه را نابود میکند.» و فرمود: «ساعتهای درد، ساعتهای گناهان را میبرد.» و فرمود: «ساعتهای اندوه، ساعتهای کفاره گناهانند، و پیوسته اندوه با مومن است تا او را بیگناه وانهد.»

84. رجال کشی: از محمد بن مسلم روایت شده است: «از مدینه بیرون آمدم و درد گرانی داشتم و به امام باقر علیهالسلام گفتند که محمد بن مسلم درد دارد. آن حضرت، شربتی را که روپوشی داشت، با غلامی نزد من فرستاد و غلام آن را به من

1- . قاموس 4 : 329
2- . امالی شیخ 2 : 244

3- . جامع الاخبار: 134

داد و گفت: «بنوشش که به من فرموده برنگردم تا آن را بنوشی.» و من شربت را گرفتم، که بوی مشک میداد، و آن را نوشیدم؛ خوشمزه و سرد بود، و چون آن را نوشیدم، غلام به من گفت: «حضرت فرمودند وقتی آن را نوشیدی، نزد ما بیا.» در اندیشه شدم که نمیتوانستم پیش از آن از جا برخیزم روی پایم، اما وقتی آن شربت در درونم جا گرفت، گویا از بندی آزاد شدم و به در خانه او آمدم و اجازه ورود خواستم؛ آواز داد که: «خوبی... درآ، درآ.» و من درآمدم و گریان بودم و بر او سلام دادم، و دستها و سرش را بوسیدم؛ به من فرمود: «ای محمد، چه چیزی تو را می گریاند؟» گفتم: «قربانت، گریه ام بر غربت خود و دوری راه است و کمتوانی بر ماندن نزد شما و نگاه به شما.» فرمود:

«اما کمتوانی که خدا وابستگان ما و دوستان ما را چنین ساخته و بلا را به آنها شتابانده؛ و اما آنچه درباره غربت و دوری از وطن یاد کردی، تو را با امام حسین علیهالسلام همدردی است، که در سرزمینی دور از ما و کنار فرات است؛ و اما آنچه درباره دوری راه و رنج آن گفتی، راستش مومن در این جهان غریب است، در میان این مردم وارونه تا روزی که از این خانه دنیا به سوی رحمت خدا برود؛ و اما آنچه درباره دوست داشتن نزدیک بودن به ما و نگاه به ما گفتی، و اینکه بر آن توانا نیستی، خدا میداند آنچه را که در دل تو است و پاداش تو بر عهده او است.» (1)

در مناقب، حدیثی مانند این آمده است(2).

در اختصاص، با سند مربوطه، حدیثی مانند این آمده است. (3)

توضیح: به جای «قیل له» - یعنی«به امام باقر علیهالسلام گفت» - در مناقب آمده: «قیل لابی جعفر علیهالسلام» و در نهایه آمده: در حدیث سحر است که «فکانّما أُنشط من عقال»: یعنی باز شد؛ و در روایت بسیار می آید که: «کانّما نشط من عقال» و این صحیح نیست. گفته می شود: «نشطت العقده»: زمانی که آن را

1- . رجال کشی : 150 شماره 67
2- . مناقب آل ابی طالب 2 : 181
3- . اختصاص: 52

ببندی؛ و «انشطتها»: زمانی که آن را باز کنی؛ و در قاموس آمده: «الشقّه» - با ضمّه و کسره - به معنای بُعد و دوری و ناحیه ای است که مسافر قصد آن را دارد، و سفر طولانی، و مشقّت و سختی. «تو را از ابی عبداللّه الحسین پیروی است»: چون در غریبی مانند او هستی و اندیشه در حال او، تحمل غربت را بر تو آسان میکند، و اندوه تو را میبرد. در قاموس آمده: «اُسوه» - با کسر و ضمّ - به معنای «قدوه» و آنچه که محزون به آن اقتدا می کند؛ و «أسّاه تأسیه فتأسی»: یعنی «عزّاه فتعزّی»: به او تعزیب گفت و او پذیرفت و تسلّی یافت.(1)

و «و فی هذا الخلق»: عطف است بر این گفته: «و فی هذه الدار»: یعنی در میان این خلق هم غریبی؛ و آنها را وارونه خواند، چون از آدمیت جدا شدند و مانند بهائم و چهارپایان گردیدند؛ یا از حدود آدمیت به مقام جانوری برگشتند؛ یا دلشان وارونه شده و چیزی از حق نمیفهمند؛ یا کنایه از نومیدی و زیانکاری است؛ یا بدترین حال روحی آنها را مانند کرده به بدترین حال جسمانی آنها؛ یا اینکه چون رو گرداندند از بالا رفتن به درجات کمالات روحانیه و تنها به شبهات جسمانیه نگرانند، گویا وارونه اند.

در مناقب آمده: «و فی هذا الخلق منکوس»: یعنی دیگران مومن را چنین می بینند، یا در میان مردم بدترین حال را دارد و قدرت بر چیزی ندارد. «سال «منکوس»؛ در قاموس آمده است: «نکسه قلبه علی راسه»: آن را به سر وارونه کرد؛ مانند «کنّسه» و «نکس» - با کسره - یعنی ضعیف؛ و «منکّس» - مانند محدِّث - اسبی است که ضعیف حرکت می کند و سرش را بلند نمی کند و به آن کس که او را می برد نگاه نمی کند؛ یا اسبی که از خیل اسبان بازمانده؛ و «انتکس»: بر روی سرش افتاده است. (2)

در نهایه آمده است، در حدیث ابی هریره: «تعس عبد الدنیا و انتکس»: یعنی دنیاپرست بر سر وارونه باد؛ و این نفرین بر او است، زیرا وارونه در کار خود نومید

1- . قاموس 4 : 299
2- . قاموس 2 : 256

و زیانکار است، و در حدیث ابن مسعود: به او گفتند: «فلانی قرآن را وارونه می خواند.» گفت: «او وارونهدل است.»

«خدا میداند آنچه در دل تو است»: در مناقب آمده: از آن تو است آنچه در دل تو است، و آنچه در رجال کشی آمده است، روشنتر است.

85. کتاب مؤمن: از سعد بن طریف روایت شده است: «نزد امام باقر علیه السلام بودم، جمیل ازرق نزد او آمد و درباره بلاهای شیعه و آنچه به آنها میرسد گفتگو شد. امام باقر علیهالسلام فرمود: «مردمی نزد امام سجاد علیهالسلام و عبداللّه بن عباس آمدند، و عین این گفتگوها را کردند و با هم نزد حسین بن علی علیهالسلام آمدند و امام حسین فرمود: «به خدا، بلا و فقر و کشتار شتابانترند به دوستان ما از دویدن اشتران، و از آب به صمر.» با خود گفتم: صمر چیست؟ حضرت فرمود: « جایگاهی که نهایتاً سیل به آنجا می رسد. (دریا) و اگر چنین نبودید، میدانستیم که از ما نیستید.»

بیان: در قاموس آمده: «صمر الماء»: یعنی آب از جایی که سرازیر می شود، به جایگاهش جاری شد و آرام گرفت، و آب جاری است، و «صمر» - با کسره - جایگاه آب جاری است. (1)

86. کتاب مؤمن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «به راستی، شیطانها بر سر مومن بیشترند از زنبورها بر سر گوشت.»

87. تمحیص: امام باقر علیهالسلام فرمود: «چون خدا بنده ای را دوست دارد، به او مینگرد، و چون به او مینگرد، یکی از این سه را به او هدیه میدهد: یا دردسر، یا تب، و یا درد چشم.»

88. نهج البلاغه: چون سهل بن حنیف انصاری پس از برگشت از صفین در کوفه در گذشت، و محبوبترین مردمان بود نزد امیرمومنان علیهالسلام، آن حضرت فرمود: «اگر کوهی مرا دوست بدارد، از هم میپاشد.»

1- . قاموس 2 : 72

سید رضی گفته: یعنی دوستی بر او فشار میآورد و مصائب بر او میبارند و این ممکن نیست مگر با پرهیزکاران نیک و برگزیده های خوب؛ و این مانند گفته او است که: «هر که ما خاندان را دوست دارد باید آماده فقر باشد.» و چهبسا برای آن تفسیر دیگر شده که اینجا مناسب بیانش نیست. (1)

توضیح: «مرجعه» بنابر ظرفیت منصوب است، و «التهافت»: یعنی فروریختن، از ریشه «هفت» زمانی که این گونه بیفتد و سقوط کند، و گفته شده هفت یعنی پرید، چون سبک بود؛ و منظور متلاشی شدن اجزاء و از هم جدا شدن آنها است؛ و «تغلظ» در برخی نسخه ها به صیغه مجهول، از باب تفعیل است و در برخی نسخه ها به «صیغه ثلاثی مجرد معلوم» گفته می شود: «غلظ الشئ» مانند کرم ضدّ رقّ است، آن گونه که در این نسخه آمده و مانند «ضرب» نیز آمده و استعداد برای چیزی، آمادگی برای آن است.

لفظ روایت به نقل ابن اثیر در نهایه، روشنتر است: در حدیث علی علیه السلام گفته شده است: «هر که ما خانواده را دوست دارد باید آماده کند برای فقر تن پوشی؛ یعنی باید زهد ورزد در دنیا و صبر کند بر فقر و درد، و تن پوش، ازار است و ردای دوش، و به قولی «جلباب» تنپوشی مانند مقنعه است که زنان سر و پشت و سینه شان را با آن می پوشانند، و جمع آن «جلابیب» است. جلباب کنایه از صبر است، چون صبر فقر را می پوشاند، آن گونه که جلباب تن را میپوشاند. و گفته اند:

جلباب و تن پوش کنایه از این است که سراپایش را فقر بگیرد، یعنی باید لباس فقر بپوشد و در ارتباط با فقر به گونه ای باشد که او را فرابگیرد، زیرا ثروت از احوال دنیا است و میان حب دنیا و حب اهل بیت جمع نمیشود.

ابن ابی الحدید گفته: ثابت است که پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «دوستت ندارد جز مومن و دشمنت ندارد جز منافق دودل.» و ثابت است که پیغمبر صلّی اللّه علیهوآله فرموده: «بلا به مومن شتابانتر است از آب به گودیها؛ و نتیجه درست این دو مقدمه این است که اگر کوهی او را دوست داشته باشد، از هم

1- . نهج البلاغه 2 : 168 شماره 111 مواعظ و حکم

می پاشد.»(1) شاید مقصود سید رضی از معنی دیگری که گفت، همین بوده و اینجا جای ذکر آن نیست، اگرچه جای تأمل دارد.

ابن میثم گفته: «تن پوش، مستعار است برای دل دادن به فقر و صبر بر آن؛ برای اینکه پوشش فقر است برای کسی که آماده آنها است و در بدخلقی و تنگدلی پدیدار می شود، و در سرگرانی که چهبسا به کفر می کشد؛ چنانچه پوشیده شود با پتو، و چون دوستی درست آنان پیروی از آنان و شیوه آنان را در پی دارد، و شیوه آنها فقر و ترک دنیا و صبر بر آن است، باید هر دوستی به شیوه فقر باشد و آماده آن گردد و تن پوشی از دل دادن و صبر فراهم سازد.» (2)

ابن قتیبه این معنا را با تعبیر دیگری آورده و گفته: هر کس ما را دوست دارد با کمترینِ دنیا بسازد و زندگی را با آن بگذراند.

همچنین گفته: صبر بر فقر را به تن پوش مانند کرده، زیرا فقر را میپوشاند چنانچه تن پوش، تن را؛ و گفته: آنچه روایت شده، گواه این تفسیر است که آن حضرت مردمی را بر در سرای خود دید و فرمود: «ای قنبر، اینان کیانند؟» گفت: «شیعه تو یا امیرالمومنین.» فرمود: «مرا چه شده که در آنها چهره شیعه نمیبینم؟» گفت: «چهره شیعه چگونه باشد؟» فرمود: «شکمهای به پشت چسبیده از گرسنگی، لبهای خشکیده از تشنگی، و دیده های آشفته از گریه.»

ابوعبید گفته: مقصودش فقر در دنیا نبوده است. نمیبینی که در میان دوستان آنان مانند دیگر مردم توانگرانی هستند؟ و منظور از فقر، در دیگرسرا است، در روز رستاخیز، و این سخن را برای پند و نصیحت و تشویق طاعت گفته، و گویا چنین اراده کرده که هر کس که ما را دوست دارد، خود را برای فقر در رستاخیز و آنچه او را در رنج میاندازد آماده کند، از عمل ثواب و تقرب به خدای تعالی و نزدیکی به او.

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 4 : 289
2- . شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی : 594

همچنین گفته: سید مرتضی گفته هر دو توجیه خوبند، اگرچه تفسیر ابن قتیبه بهتر است، و این است مقصود رضی که چه بسا تفسیر شود به معنی دیگر. - پایان سخن ابن میثم.

قطب راوندی پس از ذکر و تفسیر کلام ابن قتیبه و ابی عبید گفته: «مرتضی در آن، تفسیر سومی هم آورده: یعنی هر کس ما را دوست دارد، خود را مهار کند و به سوی طاعات بکشاند، و او را رام کند به شکیبایی بر آنچه نخواهد. فقر این است که بینی را سوراخ کنند و ریسمانی در آن بکشند و با آن رامش بسازند.»

و نهان نیست اگر مقصود صبر بر فقر و نهان کردن آن و خودداری از اظهار نیاز باشد به مردم، که از آن به تن پوش تعبیر شده چنانچه در آغاز بدان اشاره شد، اعتراض ابیعبید وارد نیست که گفته در دوستان این خانواده چون دیگران توانگران نیز وجود دارند، زیرا در این صورت، خصوصا همان مستمندانشان فرمان صبر دارند و دستوری است برای آنان که ندارند و باید صبر کنند و آن را فاش نکنند، و دلالت ندارد بر نفی ثروت در میان شیعیان؛ اما درباره خبر نخست، گفتهاند: چهبسا مقصود از آن سختی، دوستی آنان باشد به طور کامل و این نزدیک است به قول آن حضرت: «راستی کار ما سخت و سختیآور است و جز فرشته مقرب تحمل آن را ندارد ، یا پیغمبر مرسل، یا بنده ای که خدا دل او را به ایمان آزموده است.» (1)

و از هم پاشیدن کوه از محبت او، به سبب سنگینی این بار است و سختی مهابتش و چون گفته خداوند است که: «لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللّه»، {و اگر فرو آورده بودیم این قرآن را بر کوه میدیدی که خاشع و درهم شکسته بود از ترس خدا.}(2) و همچنین این گفته خداوند: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَهَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها»، {ما پیشنهاد کردیم امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها رو گرداندند از اینکه آن را

1- . کافی 1 : 401
2- . حشر / 21

بردارند و هراس کردند از آن. }(1) و ظاهر این است که مقصود از دوستی در حدیث، دوستی عوام و عموم مردم نیست، بلکه آن دوستی است که مایه همانندی به آن حضرت است به وجه کامل و پیروی تمام از او در فضائل و کردارهای نیک به اندازه توان، اگرچه پایه بلند او را درک نمیتوان کرد، و از دسترس وهم و گمان بیرون است و کوه باید از برداشتن چنین بار سنگینی از هم بپاشد.

توضیح: در این اخبار که از طریق خاصه و عامه رسیده، دلالت روشنی است بر اینکه پیغمبران و اوصیای علیهمالسلام نیز در بیماریهای محسوسه و بلاهای جسمانی چون دیگرانند و به گفتهای، به آن سزاوارترند؛ برای اینکه ثواب بیشتر میبرند، و این زیانی به پایه بلند آنها نمیرساند، بلکه پایدار کردن آنها را به دنبال دارد؛ همچنین، بیان این است که آنان آدم هستند، زیرا اگر از آسیبهای بشری آسوده بودند، با معجزاتی که داشتند، مطالبی درباره آنان گفته میشد، همان گونه که ترسایان درباره پیغمبرشان عیسی علیهالسلام گفتهاند.

و این تأویل در خبر، وارد است؛ بلا برای آنها هدیه ای است از خدا برای رسیدن به درجاتی که به آنها دسترسی نیست جز از راه بلا کشیدن؛ همان گونه که درجاتی وجود دارد که به آنها نمیتوان رسید مگر با شهادت؛ و خدا با آن، منت می گذارد بر بنده ای که دوستش دارد، برای بزرگداشت و ارجمندی او؛ چنان که در خبر شهادت امام حسین علیهالسلام آمده که پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله را در خواب دید که به او فرمود: «ای حسین، تو را در بهشت درجه ای است که به آن نمیرسی جز به وسیله شهادت.»

بیشتر علما چیزهایی را که نقص به شمار میآید و مردم از نزدیکی به آنها نفرت دارند، جدا کردند، بیماریهایی چون دیوانگی و خوره و پیسی؛ و دعای پناه بردن از آنها به خدا، که پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله میخوانده، برای آموختن به دیگران بوده است، چراکه خود از آنها مصونیت داشتهاند.

1- . احزاب / 73

محقق طوسی در تجرید، در شمار آنچه باید در هر پیغمبری وجود داشته باشد، گفته است: عصمت و کمال عقل، هوش و تیزفهمی، رأی متین و سهو نکردن و آنچه مایه نفرت مردم است: از پستی پدران و زنای مادران، و دلسختی و تندی و اُبنه و مانند آنها و خوردن غذا در میان راه.

علامه در شرح این مطلب گفته: باید برکنار باشد از بیماریهای نفرتآوری چون اُبنه (گرهی در بند پا)، سلس الریح، خوره و پیسی، زیرا همه اینها مایه نفرت از او است و مخالف غرض بعثت؛ و قوشچی، سلسل البول را هم به آنها افزوده است.

قاضی عیاض، از علمای مخالفین، در کتاب شفاء خود گفته: «خدا فرموده: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِكُمْ»، {و نیست محمد جز رسولی که رسولانی پیش از او بودند، آیا اگر مرد یا کشته شد شماها از دین بر میگردید.}(1) و باز فرمود: مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كانا يَأْكُلانِ الطَّعام»، {نبود مسیح زاده مریم، جز رسولی که پیش از او رسولانی بودند و مادرش صدیقه بود و هر دو خوراک میخوردند.}(2) و باز فرموده: «وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْواق»، {ما نفرستادیم پیش از تو از فرستاده ها، جز که میخوردند خوراک و می رفتند در بازارها.}(3) و فرمود: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحی إِلَی»، {بگو همانا من یک آدمم مانند شما که به من وحی میرسد.}(4)

پس محمد صلّیاللَّهعلیهوآله و دیگر پیغمبران آدمی بودند، و به سوی آدمیان فرستاده شدند، و اگر آدمی نبودند مردم نمیتوانستند با آنها روبرو شوند، و از آنها بپذیرند، و با آنها گفتگو کنند. خدا فرموده: «وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا»، {و اگرش فرشته میساختیم او را مردی مینمودیم.}(5) که نمیبود جز در پیکر آدمی که

1- . آل عمران / 144
2- . مائده / 75
3- . فرقان / 20
4- . کهف / 110

5- . انعام / 9

بتواند آمیزش کند با مردم، زیرا نتوانند روبرو شوند با فرشته و با او گفتگو کنند و او را بینند در پیکره خود او؛ و فرموده: «لَوْ کانَ فِی الْأَرْضِ مَلائِکَهٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنِّینَ لَنَزَّلْنا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَکاً رَسُولا»، {اگر در زمین فرشته هایی راه میرفتند پابرجا البته فرو آوردیم بر آنها از آسمان رسولی. }(1) که در روش خدا، نمیشود که فرشته جز برای همجنس خود رسول باشد، یا کسی که خدا او را برگزیده و نیروی روبرو شدن با وی را به او داده باشد، مانند پیغمبران و رسولان خدا.

و پیمبران و رسولان میانجی میان خدا و مردمند و فرمانهای او و وعد و وعیدش را به آنها میرسانند، و آنها را شناسا میکنند به آن اموری که از آنها چیزی نمیدانند، و از خلق، و جلال و سلطنت و جبروت و ملکوتش که از آنها بیخبرند، و از نظر ظاهر و تن و ساختمان، آنها به شکل آدمی هستند، و هرچه برای آدمیان رخ میدهد برای آنها نیز رخ میدهد، از پدیده ها و دردها، و مرگ و نیستی؛ و اوصاف انسانی و روح و درونشان والاتر از آدمیان دیگر است و وابسته به ملاء اعلی و هم وصف فرشته هایند و از دگرگونی و آفات معنویه در امان هستند، و غالبا دچار درماندگی آدمیان و سستی آدمیت نمیشوند؛ زیرا اگر درونشان چون بیرون تنهای بشری بود، تاب نداشتند که از فرشته ها چیزی دریابند و آنها را ببینند و با آنها گفتگو کنند، همان گونه که آدمهای دیگر نمیتوانند؛ و اگر تن و ظاهرشان چون فرشتهها بود، و بر خلاف دیگر آدمیان بود، بشر و کسانی که به سوی آنها گسیل میشدند تاب گفتگو با آنها را نداشتند، چنانچه پیش از این در قول خدای تعالی بیان شد.

و تن برونشان چون آدمیان ساخته شده و روح و درونشان به همراه فرشته ها است که پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «دو چشمم بخوابند و دلم بیدار است.» و فرمود: «من چون شماها نیستم، من شبیدارم و پروردگارم مرا بخوراند و بنوشاند.» پس درونشان پاک است از آفت، و پاکیزه است از کاستی و علت.

و در جای دیگر گفته: «پیش داشتیم که آن حضرت صلّیاللّهعلیهوآله و دیگر پیغمبران و رسولان آدمند و تن و برونشان تنها آدم است و رواست بر آنان آفتها،

1- . اسراء / 95

دگرگونیها، و دردها و بیماریها، و نوشیدن جام مرگ، که روا باشند بر همه آدمیان، و همه اینها نقصان در آنان نباشد، چون کاستی هر چیز به سنجش با اَتمّ و اکمل از نوع خود او است، و خدا نوشته بر جهانیان: «فِیها تَحْیَوْنَ وَ فِیها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُون»، {در آن زنده باشید و در آن بمیرید و از آن بیرون روید. }(1) و همه آدمیان را بر راه دگرگونیها آفریده است.

آن حضرت صلّیاللَّهعلیهوآله هم بیمار میشد، دچار گرما و سرما می گردید، گرسنه و تشنه میشد، خشم و دلتنگی میگرفت، رنج و خستگی به او میرسید، سستی و پیری داشت، او بود که افتاد و یک نیمه او خراشید و کفار سرش را شکستند و دندانش را شکستند، به او زهر نوشاندند، و جادویش کردند که درمان کرد، حجامت کرد و به خدا پناه برد و آنگاه مرد و جان داد - صلّی اللّه علیه و آله - و به رفیق اعلی پیوست و از خانه آزمایش و بلا رها شد.

اینها نشانه های ناگزیر آدمی هستند، و به پیمبران دیگر آسیبهای بزرگتر از این رسید که به سختی کشته شدند، و در آتش افکنده شدند، آنها را ارهبُر کردند، و برخی را خدا در پاره ای اوقات نگهداشت، و برخی در پناه خدا بودند، مانند پیغمبر ما، از شر مردم.

و اگر خدا باز نمیداشت ابن قمیئه را از پیغمبر ما در روز احد، و او را نهان نمیکرد از چشم دشمنانش نزد دعوت مردم طائف، البته چشم قریش را از دیدار او بست در هنگام بیرون رفتن او به سوی غار ثور، و شمشیر غورث را از او دور کرد، و سنگ ابیجهل و اسب سراقه را، و اگر او را از جادوی ابن اعصم حفظ نکرد، از آنچه بزرگتر بود حفظش کرد، و آن زهر زن یهودیه بود. همچنین، پیغمبران دیگر نیز گرفتاریها و عافیتها داشتند.

این از کمال حکمت خدا بود تا شرفشان را در این موارد آشکار کند، و امر آنها را روشن سازد، و سخن آنها را درباره آنها به کمال برساند، و با آزمایش خود آدمیت آنها را ثابت کند، و اشتباه را از ناتوانان بزداید، تا با دیدن عجائب معجزاتی

1- . اعراف / 25

که از دست آنها هویدا میشد، گمراه نشوند؛ چون گمراهی ترسایان بر عیسی بن مریم علیهالسلام، تا در بلا کشیدن آنان، برای امتهایشان دلداری باشد و مایه وفور ثوابشان باشد نزد پروردگارشان، و برای اتمام احسان بر آنها.

یکی از محققان گفته: پیشامدها و دگرگونیهای نامبرده، همانا مخصوص تن های بشری آنان بود که غرض از آن، روبرو شدن با بشر و مبارزه با آدمیزادها بود که همشکل آنان باشند؛ اما درونشان در بیشتر موارد از آن پیشامدها پاک بود و معصوم بود و وابسته به ملاء اعلی و فرشته ها، تا از آنها دریافت کنند و وحی را بگیرند، و پیامبر صلّیاللّهعلیهوآله فرموده: «دو چشمم در خوابند و دلم بیدار است.» و فرمود: «به راستی، من چون شما نیستم، من شبگذرانم نزد پروردگارم، و خوراکم دهد و نوشاندم.» و فرمود: «من آدمی نیستم، ولی آدمیام تا آدمیان دیگر به راه من درآیند.»

و گزارش داد که راز و درون و جانش بر خلاف تن و بیرون او است، و آفت هایی که بیرونش را میگیرند: از ناتوانی، گرسنگی، خواب و بیداری، به درونش راه ندارند. برخلاف دیگر آدمیان از نظر درون؛ زیرا دیگری چون میخوابد، تن و روحش را خواب فرامیگیرد، ولی آن حضرت در خواب، دلی هوشیار داشت، مانند لحظات بیداری خود، تا آنجا که در روایتی آمده: آن حضرت در خواب از حدث مصون بود، چون همان گونه که گفتیم دلش بیدار بود.

همچنین، هر کس جز او، در هنگام گرسنگی تنش ناتوان میگردد و نیرویش سست و به تمامی از میان میرود، اما پیامبر صلّیاللّهعلیهوآله گزارش داد که این اتفاقها برای او رخ نمیدهند و او برخلاف دیگران است؛ که فرمود: «من چون شما نیستم.» و همچنین میگویم که همه این احوال، رنج و بیماری و جادو و خشم به درون او راه نداشت، و از زبان او چیزی که او را نشاید شنیده نمیشد، و نه از اندام دیگرش، آن گونه که برای آدمیان دیگر رخ میدهد.

محقق طوسی در تجرید گفته: تنها یک رنج قبیح نیست که از ما سر بزند و یکی هم خوب، از خدای تعالی و از ما هر دو، و خوبیاش یا برای سزای بدکاری

است، یا سودی دارد و یا زیانی را در بر دارد که فزونی دارد بر آن درد، چون شیوه بر آن جاری است، یا برای رفع زیان است.

و روا است که در مورد سزا، کیفر بدکاری باشد، و صِرف لطف در درد آوردن مکلف، برای خوبی آن بس نیست، و اختیار کشنده درد در حال آن، شرط خوبی آن نیست، عوض سودی است برای پاداش بی بزرگداشت و احترامی که در حق خداوند بایست به جا آورد، در برابر دردهایی که برای بنده ها فرود میآورد ، و در برابر تفویت منافع کسی برای مصلحت دیگری، و هم در برابر غمناک کردن مکلف و هر بنده دیگر، خواه به استناد علم بدیهی باشد، یا علم از روی دلیل، یا گمان غم آور. نه آنچه مستند باشد به کار خود بنده که عوض آن از سوی خدا واجب نیست؛ و یا فرمان دادن به بنده هایش برای انجام کار زیانبخش و مباح کردن آن، یا توانا کردن نابخردان در انجام آنها، چون کودک و دیوانه، برخلاف سوزاندن و دنبال افکندن در آتش یا کشتن در گواهی دروغ، و عدالت بر خدا بایست است به حکم خرد و دلیل شرع، و روا نیست ستمکار را به ستم تمکین کند، بی عوض نقدی که برابر ستم او باشد و آن را جبران کند.

و اگر ستمدیده بهشتی باشد، عوضهایی که او را باید پخش بر اوقات کند، یا به مانند آنها بر او تفضل کند، و اگر دچار عقاب است، در عوض، جزیی از عقابش را بیندازد به طوری که سبکی آن پدید نشود به واسطه پخش کردن آن مقدار ناقص بر اوقات، و واجب نیست پیوسته بودن و همیشگی عوض برای نیکو بودن آنچه بر مختار با درد فزون است، گرچه دنباله آن بریده شود، و نباید عوض در دنیا باشد برای احتمال مصلحت در تأخیر آن، و دردناک بودن قطع عوض، منع می شود.

با اینکه اینجا، محل نزاع این موضوع نیست، و لازم نیست که به صاحب آن فهماند که عوض است و سود معینی نباید و اسقاط عوض دردها، نشاید، و عوض بر خدا واجب است که فزوده شود تا اندازه ای که هر خردمند به آن خشنود گردد و بر ما به اندازه برابر واجب است.

و علامه نوراللَّه ضریحه در شرح آن گفته: ما بیان کردیم که لطف و صلاح بینی هر دو واجبند و آن بر دو بخشند: مصالح دینی و مصالح دنیوی، که سودهایی

در دنیا باشند، و مصالح دینی که برای مکلف زیانآورند (چون دادن زکات و جانبازی در جهاد) یا سودآور هستند؛ زیانآورها دردها و بیماریها، و مانند آنها، از مرگ و میرها و گرانی و قحطی هستند، و سودها، مانند تندرستی و وسعت روزی و ارزانی.

مردم درباره نیکی درد و زشتی آن اختلاف دارند. ثنویه (باورمندان به دو خدایی) معتقدند هر گونه دردی زشت است؛ جبریان میگویند هر آنچه از خدا است نیک است؛ بکریه و اهل تناسخ و عدلیه، برخی را نیک میدانند و باقی را زشت، و در وجه نیکی آن هم اختلاف دارند.

علامه در ادامه میگوید: معتزله میگویند درد به چند شرط نیکو است:

1. برای سزاواری دردناک.

2. برای سود بزرگی که با دردناکی پرداخت شود.

3. برای دفع زیانی بزرگتر از آن درد.

4. با شیوه عادی انجام شود، همچون کاری که خدا میکند با کسی که زنده است و ما او را در آتش میافکنیم.

5. اینکه برای حفظ جان انجام شود، چنانچه ما درد نثار کسی میکنیم که آهنگ کشتن ما دارد، زیرا اگر بدانیم که درد آوردن شامل یکی از این وجوه است، به طور قطع آن را نیکو میدانیم. شرط خوبی درد ابتدایی که خدا به بنده وارد میکند این است که دارای لطف باشد برای شخص دردکشیده یا برای دیگری؛ زیرا دردی که سودی بیشتر از خود نداشته باشد تا به این سبب، شخص آن را برگزیند، ستم به شمار میآید، و اگر لطفی ندارد، بیهوده است، و هر دو زشتند و بر خدا روا نیستند. از این رو، ابوهاشم در مورد بیماری کودکان، با وجود داشتن پاداش بیشتر، لطف را برای مکلف دیگر لازم دانسته است.

مصنف (محقق طوسی) چون ابیحسین بصری، روا داشته که در مورد کفار و فساق، دردها کیفر آنان باشند؛ و قاضی القضات از آن منع کرده و عقیده دارد بیماریهای آنان محنت است نه کیفر؛ و مصنف چون قاضی و شیخین گفته: صرف لطف در خوبی دردمندی کفار بس نیست، بلکه عوض لازم است، برخلاف جمعی که

آن را کافی دانستهاند؛ و اگر فرض شود لذتی هم در لطف دارای درد باشد، آیا سزا است که خدای تعالی آن درد را به زندگان بدهد، در قبال لطف در حق کس دیگری؛ با عوضی که مکلف بپذیرد، اگر به او پیشنهاد شود؟ ابوهاشم گفته: آری، و ابوحسین گفته: نه، و مصنف (محقق طوسی) هم پیرو او شده است.

و شرط نیست در حسن دردی که خدا آغاز کند، پسندیدن شخص دردکش، عوض بیشتر از آن را در حال حاضر؛ و اینکه گفته عوض بی پیرایه، بزرگداشت و احترام است، برای این است که از ثواب طاعت جدا است.

آنچه در آن عوض بر خدای تعالی، لازم است مستحق بداند، چند چیز است:

1. دردمند کردن بنده به بیماری و مانند آن.

2. تفویت سودها که از خدا برای صلاح دیگری انجام شود. پس، اگر خدای تعالی پسر زید را بمیراند، چون میداند اگر بماند پدر از او سودی میبرد، باید که به پدر از منافع فرزندش عوض بدهد؛ و اگر میدانسته برایش سودی ندارد - زیرا او پیش از سودمندی خواهد مرد - عوضی لازم نیست، چون خدا سودی از او را از میان نبرده است؛ از این رو، اگر مالش را تلف کند باید عوض بدهد، خواه آن را بداند، یا نه؛ زیرا تفویت سود چون دادن درد باشد، و اگر دردی به او داد و نفهمید، عوض باید بدهد؛ همچنین است اگر سودی برای او قرار بدهد و نفهمد، و مرا در این باره تأمل است.

3. غمناک کردن؛ که خدا وسیله غم فراهم میکند و اگر غم از خود بنده باشد، عوضی بر خدای تعالی ندارد.

4. فرمان خدا به بنده هایش مبنی بر درد وارد کردن بر جانوران، یا مباح کردن آن برای خوردن و جز آن، خواه فرمان واجب باشد چون قربانی در حج، یا مستحب چون قربانی دیگر، عوض همه اینها بر خدا است.

5. نابخردانی چون درنده های وحشی و پرنده های شکاری، و خزنده هایی مانند مار و کژدم را تسلط دادن بر آزار آدمیان، که نزد عدلیه مورد اختلاف است و چهار قول دارد:

1. عوض بر خدا باید مطلقا، که به «جبایی» منسوب است.

ص: 302

2. عوض بر عهده کسی است که آزار میدهد، و این از ابیعلی نقل شده است.

3. در اینجا، عوض نه بر عهده خدا است و نه بر جانور.

4. قاضی گفته: اگر جانور ناچار باشد از آزار کردن، عوض بر خدا است، وگرنه بر خود جانور است. اگر کودکی را در آتش بیفکنیم و بسوزد، آزاردهنده و سوزاننده، خدا است و عوض آن بر عهده ما است؛ و چون آزار باید طبق حکمت باشد، نیک است که برای اجرای شیوه آفرینش و خدا، ما را از این کار غدقن کنند؛ و گویا آن کسی که در آتش افکنده است آزاررسان است و عوض بر عهده ما است نه بر خدا. همچنین، اگر دو گواه دروغ نزد حاکم بر قتلی اقامه شوند، عوض بر گواهان است، نه بر خدا که قصاص را واجب کرده، و نه بر امام که انجام داده و بر آن دو عوض لازم نیست. چون با گواهی آن گواهان، بر امام لازم شده که آزار بدهد به حکم شرع، و گویا آزاردهنده گواهان بودند، زیرا پذیرش گواهی، یک شیوه شرعی است که باید طبق قانون انجام شود، مانند شیوه های حسی و تکوینی.

عدلیه اختلاف دارند در اینکه انتقام و کینستانی برای خدا واجب است یا نه؟ گروهی گفتهاند: بر خدا باید، تا براساس حکم خرد انتقام ستمدیده را از ستمگر بستاند، زیرا او سرپرست بنده ها است و نظرش چون نظر پدر است بر آنها.

و کسانی گفتهاند که با دلیل شرعی، پاداش بر خدا لازم است، نه به حکم خرد؛ و مصنف (محقق طوسی) آن را به حکم خرد و شرع بر خدا لازم شمرده است. آیا سزاوار است که خدا به ستمگری نیروی ستمگری ببخشد در صورتی که پاداشی حاضر برای جبران آن ندارد؟ مصنف گفته: نه؛ و عدلیه درباره این موضوع با دیگران اختلاف دارند.

ابوهاشم و کعبی گفتهاند: آری، ولی کعبی گفته: روا است که ستمگر بمیرد و در برابر، ظلمی نداشته باشد و خدا عوض را به ستمدیده تفضل کند و به او بدهد. ابو هاشم گفته: نه، بلکه تقیه لازم است، زیرا انتقام واجب است و تفضل واجب نیست و روا نیست واجب به جایز مشروط شود.

سید مرتضی گفته: تقیه نیز تفضل است و نمیتوان انتقام را به آن وابسته کرد، از این رو، عوض فوری لازم است. مصنف هم آن را پسندیده است.

بدان که پاداشخواه یا بهشتی است یا دوزخی؛ اگر بهشتی است و گفتیم جزا تا همیشه است که بحثی نیست، و اگر گفتیم پایان یابد، اعتراض میشود که قطع آن، خود درد و آزار باشد.

از دو راه به این اعتراض پاسخ دادهاند:

1. پاداش را بخش بر اوقات بسیار کنند و به او رسانند تا قطع آن را در نیابد و آزاری نکشد.

2. خدا پس از پایان آن به وی تفضل میکند و مانندش را همیشه به او می رساند تا آزاری و دردی بر او نباشد؛ و اگر دوزخی است و سزاوار کیفر، خدا به اندازه عوضی که برای او لازم است از کیفر او میکاهد، زیرا به حکم خرد سود رسانی با دفع زیان از هم جدا نیست؛ و چون کیفرش سبک گردد و آزارهایش کلان باشد، میداند که کیفرش پس از اینکه این قدر از آن کاسته شده سخت تر خواهد بود، و از این رو آسایشی ندارد. یا میگوییم خدای تعالی عوض آزارهایش را چنان بر اوقات کیفرش بخش کند که سبکی کیفر را درنیابد.

در کل، علما خلاف دارند که دوام عوض بایست یا نه؟ جبایی گفته: آری، و ابوهاشم گفته: نه، و مصنف آن را پسندیده است. پس، لازم نیست به عوضخواه بفهمانند که فراوانی در زندگی او عوض است برای او، برخلاف ثواب که باید دانسته به او پرداخت شود. بنابراین، می شود خدا در دنیا به برخی از عوضخواهان نامکلف فراوانی بدهد و آنها نفهمند که عوض است؛ یا اینکه کینخواهی کند برای برخی از مردم در این جهان و بازگشت آنان در دیگرسرا لازم نیست. عوض، سود خاصی نیست بلکه با هر سودی که دلخواه عوضستان است پرداخت می شود، برخلاف ثواب که باید برای مکلف از جنس لذتهای شناخته شده او باشد.

همچنین، نمیشود عوض را گذشت کرد و از طرف عوضخواه بخشید، نه در دنیا و نه دیگرسرا، خواه بر عهده خداوند باشد یا دیگری. این گفته ابیهاشم و قاضی است و ابوالحسین عقیده دارد که اگر عوض بر ما باشد می توان با گذشت

عوض خواه ساقط گردد و ستمگر از ستمکش حلالیت طلبد و او حلالش کند، برخلاف عوضی که بر عهده خدا است که اسقاط ندارد، زیرا اسقاطش از خدا بیهوده است، چراکه سودی برای او ندارد.

آنگاه، پس از اینکه دلیل قاضی را بر عدم صحت همه آن به طور مطلق آورده، گفته: موجّه نزد من جواز بخشش آن است، زیرا حق او است و بخشش آن برای طرف سود دارد و می شود حق را به او واگذاشت. بنابراین، اگر عوض بر خدا باشد می شود عوضخواهش آن را به بنده دیگری ببخشد، اما ثواب طاعت را که بر عهده خدا است، نمیشود به دیگری بخشید و خود را بی بهره کرد، زیرا به عنوان ستودن داده میشود و نمیتوان آن را به ناستوده داد.

آنگاه گفته: عوضی که بر عهده خدا است، لازم است بیش از آزار و دردی باشد که از کار خدا یا فرمانش یا اباحه و یا مسلط کردن نابخرد بوده، و آن فزونی، رضایتبخش هر خردمندی است، که در برابر آن عوض، آزار کشیده است، زیرا اگر آن عوض نباشد، ستم آشکار میگردد، و اگر برابر همان درد و آزار باشد، آن را گویا نابود کرده و چیزی عاید کشنده درد نشده است. ولی عوضی که بر ماها باید، برابر همان آزار و درد، سزاوار است؛ یا آنچه که سود را از میان برده است، زیرا فزونتر از آنچه غرامت است، ستم است بر عوضده، و غرامتی که در عهده است، زشتی آن ستم را از میان نمیبرد؛ و نباید به آن اندازه باشد که در درد و آزار از خدا شرط کردیم.»

خلاصه، آنچه را که علامه در این باره ذکر کرده، با همه درازی، آوردیم تا آگاه شوی بر آنچه اصحاب ما به پیروی از معتزله گفتهاند. بیشتر دلیلهایی که آنها برای دعواهای خود آوردهاند علیل است، و بلکه برخی از آنها مخالف با بسیاری از آیات و اخبار هستند، و نقل و شرح و تفصیل آنها مناسب این کتاب نیست، و خدا داناتر است به صواب، و پاره ای گفتار در این باره به زودی بیان خواهد شد.

باب سیزدهم : مومن در پرده است و کارش مورد قدردانی قرار نمی گیرد

مولف: انشاءاللَّه تعالی تعدادی از اخبار را در این باره، در دو باب از ابواب کتاب العشره میآوریم چنانچه خواهی دانست، و باید در اینجا پاره ای از آن را یادآور شویم.

1. علل الشرایع: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن مکفر است و زیر پرده، برای آنکه نیکی او به سوی خدای عزوجل بالا رود و در میان مردم منتشر نمیشود؛ و کافر مشهور میشود، زیرا نیکی او در میان مردم منتشر میشود و به آسمان بالا نمی رود.» (1)

2. علل الشرایع: امام علی علیهالسلام فرمود: «رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله زیر پرده بود و نیکویی او تقدیر نمی شد و نیکی و احسانش بر قریشی و عربی و عجمی، همه شایان بود، و احسان چه کسی بزرگتر است از رسول خداصلّیاللَّهعلیهوآله بر این مردم، و همچنین ما خاندان زیر پرده نهان هستیم و از احسان ما قدردانی نمیشود و خوبان مومنان هم زیر پرده هستند و از احسانشان قدردانی نمیشود.» (2)

3. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن مکفّر است و زیر پرده.» (3) و در روایت دیگری آمده است: «آن برای این است که نیکی او به آسمان برآید، و در میان مردم منتشر نگردد، و از کافر قدردانی شود.»

1- . علل الشرائع 2 : 247
2- . همان
3- . کافی 2 : 251

توضیح: «المومن مکفّر»: مکفّر به صیغه مجهول از باب تفعیل است؛ یعنی مردم از کار خوب او تقدیر و تشکر نمی کنند. با توجّه به ادامه خبر، فیروزآبادی می گوید: مکفّر - مانند معظّم - کسی است که احسانش مورد انکار قرار می گیرد، و نیز کسی که در آهن بسته شده است. جزری در نهایه میگوید: «در حدیث است که «المومن مکفّر»: یعنی مصیبت به خودش و مالش می رسد تا گناهانش را جبران کند.» این معنی در این روایات راه ندارد و گویا مقصود از علت این است که چون نیکی او خالص برای خدا است و مورد پسند او، خدا نمیخواهد او پاداشی در دنیا داشته باشد و نعمت او زیر پرده میماند تا ثواب دیگرسرایش کامل باشد؛ و کافر چون شایسته ثواب دیگرسرا نیست، پاداش دنیایی دارد، چون عبادتهای شیطان.

و گفتهاند: این برای آن است که مومن نیکی خود را از مردم نهان کند، و خود نمایی و شهرت طلبی نداشته باشد و به سوی خدا بالا رود و در مردم منتشر نشود، و کافر آشکارا برای خودنمایی و شهرت طلبی کار میکند و در مردم منتشر میشود، و خدایش نمیپذیرد و به درگاه او بالا نمیرود.

و گفتهاند: کارهای نیک بسیاری دارد که جز خدا و آموخته های وحی او نمیدانند، زیرا نیکی او همان دادن پول و کالا نیست بلکه مانند زنده بودن مردم است به وجود او، و مانند آنها، از نعمتهای بزرگ نهانی.

و برخی گفتهاند: برای این است که مومن نیکی به ناتوانان و مستمندان میکند و آنان نزد مردم آبرویی ندارند و نامور نیستند و از این رو، نیکی او زبانزد مردم نمیشود؛ در حالی که کافر به معروفین و شاعران و مردان نامور نیکی میکند و پر آوازه میشود.

اگر کسی بگوید: برخی از این توجیهات، منافی است با آنچه در باب ریا خواهد آمد، که: خدای تعالی کردار خالص را پدیدار میکند، و در چشم مردم بیش مینماید، و هر کس برای مردم کاری میکند، خدا آن را در دیده مردم اندک می سازد؛ ما میگوییم که می شود این اخبار را حمل بر غالب کرد و آن دیگری را به کمیاب و نادر؛ یا این را به مومن خالص و آن را به دیگران؛ یا این را بر عبادت مالی و آن را بر عبادت بدنی، حمل کرد.

باب چهاردهم : نشانه های مومن و صفات او

آیات:

- إِنَّمَا الْمومِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ أُولئِکَ هُمُ الْمومِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ.(1)

{مومنان، همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دلهایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگار خود توکّل می کنند. همانان که نماز را به پا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند. آنان هستند که حقّاً مومنند، برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزیِ نیکو خواهد بود. }

- وَ الْمومِنُونَ وَ الْمومِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ یُطِیعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ.(2)

{و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می دارند، و از کارهای ناپسند بازمی دارند، و نماز را بر پا می کنند و زکات می دهند، و از خدا و پیامبرش فرمان می برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد، که خدا توانا و حکیم است. }

- وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ.(3)

1- . أنفال / 2 - 4
2- . توبه / 71
3- . یوسف / 106

{و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می گیرند.}

- قَدْ أَفْلَحَ الْمومِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِلزَّکاهِ فاعِلُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ.(1)

{به راستی که مومنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده رویگردانند، و آنان که زکات می پردازند، و کسانی که پاکدامنند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هر که فراتر از این جُوید، آنان از حد درگذرندگانند. و آنان که امانتها و پیمان خود را رعایت می کنند، و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند، آنانند که خود وارثانند، همانان که بهشت را به ارث می برند و در آنجا جاودان می مانند.}

- الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ وَ إِذا یُتْلی عَلَیْهِمْ قالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لا نَبْتَغِی الْجاهِلِینَ.(2)

{کسانی که قبل از آن، کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم، آنان به [قرآن] می گروند. و چون بر ایشان فرو خوانده می شود، می گویند: «بدان ایمان آوردیم که آن درست است [و] از طرف پروردگار ماست ما پیش از آن [هم] از تسلیم شوندگان بودیم.» آنانند که به [پاس] آنکه صبر کردند و [برای آنکه] بدی را با نیکی دفع می نمایند و از آنچه روزی شان داده ایم انفاق می کنند، دو بار پاداش خواهند یافت. و

1- . مؤمنون / 1 - 11
2- . قصص / 52 - 55

چون لغوی بشنوند از آن روی برمی تابند و می گویند: «کردارهای ما از آنِ ما و کردارهای شما از آنِ شماست. سلام بر شما، جویای [مصاحبت] نادانان نیستیم.}

- إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ أَ فَمَنْ كانَ مومِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوى نُزُلاً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ.(1)

{تنها کسانی به آیات ما می گروند که چون آن [آیات] را به ایشان یادآوری کنند، سجده کنان به روی درمی افتند، و به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند و آنان بزرگی نمی فروشند. پهلوهایشان از خوابگاهها جدا می گردد [و] پروردگارشان را از روی بیم و طمع می خوانند، و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند. هیچ کس نمی داند چه چیز از آنچه روشنی بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می دادند برای آنان پنهان شده است. آیا کسی که مومن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند. اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به [پاداشِ] آنچه انجام می دادند در باغهایی که در آن جایگزین می شوند، پذیرایی می گردند.}

- وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ وَ الَّذِينَ إِذا أَصابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.(2)

{و آنچه پیش خداست برای کسانی که گرویده اند و به پروردگارشان اعتماد دارند بهتر و پایدارتر است. و کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاریها خود را به

1- . سجده / 15 - 19
2- . شوری / 36 - 40

دور می دارند و چون به خشم درمی آیند درمی گذرند. و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] داده و نماز برپا کرده اند و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند. و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد، یاری می جویند [و به انتقام برمی خیزند]. و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی دارد.}

- مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوى عَلى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً.(1)

{محمّد صلّياللَّهعليهوآله پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامتِ [مشخّصه] آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است. این صفت ایشان است در تورات، و مَثَلِ آنها در انجیل چون کشته ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد، تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.}

- وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ إلى قوله إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ.(2)

1- . فتح / 29
2- . بينه / 5 - 8

{و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند، و در حالی که به توحید گراییده اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند، و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همین است. کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند و [نیز] مشرکان در آتش دوزخند، [و] در آن همواره می مانند اینانند که بدترین آفریدگانند.

{در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آنانند که بهترین آفریدگانند. پاداشِ آنان نزد پروردگارشان باغهای همیشگی است که از زیر [درختان] آن، نهرها روان است، جاودانه در آن همی مانند خدا از آنان خشنود است و [آنان نیز] از او خشنود این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.}

تفسیر:

«انما المومنون»(1): منظور، مومنان کاملد هستند.«وجلت قلوبهم»: یعنی برای یاد خدا فزع و ترس دارند، چرا که خدا را بزرگ می دارند و هیبت از جلال او دارند. «زادتهم ایماناً»: با آیات، یقین و آرامش نفس آنان زیاد می شود. «و علی ربّهم یتوکّل»: و توکل آنان واگذاری هر کارشان است به خدا در بیم و امید، و حق ایمانشان این است که دارای مکارم اخلاق و کردار نیک و پایه هاشان نزد خدا ارجمندی و والایی و آمرزش گناهان گذشته آنها است و روزی ارجمندی دارند در بهشت. به گفته علی بن ابراهیم این آیه درباره امیرمومنان و ابیذر و سلمان و مقداد نازل شده است. (2)

«دوستان یکدیگرند»:(3) و یاران و یا سرپرست کارهای هم. «سیرحمهم الله»: «سین» تأکید بر وقوع دارد.

«إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُون»، {جز اینکه مشرکانند.}(4) : گفته اند: در پرستیدن جز خدا، یا به سبب اینکه دانشمندان خود را ارباب میگیرند، یا برای خدا پسر میسازند، یا

1- . انفال / 2
2- . تفسیر قمی : 236
3- . توبه / 71
4- . یوسف / 106

نور و ظلمت را دو مبداء جدا میدانند، یا با نظر به تأثیر اسباب در امور و مانند آن، و تفسیر آن در اخبار خواهد آمد که منظور شرک در طاعت است از شیطان، و یا یاری خواستن و توسل به جز خدا و مانند آنها. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُون»، {رستگارند مومنان.}(1) : از امام باقر علیهالسلام روایت شده است که: «مومنان، مسلماند و نجیب هستند.»(2)

{که خاشعند.}: در نماز خود؛ و به قول علی بن ابراهیم: «دیده فرو میگیرند و دل به آن میدهند.»(3)

و به روایتی: «دیده به زمین میدوزند.» و تفسیرش در کتاب صلاه خواهد آمد.

در برخی اخبار، «لغو» به سرود و ملاهی تفسیر شده، و در برخی به هر گفتاری که ذکر خدا در آن نباشد، و در برخی به گوش سپردن به داستانها، و در برخی این است که کسی به تو سخنی بندد به ناحق، یا وصفی از تو کند که نداری و باید از آن رو گردانی. «اولئک هم العادون»: یعنی در عدوان و تجاوز کاملند.

{رعایت امانت و عهد}: با خدا یا مردم، و وفای به آن است و اصلاح آن. {محافظت بر نماز}: مواظبت بر اوقات و احکام آن. «اولئک»: یعنی اینان که اوصاف را دارند. «هم الوارثون»: همان وارثانند؛ و از امیرمومنان است که: این آیه درباره من نازل شده است.

«الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ »، {آنان که کتابشان دادیم}(4) : گفته اند درباره مومنان اهل کتاب نازل شده که گفتند ما قرآن را کلام خدا میدانیم و از این پیش مسلمان بودیم، چون در کتابهای پیشین یادآور بوده است. «در برابر صبر آنها»: از امام صادق علیهالسلام روایت شده که مقصود صبر بر تقیه است. حسنه، تقیه است و سیئه، فاش کردن راز ائمه؛ و به قول علی بن ابراهیم، خود امامانند علیهمالسلام که با

1- . مؤمنون / 1
2- . کافی 1 : 391
3- . تفسیر قمی : 445

4- . قصص / 52

نیکیهای خود جلو بدی مخالفان خود را میبندند. {انفاق میکنند.}: در راه خیر هزینه مینهند. {چون سخن بیهوده میشنوند و از آن رو میگردانند.}: به قول علی بن ابراهیم، لغو، دروغ است و لهو و سرود، و گفته همان امامان است علیهمالسلام که از همه اینها رویگردان هستند. {و گفتند.}: به لغوگویان. {سلام بر شما.}: خداحافظ، برای بدرود آنها. «لا نبتغی الجاهلین»: خواهان همصحبتی آنان نیستیم.

«إِذا ذُكِّرُوا بِها»، {چون یادآور شوند بدانها.}(1) و پند داده شوند، {به سجده افتند}: از خوف عذاب خدا. «و سبّحوا بحمد ربّهم»: یعنی او را از آنچه شایسته او نیست تنزیه کنند، مانند ناتوانی در برانگیختن مردگان. {و حمد او گویند.}: به سپاس خدا، برای اینکه آنان را بر اسلام موفق داشت و هدایت به آنان داد. «و هم لا یستکبرون»: استکبار از ایمان و اطاعت نمی کنند. «تتجافی جنوبهم»: یعنی بالا می آید و از بسترها دور می شود. {از بسترها}: یعنی فرش ها و بستر خواب.

در مجمعالبیان از امام باقر و صادق علیهماالسلام روایت شده است که: «نماز شب خوانانند که از بستر برمیخیزند برای نماز.» - «و یدعون ربّهم»: خدایشان را می خوانند. «خوفاً»: از ترس خشم او. «و طمعاً»: و امید به رحمت او. «من قرّه أعین»: یعنی از آنچه چشم هایشان به آنها شاد می شود. (2)

از امام صادق علیهالسلام روایت شده که: «کردار خوبی از بنده خدا نیست جز که در قرآن ثوابی برای آن آمده، مگر نماز شب که خدا از کلانی آن بیانش نکرده است.» و فرموده: «تتجافی جنوبهم...» - تا: «یعلمون»

«کمن کان فاسقاً»: یعنی خارج از ایمان. «لا یستوون»: در شرافتمندی و ثواب. «نُزلاً»: «انزل» چیزی است که بر فردی که در جایی فرود می آید و منزل می کند فراهم می شود، مانند غذا و آب و ... «و ما عند الله»(3) : یعنی ثواب آخرت

1- . سجده / 15
2- . مجمع البیان 8 : 331
3- . شوری / 36

.«خیر و أبقی»: چون سود خالص است و دوام دارد. «و الذین استجابوا لربّهم»: یعنی پذیزفتند آنچه را که به آنها دستور داده شده بود.

«وَ أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُم»، {و کارهاشان به مشورت میان آنها است.}(1) : یعنی میان آنان مشورت است و استبداد به رای ندارند تا آن که مشورت کنند و بر یک قطر جمع شوند و این از شدّت بیماری و هوشیاری آنان در امور است. به قول علی بن ابراهیم: در هر کار دینی با امام مشورت میکنند. {که نیاز دارند آنان کینخواهی کنند از کسی که به آنها ستم میکند.}: بی تجاوز از حد؛ و گفتهاند: یکدیگر را یاری میکنند؛ و گفتهاند: مومنان را دو دسته کرده: یکی اهل گذشت (و یکی کین ستان) و گفته اند: آنها را به دلیری ستوده پس از ستودن به فضائل مهم، و این منافات ندارد با ستودن آنها به گذشت، زیرا گذشت دلیل ناتوانی کسی است که از او گذشت شده، و کینخواهی اشعار دارد به ایستادگی در برابر دشمن، و بردباری در برابر درمانده پسندیده است و برابر زورگو، ناپسند؛ زیرا او را گستاخ میکند {و به ستم وامی دارد}: هر کس که بگذرد و با مخالف سازش کند. {مزدش با خدا است.}: وعده ای است مبهم که دلیل بزرگی موعود است.

در مجمع البیان، از پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله روایت شده است: «در روز رستاخیز جارچی جار میکشد: «هر کس مزدش با خدا است به بهشت میرود.» میگویند کیست که مزدش با خدا است؟ پاسخ میدهند: «گذشت کننده های از مردم، بی حساب به بهشت میروند.»(2)

«انّه لا یحبّ الظالمین»: منظور از ظالمان، آغازگران به بدی است و کسانی که در انتقامگیری تجاوز می کنند

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»(3) : بیان مورد گواهی است که خدا فرموده است: {برای گواه بس است.} یا آغاز سخن است، به همراه آنچه به او عطف شده، و آنچه پس از

1- . شوری / 38
2- . مجمع البیان 9 : 34
3- . فتح / 29

این دو است خبر محسوب می شود. «و الذین معه اشداء علی الکفّار رحماء بینهم»: یعنی بر مخالفان خویش سخت اند و در میان خود با رحمت هستند. {می بینی آنها در رکوع و سجودند.}: زیرا بیشتر اوقات در کار نمازند و ثواب و رضوان خدا را میجویند. {سیمای چهره شان.}: که نشانه ای است بر پیشانی آنها از بسیاری نماز خواندن. از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «آن، اثر بی خوابی برای نماز خواندن است.»

{این نمونه آنها است در تورات.}: که ستایش شگفت آور نامبرده در آن است و خدا گزارش آن را در تورات داده و در انجیل است. {نمونه شان چون زرعی است.}: که نهال برآورده و نیرو داده شده و کلفت شده و بر ساقهاش استوار گردیده که پسند زراعتکاران است از پُری و نیرو و کلفتی و خوشنمایی. «اسوق» جمع ساق است.

گفتهاند: این مثل صحابه پیغمبر است که در آغاز اسلام کم بودند و سپس بسیار شدند و استوار، و کارشان پیش رفت که مردم در شگفت شدند تا کفار از آنها به خشم آیند.

در مجالس صدوق آمده است که این آیه درباره علی علیهالسلام نازل شده و آنان که در رستاخیز زیر پرچم او هستند، که جار میزنند: راستی پروردگار شما میفرماید: {برای شما نزد من آمرزش و مزد بزرگی است که بهشت است.}

«مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّین»، {اخلاص دارنده در دینداری برای او.}(1) : کسانی که شرک نیاورند به او. و از هر کیش باطل رو میآورند به یکتاپرستی او، {آن است کیش پایدار.}: آنان بهترین آفریده ها هستند؛ در اخبار آمده است که آنان علی علیه السّلام و شیعه او هستند.(2) «و رضوا عنه»: و از خدا راضی اند چون آنان را به بالاترین آرمان هایشان میرساند. «ذلک لمن خشی ربّه»: چرا که خشیت و ترس از خدا ملاک امر و انگیزه هر خوبی است.

1- . بینه / 5
2- . سعد السعود: 108

روایات:

1. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «شایسته است در مومن هشت خصلت باشد: در برابر پیشامدهای لرزاننده سنگین و آرام باشد، در بلا دیدن شکیبا باشد، در آسایش و خوشی شکرگزار باشد، به آنچه خدا روزیش کرده قانع باشد، به دشمنانش ستم روا ندارد، در حق دوستانش کار ناروا نکند، تن خود را در رنج اندازد، و مردم از او در آسایش باشند. به راستی، دانشدوست مومن است، بردباری وزیر او، و خِرد فرمانده لشکر او، و نرمش برادرش، و نیکی کردن، پدرش.» (1)

حدیثی مانند این، در کافی آمده است. (2)

و در خصال،(3) و در تمحیص، حدیثی مانند این، از آن حضرت روایت شده است.

توضیح: مولف: در این سندها آمده که عبدالله روشن تر از عبدالملک است. نام عبدالملک در کتاب های رجالی ذکر نشده است، اما نام عبدالله بن غالب اسدی، که شاعر هم هست، در کتاب های رجال ذکر شده و این شخص ثقه هم هست؛ او همان کسی است که امام صادق علیهالسلام در شأن او فرمود: «فرشته ای شعر را به او القاء می کند و من آن فرشته را می شناسم.»

در دیگر کتاب ها و سند دوم کافی، وفور، صبور و شکور و قانع، مرفوع آمده است. «وقور»: - ماندفعول - از «وقار» - به فتح - است و آن همان حلم و سنگینی است. «الهزّ»: به معنای حرکت دادن است. «الهزاهز»: فتنه هایی است که مردم با آنها آزمایش می شوند. یعنی تردیدی برای آنها پدید نمی آید در برابر پیشامدهای لرزاننده و فتنه هایی که مردم را میربایند، و در دین شک میکنند و چهبسا کافر میشوند.

1- . کافی 2 : 47
2- . کافی 2 : 230
3- . خصال 2 : 38

«شکیبا باشد نزد بلا»: «بلا» اسم است برای آنچه که آزمایش شود با آن، چه خوب باشد، چه ناگوار، و بیشتر در مورد بلاهای ناگوار به کار میرود و در اینجا هم همان است.

«شکیبایی»: خودداری است بر کارهای دشوار و رخ دادهای ناهموار، و بی اعتراض بر آنها که مقدرند، و شکوه نکردن و بیتابی نداشتن و آن بزرگترین خصلت ایمان است.

«شاکر باشد در فراوانی»: در نعمت و فراوانی و وسعت عیش. «شکر»: اعتراف به نعمت است از بیرون و درون، با شناخت بخشنده آن و به کار بردنش در آنچه فرموده. «شکور»: بسیار شکرکننده است که قناعت میکند به آنچه خدایش روزی کرده و آز، او را به دنبال مال حرام و بلکه شبهه ناک نمیکشاند، و عمر را در گرد آوردن آنچه به آن نیاز ندارد نمیگذراند.

«ستم نکند بر دشمنان»: هدف، نفی مطلق ظلم است، و فقط مورد دشمنان را ذکر کرد چون غالباً آنها مورد ظلم قرار می گیرند، چراکه نفی ظلم به دشمنان، به طریق اولی، مستلزم نفی ظلم به دیگران است.

«و بر خود بار نکند برای دوستان»: آنچه تاب آن را ندارد. این سخن چند تفسیر دارد:

1. به کسی ستم نمیکند به خاطر دوستانش.

2. برای خاطر آنها گناه نمیورزد، مانند گواهی دروغ به سود آنها، یا نهان کردن گواهی بر آنها، یا کوشش ناروا برای انجام کار نامشروع آنها.

3. بر خود بار نکند و به عهده نمیگیرد برای دوستان، آنچه را که نتواند از عهده برآید.

«تنش از او در رنج است»: در کار عبادت، و روگردانی از رسوم و عادات و کوشش در کمک به مومنان. «و مردم از او در آسایشند»: چون به آنها دستدرازی نمیکند و کمکشان میکند.

«دانشدوست، مومن است»: این استیناف است و جزو هشت خصلت نیست. «خلیل المومن»: «خلّه» همان دوستی و محبت است که در لابلای دل وارد میشود

ص: 318

و در باطن قلب است و خلیل، صدیق (دوست) است، فعیل به معنای فاعل، و تنها علمدوست مومن است؛ به این جهت که مومن آن قدر که از علم در دنیا و آخرت سود می برد از دوست نمی برد، و همان گونه که از دوست جدا نمی شود و از خیر خواهی برای او نمی گذرد، شایسته است که از علم جدا نشود و از مقتضای آن نگذرد.

«بردباری وزیر او است»: چون او را در کار دنیا و دیگرسرایش کمک می کند، زیرا وزیر که خیرخواه پادشاه است و عقل فرمانده لشکرهای او است، برای دفاع از وسوسه های شیطان و یورشهایشان، و انجام کارهای خوب و اخلاق پسندیده، و همه پیرو خردند، چنانچه در باب لشکرهای عقل گذشت.

در سند دوم کافی و کتابهای دیگر آمده است: صبر، فرمانده لشکرهای او است و آن هم چنین است، و نرمش و مدارا برادر او است، با دوست و دشمن، و مایه انجام کارهای او است، چون برادر که با او است و جدا نمیشود، یا کمکرسان و سودرسان است. «البِر»: یعنی احسان به پدر و مادر، یا به همه کسانی که شایسته نیکی هستند «والده»: به منزله پدر او است در اینکه باید رعایت نیکی را بکند و آن را بر همه امور ترجیح بدهد، یا در بهره مندی از آن، و اینکه نیکی سبب حیات معنوی او است.

در دومین روایت کافی آمده: «واللین والده»: و فرق بین «لین» و «رفق» این است که یا رفق بر لطف و احسان، که یکی از معانی رفق است، حمل می شود؛ این بر ترک خشونت، یا رفق بر ترک فشار، و این بر شدّت رفق و کثرت رفق حمل می شود؛ یا رفق بر معاملات، و این بر معاشرت ها حمل می شود. در آینده درباره رفق و این موضوعات سخن خواهیم گفت.

2. کافی: امام سجاد علیهالسلام فرمود: «مومن خاموش است تا سالم بماند، و سخن میگوید تا سود بجوید، سپرده اش را به دوستان نمیگوید، و گواهش را از بیگانه ها نهان نمیسازد، هیچ کار خیری را برای خودنمایی انجام نمیدهد و آن را به سبب شرم از دیگران وانمینهد، اگر از او تعریف کنند، از آنچه میگویند میترسد، و

به خاطر کارهای ناشایست پنهان خود آمرزش میخواهد؛ گفته آن کسی که از درون او باخبر نیست، گولش نمیزند، و از آمار آنچه کرده هراسان است.» (1)

توضیح: سودجویی از سخن برای دیگرسرا است، یا افزودن دانش و نه فقط نمایش آن. «کتمان گواهی بیگانه ها در نژاد»: و یا ناآشناها نمیکند، چه برسد به خویشان و آشنایان .(در یک نسخه به جای بیگانگان، دشمنان آمده است.)

«میترسد از آنچه در وصف او میگویند»: که مایه غرور و خودبینی او شود. و ترس دارد از اینکه خدا و نویسنده های اعمال همه کارهای او را آمار گیرند. «لا یغّره قول من جهله»: یعنی ستایش کسی که با گناهان و عیب های وی آشنا نیست، او را فریب نمیدهد که عجب به نفس پیدا کند. «و یخاف احصاء ما عمله»: و از اینکه خدا و نگهبانان اعمال و یا خودش حساب اعمالش را دارد، بیمناک است. بنابر احتمال اخیر، شاید «احصاء منصوب به نزع خافض» باشد، یعنی از خدا می ترسد، چرا که خودش حساب کارهایی را که کرده دارد. در کتاب مجالس، همان گونه که خواهد آمد، احصاء، من قدر علمه آمده است.

3. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن در دین نیرومند است، و نرمش او همراه با دوراندیشی است، و ایمانش همراه با باور، و آزمند فقه و دانستن است، و در رهنمایی نشاط دارد، و در کار خیر استوار است؛، دانش او به همراه بردباری، و زیرکیاش با سازگاری است، سخاوتش در حق و راستی است؛ ناتوانگری میانه رو است، و تجمل او در فقر است؛ گذشت دارد در اوج قدرت؛ فرمانبریش برای خدا در خیرخواهی است؛ در شهوت خوددار است، در رغبت پارسا؛ در جهاد آزمند؛ در نماز، کارگزار؛ و در برابر سختیها شکیبا است.

در برابر ناگواریهای تکاندهنده خوددار است، در مقابل بدیها شکیبا، در خوشیها شکرگزار؛ غیبت نمیکند و بزرگی نمیفروشد، قطع رحم نمیکند؛ نه سست است و نه بدخلق و نه سختدل؛ چشمش بر او پیشی نمیگیرد، شکمش او را رسوا

1- . کافی 2 : 231

نمیکند، فرجش بر او چیره نمیگردد؛ به مردم حسد نمیورزد؛ سرزنش میشود و سرزنش نمیکند؛ اسراف نمیکند و یار ستمکش است و دلسوز مستمند.

خودش از خودش در رنج است، و مردم از او در آسایش؛ دل به عزت دنیا نمیبازد، و از خواری خود بیتابی نمیکند؛ مردم را کار مهمی است که به او رو کرده اند، و او را کار مهمی است برای خود که با آن درگیر است؛ در داوری او کاستی دیده نمیشود و در رای او سستی نیست؛ در دینش اهمالی ندارد؛ رهبری میکند هر کسی را که با او شور میکند، و کمک میدهد به هر کسی که به او کمک میرساند؛ و میگریزد از بدزبانی و نادانی.» (1)

توضیح: «المومن له قوّه فی دین»: در بعضی از بندهای روایت دانستی که ظرف لغو است و در برخی از آنها ظرف مستقر، و این تنوع زیبایی است، اگرچه ممکن است که در همه موارد ظرف لغو باشد، البتّه با تکلفات بعیده ای که نیاز به آن نیست. در این بند از روایت ظاهراً ظرف لغو است و واژه «فی» برای ظرفیّت است؛ یعنی در مورد دین قدرتمند و سرسخت است. «و حزم فی لین»: یعنی همراه با این، پس ظرف مستقر است؛ به این شکل که صفت یا حال است و احتمال می رود که لغو باشد، یعنی او در این نرمی، صاحب حزم و دوربینی در انجام عمل است، ولی این برداشت بعید است.

شخص فاضلی گفته: یعنی انضباط و بیداری دارد در کارهای دین، و دنیایش آمیخته به نرمی طبع است، بدون بدخلقی و تندی با همکارانش؛ و این فضیلتِ داد و دهش است در معامله با مردم، و چه بسا که از تواضع باشد، و چه بسا از زبونی و ضعف نفس؛ فرض نخست، مطلوب و همراه با حزم در کارها است و مصلحتبینی برای خود، و فرض دوم، خلق پست است و نمیشود با حزم باشد، زیرا فرد زبون از هر پیشامدی تاثیر میپذیرد.

1- . کافی 2 : 231

ظرفیّت سه گونه است؛ یک: ظرفیّت مجازی است، به این شکل که ملابست حزم با این طبع را، در اینکه با آن جمع شده است، به ملابست مظروف با ظرف تشبیه کرده باشد، و در نتیجه، واژه «فی» استعاره تبعی است.

دو: اینکه تشبیه هیئت انتزاعی از حزم و دین و همراهی یکی با دیگری را تصریح نکرده مگر با واژه «فی»، چون مفاد آن در آن هیئت عمده بوده است و غیر آن تابع آن بوده که با آن دیده می شود، همراه با لفظ «منویّ»؛ پس واژه «فی» استعاره نیست، بلکه بر معنای حقیقی خود است.

سه: اینکه دین تشبیه شود به چیزی که جایگاه و ظرف چیزی است به شیوه استعاره بالکنایه، و واژه «فی» قرینه و تخیّلبخشی برای این جهت باشد.

«ایمان در یقین»: که همراه آن است و به آن رسیده، درباره همه معتقدات، یا در ثواب و عقاب، یا در قضاء و قدر، چنانچه در باب یقین دانستی.

«و آزمند در فقه»: و مسائل دینی و معرفت آنها است، یا در عبادت. «نشاط در راهنمایی»: دانستن مسائل دین، و شیفته عبادت است با مسألهدانی و شناخت اصول دین که در تفسیر قول خدا: «مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثم اهتدی.»(1) گذشت؛ و او، به هدایت شدن و چیزی که سبب هدایت خود او یا سبب هدایت دیگری است، رغبت دارد.

«نیکوکاری با استواری»: یعنی استقامت در دین، که خدای تعالی فرموده: «الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا»،د{ آنان که گفتند پروردگار ما خدا است و آنگاه استوار و پایدار ماندند. }(2) یا آنکه استوار ماندند بر کار نیک و آن را در جای خود انجام دادند، «و علم فی علم»: یعنی با تأنّی و گذشت و یا با عقل، زیرکند در نرمش با مردم، نه چون زیرکهای کارهای دنیا که خواهند بر مردم چیره باشند و آزارشان میکنند، یا اینکه زیرکی در نرمش دارند و آن را در جای خود به کار میبرند و در جز آن تند باشند.

1- . طه / 82
2- . فصلت / 33، احقاف / 13

«سخاوت در حق و راستی»: درباره حقوق واجبه، نه در امور بیهوده، چنانچه وارد است، سخاوتمندترین مردم آن کسی است که زکات مالش را میپردازد، یا در آن درستی را رعایت میکنند و کار را به اسراف و تبذیر نمیکشانند، و موید آن است که فرمود: «با وجود توانگری میانه رو هستند و در حال ثروت و یا بی نیازی از مردم، نه اسراف میکنند و نه تنگ میگیرند. «و تجمّل فی فاقه»: تجمّل همان «تزیّن» است، و فاقه، فقر و نیاز است؛ یعنی در حال فقر حالت زینت کردن به خود می گیرد، چون شکایت از خدا را در خود دارد، یا به این جهت اظهار غنی بودن و بی نیازی می کند. آن گونه که جوهری می گوید: تجمّل: تکلّف است (زیبایی را به مشقت برخود می بندد) و گاه با «حاء» بدون نقطه خوانده می شود، یعنی در فقر تحمّل و صبر دارد. طاعت، در نصیحت برای خدا یا پیشوایان مسلمانان است، یا برای مومنان، یا همه اینان، و نصیحت برای خدا این است که در عبادت او با اخلاص باشد.

در نهایه آمده است: در حدیث است که: «دین، نصیحت برای خدا است و رسولش و قرآنش، و امامان مسلمانان و همه آنان.» نصیحت، خیرخواهی است برای طرف و به معنی پاکی است؛ نصیحت برای خدا، اعتقاد درست به یگانگی او و خلوص نیت در پرستش او است؛ نصیحت قرآن، باور داشتن آن و عمل بر آن است؛ نصیحت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، باور داشتن پیغمبری او و فرمانبری از او است؛ نصیحت پیشوایان، فرمانبری از آنها است در آنچه راست باشد؛ و نصیحت عموم مسلمانان، ارشاد آنها است به مصالحشان.

«و باز ایستادن در شهوت»: یعنی از آنچه خدا غدقن کرده. در صحاح آمده: «نهیته عن کذا فانتهی عنه» و «تناهی» یعنی دست کشید. «و ورع فی رغبه»:

و پارسایی از خواهش خود در آنچه شبهه دارد. چون ورع غالباً به ترک شبهات اطلاق می شود و گفته شده ورع در مورد اعراض از شبهات و عدم تمایل به شبهات، و این بعید است.

«حرص در جهاد»: نبرد با دشمن دین و با نفس سرکش که جهاد اکبر است، و در عبادت، و در احتمال اوّل «فی» به معنای «علی» است، و در نسخه ای، حرص در کوشش.

«و صلاه فی شغل»: نماز گزاردن همراه با مشغول بودن قلب به نماز، و یا نماز خواندن با مشغله دنیا، که خدا فرموده: «رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاه»، {مردانی که بازندارد آنها را بازرگانی و نه فروش از ذکر خدا و برپا داشتن نماز.}(1) و روایتی از امام صادق علیهالسلام، در تفسیر این آیه آمده است: «بازرگان بودند و چون وقت نماز میرسید، آن را رها میکردند و به نماز میرفتند، و ثوابشان بیش از آنها بود که کار بازرگانی نمیکردند.»

و گفتهاند: مقصود ذکر خدا است در هر کار، و این دور از ظاهر است. «و فی الهزاهز وقور»: عطف است بر این که: «له قوّه فی دین» و «و لیس بواهن»: یعنی در امور دین سست نیست. «نه فظ و نه غلیظ»: «فظ» تندخو در گفتار و کردار است، و غلیظ، سختدل، که خدا فرموده: «وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»، {اگر بودی تندخو و سختدل میپاشیدند از گرد تو.}(2) و در قاموس آمده: «فظّ»: سختجنبه، بدخلق، قسّی خشن در گفتار.»(3) و معنی آن است که نیروی خشمش در حال میانه است، نه سستی دارد که تفریط است و نه سختی که افراط.

«پیشی نگیرد از او چشمش»: و مهار آن را دارد و نمینگرد جز به چیزی که روا است و زیان دنیا و دیگرسرا را ندارد. «و شکمش او را رسوا نکند»: که دنبال دزدی و ستم برود برای شکم، و گفتهاند بر سر خوراک دیگران برود. «و لا یغلبه»: یعنی فرجش بر عقلش غالب نمی شود. منظور شهوت فرج است تا او را در زنا و لواط و مانند آن، از محرمات و شبهات قرار ندهد.

1- . نور / 37
2- . آل عمران / 159
3- . قاموس 2 : 397

«یعیّر»: با فتح «یاء» مشدد. «و لا یعیّر» - به کسر «یاء» - : یعنی مردم او را در رفتارش چون نمی شناسند سرزنش می کنند، ولی او کسی را سرزنش نمی کند. در برخی نسخه ها آمده: «لا یحسد الناس بعزّ»، یعنی به دلیل عزتش به مردم حسادت نمی کند. «و لا یقتر و لا یسرف»: و شاید این نسخه درستتر باشد و نقل کتاب خصال که بعداً می آید، روشن تر است. و «عناء» - با «فتحه» و «مدّ» - سختی و مشقّت است.

«مردم را مقصد دنیا است»: از عزت و افتخار و مال، و او هم دیگرسرا را دارد که از آنچه مقصد مردم است او را بازداشته. «لا یری»: به صیغه مجهول است. «فی حکمه»: یعنی میان مردم و یا در حکمت او؛ و در کتاب خصال «فی حلّه» آمده است. «و لا فی وهن»: یعنی او صاحب تصمیم و قوی است و رأی او ضعیف و سست نیست. «و لا فی دینه ضیاع»: یعنی دینش قوی و محکم است و با شک ها و شبهات از بین نمی رود، و نیز با ارتکاب گناهان.

«و یساعد من ساعده»: یعنی کمک می کند به آن کس که به او کمک کند، و حمل آن بر کسی که درخواست کمک دارد، به دور از واژه «ساعده» است؛ و گفته شده که منظور از «من ساعده» همه مومنان است، چراکه هر مومنی دیگر مومنان را با پذیرش دین آنان و سازگاری با آنان در ایمان، یاری و کمک می کند. و «یکیع» - مانند «یبیع» - با «یاء» دو نقطه زیرین و در برخی از نسخه های خصال با «تاء» دو نقطه بالا، و در بعضی نسخه ها با «نون» آمده، و همه در معنا به هم نزدیکند. در قاموس میگوید: «کعِت عنه أکیع وأکاع کیعاً»: زمانی که از او بترسی؛ و میگوید: «کنع عن الأمر» - مانند منع - یعنی فرار کرد و ترسید؛ و میگوید: کنع مانند منع، یعنی فرار کرد. در نهایه آمده: «خناء»: فحش در گفتار و جهل در مقابل علم و یا کم خردی و دشنامگویی است.(1)

4. کافی: در کافی آمده است: «امیر مومنان به یک مجلس قریش گذر کرد که در آن مردمی بودند سفیدجامه و با رنگ زلال و پُرخنده، و به هر کدام از آنها که

1- . قاموس 3 : 80

گذر میکرد، با انگشت به او اشاره میکردند. (و او را دست می انداختند) سپس به مجلس مردم اوس و خزرج گذر کرد؛ تن پلاسیده بودند و گردننازک و رنگ زرد،و فروتن در گفتار، و از آن تفاوت در شگفت شد، و نزد رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله درآمد و گفت: «پدر و مادرم به قربانت، من به مجلس آل فلان گذر کردم.» - و آنان را وصف کرد - «و به مجلس اوس و خزرج گذشتم.» - و آنها را وصف کرد - و آنگاه فرمود : «هر دو گروه مومن هستند، به من گزارش بده از وصف مومن.»

رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله سر به زیر انداخت، آنگاه سر بالا کرد و فرمود: «مومن را بیست صفت باید، و اگر همه را ندارد ایمانش کامل نیست. ای علی، از اخلاق مومنان است که: در نماز حاضرند، و در پرداخت زکات شتابان؛ (حج خانه خدا میکنند، و در ماه رمضان روزهدارند)(1) خوراک ده مستمندان، نوازشکن یتیمان، پاکجامه ها، و کمربسته ها، آنان که چون بازمیگویند، دروغ شمرده نشود؛ چون وعده بدهند خلاف نمیکنند؛ چون سپرده بگیرند خیانت نمیورزند؛ چون سخن بگویند راست میگویند؛ در شب در گوشه عبادتند و در روز شیران نبرد؛ روزها روزه دارند و شبها را زنده میدارند به عبادت؛ همسایهآزار نیستند، و همسایه از آنان در آزار نیست؛ آنان آهسته بر زمین میروند، و گام برمیدارند به سوی خانه بیوهزنها و دنبال جنازه مرده ها؛ خدا ما را و شما را از پرهیزکاران سازد.» (2)

از ابن نباته روایت شده است: «از امیرمومنان علیهالسلام شنیدم که می فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره وصف مومن پرسیدم، رسول خدا صلی الله علیهوآله سر پایین انداخت، سپس برداشت و فرمود: « ای علی مومنان، ده خصلت در مومنان است، پس هر کس که این ده خصلت در او نیست ایمانش کامل نیست؛ همان ها که اکنون در نماز حاضرند...» - و تا آخر خبر، که ما به برخی از موارد اختلاف اشاره می کنیم. (3)

1- . امالی صدوق
2- . کافی 2 : 232
3- . امالی صدوق : 326 مجلس 81

توضیح: «بیض» - با کسره - جمع «ابیض» است و در آن و نظائر آن «جرّ و رفع» احتمال می رود. «یشیرون باصابعهم»: مسخره کردن، و اشاره به عیبشان است. «الاوس و الخزرج»: دو قبیله از انصارند. «بلیت منهم الابدان»: یعنی کهنه شد و نحیف شد بدن هایشان به سبب کثرت عبادت و ریاضت. «و دقّت منهم الرقاب»: برای لاغری شان. «و اصفرّت منهم الابدان»: به دلیل بیداری و روزه گرفتن. «و قد تواضعوا بالکلام»: «باء» به معنای «فی» است، یعنی تواضع سخن داشتند و فروتن با هم سخن میگفتند. در یک نسخه «تواصفوا» - با «صاد» و «فاء» - آمده، یعنی با هم سخن میگفتند در وصف دیگران و اشاره نمیکردند مانند آنان؛ یا اینکه سخن آنها بیهوده نبود و وصف بیانات پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله بود که شنیده بودند.

«همه مومنند»: به ظاهر، و چهبسا پرسیده است که آیا هر دو گروه مومنند یا نه؟ در قاموس آمده: «ناکس»، کسی است که سرش را پایین می اندازد. سربزیری برای دشواری این صفات و آراستگی به آنها است، که پس از شنیدن و دانستن برایشان بدتر بود، چنانچه در حقوق اخوان گذشت. و گفته اند: برای اندیشه در حال قریش بوده که در آینده با اوصیاء و خاندانش چه خواهند کرد.

«حاضرنمازند»: و آن را به جماعت میخوانند. «شتاب در زکات دارند»: و در سر موقع میپردازند. در مجالس صدوق، به دنبال آن آمده: «حج خانه خدا کنند و روزه ماه رمضان گیرند.» و این روشنتر است برای اینکه شماره بیست تمام شود. و بنابر روایت کافی، زورگویی شده که دنبال جنازه رفتن دو تا باشد، دعای آخر خبر هم باید به خصلت تقوی اشاره داشته باشد تا شماره تمام باشد.

«پاکیزه کننده جامه کهنه خود باشند»: با شستن و یا کوتاه کردن، که به زمین کشیده نشود؛ و هر دو روایت شده در تفسیر قول خدا: «وَ ثِیابَکَ فَطَهِّر»، {و جامه ات را پاک کن.}(1) که طبرسی گفته: «جامه تنت را پاکدار از نجاست برای نماز خواندن.»(2) و گفتهاند: جامه ات را کوتاه دار، که از امام صادق علیه السّلام روایت

1- . مدثر / 5
2- . مجمع البیان 10 : 285

شده است. زجاج گفته: چون جامه کوتاه از نجاست دورتر است، زیرا چون بلند باشد و به زمین کشیده شود، چهبسا باشد که نجس شود، و گفته شده که لباست از حرام نباشد. در روایت ابی بصیر، امام صادق علیهالسّلام فرمود: «علی علیهالسّلام فرموده: «شستن جامه اندوه و غم را میبرد و پاکیزگی نماز باشد، و بالا زدن جامه، پاک کننده آن است و خدا فرموده: {و جامه ات را پاک کن.} یعنی به کمر بزن. و در قاموس آمده: «طمر» - با کسره - لباس کهنه است و یا کسای پوسیده و از غیر پشم، و جمع آن «أطمار» است.

مولف: می شود این را بیان دو خصلت دانست: یکی تطهیر و دیگری قناعت به جامه کهنه، و این در اتمام عدد اثر دارد.

در مجالس آمده: «آنان که ناخنهاشان پاکیزه است»، و این هم وجهی دارد.

«کمر خود را بندند با ازار»: برای احتیاط در پوشیدن عورت، زیرا آنان زیر جامه نمی پوشیدند؛ یا برای فراهم کردن جامه ها؛ و آنچه برخی فقها توهم کردند که چنین چیزی مکروه است، دلیلی برایش نیافتم؛ و گفتهاند: کنایه است از اهتمام به عبادت. در قاموس آمده: «ازار» همان ملحفه است و مونث است، مانند «مئزر و ائتزر به و تأزّر» و مگو: «اتّزر»؛ ولی در برخی احادیث «اتّزر» آمده و شاید تحریف راویان است.» (1) در نهایه آمده است، در حدیث اعتکاف، که چون دهه آخر میرسید، بیدار میکرد خانواده خود را و لنگ می بست، و این کنایه از کناره گیری هر چه بیشتر از زنها است، و گفته اند:

کمر بستن برای عبادت است، و میگویند برای این کار لنگ خود را محکم بستم، یعنی دامن به کمر زدم برایش؛ و در حدیث است که آن حضرت با برخی زنان خود مباشرت میکرد که لنگ بسته بود در حال حیض. با تعبیر «و هی متزرّه» که این اشتباه است، چون «همزه» در «تاء» ادغام نمی شود.

«و اگر حدیث کنند دروغ نگویند»: در این جمله، و اینکه فرموده: «اگر سخن بگویند راستگویند» تکرار دیده میشود؛ ممکن است آن را به حدیثی از پیغمبر و ائمه تفسیر کرد، و دومی را به سخن گفتن با مردم، که جز آن باشد؛ یا «حدّثوا»

1- . قاموس 1 : 363

مجهول از باب تفعیل باشد و «لم یکذبوا» معلوم از باب تفعیل است. و می شود هر دو یک خصلت باشند و برای تأکید تکرار شدهاند.

«و چون وعده دهند خلف نکنند»: «لم یخلفوا» از باب افعال است. مشهور میان فقها، استحباب وفا به وعده است و از آیه و برخی اخبار این وجوب فهمیده میشود، و نمیشود این خبر را دلیل وجوب آورد، چون بسیار مستحبات در آن است.

«و اذا ائتنوا»: اگر بر مال و یا آبرو و یا سخنی امین شمرده شوند خیانت نمیکنند. «رهبان شب»: یعنی خلوت کنند برای زاری و ترس از خدا و ریاضت بی خوابی در عبادت، مانند رهبانان صومعه نشین؛ و رهبانیت در قول خدای تعالی «وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها»، {و رهبانیتی که آن را از خود درآوردند.}(1) تفسیر شده به نماز شب. راغب میگوید: «ترهب» یعنی تعبّد، و «آل»: به کار گرفتن رهبت و ترس است، و رهبانیّت غلو در تحمل تعبّد است و از افراط رهبت است. خدای متعال فرمود: «و رهبایه ابتدعوها»و واژه رهبان، هم مفرد و هم جمع است. «اُسد بالنهار»: یعنی در جنگ و جهاد شجاعند چون شیر. در صحاح آمده: «اسد» و جمع آن «اُسود» و أسد مقصود است - با تشدید - و اسد با تخفیف است. «شب زندهدارند»: جدا است از رهبانیت در شب، زیرا رهبانیت زاری و ترس از خدا است و خلوت گزینی و نماز شب وابسته به اینها نیست.

«و آزار نکشد از آنها همسایه خانه»: همسایه پیش پناهنده است، یا همسایه خانه و همسایه در مجلس، یا منظور از آزار، ابتدا به دست خود او است و بعد به دست خدمتکار و یارانش، با اینکه هر دو همسایه خانه اند.

«راه رفتن آنان در زمین هموار است»: اشاره دارد به گفته خدا: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنا»، {و بنده های خدای رحمان راه روند در زمین هموار و سبک.}(2) بیضاوی گفته: یعنی نرمند و یا با رفتن نرم؛ «هوناً» مصدری

1- . حدید / 27
2- . فرقان / 63

است که وصف است، یعنی با وقار و فروتن به خانه های بیوهزنان رفتن برای صدقه دادن و کمک به آنان، و به دنبال جنازه ها، که گویا راه رفتن به دنبال آنها مستحب است.

5. امالی صدوق: امام رضا علیهالسلام فرمود: «مومن، مومن نیست تا در او سه خصلت نباشد: روشی از پروردگارش، و روشی از پیغمبرش، و روشی از ولی او.

روش پروردگارش رازپوشی است که فرموده: «عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُول»، {دانای نهان است و آگاه نکند بر نهان خود جز کسی که پسندد برای رسالت.}(1) و اما سنت و روش از پیغمبرش: که فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِین»، {گذشت کردن را برگیر و به خوبی وادار و از نادانها رو گردان.}(2) و اما سنت از ولی او: شکیبایی در تنگی و سختی است که خدا جلجلاله فرموده: «وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُون»(3)، {و شکیبایان در سختی و تنگی و هنگام نبرد همانانند که راست گفتند و آنانند پرهیزکار.}(4)

در عیون، حدیثی مانند این از امام رضا علیهالسلام آمده است.(5)

در کافی، از دلهاث - مولای امام رضا علیهالسلام - حدیثی مانند این ذکر شده تا آنجا که میگوید: «صبر در بأساء و ضراء» اما آیه در آن نیست، و «وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ» هم ندارد و گویا هر دو از چشم برخی راویان افتادهاند.(6)

توضیح: «دانای نهان»: طبرسی گفته: او دانای هنگام رستاخیز است و آگاه نکند بر غیب بنده اش را. سپس او جدا کرده و فرموده: جز آنکه پسندد برای رسالت

1- . جن / 26 - 27
2- . اعراف / 199
3- . بقره / 177
4- . امالی صدوق : 198 مجلس 53

5- . عیون اخبار الرضا 1 : 256
6- . کافی 2 : 141

که نشانه رسالت آنها گزارش دادن از غیب است که معجزه آنها است و به هر اندازه از غیب که صلاح بداند برگزیده های نبوت و رسالت را آگاه میسازد. (1)

و از امام باقر علیهالسلام روایت شده است: «به خدا، محمد از آنها بود پسندیده بود.» و در خرائج است از امام رضا علیهالسلام، درباره قول خدای تعالی: {جز هر که پسندد برای رسالت.} که فرمود: «رسول خدا نزد خدا پسندیده است و ماییم وارثان آن رسول صلّیاللّهعلیهوآله که آگاهش کرده خدا بر هر چه از غیب خود خواسته و دانستیم آنچه بوده و می باشد تا روز رستاخیز.» و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: درباره «جز هر که پسندد از رسول.» فرمود: «علی مرتضی از رسول است و او هم از او است.» (2)

آنگاه گواه آوردن از آیه کریمه، دلالت دارد که کتمان، سر پوشاندن آن است از کسی که اهلش نیست و از کسی که آن را نهان ندارد و فاش کند.

«خذ العفو»: در مجمع البیان میگوید: {ای محمد، بگیر فزونی از اموال مردم را از هزینه آنان.} و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، فزونی اموال را میستد و نصاب و اندازه ای نداشت، سپس آیه زکات نازل شد و آن را نسخ کرد. (3)

و گفتهاند: یعنی با اخلاق مردم بساز و با آنان مدارا کن و سخت نگیر و آنچه می شود بگیر، چه در حقوق واجبه برای خدا و یا مردم و جز آن؛ و گفتهاند: گذشت کن از پوزشخواه و چشم بپوش.

«و وادار به هر نیکی»: که خرد و یا شرع پسندد و زشت و بد نباشد نزد خردمندان؛ و گفتهاند: به هر خصلت پسندیده، و روگردان از نادانان که نپذیرند و لجبازند و آبروی خود نگهدار و با آنها درنیاویز. نباید گفت که این آیه با آیه جهاد نسخ شده، زیرا آیه جهاد تنها کافر را از آن تخصیص داده است.

1- . مجمع البیان 10 : 374

2- . تفسير قمی : 699
3- . مجمع البيان 4 : 512

«و صابران در سختی»: من مولف میگویم: آیه این است: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَی الزَّکاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُون»، {نیست نیکی اینکه رو کنید به سوی خاور و باختر ولی نیکی این است که بگرود کسی به خدا و باور دارد روز رستاخیز را و فرشته ها را و کتاب را و پیغمبران را و بدهد مال را با دوستی آن به خویشان و یتیمان و مستمندان و در راه مانده ها و گدایان و آزاد کردن بنده ها و بر پا دارد نماز و بدهد زکات و پاینده بر پیمان که بندند و شکیبایان در سختی و تنگی و هنگام نبرد همان آنانند که راست گفتند و آنانند پرهیزکاران.}(1) و اکثر بر این هستند که «نصب» صابران بنا بر «مدح» است.

بیضاوی گفته «بأساء» سختی در مال است، مانند نداری، و «ضراء» تنگی در جان، چون بیماری. «و حین البأس»: زمان جهاد با دشمن است و روایت دلالت دارد که آیه درباره ائمه علیهمالسلام نازل شده، چون هم آنانند که راستند درباره دین و خدا فرموده:»، { با آنان باشید.}

6. رسول خدا فرمود: «مومن ساده و ارجمند است و تبهکار، فاجر فریبنده است و پست.»

الضوء: «رجل غرّ و غریر» یعنی با تجربه نیست؛ و «جاریه غرّه و غریره» و نیز«غرّ» دختری است که بیتجربگی اش روشن است. جمع غرّ، «اغرار» است، و جمع «غریر»، «اغرّاء» است «و قد غرّ یغرّ» - به کسر- غراره و اسم مصدر است. گفته می شود: «کان ذلک فی غرارتی و حداثنی»: یعنی در غرّه (بیتجربگی) من بود. «غره»: زودباوری و خامی و غفلت است؛ و «غار» یعنی غافل، و «کرم» جود است؛ و در وصف خدا، احسان و انعام پیاپی و در وصف آدمی کردار و نهاد پسندیده؛ کرم

1- . بقره / 177

در آدمی یک درجه بالاتر از آزادی است. نقیض کرم، «لؤم» و پستی است. «و قد کرم الرجل فهو کریم و قدم کرام و کرماء و نسوه کرائم»؛ و گفته می شود: «رجل کرم و امرأه کریم و نسوه کرم» و میگوید: «فتنبو العین عن کرم عجاف»؛ و «کرام» مانند کریم و «کرّام» فوق آن است.

«فجور» تبهکاری است و در اصل به معنی شکافتن است و از همین جا در سپیدهدم میآید و در چشمه آب و منظور شکافتن جامه دین است در زبان قرآن و حدیث؛ و «خبّ»: فریبنده زرنگ است و کلاه بردار. «و قد خببت یا رجل تخّب خبّاً» - با کسره - «و قد خبَّب فلان فلاناً»: یعنی فریب داد او را. و «لوم»: پستی و بخل است و اصل آن همزه است؛ «و قد لؤم لؤماً و ملأمه»: مانند این گفته: «لئامه» و «یا ملأمان» است، برخلاف «یا مکرمان.»

و امام علیهالسلام مومن را ستوده به بی خبری از آنچه نبایدش و اهمال در آنچه نشایدش، و به وجود و بخشش که تاج مفاخر است و میاندار فضائل؛ و معنی کافر وارونه آن است که او را ستوده به زرنگی و پلیدی و شیطنت و لؤم و دریغ را قرین آن ساخته که خیرش به کسی نمیرسد و درختش برگی نمیآورد. منظور از این توصیف، تشویق به خصال نیک و برکناری از خصال بد است؛ و سود حدیث، فرمان به بی توجهی به پاره ای از کارها و خرده نگرفتن و مسامحه در معامله و نهی از پستی و بدمعامله ای، و فریب و استهزاء است، و دریغ از آنچه دارد. راوی این حدیث ابوهریره است.

توضیح: در نهایه، در شرح حدیث گفته: «غر» یعنی ساده و گولخور و ضد «خبّ» است که زرنگ باشد. گفته می شود: «فتی غرّ و فتّاه غرّه و قد غررت تغرّ غراره»: و مقصودش این است که طبع مومن، با سادگی و زودباوری و بیهوشی برای بدی و وانرسیدن از آن همراه است و این نادانی نیست، بلکه بزرگواری و خوشرفتاری است.

و از این معنا است که در حدیث آمده است، از گفته بهشت، که در من درآیند مردم سادهدل که کمتجربه و کم بدی و زودباورند؛ زیرا کسی که گوشه گیر باشد و به خود پردازد و توشه معاد خواهد و کارهای دنیا را پشت سر اندازد، در آنچه خواسته

گول نخورده و نکوهشی ندارد؛ و «خبّ»، فریبکار و زرنگ است در کوشش به فساد. «رجل خبّ و امرأه خبّه» و گاهی «خاء» آن مکسور می شود، اما مصدر تنها با کسره میآید.

7. امام کاظم علیهالسلام فرمود: «در یک نبرد، مردمی را نزد رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله آوردند و فرمود: «کیانند؟» گفتند: «مومنان هستند یا رسول اللّه.» فرمود: «در ایمان خود به کجا رسیدند؟» گفتند: «صبر در بلا، شکر در رفاه و رضا به قضاء.» فرمود:

«دانشمندانی فرزانه و بردبارید، دانشمندانی که از فهم و دانش نزدیک است پیغمبر باشید، اگر چنانید که خود را ستودید، نسازید آنچه را در آن ننشینید، و گرد نیاورید آنچه را که نمیخورید، و بترسید از آن خدا که به سوی او باز میگردید.» (1)

توضیح: «رفع الی رسول الله صلی الله علیه و آله»: - مانند منع - با صیغه معلوم، یعنی با شتاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند؛ و با صیغه مجهول، یعنی آشکار شدند؛ چراکه بالا برده شدن لازمه اش ظهور است. در مصباح میگوید: «رفعته»، یعنی او را آشکار کردم، و از همین است: «رفعت علی العامل رفیعهٌ» و :رفع البعیر فی سیر»، یعنی شتاب کرد، و رفعته، یعنی «اسرعت» به متعدی می شود و نمی شود.

کرمانی در شرح بخاری میگوید: در حدیث آمده: «مرفعت انا صخره»، یعنی در برابر چشمانمان سنگی ظاهر شد؛ و در حدیث آمده است که: «فرفع لی البیت المعمور»، یعنی بیت المعمور برایم نزدیک گشت و مکشوف شد.» و ممکن است که با «دال» خوانده شود، ولی شناختی که نیازی به آن نیست. در مصباح میگوید: «رفعت الی کذا» - به صیغه مجهول - یعنی: به آن رسیدم.

«این مردها کیانند؟»: یعنی از چه دسته اند. «فقالوا مومنون»: یعنی ما مومن هستیم. «و ما بلغ من ایمانکم»: «من» تبعیضی است، یعنی بعضی از ایمان شما به چه حدّی رسیده؟ یعنی بعضی از شرایط ایمانتان را ذکر کنید که به حدّی رسیده است؛ و

1- . کافی 2 : 48

یا «من» زائده است و یا «سببیه»، یعنی به سبب ایمانتان چه به شما رسیده است؛ یا بلوغ به معنای کمال است و «من» برای تبعیض آمده؛ یعنی از صفات ایمانتان چه کامل شده است. «حلماء»: یعنی اینها حلیم هستند؛ از «حکم» - به کسر- به معنای عقل، یا به معنای شتاب نکردن در هنگام خشم.

«آنچه ننشینید در آن»: یعنی بیش از نیاز شما باشد، و «جمع نکنید»: آنچه برای خوراک به آن نیاز ندارید و چهبسا هر آنچه را که در زندگی به آن نیاز دارید شامل شود، که خدا فرموده: (برگرفته از قول خدا)، {نزدیک مال یتیم نروید جز به آنچه بهتر است برای او.}

همچنین فرمود: «وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُم»، {نخورید مالهاتان را میان خود.}(1) یا نام آنها را برده که مسکن و خوراک است، برای اینکه عمده دلخواه دنیاجویان است. «و اتقواالله ...»: چون این صفات زهد در دنیا و تقوای الهی را می طلبد، در این بندها آنان را به زهد و تقوی ترغیب می کند.

8. توحید: امام باقر علیهالسلام فرمود: «رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله در سفری بود و کاروانی به او برخورد و گفتند: «درود بر تو ای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله!» فرمود: «شماها چه باشید؟» گفتند: «ما مومنانیم یا رسول اللّه.» فرمود: «حقیقت ایمانتان چه باشد؟» پاسخ دادند: «رضا به قضای خدا، و واگذاری کار به خدا، و گردن نهادن به فرمان خدا.» رسول خدا فرمود: «دانشمندانی فرزانه باشند و نزدیک است از فرزانگی پیغمبر باشند، اگر شما راستگویید، نسازید آنچه که در آن نشیمن نکنید، و گرد نیاورید آنچه نمیخورید، و بترسید از خدایی که به او باز میگردید.» (2)

در توحید و معانیالاخبار و خصال، بر اساس سند، و در مشکاه الانوار به نقل از محاسن، حدیثی مانند این آمده است.(3)

1- . بقره / 188
2- . کافی 2 : 52
3- . توحید : 379 معانی الاخبار : 187 خصال 2 : 71

توضیح: «بینا رسول الله»: «بینا» همان بین است که ظرف است، و «فتحه» آن «اشباع» شده و «الف» گردیده است. در چنین هنگامی، بیشتر« اذ مفاجاه» پس از آن قرار می گیرد و عامل آن محذوف است و فعلی که پس از «اذ» است محذوف را تفسیر می کند. برخی «بینا» را خبر از مصدری می گیرند که از آن فعل ریخته می شود، یعنی بین اوقات سفرش دیدار با آن سواران صورت گرفت؛ و گاهی پس از «بینا»، «اذا» که آن نیز برای مفاجاه است قرار می گیرد. «رکب» جمع «راکب»، مانند «صحب و صاحب» است. «گفت: شما چه باشید؟» یعنی چه کاره اید. گفته شده همان گونه که «ما» سوال از حقیقت یک چیز خواهد بود، می تواند سوال از خواص و آثار مترتب بر آن نیز باشد؛ و این معنی در اینجا مراد است، و روی همین جهت پاسخ دادند و گفتند: ما مومن هستیم.

راغب در معانی «ما» میگوید: سوم: استفهام است و با آن از جنس ذات یک چیز و نوع آن سوال می شود، و گاه با آن از اشخاص و اعیان - البته غیرناطق - سوال می شود.(1)

«ایمان شما چه حقیقتی دارد؟»: چون ایمان، حقایق گوناگون و چندین درجه دارد، و از آنها پایه ایمانشان را پرسید که دعوی کردند؛ یا پرسش از پایداری ایمان است که به آثارش شناخته میشود، زیرا خود او در دل نهان است، و معنی نخست مناسبتر است با خبری که در این باره نقل شد که فرمود: «ایمان شما به چه پایه رسیده است؟ زیرا ظاهر این است که مورد هر دو حدیث یکی است. و »تفویض» (واگذاری به خدا) در اینجا همان توکل بر خدا در همه امور است.

9. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله با حارثه بن مالک بن نعمان انصاری روبرو شد و به او فرمود: «چگونه ای ای حارثه بن مالک؟» پاسخ داد: «یا رسول اللّه، مومنی درست.» رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «هر چه را حقیقتی است، حقیقت گفتار تو چیست؟» گفت: «یا رسول اللّه، دلم از دنیا برکنده شده، شبها بیدارم و روزهای گرمم را با تشنگی و روزه سپری

1- . مفردات غریب القرآن : 479

میکنم، و گویا به عرش پروردگارم مینگرم که برای بررسی حساب نهاده اند، و گویا مینگرم به بهشتیها که با هم دیدار می کنند، و گویا میشنوم بانگ سگانه دوزخیان را.»

رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «بنده ای است که خدا دلش را روشن کرده، بینا شدی و پایدار باشی.» گفت: «یا رسول اللَّه، دعا کن برایم به درگاه خدا که شهادت به همراهی تو را روزیام کند.» فرمود: «بارخدایا، شهادت را به حارثه روزی کن.» و چند روز نگذشته بود که پیغمبر سرجوخه ای به سوی دشمنان فرستاد و حارثه را هم با آنها روانه کرد، و او جنگید و به دنبال نفر نهم یا هشتم، کشته شد.»(1)

و در روایت قاسم بن برید، به نقل از ابی بصیر آمده است که با جعفر بن ابی طالب شهید شد، پس از نه تن، و او نفر دهم بود.

توضیح: «مومنم به درستی و چنانچه باید»: «حقاً» مصدر تأکیدی است، مانند این گفته که: «هذا عبدالله حقّاً» و حاصل آنکه من مومنم به حقّ ایمان و همان گونه که شایسته مومن است. «فأسهرت لیلی»: به صیغه غایب، با ارجاع ضمیر به نفس و یا با صیغه متکلم، و همین طور بند بعدی این دو احتمال را دارد.

و گفته می شود: «تزاوروا» یعنی با هم دیدار کردند. در نهایه گفته: در حدیث حارثه است که گویا میشنوم «عواء» دوزخیان را، یعنی شیون آنها را؛ عواء، آواز درنده ها است، و بیشتر برای بانگ گرگ و سگ به کار میرود. در قاموس آمده: «عوی یعوی عیاً و عواء» با ضمّه، «لوی خطمه ثم صوّت او مدّ صوته و لم یفصح»: یعنی دهان را پیچید و صدا را کشید و یا صدایش را کشید و گویا نکرد؛ و میگوید: «سریه» - که جوخه باشد - از پنج تا سیصد و چهارصد تن است. و در صحاح آمده: سریّه، بخشی از لشکر است؛ و گفته: «فی روایه القاسم بن برید» احتمال ارسال می دهد، یا اینکه رویت کننده از او، محمد بن سنان است.

1- . کافی 2 : 54

باید بدانی که این دو روایت دلالت دارند بر اینکه حارثه در زمان خود پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله شهید شده، و برخی هم گفتهاند، ولی مخالف گفته شیخ است در کتاب رجالش که گفته: حارثه بن نعمان انصاری، با کنیه ابوعبداللّه، حاضر در بدر و احد و نبردهای پس از آنها بود، و گفتند دو بار جبرئیل را به صورت دحیه کلبی دیده است؛ نخست در یورش پیغمبر به بنی قریظه، و دوم در برگشت از جنگ حنین؛ و با امیرالمومنین در جبهه جنگ همراه بود و در زمان معاویه درگذشت.

این گفته اشتباه است، زیرا در خبر حارثه بن مالک آمده که نعمان نیای او است و سخن شیخ درباره حارثه بن نعمان است و او کسی جز او است. آری، اینکه او نابینا شده، با این دو روایت اندکی مخالف است و به زور می شود آن را توجیه کرد. شگفت اینکه این حدیث در کتب مخالفان هم هست، چنانچه در نهایه آمده است، ولی او را در رجال خود نام نبرده اند؛ شاید به این خاطر که از او روایتی نرسیده و اصحاب ما هم به عنوان راوی از او نام نبردند.

10. خصال: امام صادق علیهالسلام فرمود: «چون نام مومن را نزد او بردند، فرمود: «همانا مومن آن است که چون خشم بگیرد، از حد به در نبرد؛ مومن آن کسی است که چون خشنود شود و بپسندد، پسندش او را به باطل درنیاورد؛ مومن آن کسی است که چون توانا شود، دست نیندازد به آنجا که نبایدش.»(1)

خصال، بر اساس سند مربوطه، از امام باقر علیهالسلام حدیثی مانند این را آورده؛ حدیثی طولانی، با این تفاوت که در آن گفته است: «دست نیازد به آنچه از او نباشد.»(2)

11. خصال: علی علیهالسلام فرمود: «به راستی، برای دینداران نشانه هایی است که با آنها شناخته میشوند: راستی در حدیث، پرداخت سپرده، پایداری بر سر پیمان، صله رحم، مهرورزی با ناتوانان، همراهی اندک با زنان، بخشش خوبی، حسن

1- . خصال 1 : 52
2- . خصال 1 : 51

خلق، گشادگی در چهره، پیروی از دانش، و آنچه مایه تقرب به خدا عزوجل است، درخت طوبی ارزانی آنها باد، و چه خوب بازگشتی است!

طوبی درختی است در بهشت که ریشهاش در خانه پیغمبر است؛ و مومن نیست کسی که در خانه اش شاخه ای از آن نباشد، و در دلش خواهش چیزی نمی گذرد مگر اینکه آن شاخه برایش به بار میآورد؛ و اگر سواری تندرو صد سال زیر سایه آن درخت بتازد، از آن بیرون نمیرود، و اگر از فرودش کلاغی بپرد، تا پیر شود به فرازش نمیرسد. هلا، به این دل ببندید و رو کنید.

به راستی، مومن به خود مشغول است و مردم از او در آسایشند و آزاری نمیبینند؛ چون شب او را در خود میگیرد، چهره بر خاک مینهد و برای خدا سجده میکند، با اندام ارجمند تنش، و راز میگوید با خدا درباره آزاد کردن خود (از دوزخ) و هلا، که چنین باشید.»

12. خصال: امیر مومنان علیهالسلام فرمود: «راستش مردم پرهیزکار را نشانه ها است...» و حدیث را ادامه داد چنانچه گذشت، با این تفاوت که در آن آمده است: «وفای به عهد و کمی فخر و بخل، و صله ارحام.» و آمده: «چیزی در دل نخواهد مگر اینکه برایش فراهم گردد.» و همچنین گفته: «اگر کلاغی از پای آن بپرد، به فرازش نمیرسد تا پرهایش از پیری سپید گردد.» (1)

در مشکات الانوار، به نقل از محاسن، تا «طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ» آمده است.

توضیح: در نهایه آمده است از حدیث، که بهترین زنها آمیزنده با شوهر هستند، یعنی خوشپذیرا و سازگار، و اصل آن با «همزه» است؛ پس سبک شده است؛ و همزه زیاد شده تا آنجا که با «واو» خالص گفته می شود و درست هم نیست. «بذل معروف»: احسان با مال است و جز آن. «در سایه اش»: زیر شاخه هایش باشد زیرا در بهشت سایه نیست، بلکه همه یکنواخت چون سایه ای کشیده است، چنان که گفته شده، و از این رو در نهایه آمده است: در بهشت، درختی است که سوار در سایه

1- . خصال 2، : 87

آن صد سال میرود؛ یعنی در فرود آن؛ و نام کلاغ را برده چون از هر پرندهای درازعمرتر است. در قاموس است: «ابیضّ و ابیاضَّ ضدّ اسودّ و اسوادّ» و در نهایت عمر اوست؛ و شرح مبسوط آن در باب «جوامع المکارم» خواهد آمد انشاءاللّه.

13. امالی صدوق: از ضحاک روایت شده است«مردی از ابنعباس پرسید: «خدا در بهشت چه پنهان دارد با اینکه از همسران و خدمتکاران و عطرها و نوشابه و میوه اش گزارش داده، و آنچه در قرآن درباره آن آمده است؟» پاسخ داد: «آن بهشت عدن است که آن را در روز جمعه آفرید و درش را بست، و هیچ آفریده آسمانی و زمینی آن را نمیبیند تا اهلش در آن درآیند. خدای عزوجل سه بار به او فرمود: «سخن بگو.» گفت: «طوبی از آن مومنان است.» و خدا فرمود: {طوبی از آن مومنان و خوشا بر تو!} (1)

از پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله روایت شده است: «هر کس در او شش خصلت باشد، از آنها است: راست بگوید، به وعده وفا کند، سپرده را بپردازد، به پدر و مادرش نیکی کند، صله رحم کند، و از گناهش آمرزش خواهد، و او مومن باشد.»

توضیح: گویا پرسش آن مرد از قول خدا بوده: {نداند کسی آنچه نهان است برایشان از چشم روشنی. }(2) و گفته پیامبر صلی الله علیه و آله. «من صدّق»: از باب تفعیل است، یعنی سخنش را راست قرار دهد؛ و یا از «ثلاثی مجرد» است که در این فرض، حدیثه «مرفوع» خواهد بود. «امانته»: یعنی امانتی که از مردم نزد او است.

14. امالی صدوق: امام سجاد علیهالسلام فرمود: «مومن دانش را با بردباری آمیخته، می نشیند تا بداند، و خاموش است تا سلامت بماند، و میگوید تا بفهمد، و راز سپرده خود را به دوستانش نمیگوید، و گواهی خود را حتی در رابطه با دشمنانش کتمان نمیکند، کاری درست را با خودنمایی انجام نمیدهد و از شرم آن را وانمینهد، و اگر او را خوب وصف کنند، میترسد از آنچه درباره او میگویند، و

1- . امالی صدوق : 164 ط قم

2- . سجده / 17

آمرزش میخواهد از آنچه نمیدانند، فریبش نمیدهد گفته کسی که به او نادان است، و میترسد از شمارش کسی که به او آگاه است.

منافق نهی میکند و خود بازنمیایستد، و فرمان میدهد به آنچه خود انجام نمیدهد، چون به نماز میایستد پهن میشود و در رکوع میخسبد، و در سجود نوک به زمین میزند، (مانند مرغ و زود سر برمیدارد) و چون مینشیند یک پا را بلند میکند، چون به شب میرسد دل به خوراک دارد با اینکه روزه نبوده، و در بامداد دل به خواب میدهد با اینکه شبیداری نکرده؛ اگر او با تو سخن بگوید دروغ می گوید، و اگر به تو وعده بدهد خلاف وعده میکند؛ اگر چیزی به او بسپاری خیانت میکند، و چون به او پشت کنی غیبت تو را میکند.» (1)

در کافی، براساس سندش، حدیثی مانند این از ثمالی روایت شده، تا آنجا که: «و میترسد از احصاء آنچه کرده است.» (2)

توضیح: در کافی به جای «آمیخته علمش را به حلم»، «عملش را» آمده، به معنی کردار؛ و آنچه در اینجا است سازگارتر است با اخبار و روشنتر، زیرا علم بی عمل بیشتر اوقات مایه تکبر و بلندپردازی و کمخردی است.

«مینشیند تا بداند»: که مجلسی را برگزیند برای آموختن، نه برای مقاصد فاسده. «در مجلس علماندوزی»: یعنی گویا میشود تا سخن عالم را بهتر بفهمد. «و اگر نفهمیده»: نه اینکه مجادله کند و اظهار فضل نماید، امانت خود را بازگو نکند. «رازی باشد بدو سپرده»: یا مالی یا اسرار کارهایی که فاش کردن آنها مایه زیان است و نباید آنها را به دوستان بگوید، چه برسد به دشمنان.

«و نهان نکند»: گواهی که به نفع دشمن دارد برای دشمنی با او، و از گواه شدن برای او دریغ نمیورزد. «در هیچ کار حق خودنمایی ندارد»: چون جز کار حق

1- . امالی صدوق : 295 مجلس 74
2- . کافی 2 : 231

نمیکند و بدعت نمیآورد و حق را برای شرم از آن وانمینهد که خدا فرموده: «وَ اللَّهُ لا یَسْتَحْیِی مِنَ الْحَق»، {و خدا شرم نکند از بیان حق.}(1)

«ان زکیّ»: یعنی اگر ستایش شود و مدح کارش را بکنند، بیم می کند از حرف هایشان؛ و در کافی آمده: «فما یقولون» یعنی ترس او از تمجید دیگران برای اینکه مبادا خودبین شود و کارش تباه گردد، یا دروغ بگویند و به آن خشنود شود و بر آن کیفر بیند و سودی از تمجید آنها نبرد، چنانچه خدای تعالی فرموده: «فَلا تُزَکُّوا أَنْفُسَکُم»، {پس خودتان را پاک مشمارید.}(2) و «بَلِ اللَّهُ یُزَکِّی مَنْ یَشاءُ»، {بلکه خدا تزکیه کند هر که را خواهد.}(3)

«ممّا لا یعلمون»: یعنی عیوب و معاصی اش که عدم علم دیگران به آنها سبب تمجید آنان شده است. «لا یغرّ»: تأکید گذشته و یا استیناف بیانی است، و همین طور بند بعدی که طبق «لف و نشر» مرتّب است؛ یعنی مغرور نمی شود به تمجید کسی که عیب مخفی او را نمی داند تا از گفته آنان عجب به نفس پیدا کند.

«از شمارش آن کسی که میداند»: یعنی خدا، یا او و پیغمبر و ائمه علیهم السّلام و فرشته های نویسنده؛ و در کافی، این گونه احصاء به عمل آمده: «ما قد علمه» که اضافه به مفعول است، یعنی «احصاء ما تقدّم ذکر اعماله»؛ و شرح باقیمانده روایت در باب «صفات منافق» خواهد آمد انشاءالله.

15. خصال: از طاوس یمانی روایت شده است: «شنیدم که امام سجاد علیهالسلام میفرمود: «نشانه های مومن پنجاند.» گفتم: «ای زاده رسول، کدامند؟» فرمود: «پارسایی در تنهایی، صدقه در کمداری، شکیبایی در آسیب زدگی، بردباری در هنگام خشم، و راستی با ترس.» (4)

در دره الباهره، حدیثی مانند این از آن حضرت روایت شده است.

1- . احزاب / 53
2- . نجم / 32
3- . نساء / 49

4- . خصال 2 : 129

توضیح: «با ترس»: که به اندازه وجوب تقیه نیست.

16. خصال: امیر مومنان علیهالسلام فرمود: «مومن آن است که کسبش حلال است، خُلقش نیک، درونش درست، و فزونی مالش را در راه خدا انفاق میکند، و فزونی سخن خود را نگه میدارد، مردم از شرش آسودهاند، و میان خود و مردم به انصاف رفتار میکند و داوری به جا میآورد.» (1)

در کافی، از امام صادق علیهالسلام حدیثی مانند این، آمده است، با این تفاوت که در آن آمده: «و کفی الناس شرّه.» (بدون مِن) (2)

توضیح: در رجال شیخ آدم ابوالحسین آمده: «من طاب مکسبه»، یعنی مالی را که به دست می آورد حلال است. و در قاموس آمده: «فلان طیّب المکسَب» و المکسِب، یعنی کسب او پاک است. «خلیقته»: یعنی طبیعت او، و اینکه اگر از رذائل برهنه و به فضائل آراسته باشد درونش درست است؛ و اینکه ظاهر و باطنش یکی باشد و دو رو نباشد؛ یا در دلش عقیده و نیت خوب و پاک باشد. «سریره»: آنچه مکتوم و نهان است. «و أنفق الفضل من ماله»: یعنی آنچه از فرح خود و عیالش اضافه می آید در راه خدا انفاق میکند. «و الفضل من کلامه»: یعنی سخنی که برای آخرتش سودمند نیست. «و کفی الناس شرّه»: اینکه ضررش را از مردم بازمیدارد. «با مردم به انصاف رفتار کند»: و داوری کند به سود آنان و زیان خود، و دوست داشته باشد برای آنها هر چیزی را که برای خود دوست دارد، و نخواهد برایشان هر چه را که برای خود نخواهد.

17. خصال: در سفارش پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله آمده است: «ای علی، شایسته است مومن را هشت خصلت باشد: آرامی در برابر پیشامدهای لرزاننده، صبر در بلا، شکر در خوشی، قناعت به آنچه خدا به او داده، ستم بر دشمنان نکند، ناروا برای دوستان بر دوش نکشد، تنش را رنج دهد، و برای مردم آسایش فراهم کند.» (3)

1- . خصال 2 : 7
2- . کافی 2 : 234
3- . خصال 2 : 38

18. خصال: امام صادق علیهالسلام فرمود: «وصف مومن، قوت در دین است و حزم با نرمش، ایمان با یقین و حرص در فهم و دانش، نشاط در راهنمایی و نیکی درست، خودداری در شهوت، و دانش در بردباری، شکر در نرمی، و سخاوت بجا و درست، میانه روی در توانگری و تحمل در نداری، گذشت با قدرت، و طاعت در نصیحت، پارسایی با رغبت، و حرص در جهاد، نماز با شغل و صبر در سختی.

[مومن] در تندبادها سنگین است، و در بدآمدها شکیبا؛ در خوشی شاکر است، غیبت نمیکند، کبر نمیورزد، ستم نمیکند و اگر ستم دید، صبوری میورزد، و قطع رحم نمیکند، سست و کجخلق (سخت دل) نیست، چشمش پیش از او نمیرود، شکمش او را رسوا نمیکند، فرْجش بر او چیره نمیشود، به مردم حسد نمیورزد، تنگ نمیگیرد و تبذیر و اسراف نمیکند و میانه رو است، یار ستمدیده و مهربان بر مستمند است، خود را رنج میدهد و مردم از او در آسایشند، دل به عزت دنیا نمی بندد و از زبونی بیتابی نمیکند، مردم همه دنبال مقصدی هستند و او را هم مقصدی به خود واداشته، در بردباریاش کاستی نمیبیند و در رایش سستی، و نه در دینش از دست رفتن؛ راه مینماید به هر کس که با او مشورت کند، و کمک میدهد به هر کس که کمکش میکند، و بیزار است از باطل و دشمنی و نادانی؛ اینها اوصاف مومن است.» (1)

توضیح: شرح آن به روایت از کلینی گذشت و دوباره آن را آوردیم، چون اختلاف میان این دو بسیار است.«وُشکر را با رفق کند»: یعنی خدا را اطاعت کند به آرامی و بر خود سخت نگیرد تا ناتوان گردد و وامانده شود. چهبسا که مدارا با مردم و قدردانی از آنها مقصود باشد، و در روایت کلینی - که قبلاً گذشت - آمده بود: «و کیّس»

1- . خصال 2 : 131

19. امالی طوسی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «هر کس اگر چهار صفت داشته باشد ایمانش کامل است، و اگرچه سر تا پا گناه باشد، او را نکاهد، و آن چهار: راستی، پرداخت امانت، شرم و حسن خُلق است.» (1)

در تمحیص، حدیثی مانند این از امیر مومنان علیهالسلام نقل شده است.

همچنین در کافی، حدیثی مانند این آمده است. (2)

توضیح: «اربع»: «مبتدا» است، یعنی خصلت های چهارگانه و «موصول» به همراه «صله»اش خبر آن مبتداء است. «از سر تا پا»: مبالغه در بسیاری گناه است یا کنایه از این که از هر اندامش گناه صادر شده است؛ و می شود تفسیر به گناهان صغیره شود، زیرا گناه کبیره از دارای این خصال بسیار دور است؛ و چهبسا مقصود این است که او توفیق توبه مییابد، و این خصال او با آن خصوصیاتش همخوانی دارند، زیرا هر کدام جلوگیر بسیاری از گناهانند، چنانچه نهان نباشد.

20. امالی طوسی: امام سجاد علیهالسلام فرمود: «هر کس در او چهار [صفت] باشد ایمانش کامل است و گناهانش نابود، و با پروردگارش روبرو میشود در حالی که از خشنود است: هر کس که بپردازد به مردم هر حقی را که خدا برای آنها به گردن او نهاده است، و زبانش با مردم راست باشد، و شرم کند از هر چه زشتی است نزد خدا و مردم، و با خاندانش خوشرفتار باشد.» (3)

در محاسن،حدیثی مانند این آمده است. (4)

توضیح: در نهایه آمده: اصل «محص» همان تلخیص است (نابسازی) و از همین ریشه است «تمحیص ذنوب»، یعنی پاکسازی آن. «به آنچه بر عهده او است برای مردم»: به نذر و عهد و یمین که از کلمه «و فی للّه» فهم میشود، و چهبسا هر عهدی باشد، زیرا وفای به عهد اگر واجب نباشد، بدون شک خوب است. «نزد

1- . امالی شیخ 1 : 43
2- . کافی 2 : 98

3- . امالی شیخ 1 : 71
4- . محاسن : 8

مردم»: در صورتی که نزد خدا پسندیده نباشد؛ یا منظور مردان کاملند. «با خاندانش خوشرفتار باشد»: و با دیگران، و نام آنها را برده به سبب برتری و اهمیت آن.

21. امالی طوسی: از رزین بن انس روایت شده است: «شنیدم امام صادق علیهالسلام می فرمود: «مومن، مومن نیست، تا کاملعقل شود، و عقلش کامل نیست، تا ده خصلت را دارا باشد: از او خیر خواهند، از شر او آسوده باشند، خیر بسیار خود را کم شمارد و خیر کم دیگران را بسیار، شرِ اندک خود را بسیار شمارد و شر بسیار دیگران را اندک، از نیازخواهی نزد وی کسی به تنگ نیاید، تمام عمر از طلب دانش خسته نشود، خواری را از عزت بیشتر دوست داشته باشد و فقر را از ثروت، از دنیا تنعا قوْتش کافی باشد... و دهمین خصلت کدام است ؟ اینکه برنخورد به کسی مگر اینکه بگوید او بهتر از من است و پرهیزگارتر.

همانا مردم دو کس باشند: یکی بهتر و پرهیزکارتر از او، و دیگری بدتر و فروتر؛ چون به بهتر از خودش برسد، فروتن باشد برایش تا آنکه به او برسد، و چون به بدتر از خود برسد، بگوید: شاید ظاهر او بد به نظر میآید و درونش بهتر از من است، و چون چنین کند، بالا رود و آقای اهل زمانش باشد.» (1)

توضیح: در قاموس آمده: «البرم» - با تحریک - خستگی و گرفتگی، و «أبرمه فبرم» مانند فرح، و «تبرّم أمّله فملّ»: او را خسته کرد و او خسته شد. «قبله»: - یا کسره «قاف» و فتحه «باء» - یعنی نزد او خواری خواستنیتر است از عزت؛ چهبسا مقصود این است که خوار داشتن خود را دوستتر دارد از عزت طلبی و تکبر؛ یا اینکه خواری را دوستتر دارد از عزتی که او را فاسد و ستمکار می سازد؛ یا اینکه اگر خدا او را خوار کرد، این را بیشتر دوست دارد چون فسادش کم است، چنانچه روشن شود از عبارت دنبال آن، تا با آنچه وارد است منافات نداشته باشد، زیرا خدای تعالی به خواری مومن راضی نیست و او را وانداشته که خود را خوار کند. «حسبه من الدنیا قوت»: یعنی به قوْت بسنده می کند و بیش از آن نمی خواهد.

1- . امالی 1 : 152

و آگاه باش که دوازده خصلت ذکر شده که با شماره ده - که یاد شده - سازگار نیست و می شود از چند راه آن را توجیه کرد:

1. کم شمردن خیر خود و بیش شمردن خیر دیگران یکی است، چون غالبا با هم میآیند، و همچنین دو قرینه دنبال آنها.

2. کم گرفتن خیر خود و بیش گرفتن شر خود را یکی دانسته، چون با هم هستند، و همچنین کم گرفتن بدی دیگران و بیش شمردن خیر آنان را.

3. خیرش را خواهند و از شرش آسوده باشند، یکی است، چون غالبا ملازم هم هستند؛ همچنین، اکتفا ب قوت را دنباله فقره پیش دانسته، نه یک خصلت جدا.

4. از قول او «خواری» تا واژه «قوت»، یک خصلت است، چون همه باهم هستند، و هر کدام از این وجوه را راهی باشد، اگرچه هیچ کدام بی تکلف نیستند. و «و ساد اهل زمانه»، یعنی از نظر حسب و کرامت سرور و اشرف آنان خواهد شد.

22. از مفضل روایت شده است: «شنیدم امام صادق علیهالسلام میفرمود: «ایمان بنده کامل نیست تا در او چهار خصلت نباشد: خوشخُلق باشد، خود را کم گیرد، پرگویی نکند و سخن زائدش را نگهدارد و مازاد مالش را در راه خیر انفاق کند.» (1)

در محاسن، حدیثی مانند این آمده است. (2)

23. امالی طوسی: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «مومن ساده و ارجمند است، و تبهکار زیرک و پست؛ بهترین مومن کسی است که وسیله الفت مومنان باشد، و خیر ندارد کسی که الفت نگیرد و الفت ندهد.

[راوی] میگوید: «و شنیدم که رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله می فرمود: «بدترین مردم کسانی هستند که مومنان را دشمن میدارند و کینه آنان را در دل دارند؛ [افرادی] بسیار دونده در سخنچینی، جداافکن میان دوستان و عیب جو برای پاکان؛ آنانند که خدا در روز رستاخیز به آنها نمینگرد، و پاکیزه نمیکند آنها را.» و

1- . مجالس مفید : 219 ، امالی طوسی 1 : 235
2- . محاسن : 8

آنگاه این آیه را خواند: «هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ أَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ»(1)، {او است که کمک کرد تو را به یاری خود و به مومنان و مهربان کرد دلهاشان را با هم.}(2)

توضیح: «مألفه»: مجلس انس و همدمی که به واسطه آن با هم مهربان و همدم میشوند. در مصباح میگوید: «المألف»: جایی است که انسان با آن انس دارد و «ألفته» - از باب «علمت» - یعنی با او انس گرفتم و او را دوست داشتم. اسم مصدر «اُلفته» با ضمّه است و «اُلفه» نیز اسم است از «ائتلاف»، و آن التیام و اجتماع است. «نمیمه»: نقل سخن قومی به قومی با هدف افساد و شر.

«الباغون»: یعنی طلب کنندگان. «للبراء» برای کسی که از عیب ها پاک است. «خدا به آنها ننگرد»: کنایه از بی لطفی است، یا اینکه خدا نظر رحمت به آنها ندارد. «و آنها را پاکیزه نمیکند»: نمیستاید و کردارشان را نمیپذیرد، یا اینکه کردارشان را پیشرفت نمیدهد؛ و گواه آوردن آیه، دلالت دارد بر خوبی مهربان کردن دل مومنان با هم، که لازمه آن زشتی جداافکنی میان آنها است.

24. علل الشرایع: از امام باقر علیهالسلام پرسیدند: «چرا مومن از هر چیزی تیزتر است؟» فرمود: «چون عزت قرآن را در دل دارد، و ایمان پاک را در سینه، و از آن پس، فرمانبر خدا و باوردار رسول او است.» پرسیدند: «چه شود مومن را که گاهی از هر چه دریغ کن تر باشد؟» فرمود: «زیرا روزی را از راه حلال میجوید و جستجوی حلال کمیاب است، و نمیخواهد از آن جدا شود، چون میداند که به دست آوردنش دشوار است؛ و اگر آن را به او ببخشند، جز در جای شایسته آن هزینه نمیکند.»

پرسیدند: «چه شود که مومن بسا از هر کس جماع کن تر باشد؟» فرمود: «چون خودنگهدار است از آنچه بر او روا نیست و شهوتش به این سو و آن سو سر نمی کشد، و هنگامی که به حلال میرسد، او را بس است و از غیر، بی نیاز میشود.»(3)

1- . انفال / 62
2- . امالی طوسی 2 : 78

3- . علل الشرائع 2 : 244

پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «به راستی، نیروی مومن در دل او است؛ نمی بینید که چهبسا او را ناتوان مییابید، با تن ضعیف و لاغر اندام، با اینکه شبها را با عبادت بیدار است ، و روزها را روزه دار.» و فرمود: «مومن در دینش سخت تر است از کوههای بلند استوار؛ زیرا چهبسا کوه را با تیشه بتراشند، اما کسی نمیتواند از دین مومن بتراشد؛ برای اینکه از دین خود دریغ دارد و بر آن بخیل است.»

توضیح: چون عزت قرآن در دل او است، یعنی تندی او در دین همانا برای پلنگصفتی او است درباره خدا و سازش و سستی نداشتن او در دین خدا.

25. معانی الاخبار: امام صادق علیهالسلام فرمود: «رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله روزی به حارثه بن نعمان انصاری برخورد و به او فرمود: «چگونه صبح کردی ای حارثه؟» گفت: «یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، صبح کردم، مومن به راستی و حق.» آن حضرت فرمود: «برای هر ایمانی حقیقتی است، حقیقت ایمان تو چیست؟» گفت: «دلم از دنیا برکنده شده، شبم را بیدارم و روزم را تشنه و روزهدار، و گویا به عرش پروردگارم می نگرم که برای حسابرسی نزدیک آمده، و گویا میبینم که بهشتیان در بهشت با هم دیدار میکنند و دوزخیان در دوزخ عذاب میکشند.»

رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «تو به راستی مومنی؛ خدا دلت را به نور ایمان روشن کرده، خوب برجا و پایدار باش.» گفت: «یا رسول اللَّه، من بر خود از هیچ چیز ترساتر نیستم، جز از چشم.» رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله دعا کرد و دیدش از چشمش رفت و نابینا شد.» (1)

26. معانی الاخبار: امام باقر علیهالسلام فرمود: «کسی از شما به حقیقت ایمان نمیرسد مگر اینکه سه خصلت در او وجود داشته باشد: مرگ را از زندگی دوستتر دارد، نداری را از توانگری بیشتر دوست داشته باشد، و نزد او، بیماری دوست تر باشد از تندرستی.»

1- . معانی الاخبار : 187

گفتیم: «چه کسی چنین باشد؟» فرمود: «همه شماها.» آنگاه فرمود: «کدام شماها دوستتر دارد در دوستی ما بمیرد یا در دشمنی ما زنده ماند؟» گفتیم: «به خدا، دوستتر داریم در دوستی شما بمیریم.» فرمود: «به همین معنا است دوستتر داشتن نداری و توانگری و بیماری و تندرستی.» گفتم: «آری به خدا.» (1)

27. محاسن: امام باقر علیهالسلام فرمود: «بنده ای حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر اینکه در او سه خصلت باشد: مسألهدانی و فهم مسائل در دین، خوب اندازه گرفتن زندگانی، و صبر بر مصائب و پیشامدهای بد.» (2)

28. محاسن: از فاطمه بنت الحسین علیهالسلام روایت شده است: «رسول خدا صلّی اللّهعلیهوآله فرمود: «هر کس سه خصلت را داشته باشد خصال ایمان را کامل کرده است: آن کس که چون پسندد از پسندش خشنود شود و در باطل و بیهوده نکشاند، و چون خشم بگیرد، خشمش او را از حق جدا نکند، و چون توانا شود دست نیازد به آنچه از آن حقی ندارد.» (3)

در کافی، حدیثی مانند این آمده است. (4)

در خصال، حدیثی مانند این از امام حسین علیهالسلام آمده است. (5)

توضیح: ظاهر این است که سند روایت محاسن افتادگی دارد، زیرا مشخص نیست که فاطمه بنت الحسین علیهالسلام از پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله روایت کرده باشد و بلکه او را درک کرده باشد. گویا فاطمه از پدرش روایت کرده، چنانچه در خصال است.

«خصال ایمان را کامل کرده»: زیرا این اخلاق در وجود مومن نیست، مگر اینکه همه خصال ایمان را دارا باشد، چون این ها پررنج تر و سخت ترین آنانند، و همچنین مستلزم عدل است که تعادل میان افراط و تفریط است، و معیار همه

1- . معانی الاخبار : 189

2- . محاسن : 5
3- . محاسن : 6
4- . کافی 2 : 239
5- . خصال 1 : 52

کمالات. در قاموس آمده: «تعاطی»، گرفتن است، گرفتن چیزی که حقی در آن ندارد، و تنازع در گرفتن است و سوار بر کاری شدن. یعنی مومن با توانایی نمی گیرد، یا انجام نمیدهد آنچه را که نباید انجام بدهد.

29. محاسن: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «شش چیز در مومن نیست.» پرسیده شد: «چه باشند؟» فرمود: «دشواری، نکول، لجبازی، دروغ، حسد و ستمکاری.» و فرمود: «مومن جنگآور نیست.» (1)

توضیح: دشواری در معامله و داد و ستد، و هموار نبودن و نکول، دشواری و زبری در معاشرت و کمگذشتی و کمبخششی و بخل، و آن روشن تر است. در قاموس آمده: «نکد عیشهم» - مانند فرح - : سخت و بافشار شد. «نکد البئر»: آب چاه کم شد. «نکد فلاناً» - مانند نصر - :آنچه را خواسته بود از او بازداشت و یا به او نداد مگر اندکش را. «نکد» - با ضمه - کم دادن، و با فتحه نیز میآید. «لجاجه»: لجبازی و ستیزهگری است.

«جنگآور نیست»: به ناحق؛ در یک نسخه «مجازف» آمده، یعنی گزافکار. «جزاف»: معرّب گزاف است و آن فروش چیزی است بی وزن و کیل. «مجازفت در بیع»: مسامحه در خرید و فروش است. در مصباح میگوید: به کسی گفته می شود که سخنش را بی قانون رها می کند، «جازف فی کلامه»؛ و در نتیجه شیوه درست به جای کیل و وزن نشسته است

مولف: گویا مقصود در اینجا همان است، و در نسخه ای، «محارف» با «حاء» و «راء» بی نقطه آمده، یعنی کسی که درهای روزی بر روی او بسته میشود، و منافی بودن آن با ایمان کامل مورد اشکال است، مگر اینکه مبنی بر غالب باشد.

30. محاسن: امام صادق علیهالسلام فرمود: «کسی که حق میگوید، با سه خصلت شناخته میشود، بنگرند یاران و اصحابش که او چگونه کسی است و نمازش

1- . محاسن : 158

چگونه است، و در چه وقتی آن را میخواند، و اگر مال دارد باید دید کجا آن را مصرف میکند.» (1)

31. محاسن: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «شما را آگاه کنم به مومن؟ مومن کسی است که مومنان او را بر مال و کارهای خود امین سازند، مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش سالم بمانند، و مهاجر کسی است که از گناهان کوچیده و هر چه خدا حرام کرده وانهاده است.» (2)

32. ارشاد: از صعصعه بن صوحان عبدی روایت شده است: «یک روز علی علیه السلام نماز بامداد را برای ما خواند و چون سلام داد، رو به قبله نشست و ذکر خدا میگفت و به راست و چپ خود رو نمیکرد تا اینکه خورشید به اندازه یک نیزه به دیوار مسجد شما افتاد - که جامع کوفه بود - آنگاه رو به ما کرد و فرمود: «به یاد دارم مردمی را در زمان دوستم - رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله - که در این شب پیوسته یک بار پیشانیها بر خاک مینهادند و یک بار زانوها، و چون بامداد می رسید، همه آشفته و خاکآلود بودند و جای سجده آنها در پیشانیشان مانند زانوی بز پینه بسته بود، و چون یاد مرگ میکردند، چون درخت در برابر باد میلرزیدند و اشک آنها فرو میبارید تا جامه شان را تر و خیس میکرد، آنگاه برخاست و فرمود: «گویا این مردم شب را به بیخبری گذراندند.» (3)

توضیح: در قاموس آمده: «قیس رمح» با کسره، و «قاسه» یعنی اندازه یک نیزه.

33. مناقب: امام باقر علیهالسلام فرمود: «خدا به مومن تن درست و زبان شیوا و دل پاک داده و به هر اندامش تکلیفی نهاده؛ برای خودش و پیغمبرش و جانشینانش تکلیف بدن، خدمت به او و آنان است، و تکلیف زبان، گواهی به او و

1- . محاسن : 254
2- . محاسن : 285
3- . ارشاد : 114

آنان، و تکلیف دل، آرامش به ذکر او و ذکر آنان؛ و هر کس به زبان گواه باشد و به دل آرامش یابد و با همه اندام به خدمت پردازد، خدایش به بهشتها میاندازد.» (1)

توضیح: «تن درست»: گویا به معنی سلامت از گناه و آفتهای دینی است، یا سالم از عیبها که مایه زشتی و نفرتند؛ پس، ویژه پیغمبران و امامان علیهمالسلام است. و «الصیرع»: یعنی خالص و ناب از هر چیز، و منظور در اینجا دل پاک از دغلی و حسد و شک و شبهه است.

34. صفات شیعه: امام صادق علیهالسلام فرمود: «دین ندارد کسی که تقیه ندارد؛ ایمان ندارد کسی که در او پارسایی نیست.» (2)

امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن آن کسی است که چون خشم گیرد، خشمش او را از حق و درستی به در نبرد؛ و آن کسی که چون پسندد و خشنود باشد، خشنودیش او را در باطل درنیاورد؛ و آن کسی که چون تواند، بیش از مال خود نستاند.»

از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «هر کس که از گناه بدش بیاید و از حسنه خوشش بیاید، او مومن است.»

امام صادق علیهالسلام فرمود: «چه زشت است بر شخص مومن، گردنی که او را خوار و بی مقدار دارد.»

و امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن سختتر است از پاره های آهن که چون درون آتش تافته میشوند دگرگون میگردند؛ و مومن اگر کشته شود و سپس زنده گردد، و باز کشته شود، قلبش دگرگون نمیگردد.»

توضیح: در قاموس گفته: «زبره» - به «ضم» - پاره ای آهن است و «زبَر و زِبُر» جمع آن است، و نادگرگونی او این است که عقایدی که در دل دارد دگرگون نمیشوند.

1- . مناقب آل أبی طالب 4 : 18
2- . صفات شیعه : 179

35. صفات شیعه: امام صادق علیهالسلام فرمود: «به راستی، خدای تبارک و تعالی مومنان را از یک اصل آفریده و بیگانه ها در آنها درنمیآیند، و از آنها کسی به در نمیشود؛ نمونه شان به خدا، نمونه سر است از تن، و نمونه انگشتان در مشت انسان؛ هر کس را که دیدید از آن جدا است، به طور قطع گواه دهید که بی عقیده و مخالف است.» (1)

توضیح: «نمونه آنها»: یعنی سزا است که هر مومنی برای دیگر مومنان چون سر باشد از تن، در پیوست و در یاری یکدیگر و توجه مومنان به همدیگر. «بتاتاً»: یعنی «بتّاً» و قطعاً.

36. صفات شیعه: امام صادق علیهالسلام فرمود: «زمستان، بهار مومن است که شبش بلند است، و کمک میگیرد از آن برای شب زندهداری و عبادت.» (2)

و امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن روزیبسته نیست.» (در نسخه ای: گزافهگو و گزافهکار).

و امام صادق علیهالسلام فرمود: «سه چیز است که در هر کس باشد، خصال ایمانش کامل است: هر کس که بر ستم شکیبا است، و خشم خود را فرو میخورد، و به حساب خدا وامیگذارد و گذشت میکند، از آنها است که خدا او را به بهشت می برد و شفاعتش را میکند، مانند ربیعه و مضر.»

و از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «مومن نباشید مگر اینکه امین باشید و نعمت خوشی را مصیبت شمارید، زیرا صبر بر بلا برتر است از عافیت در خوشی.»

و از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «البته هر چیزی از مومن می ترسد، چون او در دین خداوند عزیز است، و نمیترسد از چیزی، و این است نشانه هر مومن.»

1- . صفات شیعه : 179
2- . صفات شیعه : 179 - 181

و امام صادق علیهالسلام فرمود: «هر چیزی برای مومن خاشع است.» و سپس فرمود: «هر گاه کسی از دل، مخلص خدا باشد، خدا هر چیزی را از او می ترساند، تا خزنده های زمین و درنده هایش و پرندههای آسمان.»

37. نهج البلاغه: امیر مومنان علیهالسلام فرموده است: «مومن را خرمی در چهره است و اندوه در دل. سینه او از هر چه گشاده تر است و نفس او از هر چیز خوارتر. از والایی بدش میآید و شهرت را دشمن میدارد. اندوهش دراز است و همتش دور پرواز. بسیار خموش است. همیشه در کار، فراوان شکر میکند و شکیبا است. اندر اندیشه خود است و دست دوستی به هر کسی نمیدهد. خلقتی هموار دارد و جانبی نرمش دار. نفس او از سنگ خاره سخت تر است و خود او از بنده ای رام تر و خوارتر.» (1)

توضیح: «بشر»: - با کسره - یعنی گشادهرویی. و نهان داشتن غم خود، گونه ای شکر است و ویژه غم آخرت نیست آن گونه که گفته اند. گشادگی سینه، نیرومندی بردباری است و در خورد سختیها و رنجها، و خواری نفس او از فزونی و تواضع است و نظر به بزرگی خداوند و کم شمردن کردار خود.

«از والایی بدش میآید»: چون شرف دنیا و برتری در دنیا است. «یشناء» - مانند «یمنع» و «یسمع» - یعنی مبغوض می دارد. «السمعه»: یعنی کارش را به گوش مردم میرساند و یا کارش را برای اینکه به گوش مردم برسد انجام میدهد. اندوه درازش برای یادآوری مرگ است و دیگرسرا و ندانستن سرانجام خود. «همتش بلند است»: چون صرف کارهای پایدار می شود، و همیشه در کار عبادت و ذکر و فکر در آیات خدا است، و تحصیل دانش و گسترش آن و مانند آن، و خلاصه اینکه عمرش را ضایع نمی کند. «دائم در اندیشه است»: گفته می شود: «غمره الماء» - مانند نصر- یعنی آب آن را پوشاند. فکر و «الفکره» به کارگیری اندیشه است و منظور از آن تفکّر در نعم الهی و عبرتهای او و علوم خدا و حکم او است.

1- . نهج البلاغه 2 ک 224 حکمت 333

«ضنین بخلته»: «ضنه» یعنی بخل، و «خله» - به ضم - دوستی و محبتی است که به قلب راه پیدا می کند و در باطن قلب جای می گیرد، آن گونه که در نهایه آمده است. و در مصباح آمده: «خله» - به فتح - دوستی است، و با ضم آن لغتی است، و با فتح، ناداری و نیاز است. این بند روایت چند توجیه دارد:

1. چون بررسی کند جایی را که شایسته دوستی باشد و کسانی که اهل دوستی باشند و آنان برادران درست در راه خدایند و بسیار کمند.

2. چون کسی را دوست دارد از دل، دریغ دارد که دوستی او را از دست بدهد و در دوستی پایدار است.

3. «ضنه» - با فتحه «خاء» - آن گونه که روایت شده است، به این معنا است که چون نیازی برای او رخ بدهد، دریغ دارد از کسی برای انجام آن خواهشی کند و آن را آشکار سازد.

خُلقی هموار دارد که سختی و زبری ندارد و نرمش جانب او برای این است که خوشپذیر و اندکخلاف و کمنفرت است و سر بزرگی ندارد، و سختی او در طاعت خدا و انجام فرمانهای او است، از دلیری و غیرت در دین، یا سختی ایمان و باور او است که در پیشامدها لرزان و پریشان نمیگردد.

38. المجازات النبویه: پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله فرمود: «دانش، دوست مومن است، بردباری وزیر او است، خرد رهنما، و کردار سر کار و برپادار او است، نرمش برادر او، و سازش پدرش، و شکیبایی، فرمانده لشکرش.» (1)

در الشهاب نیز، از قول پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله، حدیثی مانند این آمده، با این تفاوت که در آن آمده است: «و کردار پیشوای او است و نیکی برادرش.»

سید رضی گفته: همه این واژه ها استعاره است و مقصود از اینکه فرموده: دانش دوست مومن است، این است که همدم او است در تنهایی، مانند همدمی دو یار و دوستدار با هم. «بردباری وزیر او است»: چون در هر کار به او نیرو میدهد و در برخورد با بدیها به او کمک میدهد. «خرد رهنمای او است»: چون با آن در

1- . المجازات النبويه : 123

تاریکی مشکلات راه میجوید و رها میشود از تنگنای گرفتاریها به مانند رهنما در جاهای گم گاه؛ و اینکه فرموده: «کار سرپرست او است» برای این است که کار خواهش، او را میپرورد و لغزش او را به راستی میکشاند و نیاز او را برمیآورد به مانند سرپرست کودک یا دیوانه در زندگی او تا برایش مصلحتاندیشی کند و کارهایش را که به او واگذار است، به درستی انجام دهد.

«نرمش برادر او است«: چون مانند برادران برایش سودمند است و صفا و مودت برایش به بار میآورد، و برادرانی برای او فراهم میسازد، و از دوستیها

پاسبانی میکند، و به همین معنا، سازش پدر او است، زیرا سازش دلربای دیگران است و دل را از غبار کینه میشوید، و هر کس گرد او میآید و دوستی او میجوید، و به او میپوید چون پدر مهربان و دلسوز فرزندان.

«شکیبایی فرمانده لشکر او است»: چراکه او را بر پا میدارد و پشت او را محکم میکند، و او را به آداب میرساند به هر چه میخواهد، مانند فرمانده خوب لشکریان که دشمن را نابود و دلخواه را موجود میکند، و چه بسا مقصود این است که شکیبایی خود سر همه اوصاف نیک او است و سرور خصال شایسته وی، و بر آنها پیشتاز است، و فرمانده همه آنها است، همان گونه که فرمانده، پیشتاز بر زیردستان خود است، و سیاستمدارِ هر کس که در پیرامون او است.

39. شهاب: پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «مومن کمهزینه است.»

الضوء: این گزارشی است که فرمان میآورد. رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله مومن را فرموده تا کمهزینه باشد در زندگی و قناعتپیشه. از آنچه ندارد شکیبا باشد و شاکر و ذاکر. دیده ندوزد به زیور این جهان، و شیفته نباشد به والایی سروران. دل شکسته و خودخوار باشد در برابر پروردگار. پارهنانی او را بس و جرعه آبی او را سیراب سازد. کهنهجامه ای او را میپوشاند، گرما میسوزاند، و سرما به او میدمد؛ چنانچه امیر مومنان او را ستوده، او خود رنج باشد و مردم از او در آسایش.

سود این حدیث، تشویق به سبکباری در این جهان و کم گرفتن آن است و راویش ابوهریره است.

ص: 357

مولف: «جرد» با فتحه: کهنه و پوسیده. «لفح النار بحّرها»: سوزاند. «نفخت الریح»: باد وزید.

40. شهاب: پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «مومن زیرک، هوشمند و پُرحذر است.»

توضیح: زیرکی ضد کمخردی است، و زیرک ریزبین است. گفته می شود: «هو کیّس مکیّس» (او زیرک است) و به امیرالمومنین علیهالسلام منتسب است که فرموده: «آیا نمیبینی زیرکی پرورده ام، از پس، نافع مخیس آورده ام.»

«مخیس»: نام زندانی بود که علی علیهالسلام در عراق ساخت. پیش از آن، زندانی به نام نافع، از نی ساخته بود که دزدان زندانی آن را سوزاندند و از آن پس، مخیس را با گچ و آجر ساخت که به معنی جایگاه خواری است. «و قد کاس الغلام یکیس کیساً و کیاسه»؛ «تکیّس»: ریزبین شد. «کایسته فکسته»: بر او چیره شدم.

«فطنه»: به معنی فهم است. «حذر»: دوری کردن از ترساننده. و گفته می شود: «حذر حذراً و حذرته»، و «حذار»: یعنی بترس. «حذر» دوری کردن است، مانند «حذر»؛ و «رجل حذر و حذُر» یعنی بیدار، و جمع آن «حذرین» و «حذاری» است.

این حدیث هم در ظاهر گزارش فرمانی است از رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله که: مومن باید زیرک و باریکبین و باانضباط باشد در کار دنیا و دین؛ هوشمند باشد و بیخبر نماند از آنچه چه بسا گرفتارش کند، و باید خود را از آن بپاید.

حسن گفته: مومن باهوش است، دنیایش را ویران کرده تا با آن آخرتش را بسازد، و آخرتش را ویران نکند تا با آن دنیای خود را بسازد.

علی بن بکار گفته: نیکان رفتند و به جا نمانده مگر کسی که دو درهم را گزیده تر میدارد از دین خود.

یحیی بن معاذ گفته: پول کژدم است اگر نتوانی حفظش کنی. دست به آن میاز که اگر تو را بگزد با زهرش تو را میکشد. گفتند: حفظش چیست و چگونه است؟ گفت: به دست آمدن از راه حلال و بجا صرف کردن آن.

و همانا آن حضرت این اوصاف را برای مومن شرط کرده، زیرا همه گونه خیر و خوبی در آنها است. او زیرک است و نگران در دلائلی که او را به دانش می رسانند. باهوش است و میفهمد آنچه آید و باشد و کند و نهد، و با این همه، از خود مواظبت میکند و دوری میکند، زیرا مومن همیشه میان بیم و امید به سر می برد.

سود این حدیث، تشویق به آگاهی و بیداری و کم تکیه کردن به دنیای فریبکار و پر نیرنگ است. راوی حدیث، انس بن مالک است.

41. شهاب: پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «مومن مهرآمیز و همدم است.»

توضیح: «إلف»: اجتماعی است پیوسته و از دل. گفته می شود: «اُلفت بین القوم، و الفت الموضع و آلفه ألف و آلفنیه و زیه، فانا آلف و آلف الموضع اولفه ایلافاً و آلفته اُؤالفه موالفه و إلافاً» بر وزن أفعل و فاعل، و «تألیف» گرد آوردن تکه های پراکنده است با ترتیب، که آنچه پیش باید، پیش باشد و آنچه به دنبال، در دنبال باشد، و پرنده های خانگی را «أوالف» گویند.

آن حضرت میفرماید: باید مومن مهرورز و همدم مردم باشد، و با او همدم شوند. نه اهل نفرت باشد و نه نفرتآور. برای انجام نیازهای برادر مومنش سبک خیز باشد و خود را از او بالاتر نگیرد. از لغزش او گذشت کند و خطایش را نادیده بگیرد. بر او حسد نبرد و کینه او را به دل نگیرد. با او همآهنگ باشد. دورو نباشد. همپیمان او باشد و نه مخالف او. خیرخواه و اندرز گو باشد، نه رسوا کن و عیبجو.»

سود حدیث، تشویق به همدمی و خوشیاری است و راوی حدیث، جابر بن عبد اللّه انصاری.

42. شهاب: پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «مومن آن است که مردمش بر جانها و داراییهای خود امینش دانند و آنها را به او بسپارند.»

توضیح: «أمن» آسودگی خاطر و نترسیدن است و امن و امانت و ایمان و امنه به هم نزدیکند. خدای تعالی را مومن میگویند چون بنده هایش را از ستم خود آسوده داشته. مرد «أمنه و اُمنه» کسی است که به هر کس اعتماد میکند.

این حدیث نیز در پدیده گزارش است و در معنای فرمان، که مومن باید خود را مورد وثوق و اعتماد سازد، و همه از جانب او در امان باشند و پاک از نکوهش ها، و در جان و مال کسی خیانت نورزد، و پیمان نگسلد و عهد و عقد خود را نشکند.

سود حدیث، تشویق به دیانت و امانت و صیانت و خودداری است و بهترین روشگزینی در معامله با مردم و پیشداشت راستی و خوشباشگویی. راویان حدیث انس ابن مالک و فضاله بن عبید هستند.

43. نوادر: امام صادق علیهالسلام فرمود: «بپرهیزید از آنچه پوزش در پی دارد، زیرا مومن نه بد میکند و نه پوزش میخواهد، و دورو، هر روز بد میکند و پوزش میطلبد.»

44. تمحیص: امام صادق علیهالسلام فرمود: «بر مومن، فرْجش چیره نمیشود، و شکمش او را رسوا نمیکند.»

45. تمحیص: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «ایمان مومن کامل نیست تا یک صد و سه خصلت را دارا نباشد، در کار و کردار و نیت و درون و یبرون.

امیر مومنان علیهالسلام فرمود: «یا رسول اللَّه، آن صد و سه چه باشند؟» فرمود: «ای علی، از اوصاف مومن است که: گردان اندیشه باشد و گوهرین ذکر، بسیاردانش و بزرگحلم، زیباکشمکش و ارجمندمراجعه، از همه مردم دریادل تر و از همه خودخوارتر، خنده اش لبخند باشد و همراهیاش آموزش، یادآور غافل باشد و آموزنده نادان، نیازارد آن کسی را که میآزاردش، داخل نمیشود در آنچه که به کار نمیآیدش.

سرزنش نکند آسیب دیده را، پشت سر کسی بد نمیگوید، بیزار است از حرام ها، خوددار است از هر شبهه ناک، بسیاربخشش است و کمآزار، یار غریبان است و پدر یتیمان، خرمچهره و گرفتهدل، به نداری خود خوشدل، شیرینتر از انگبین و سخت تر از خاره سنگین.

رازی فاش نمیکند و پرده ای را نمیدرد، حرکاتش مهرآمیز است و دیدارش شیرین، خوشوقار و نرمش دار و درازخموش، بردبار است در برابر نادانی دیگران،

ص: 360

شکیبا بر آن کسی که بد میکند به او، سالخورده را گرامی میدارد و خردسال را مینوازد.

بر سپرده ها امین است و از خیانتها به دور، همدمش تقوی است و هم قسمش حیا، بسیار حذر میکند و کم لغزش مییابد، حرکاتش با ادب است و سخنش مورد پسند و شگفت آور، گذرنده از لغزش دیگران است و کنکاش در عورت کسان نمیکند، بسیار باوقار، فراوان شکیبا، خشنود، بسیار شکرگزار، کم حرف، راست گو، نیکیکن، آبرومند، بردبار، رفیق، پارسا، شریف، نه لعنتگو، نه دروغگو، نه غیبتکن و نه دشنامگو، نه بخیل، خوش است و خرم، نه فضول است و نه جاسوس.

از هرچه برترش را میجوید و از اخلاق بالاترین را، در حمایت خدا است و کمک گیر از توفیق او، در نرمش نیرومند است و در یقین با تصمیم ، ستم روا نمی دارد به آن کس که او را دشمن میدارد، گناه نمیورزد برای آن کس که دوستش دارد، در برابر سختیها پُرشکیب است، نه جور میکند و نه تجاوز، نه به دنبال دلخواه، فقر شعارش او است، و شکیبایی تنپوشش، کمهزینه است و بسیار کمک رسان، روزه اش بسیار است و شب زنده داریاش دراز و خوابش کم.

دلش پاک، و دانشش تابناک؛ چون دست یافت میگذرد، و چون وعده می دهد میپاید، روزه دارد به دلخواه، و نماز میخواند از ترس خدا، چنان نیکو کار میکند که گویا خدایش بینا است، دیدهفرود و سخاوتمند و دستودلباز، خواهش کننده را رد نمیکند و از بخشش دریغ ندارد، پیوسته با برادران است و پیاپی احسان میکند، سخنش را میسنجد و زبانش را میبندد، در خشم فرو نمیرود، و در دوستی نابود نمیگردد، باطل را از یار خود نمیپذیرد، و حق را از دشمنش رد نمی کند، نمیآموزد جز برای اینکه بداند، و یاد نمیگیرد جز برای اینکه به کار بندد.

کینه اش اندک، شُکرش بسیار، در روز روزی و زندگی میجوید و شب بر گناه خود میگرید، اگر با دنیاداران راه برود از همه زیرکتر است و اگر با آخرت طلبان، از همه پارساتر، در کسب، روزی شبهه ناک نمیپسندد، در دینش به دنبال

رخصت نمیرود، در لغزش برادرش به او مهربانی میکند، و صحبت خوش گذشته با او را فرا یاد میآورد.»

توضیح: «گرداناندیشه»: چون پیوسته اندیشه او در جنبش است. در قاموس آمده: «جهوری الذکر» یعنی با آواز بلند ذکر خدا میکند. «کلام جهوری» یعنی آشکار می کند یاد خدا را، یا نامش در میان مردم بلند است. در بعضی از نسخه ها آمده: «جوهری» یعنی ذکر او پاک و باارزش است و ظاهراً تصحیف است. در قاموس آمده: «صلد»، و مکسور می شود، به معنای سخت و صاف؛ و «صلدت الارض» یعنی سخت شد. «تبجیل»: یعنی تنظیم، و «الف» با کسره، از «تألفه» و «یألفک»؛ و حلف با کسره درست است، یعنی به رفیقش خیانت نمی کند. خوددار است و آبرو نگهدار، و یا از خطا برکنار.

در قاموس آمده: «حَسّ» یعنی حیله و قتل و نابودسازی، و با کسره به معنی صوت است. «حاسوس» و «جاسوس» به یک معنا است. «حَسِست به» - با کسره - یعنی یقین کردم. «احسست طننت و وجدت و ابصرت»: گمان کردم، یافتم، بینا شدم. «تحسس»: گوش دادن به گفته مردمی و خبرگیری از آنان در مورد خوب، و می گوید: «جسّ» یعنی تفحص از اخبار، به مانند تجسّس، و از همین ریشه است جاسوس. «و لا تجسسوا»: یعنی آنچه عیان است بگیرید و آنچه را که نهان است از طرف خدای عزوجل، وانهید؛ یا اینکه از درون کارها به کاوش نپردازید، یا عورتها را بررسی نکنید.

و خلاصه، «حساس» و «جساس» در معنی به هم نزدیکند. گویا واژه نخست، گمانهزنی در باره مردم است و دومی، بازرسی از احوال آنان، و چهبسا اولی به معنای حیله گری یا کشتار و یا ریشه کنی مردم باشد.

«در حفظ خدا است»: از شر شیاطین. «رغبت»: در ثواب است. «ترس»: از کیفر و عذاب. «گویا به آن نگران است»: به چشم دل و از روی یقین، یا اینکه به خدا نگران است، چون قول پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله که فرموده: «احسان این است که خدا را بپرستی، به گونهای که گویا او را مینگری؛ یا مقصود این است که گویا او را ناظر و دیدهبان خود کرده است.

«سنجش سخن»: این است که در آن اندیشد: آیا در ترازوی ثواب و پذیرش ارزشی دارد یا نه؟ اگر دارد بگوید و اگر نه، نگوید. «و اندر خشم نشود»: یعنی با آن نابود نگردد. «لا یغرق» از اغراق به معنای مبالغهگویی است، مانند «یفرح» است و کنایه از هلاک و نابودی. شماره ای که در تفصیل آمده، بیش از آن است که در آغاز شماره داده، چون از نظر معنا دوبارهگویی دارد.

46. نوادر راوندی: رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله به حارث بن مالک فرمود: «چگونه صبح کردی؟» پاسخ داد: «به خدا یا رسولاللّه، صبح کردم از مومنان.» رسول خدا صلّی اللّهعلیهوآله فرمود: «هر مومنی حقیقتی دارد، حقیقت ایمان تو چیست؟» گفت: «شبم را بیدار ماندم، مالم را در راه خدا انفاق کردم و از دنیا گذشتم، و گویا به عرش پروردگارم مینگرم - جلجلاله - که برای حساب بیرون آورده شده، و گویا مینگرم به بهشتیان که در بهشت با هم دیدار میکنند، و مینگرم به دوزخیان که در دوزخ با هم بانگ سگانه میکنند.»

رسول خدا صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «این بنده ای است که خدا دلش را روشن کرده، بینا شدی، برجا باش.» گفت: «یا رسول اللّه، دعا کن تا شهید شوم.» برای او دعا کرد و در هشتمین روز شهید شد.»

47. امالی طوسی: امیر مومنان علیهالسلام فرمود: «مومن ستم نمیکند به کسی که او را دشمن میدارد، و گنهکار نمیشود برای کسی که او را دوست میدارد، و اگر به او تجاوزی شد، شکیبایی میورزد تا خدای عزوجل برای او کینخواهی کند.» (1)

48. دعوات راوندی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن شکیبا است در سختیها، سنگین و باوقار است در لرزشها، قانع است به آنچه داده شده، مصائب به چشم او بزرگ نمیآیند، بر هیچ دشمنی ستم نمیکند، در باره دوستی گنهکار نمیشود، مردم از او در آسایشند، و خودش از خود در سختی است.»

1- . امالی طوسی 2 : 193

49. نهج البلاغه: امیر مومنان علیهالسلام فرمود: «در زمانی که گذشت، برادری داشتم در راه خدا و او را در نظرم بزرگ میکرد خُردی دنیا در چشم او؛ و زیر فرمان شکمش نبود؛ آنچه نیافتی نخواستی، و از آنچه یافتی پُر نخوردی؛ بیشتر روزگارش خاموش بود، و اگر سخن میگفتی، گوینده ها را سرآمد بودی؛ و تشنگی پرسنده ها را فرو نشاندی، و ناتوانی بود که ناتوان شمرده میشد؛ و چون روز کوشش میرسید، چون شیر بیشه بود و چون مار گزنده بیابان.

حجتی به میان نمی آورد تا داوری باشد؛ سرزنش کسی را نمیکرد در آنچه عذرپسند بود تا عذر او را بشنود؛ از دردی شکوه نمیکرد جز پس از بهبودیش؛ و همیشه آنچه را میکرد به زبان می آورد؛ و نمی گفت آنچه نمیکرد؛ و اگر در گفتار شکست میخورد، در خاموشی از همه پیش بود و بی شکست؛ و پیوسته برای شنیدن حریص تر بود تا برای گفتن؛ و همیشه چون در برابر دو پیشامد قرار میگرفت، نگاه میکرد، هر کدام هوسناکتر بود با آن مخالفت میورزید.

بر شما باد [پیروی] از این اخلاق، به آن بچسبید و در آنها با هم رقابت کنید؛ و اگر نتوانید به آنها دست یابید، بدانید که برگرفتن اندک بهتر است از ترک بسیار.»

و فرمود: «ایمان بنده ای باور نشود تا به آنچه در دست خدا است اعتمادش بیشتر باشد از آنچه خود دارد.»

و فرمود: «نشانه ایمان این است که راستی با زیان را برگزینی بر دروغ سودبخش، و اینکه نباشد در بازگویی تو، فزونی بر آنچه دانی، و اینکه از خدا بترسی در بازگویی از دیگری.» (1)

50. روایت شده است که امیر مومنان علیهالسلام را یاری بود به نام همام، که مردی عابد بود؛ روزی به آن حضرت گفت: «یا امیرالمومنین، پرهیزکاران را برایم وصف کن و آنها را در برابرم مجسم ساز، آن چنان که گویی به آنها مینگرم.» آن حضرت در پاسخش سرگرانی کرد، سپس فرمود: «ای همام، از خدا بترس و نیکی کن که خدا با آنان است که پرهیزکارند و آنان که هم آنها نیکوکارانند.»

1- . نهج البلاغه : حکمت 289

همام به این پاسخ قناعت نکرد و آن حضرت را سوگند داد. امام علیهالسلام خدا را سپاس گفت و ستود و رحمت بر پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله خواست و آنگاه فرمود:

«اما بعد، راستش خدا - که منزه بادا - آفریده ها را آفرید و هنگام آفرینش آنها از طاعتشان بی نیاز بود و از نافرمانیشان آسوده، زیرا نافرمانی هر نافرمانی او را زیانی ندارد، و فرمانبری فرمانبرانش سودی ندهد، زندگانیشان را میان آنها پخش کرد و هر کدام را در این جهان به جای خودش که باید، نهاد.

پرهیزکاران در آن، همان اهل هر فضیلتاند؛ گفتارشان درست، پوشاکشان میانه روی، و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است. دیده بر هم مینهند بر آنچه خدا بر آنها غدقن کرده، و گوش فرا میدارند به آنچه از دانش که برایشان سودمند است. خود را در حال بلا چنان میدارند که در هنگام خوشی و رفاه. و اگر نبود عمری برای زیست در این جهان که خدا بر آنها نوشته، جانهاشان یک چشم به همزدن در تنهاشان نمیماندند، از شوق به ثواب و ترس از کیفر و عقاب.

آفریدگار در دلشان بزرگوار نمود و هرچه جز او در چشمشان خرد و بی مقدار آمد. آنان با بهشت چنانند که گویا آن را دیده و در آن نعمت چشیده، و با دوزخ، چون کسی هستند که گویی آن را به چشم دیده و در آن در شکنجهاند. دل هاشان اندوهبار، و شرور و بدیهاشان برکنار است. تنهاشان لاغر، نیازهاشان سبک و نفوسشان پارسا است. شکیبایند و اندکروزی، و به دنبال دارند آسایشی دراز. بازرگانی پُرسودی است که پروردگارشان برایشان فراهم کرده است. دنیا آنها را خواست و آنها او را نخواستند، آنها را دستگیر کرد و به بهای جانشان از آن آزاد شدند.

شب بر سر گام استوارند، اجزاء قرآن خوانند، و آن را شمرده و روشن ادا کنند، و با آن خود را در اندوه آخرت کشند، درمان درد خود را از آن فراهم آرند، چون به آیه ای رسند که مشوق است، برای طمع در ثواب به آن اعتماد کنند، و جانشان از شیفتگی به سوی آن سر کشد، و برآید، و پندارند که جلو چشم آنها آماده

است، و چون به آیه ای رسند که در آن بیم و ترساننده است، با گوش دل آن را بشنوند و پندارند که شیهه و فریاد دوزخ در بن گوش آنها است.

کمر خم دارند و پیشانیها و پشتها و زانوها و سر پاها را بر خاک نهند، و از خدای تعالی آزادی خود را از دوزخ بجویند.

اما در روز، بردبارانند، دانشمندانند، نیکوهانند، پرهیزکارانند. ترس خدا چون چوبه تیر آنها را تراش داده و گوشت تنشان را آب کرده و در چشم بیننده بیمار آیند، و در آن مردم بیماری نیست. و بیننده میگوید: آنان پریشاندلند، و در آنها پریشانی دل از امری است بزرگ که خدا و دیگرسرا است. از کردار خود اندک نپسندند، و بسیار هم به چیزی نشمارند. آنان نزد خود تهمت زده اند، و از کردار خود نگرانند، و چون یکی از آنها را ستایند و پاکیزه از گناه دانند، از آنچه در باره او گفته شود، بترسد و گوید من خود را از دیگری بهتر شناسم و پروردگارم به من از خود من داناتر است. پروردگارا، به آنچه گویند مرا مگیر، از آنچه پندارند بهترم ساز و آنچه را از کردار بدم ندانند، بیامرز.

نشان یکیشان این است که در او میبینی قوه در دین، حزم در نرمش، ایمان در یقین، حرص در دانش و دانش در بردباری، میانهروی در توانگری، خشوع در عبادت، جمالنمایی در نداری، شکیبایی در سختی،جویایی حلال و نشاط در رهنمایی، خودداری از طمع، کارهای خوب کند و ترسان است، شام کند و همتش شکر خدا است، صبح کند و همتش ذکر است.

در حذر کردن، شب میگذراند ، و صبح میکند شادمان، در حذر از آنچه بایدش از بیخبری و شادی، به آنچه رسدش از فضل و رحمت الهی؛ اگر نفسش سرکش باشد در آنچه بد دارد، نیاز او در آنچه خواهد برنیارد.چشمروشنی او در نعمت بی پایان است، و زهدش در آنچه نمیماند. دانش را به بردباری آمیخته و گفتار را به کرداربینی. کوتاهآرزو است و کملغزش. دلش ترسان، و نفسش قانع است. کم خوراک و کارش آسان است. دینش محفوظ، و شهوتش مرده است، و خشمش را فرو خورده. خیر او را آرزو دارند، و از شر او آسوده اند.

اگر میان غافلان باشد، او را از ذاکران نویسند، و اگر در ذاکران، او را از غافلان ننویسند. بگذرد از آن کسی که ستمش کند، و ببخشد به آن که محرومش سازد، و پیوندد به آن کس که از او ببرّد. دشنام از او دور است، و گفتارش نرم و هموار. زشتی و زشتکاری از او نهان است، و احسان و کار خوب او عیان. خیر او رو آورده و شر او پشت داده و رفته.

در لرزشها باوقار است، در بدآمدها شکیبا، در خوشی و رفاه بسیار شکرگزار. ستم نکند بر آن کسی که دشمن دارد، و گناه نکند برای آن کس که دوستش باشد.

به حق اعتراف کند پیش از آنکه بر او گواهی دهند، ضایع نکند آنچه را باید نگهدارد، و فراموش نکند آنچه به یادش باید. کسی را به نام بد نخواند، و به همسایه زیان نزند، و به آسیبها که بیند سرزنش نکند. در باطل درنیاید، و از حق به در نشود. اگر خموش ماند، اندوه از خموشی ندارد، و اگر خندد، قهقهه نزند.اگر به او تجاوز شود و ستم گردد، شکیبا باشد تا خدا برای او کین کشد و انتقام جوید.

خود را در رنج دارد و مردم از او در آسایشند. خود را برای دیگرسرا در رنج افکند، و مردم را از خود آسوده سازد. از هر کس دوری کند، برای زهد در دنیا و پاکی از آلودگی است، و به هر که نزدیک شود، نرمش و مهرورزی دارد. دور کردنش، از کبر و بزرگواریخواهی نیست و نزدیک شدنش نیرنگ و فریب نباشد.»

راوی میگوید: «همام ناله ای زد و جان داد، و امیر مومنان علیهالسلام فرمود: «هلا، به خدا، از این بود که به جان او میترسیدم.» سپس فرمود: «اینچنین میکند پندهای رسا به پندپذیران.» یکی به آن حضرت گفت: «خودت را چه می شود ای امیر مومنان؟»

فرمود: «وای بر تو! راستش هر عمری را سر آمدنی است که از آن نگذرد، و سببی است که از آن تجاوز نکند، آرام باش و بازگو مکن مانند آن را، که همانا شیطان آن را بر زبان تو دمید.» (1)

1- . نهج البلاغه 1 : 419 خطبه 191 عبده،

توضیح: کیدری گفته: همام دارای همت بلند است و این پرسنده هم چون نامش، بلندهمت بوده است.

ابن ابی الحدید گفته: همام پسر شریح بن یزید است، از شیعه علی علیهالسلام و دوستان آن حضرت، و خداپرست و عابد بود. سرگرانی در پاسخ دادن به او، برای مصلحت در تأخیر بیان بوده تا زمان حاجت، نه از زمان حاجت. گویا در مجلس کسی حاضر بوده که امام حضور او را به هنگام جواب دوست نمی داشته است، یا شاید با سرگرانی حضرت، شوق همّام به شنیدن موعظه تشدید شده است.

ابن میثم گفته: سرگرانی در پاسخ، برای ترس بر جان همام بوده، و بر این نکته دلالت دارد قول امام علیهالسلام: «هلا، به خدا که از آن بر وی می ترسیدم.» و من مولف میگویم: این وجه روشنتر است.

«از خدا بپرهیز و نیکی کن»: که بر تو واجب نیست اوصاف پرهیزکاران را با تفصیل بدانی و سازگار با تو، اکتفا به آن است که وصف آنها را به طور خلاصه می دانی، و تو را باید همان رعایت تقوی و احسان؛ و گویا منظورش از تقوی، اجتناب از هر چیزی است که خدا نهی کرده است؛ و احسان، انجام هرچه خدا فرموده؛ و این، سخن جامع همه فضائل پرهیزکاران و اوصاف آنها است.

«سوگند داد آن حضرت را به خودش»: تا اینکه او تصمیم گرفت اوصاف پرهیزکاران را بیان کند. ضمیر در «علیه» احتمال دارد که به امام برگردد و به وصف تفضیلی متقیان که مورد درخواست همّام بود، ولی احتمال نخست روشن تر است و روایت شیخ صدوق آن را معین می کند.

و اینکه خدا را بی نیاز از عبادت و آسوده از زیان نافرمانی وصف کرده، برای دفع این توهم است که مدح متقیان و تشویق در طاعت، و بیم دادن از گناه، به سود او باشد، یا جلوگیری از زیانش. منظور این نیست که کارهای خدا هیچ هدفی ندارند و لازمه وجود او هستند آن گونه که حکماء پنداشته اند، بلکه اشاره به سخن متکلمین است که غرض و هدف در تکلیف به خدا برنمیگردد بلکه به خود بندگان برمی گردد، زیرا خدا خواسته که در آخرت به آنها ثواب برساند، که سودی است به همراه بزرگداشت و احترام، و دادن آن به ناشایسته، به حکم خرد زشت است. از این

رو، آنها را مکلف کرد و رسولانی برای راهنمایی آنها فرستاد و به آنها وعده و وعید داد، و در معرض ثواب های پیوسته بزرگ نهاد؛و تفصیل این سخن در کتب کلام است.

«معایش»: جمع معیشت، و وسائل زندگی یا جای زندگی است، و آنچه مایه زنده بودن است، که خدای تعالی فرموده: «نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا»، {بخش کردیم میان آنان و زندگیشان را در دنیا. }(1) و مواضع آفریده ها، مراتب آنها است که خدا فرموده در همان آیه: {و بالا بردیم درجات آنها را نسبت به یکدیگر. } و منظور از آن، درجه های در دنیا است، چون توانگری و درویشی، تندرستی و بیماری، یا درجه های دینی، از نظر آمادگی و پذیرش در دانش و کردار، یا هر دو، که این روشنتر است و نتیجه ای که گرفته، دو وجه اخیر را تایید میکند.

«گفتارشان حق است»: و دروغ نمیگویند، یا بیجا نمیگویند و از دروغ، فحش، غیبت و دیگر گفته های باطل دوری میکنند، و هر چه میگویند، ذکر خدا و اظهار حق و از میان بردن باطل است. آغاز به گفتار فرموده، چهبسا برای اینکه سود و زیان زبان بیشتر از بقیه اعضای بدن است.

«ملبس»: با فتحه، یعنی لباسپوشیده، و اقتصاد، حدّ میانه بین افراط و تفریط است، یعنی نه جامه خوش گذرانها را میپوشند و نه گداها را که پستی و زبونی دارند؛ یا جامه شهرت نمیپوشند، مانند جامه مخصوص صوفیان؛ یا اینکه اقتصاد در گفتار و کردار شعار آنها شده، و چون جامهای آنها را در بر گرفته.

«راه رفتن آنها تواضع است»: چون متکبران راه نمیروند و بزرگی نمی فروشند که خدای عزوجل هم فرموده: «وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحا»، {و راه نرو بر زمین خوش گذرانه. }(2) یا روش آنها میان مردم یا در راه خدا با فروتنی است. «غضّوا ابصارهم»: «غضّ فلان طرفه»، مانند مدّ، یعنی چشمش را پایین انداخت؛ و

1- . زخرف / 32
2- . اسراء / 37

همین طور: «غضّ من صوته»: صدایش را فرو انداخت؛ و هرچه را که بازداری آن را غضّ کرده ای. گوشهای خود را واداشتند برای شنیدن دانش سودمند.

«وقفت»: - مانند ضربت -- یعنی پیوسته ایستادم. «وقفته انا وقفاً» یعنی «فعلت به ما وقف»، کاری با او کردم که ایستاد. «وقفت الرجل عن الشئ وقفاً»: یعنی آن را در راه خدا قرار دادم و منظور اکتفاء به شنیدن دانش سودمند است و اشاره دارد به ذم گوش سپردن به داستانهای دروغ، و بلکه بسیاری داستانهای راست بی فروغ، چنانچه خواهد آمد انشاءاللّه.

«و الرخاء»: با فتحه، راحتی زندگی است. قطب راوندی گفته: پرهیزکاران رنج دهند تنهای خود را در طاعت و خوشدل هستنند به آن رنج و مشقت که بر خود هموار کردهاند، چون خوشدلی در رفاه زندگی، و هر کدام از آنها که چنین باشند؛ و لازم است که «مضافی» در «تقدیر» گرفت، چون تشبیه جمع به واحد صحیح نیست، یعنی هرکدام از اینان هنگامی که در بلا باشند، مانند مردی هستند که خود را در رخاء قرار داده است. و نمونه آن، قول خدای تعالی است: «مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ»، {نمونه آنان که کافرند چون کسی است که بانگ کند.}(1):یعنی چون هر کدام از آنها است.

چهبسا مقصود این است که نمود آنها در بلا، چون نزول آنها است در خوشی و رفاه، مانند قول خداوند: {و اندر شوید چون اندر شدن آنان.} (2) یعنی نزولشان در بلا چون نزول آنهاست در خوشی و رفاه. و جایز است که «الذی» به معنای «ما» مصدری باشد. ابن میثم میگوید: احتمال است که منظور به «الذی» باشد و نون حذف شده باشد، مثل آنچه که در گفته خدای تعالی آمده ست: «و خضتم کالذی خاضوا.»،

ابن ابی الحدید میگوید: محل «کالذی»، «نصب» است، چون مصدر محذوف است و منظور مانند نزولی است که ضمیر عائد حذف شده است که «هاء» در

1- . بقره / 171
2- . توبه / 69

«نزلته» است مانند گفته تو که: « «ضربت الذی ضربت» مانند «ضربت الذی ضربته»؛ و تقدیر سخن «نزلت انفسهم منهم فی حال البلاء نزولاً کانزول الذی نزاته منهم فی حال الرخاء.»

کیدری گفته: «نزلت انفسهم... (تا آخر) چون شور شهوت حیوانی خود را در هم شکستند و جان خود را به خوبی پاکیزه کردند، و پیکرها و جانهای خود را وقف رضای خدا کردند، و در راه او واداشتند، و نظری به بهره خود در این جهان گذرا ندارند، و همه توجهاتشان صرف به دست آوردن هدف آفرینش خویش است، از آماده کردن توشه معاد، و از هر سو رو کردن به پرستش پروردگار عباد، و توجهشان به تنها، تنها به طبع است.

چون توجه رهروان حج حقیقی به شترچرانی، و دانستند به طور یقینی که هر رنجی در این راه بکشند، گرچه کلان باشد، در برابر آنچه به آن میرسند - از ملاقات دوست تا به دست آوردن خواسته خود - ناچیز است، و محنت نزد آنها چون نمک زندگی است، و بلا چون نعمت، و اینکه فرمود: (کالذی ...) مانند قول خدا است که: {اندر شوید چنانچه اندر شدند.} و چون این بیت حماسی که سروده است:

چه بسا روزها که باز گردند/ چون برگشتن روزی که بودند.

یعنی در بلا خودداری، چون خودداری در هنگام خوشی و رفاه.

و مقصود از بلا، بیماری و سختی و مانند آنها است، یا هر دو، با تحمل رنج، و به همان مخصوص نیست، و خوشدلی آنها در رضا به قضای خدا است، چنانچه در مجالس آمده است، که آن را تفسیر کرده به رضای آنها به قضای خدا.

«خرد و کوچک شده جز آن در چشمهاشان»: از این عبارت، اختلاف در تعبیر فهمیده میشود که خدا بر دل آنان نشسته و جز او از دیده آنان نگذشته است.

«آنان به همراه بهشتند»: راوندی میگوید: او به معنای «مع» است، و ابن ابی الحدید میگوید: به نصب «جنّه» و به «رفع» هم روایت شده، بر این پایه که عطف بر «هم» باشد و احتمال اول بهتر است. در آن نعمتخواره، مانند کسی که آن را به چشم دیده بر اثر قوه ایمان، و یقین یا شدت خوف و رجاء، یا دیدار نشانه قوت

یقین است و تنعم و عذاب به دنبال امید و بیم، که هر دو از نتائج یقین هستند، و پدرم (قده) معنی آخری را برگزیده است.

کیدری گفته: دانش و عقاید آنها برایشان بدیهی شده که امیر مومنان علیه السّلام فرمود: «اگر پرده برگیرند مرا یقین فزوده نمیشود.» و روایت شده که «الجنه» به «نصب» است و در نتیجه، «واو» به معنای «مع» و خبر مبتداء «کاف» در «کمن رآها» است.

«دلهاشان اندوهبارند»: برای ترس از عقاب، زیرا چهبسا تقصیرکارند و شرایط پذیرش در کارشان نبوده که خدای عزوجل فرموده: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ»، {و آنان که بدهند به دیگران از آنچه بدانها دادند و دلشان ترسان است که به سوی پروردگارشان گردانند.}(1) و از شرور آنان آسوده اند که قصد ستم به کسی نمیکنند که در خبر است: «مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در امانند.» و گفته اند: چون کارهاشان حسن واقعی دارند گرچه بد نمایند؛ و در این تفسیر تأمل باید که دور از ظاهر است.

«لاغرند»: از روزه بسیار و بیخوابی شب تار و ریاضتهای ناهموار؛ یا از ترس خدا، یا هر دو؛ سبکنیازند چون دلی به دنیا ندارند، و هوسرانی نمیکنند، چون آرزوهاشان کوتاه است و با آنچه خدا داده میسازند.

عفت، خودداری از همه حرام ها است، بلکه از هر شبهه و مکروهی. روزهای کمی در دنیا ماندند که به دنبال آنها آسایش درازی به دست آوردند و این خود بازرگانی سودمندی است که دیگران ندارند. خدا در وصف منافقان فرمود: فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُم»، {سود نداشت بازرگانی آنان.}(2)«أعقبتهم» صفت ایّام است و «تجاره» عطف بیان برای راحت است، یا بدل از آن، یا منصوب به مدح، یا حال، یا فعلی مقدّر است، یعنی «استجروا تجاره».

1- . مؤمنون / 60
2- . بقره / 16

راوندی گوید: «نصب» مصدر است در حالی که فعلش محذوف است و این اتفاق فراوان میافتد؛ و رنج فی تجارت، مانند علم و ربح به تجارت، مجازاً اسناد داده می شود. و خدای متعال فرمود: «فما ربحت تجارتهم»،

ازهری میگوید: «ربح الرجل فی تجارته»: یعنی مصادف شد با بازاری سود آور؛ و «اربحت الرجل ارباحاً»: به او سود دادی، پس تجارت سودآور؛ گویا سود می دهد و یا سوددار است، از «افعل» که به معنای فعل میآید.

کیدری میگوید: نصب تجارت برپایه مصدر است که از معنای کلام گذشته برداشت میشود، چون مفاد این گفته: «صبروا ایّاماً» که دلالت دارد که آنان با این صبر چندروزه تجارت کرده اند؛ یا منصوب است و به فعل مقدّری که بعد از آن تفسیرش می کند: یعنی پروردگارشان برای آنان تجارتی فراهم کرد؛ یا بر مدح و یا تخصیص است، یعنی «أعنی تجاره»: قصد می کنم تجارتی را؛ و یا «اخص تجاره»: ویژه می سازم تجارتی را؛ و آن را بدل از «راحه» قرار دادن، آن گونه که صاحب منهاج میگوید، قوی نیست، چون خود راحه سودآور نیست و تنها صبر آنان است که این راحتی پس از تجارت را به دنبال دارد.

«دنیا خواستارشان شد»: از راههای بد، یا از هر راه، میتوانستند مال و جاهی به دست بیاورند، اما آن را نپذیرفتند و در آن نکوشیدند؛ و گفته اند:

چهبسا مقصود اهل دنیا باشند که به آنها رو آوردند و آنها پذیراشان نشدند. «و أسره» - مانند ضربه - یعنی او را بست و زندانی کرد. «فدیه»: زخارف دنیا و لذتهایی است که ترک و اعراض از آنها را به دنیا واگذار کردند.

مولف: کیدری روایتی آورده در چگونگی تجسم دنیا در برابر امیر مومنان علیهالسلام و رو گرداندن وی از آن، که در باره نکوهش دنیا آورده است، و گفته: معنی آن جمله این است: چون در صفاتی که در این خطبه یاد شدهاند اندیشه کنی، درمییابی که همه در خود علی علیهالسلام وجود داشتند، و من این شعرها و مانند آنها را در کتاب انوار العقول از اشعار وصی رسول - صلّیاللّهعلیهوآله - آوردهام.

اسیری جانها برای این است که ارواح اولیایی از عالم قدسند، و جاگیری آنها در عالم مادی تن برخلاف طبع ملکوتی آنها است، و در این جهان آواره اند و

ص: 373

همه میل به عالم خود دارند، و به سبب اینکه آواره است و سازشی با جهان ماده ندارد اسیر است و پیوسته آماده کوچ به جهان خویش است و میکوشد موانع را از میان بردارد و دنیا را فدا کند.

«شب چنین باشند و روز چنین»: در برخی نسخه ها «لیل» منصوب است، بنابر اینکه حرف «جر» حذف شده باشد، یعنی «اما حالهم فی اللیل»، پس مقصود تفضیل حال آنان است در شب و روز؛ و در برخی نسخه ها «مرفوع» است، پس هدف تفضیل حال شب و روز است. در شب، پا را در صف مینهند، به گونهای که دو انگشت بزرگ آنها برابر باشند و دو روی پاها و پاشنه ها به یک اندازه از هم دور باشند. در بعضی نسخه ها به جای «تالین»، «ثالون» آمده است.

در «قرآن خوانند با ترتیل»، «یرتّلونه» ضمیر به قرآن باز می گردد و نیز «یرتّلونها» روایت شده که ضمیر «ها» به اجزاء قرآن بازمیگردد. از امیر مومنان علیهالسّلام رسیده است که: «ترتیل، حفظ وقوف و مواردی در خواندن است و اداء کامل حروف قرآن.» و این تفسیر، هر آنچه را که قراء در قرائت معتبر میدانند در بر میگیرد. حزن یعنی «همّ» و اندوه؛ «حزنه الامر» - مانند نصر - یعنی او را محزون ساخت. «حزن» - مانند علم - یعنی محزون گردید. «حزّنه تحزیناً»: در او حزن قرار داد. در بیشتر نسخه ها از باب تفعیل است و در برخی به مانند «ینصرون».

اندوه خوردن به دنبال آیه های تهدید، روشن است، اما در آیات مژده و نوید، به سبب بیم از نیافتن و آماده نبودن است. «ثار الغبار»: زمانی که غبار بلند شود و حرکت کند. «ثار القطا»: زمانی که از جایش بلند شود. «أثار الغبار و استثاره»: غبار را حرکت داد.

چهبسا در اینجا مقصود از دارو، دانش است و از درد، نادانی؛ و استشاره از قرآن، به اندیشه و تأمل است که آنچه در آن است به در آورد و به دنبال آن برود. در حدیث نهایه آمده است که بکاوید قرآن را، زیرا در آن است دانش اولین و آخرین؛ و چه بسا مقصود این است که بکاوید و به در آورید دانشی را که نهفته در جان است به حسب آمادگی و کمال با اندیشه و یادآوری.

پدر من - مولف - گفته: مراد این است که با آیه های خوف، درد امیدواری مفرط را درمان کنند تا به فریب و امن از مکر خدا برسد؛ و با آیه های امید، درد ترسی که به نومیدی میکشد درمان شود، و به تکمیل یقین، درد شبهه را که رخ می دهد، و به وسیله صبر، درد قساوت را، و با آنچه مایه نفرت از دنیا و خواست آن است، درد دنیاخواهی را، و مانند آن.

«و رکن الی الشئ» - مانند نصر - آن گونه که در نسخه ها آمده، و نیز مانند علم، یعنی تمایل پیدا کرد و آرام گرفت؛ و منصوب بودن «نصب اعینهم» بنابر ظرفیت است، یعنی در جایگاهی که مقابل چشمانشان است و رفع آن جایز است.

تطلع، سر کشیدن به سوی چیزی است و چشم به راه بودن آن. «نصب الشئ»: همان بلند کردن آن و در برابر گذاشتن آن است. واژه «نصب» بنابر ظرفیت، منصوب است، یعنی گمان کردند که آن در میان دستهایشان قرار گرفته است. در برخی نسخه ها مرفوع است تا خبر «انّ» باشد. کیدری گفته: یعنی نزدیک است خورشید جانهاشان از افق عالم تن برآید و به عالم بالا برود از شوق به وعده های در آن عالم، در آیات قرآنی که بهترین ذخیره ها و ارجمندترین بخششهای الهی است.

به قول راوندی، ظن در اینجا معنی یقین دارد، مانند قول خدای تعالی: «أَ لا یَظُنُّ أُولئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُون»، {آیا ظن ندارند آنان که آنها به راستی زنده خواهند شد. }(1) یعنی یقین دارند بهشت برابر آنها برایشان آماده است.

ابن ابی الحدید گفته: چهبسا به معنی «گمان» باشد. «صفی الیه» - مانند رضی - یعنی به او متمایل شد. «أصفی سمعه الیه»: یعنی آن را متمایل ساخت. زفیر آتش صدای برافروخته شدن آن است. همچنین، زفیر به معنای بیرون دادن نفس است پس از مدتی. پس منظور، زفیر اهل جهنم است. «شهیق» گشتن گریه در سینه با شنیدن صدا از حلق است. «شهیق الاغ» صدای او است. بودن زفیر و شهیق در اصل گوش هایشان، کنایه از جاگیر شدن آن در گوش ها است.

1- . مطففین / 4

«حانون اوساطهم»: «حنی ظهره و یحنبه و یحنوه» یعنی آن را پیچید، یا تا کرد؛ پس تا شدن بر میانه هایشان، وصف حال رکوع آنان است؛ و «افتراش» همان پهن شدن بر زمین است، و وصف سجده های آنان.

کیدری گوید: «فهم حانون» یعنی تا می شوند برای رکوع. «حنی» هم متعدّی و هم لازم آمده، و متعدی بودن آن بیشتر است. در نتیجه، تقدیر آن چنین است: «حانون ظهورهم علی اوساطهم»

«یطلبون الی الله» یعنی از خدا می خواهند و میل و توجّه به او دارند. «فَکَّ الرقبه» - مانند مدّ - یعنی آزاد ساخت گردن را؛ و «نک الاسیر»: خلاص کرد اسیر را. «و امّا النهار» با نصب و رفع، همان گونه که قبلاً گذشت. کیدری میگوید: «امّا النهار» نصب آن بر ظرفیت است و وابسته است به صفاتی که پس از آن آمده، مانند «حلماء» و غیر آن؛ و حلماء، خبر مبتدای محذوف است، یعنی «فهم حلماء فی النهار» و رفع آن جایز است، به این شکل که: «امّا النهار فهم حلماء فیه» پس مبتدا هستند. و «بری السهم یبریه» یعنی تراشید آن را؛ و «قداح» جمع قدح - با کسره در هر دو - و آن تیر است پیش از آنکه پر به آن گذاشته شود و تیزی در آن نهند، و کنایه از لاغری بدن و ضعف تن است، یا زوال آرزوها و خواسته های دنیوی.

خلط در عقل، به معنی دیوانگی است، راوندی گفته و دیگران گفتهاند: یعنی هر کس به آنها بنگرد گمان میکند دیوانهاند، ولی دیوانه نیستند و از ترس شیدا شدهاند. گفته شده «و لقد خالطهم» یعنی سبب دیوانگی آنان که بیننده گمان می کرد. «امر عظیم» همان ترس است. کیدری میگوید: «قد براهم الخوف»، یعنی ترس آنان را نحیف و لاغر کرده است. «خولطوا» یعنی جنونی با عقولشان آمیخته است. و استکثار، زیاد سحر و آن یک چیز است.

«اتّهمت فلاناً»: یعنی نسبتی که به او داده می شد در او گمان می کردم. «اتّهمته فی قوله» یعنی در راستگوییاش تردید کردم. و اسم «تهمّه» است - مانند رطبه - و به سکون خواندن هم یک لغت است، و اصل با «واو» است و منظور این است که به خود تهمت میزنند که کوتاهی کردهاند، و دنبال دنیا رفتند، یا نیت آنها پاک نبوده، یا به همه این معانی، و میترسند در عبادت خودبین و شهرتطلب باشند، یا به عجب

کشیده شوند، و نگرانند از گناه، گرچه از آن توبهکارند که چهبسا پذیرفته نشده، چون جامع شرایط نبودهاند، با اینکه خدا هم فرموده: «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِین»، {همانا بپذیرد خدا از پرهیزکاران و بس.}(1)

«اذا زکّی أحدهم»: تزکیه همان مدح و ستودن است و ترسشان از کشیده شدن به عجب و خودبینی و تکیه بر عمل داشتن است، و اینکه از خدا می خواهد او را مواخذه نکند برای همین است. احتمال می رود کنایه از عدم رضایت به حرف های مردم و تبرّی از ازکیه و گمان پاکی نفس است، چون به بدی دستور می دهد مگر اینکه خداوند رحم کند.

«و اجعلنی افضل مما یظنون»: پایه مرا برتر از اندازه گمان آنها در خوش کرداریام بساز. این جمله از ابن ابی الحدید است. آنگاه فرمود: بر گروهی گذر کرد، و آنان در باره او اختلاف داشتند. برخی او را میستودند، و برخی نکوهش میکردند. فرمود: (بار خدایا) اگر گفته نکوهشکنندگان درست است، مرا مواخذه مکن؛ و اگر گفته ستایشگران درست است، مرا بهتر از آن ساز.

«فمن علامه احدهم انک تری له»: در برخی نسخه ها آمده «لهم»، پس ضمیر برمی گردد به معنای «احدهم.» وقوت در دین، این است که شک و شبهه به ایمان نخلد، و وسوسه و خطر به اعمال نرسد، و نیت در کارهای دینی به سبب سرزنش بدخواهان و جز آن، سست نشود. خدای تعالی فرموده: «یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ»، {جهاد میکنند در راه خدا و نمیترسند از سرزنش سرزنش گر.}(2) و حزم به فتح، محکمسازی کار و محکم گرفتن آن و برحذر بودن از قوّت آن است، و گویا معنی چنین است که حزم او مایه خشونت نیست بلکه با حزم با مردم مدارا و نرمی می کند.

«قصد»: میانهروی است، نه افراط و نه تفریط؛ در اسراف و تنگ گیری در ثروتمندی، یا در به دست آوردن ثروت، یا در انفاق، با بی نیازی از دل. «تجمل»:

1- . مائده / 27
2- . مائده / 54

زینت کردن است و زیبایی و با اظهار آن خود را به رنج انداختن، و تجمّل در عین ناداری و احتیاج، پیمودن راه ثروتمندان و اهل تجمّل در حال فقر است، به این معنی که شکایتی به خلق نمیکند و به آنچه خدا به او داده شاد است و ابراز بی نیازی از خلق میکند؛ یا به این معنی است که در حال نیاز و نداری به آن مقدار که ممکن است به تجمّل و زینت میپردازد و نیاز خود را برای مردم فاش نمیسازد مگر مقداری که پوشاندش ممکن نیست، یا بیش از واقع میپوشاند، به اندازه فقیرانی که به آنچه در دست مردم است طمع دارند.

«صبر در شدّت»: صبر بر شدّت فقر، یا عبادت، یا مصیبت ها، یا همه؛ و طلب در حلال، یعنی کسب مال از غیر راه هایی که خداوند از آن نهی کرده است. «نشاط» با فتحه، خوشنفسی برای عمل و غیر آن. «هدی»: راهنمایی کردن، یعنی برای انسان، هدایت کردن مردم و یا هدایتیابی خویش نشاط دارد. «تحرّج»: گناه دیدن و معنی این است که طمع را گناه و عیب می بیند.

ابن ابی الحدید میگوید: حرف «جر» در برخی از موارد به ظاهر متعلّق است و محلش «منصوب» است تا مفعول باشد، و در برخی موارد به محذوف متعلّق است و محلش «نصب» است تا صفت باشد. در گفته «فی دین» به ظاهر متعلق است، یعنی به قوّه؛ گفته می شود: «فلان قویّ فی کذا علی کذا» و در «فی لین» به «محذوف» متعلق است؛ یعنی «حزماً کائناً فی لین»؛ و «فی یقین» و «فی علم» به ظاهر متعلّق است و «فی» به معنای «علی»، مثل فرموده خداوند: «و لأُصلبنکم فی جذوع النخل.»(1) و «فی غنیّ» متعلق به محذوف است ، همچنین «فی عباده»، و هر دو جهت احتمال می رود. «فی فاقه» به محذوف و «فی شدّه» هر دو جهت احتمال دارد. «فی حلال» به ظاهر متعلّق است. «فی» به معنای «لام» است. «فی هدی» هر دو احتمال وجود دارد. «عن طمع» به ظاهر متعلّق است.

1- . طه / 71

ترس آنان از کوتاه آمدن در کردار بوده در اندازه و چگونگی، یا از عذاب خدا، با اشاره به آیه«یؤتون مآ ءاتوا»(1)

«هم»: آغاز تصمیم است و آنچه آدمی در دل دارد. شکر را از آنِ شام دانسته، چراکه روزی و افاضه نعمت و رسیدن به سود کسب بیشتر در روز است؛ و ذکر در بامداد، چون موانع آن در روز بیشتر است. و هر روز گویا وقت شروع عمل است. «حذر» و «فرح» - مانند کَتِف - دو صفت است از حذر و فرح، با «حرکت» و منظور از فضل و رحمت، توفیق و هدایت یا چیزی است که شامل نعم دنیوی نیز شود و این فرح و شادی به شکر برمی گردد. بعضی از شارحان میگویند: منظور این نیست که شب حذر دارد و صبح فرح و شادی، بلکه مثل گفته ما است که می گوییم: شب و صبح را با ترس و شادی سپری میکند. همین طور است مخصوص کردن شکر به شب، و ذکر به صبح، و ممکن است مقصود این نباشد. و صعب (سخت) نقیض ذلول (نرم) است. «استصعب علی فلان دابّته»: یعنی سخت شد، و «استصعب علیه نفسه» یعنی او از او اطاعت نکرد در مورد عبادتی که خوشش نمی آید، یا در مورد ترک گناهان، چون نفس دستور بدی می دهد، مگر اینکه خدا رحم کند.

«و نمیدهد به نفس چیزی را که دوست دارد»: و نفس میخواهد از چیزی اطاعت کند که برایش دشوار است، یا از لذتهای دیگر، تا گردن نهد و رام شود، زیرا پیروی نفس از کامجوییاش، مایه سرکشی او و رو آوردن به باطل و دوری از خدا است، و از این رو میبینی که نیروی عبادت در ریاضت کشان و آنان که عبادت آنها را لاغر کرده بیش از نیرومندان و خوشگذرانها است.

و «قره عین فلان» و «أقّرالله عینه» مانند فرّ و عضّ، یعنی شاد و خوشحال شد، و معنای آن این است که خدا اشک چشمش را خنک کرد، چون اشک سرور و شادی خنک است و اشک اندوه گرم، و گفته شده «أقرّالله عینک» یعنی تو را به آرزویت رساند تا خوشنود شوی و چشمت آرام بگیرد و به دیگری نظر نداشته باشی

1- . مؤمنون / 60

؛ و گفته شده معنای آن این است که خدا چشمت را خنک سازد به اینکه گریه اش قطع شود، و «قرّه العین» هرکس آرزو و نهایت رضایت او است.

«و ما لا یزول» (چیزی که از بین نمی رود) همان است که نزد خدا است و دیگرسرا؛ و «ما لا بیقی» (چیزی که نمی ماند) همان دنیا و زخارف دنیا است.

«دانش را آمیخته با بردباری»: چون میداند که برتری دارد، نه اینکه سستی دارد و بی مبالات است نسبت به آنچه به او میگویند یا در حقش انجام میدهند؛ یا اینکه در گفتگو تند نمیشود با اینکه دانسته سخن میگوید. گفته اند:

حلم به معنی خرد است، زیرا در آموزش اندیشه میکند، و گمان و رأی سست را نمیپذیرد، یا اندیشه میکند در باره چیزهایی که میداند، و آن را به خاطر میسپارد تا در دلش پایدار گردد.

«آمیزش گفتار و کردار»: این است که چون مردم را به کار خوبی وامیدارد یا از بدی بازمیدارد، خود نیز آن را به کار میبندد، یا به وعده وفامیکند، یا ایمان را با کردار نیک توام میسازد، یا اینکه گفتار خوب را با کردار خوب همراه میکند.

«نزر و منزور»: یعنی کم؛ و«الأُکل» - مانند عنق - بهره دنیایی است. در برخی نسخه ها «أکله» به فتحه آمده، یعنی شکمش را از غذا پر نمی کند، چون پرخوری یکی از اسباب کسالت در عبادت و باعث زیادخوابی است. «حرز» جای محفوظ است، و «حرزٌ حریز» - مانند حصن حصین - و «حرزه» - مانند نصره - یعنی او را حفظ کرد، و منظور، عدم اهمال در امور دینی او است، و عدم راهیابی آسیب به دین او. «مأمول»: آرزو و امید. «ان کان فی الغافلین»: شاید هدف از این دو، قرین آن باشد که پیوسته به یاد خدا است، چه با غافلان باشد یا با ذاکران، اما زمانی که با غافلان است خدا را با قلب و زبان یاد می کند و این باعث ذکر غافلان نیز می شود و او در میان ذاکران نامش مکتوب می گردد.

این گفته که: «لم یکتب من الغافلین» گویا تفنن در عبادت است، یا به این معنی است که ذکر او تنها با زبان صورت نمیگیرد تا از غافلان محسوب شود، بلکه دلش نیز مشغول ذکر خدای متعال است.

ص: 380

همچنین، در مورد صله و قطع استعمال آن در مورد رحم است، و گاه در اعمّ نیز به کار گرفته می شود. «و بعیداً»: برگشت به سیاق پیشین است و جمله معترضه، یا حال از فاعل «یصل» است. گاهی نیز، از عدم تعبیر به «بعد» می کنند، و همچنین است غیبت و حضور و اقبال و ادبار، و احتمال می رود که منظور از بعد، قلّت و کمی باشد،چون تقوی غیر از عصمت است، و ممکن است که منظور از اقبال فزونی باشد و از ادبار، کمی؛ یعنی پیوسته تلاش می کند تا خیرش فراوان و شرّش کم گردد.

پدر مولف فرموده: ممکن است که منظور از معروف و منکر، خوبی کردن و بدی کردن به خلق باشد؛ و «زلازل» یعنی شدائد؛ و «وقور»، «فعول» است از «وقار» با فتحه، و آن بردباری و سنگینی است؛ و «رخاء»: رفاه و وسعت زندگی است. «وصیف» همان جور و ستم است. منظور از «اثم»، انحراف از حق است و هدف این است که حق را به خاطر دشمنی و دوستی رها نمی کند اگر حکم و داوری می کند، و به دشمن ستم نمیورزد و به دوست کمک نمیکند تا او را از حق بیرون نکند.

«لا یضیع ما استحفظ»: یعنی اموال و اسراری را که به امانت نزد او نهاده اند ضایع نمی کند. ضایع نمودن، در مورد اول به معنی خیانت کردن و کوتاهی کردن، و در مورد دوم به معنای افشاء کردن و پخش کردن است؛ و ممکن است شامل آنچه خداوند از دین و کتابش به او سپرده است نیز بشود. «و لا ینسی ما ذکر»: یعنی فراموش نمی کند آنچه را که دستور داده اند از آیات خدا، و عبرت ها و مثل ها را به خاطر میسپارد، یا فراتر از اینها، از خدا و مرگ تا بازگشت به آخرت و ترس های آخرت را در بر میگیرد.

«نبز» با «حرکت»، لقب است و گفته شده بیشتر در مورد لقب های مذموم به کار می رود. «منابزه» و «تنابز»: سرزنش کردن یکدیگر است و با لقب های بد یکدیگر را خواندن است. «مضاره»: ضرررسانی. «جار»: همسایه منزل، و نیز کسی که به او پناه دادهای تا به او ستم نشود. «شمت» مانند فرح است، و «شماته» با فتحه، یعنی به گرفتاری دشمن شاد شد. «لا یدخل فی الباطل»: یعنی در مجالس

فسق و لهو و فساد نمی رود، یا مرتکب کار باطل نمی شود؛ و همین طور است «خروج من الحق»: از مجالس حق بیرون نمی رود، یا حق را ترک نمی کند.

«لم یغّمه صمته»: چون از مفاسد سخن گفتن آگاه است و از گفته باطل لذّت نمی برد، یا به دلیل اینکه دلش به هنگام سکوت به ذکر خدا مشغول است. «لم یعل صوته»: یعنی صدای خنده اش بلند نمی شود، یا به تبسم بسنده می کند، زیرا بیرون رفتن از تبسّم غالباً با خنده با صدای بلند همراه است و حدّ متوسط کمتر است. «و اراح الناس»: چون به خودش مشغول است زهد بر خلاف تمایل و رغبت است، و بیشتر در مورد عدم رغبت به دنیا به کار می رود. «نزاهه» با فتحه، دوری از هر گونه پلیدی و امور ناخوشایند است، و زهد و نزاهه، چون از اهل دنیا و اهل باطل اعراض می کند، و گفته شده برای دوری از کثیف شدن آبرو است.

«خدیعه» - مانند کریمه - اسم از خدعه است، یعنی او را گول زد ، به گونه ای که نفهمد می خواهد به او ناخوشایندی برساند. «صعق» - مانند سمع - یعنی بیهوش شد از شنیدن صدای صیحه و غیر آن؛ و «ویح» واژه رحمت است و در هنگام شگفتی به کار می رود آن گونه که بارها مورد استفاده قرار گرفت. «تلطف»: در این گونه موارد، به معنای احسان به کسی است که بدی کرده است، و پیش از این، در این باره سخن گفته شد، و نیز در مورد برخی از جملات گذشته در شرح روایت کافی، که دیگر آنها را تکرار نمی کنیم.

و من (علامه مجلسی) میگویم: در تحف العقول(1) نیز مانند این آمده است.

و باز هم میگویم: چون پیشوای محققان، ابن میثم بحرانی، در شرح این حدیث راه دیگری رفته، خواستم آن را بیاورم تا خواننده از بیشتر آنچه در باره آن گفته شده آگاه شود. او گفته: آن حضرت یک توصیف کلی از پرهیزکاران کرده و فرموده: پرهیزکاران همان اهل فضائلند و هر فضیلت وابسته به اصلاح، دو نیروی دانش و کردار را در خود دارند؛ آنگاه او آن فضائل را شرح داده و این گونه دستهبندی کرده است:.

1- . تحف العقول : 154 - 158

1. درستی گفتار که عدالت زبان است، و خلاصه اش این که: از آنچه باید بگوید خاموش نماند تا تقصیر کند، و آنچه باید از این خاموش بود نگوید تا زیاده روی کند، و سخن را به جای شایسته آن بگوید، و آن خصوصی تر از صرف راستگویی است، زیرا برخی راستیها را چهبسا نشاید گفت.

2. جامه شان میانه است و این عدالت در پوشاک است، نه چون جامه خوشگذرانهای خودنما، و جامه گدایان یهودی که در خور زاهدان نیست.

3. راه رفتن با تواضع، چون تواضع دنبالهروی ملکه عفت است، و میانه به خواری رفتن و سبکسری و بزرگی فروختن و گندهدماغی است، و باید آرام و با وقار باشد.

4. چشم پوشی از آنچه خدا حرام کرده، که ثمرهاش پارسایی است.

5. تنها گوش دادن به دانش سودمند که عدالت در نیروی شنوایی است، و دانشهای سودمند آنهایی هستند که نیروی اندیشه را به کمال مخیرسانند؛ از علم الهیات و هرچه با آن مناسب است، و آنچه نیروی قوه عملیه را به کمال میرساند که همان حکمت عملیه است.

6. خود را در بلا و خوشی به یک جا وادارند و در برابر هر دو بی تفاوت باشند، از آمدن بلا نامید نشوند و از خوشی که به آن برسند مست نگردند، و در هر دو حال شکر خدا را کنند. «الذی» صفت مصدر محذوف است و ضمیر عائد است و تقدیر آن چنین است که: «نزلت کانزول الذی نزلته فی الرخاء»، و احتمال می رود که منظور از«الذی»، «الذین» باشد و «نون» حذف شده باشد، مثل گفته خدای متعال: «کالذی خاضوا»(1) و چهبسا مقصود مانند کردن حال نزول در بلا است به حال نزول خوشی و رفاه، و مقصود یکی است.

7. شیفتگی به ثواب خدا و بیم از عقاب او، تا آنجا که جانشان در تنشان بیقرار و گریزان است، و اگر نبود مدت عمر مقدر و این شوق و خوف هرگاه وجدانی شوند، کوشش در کردار و روگردانی از این جهان را به دنبال دارند، و آغاز

1- . توبه / 69

آنها تصور بزرگی آفریدگار است و به همان اندازه تصور بزرگی وعد و وعید او است، و همان اندازه بیم و امید به دنبال دارد که دو باب بزرگ بهشتند.

8. بزرگواری آفریننده در دل آنها تا آنجا که کششهای خداخواهی آنان را در دوستی و شناسایی به هم درآمیزد و به آن نسبت، جز خدا را کوچک شمارند در دیده دل خود.

و اینکه فرمود: «[حالت] آنان و [در برابر] بهشت، چون کسی است که آن را دیده - تا آنجا که فرمود: معذبند.» اشاره است به اینکه عارف گرچه با تن خود در دنیا است، ولی با بینایی دلش به احوال بهشت و سعادت آن، و احوال دوزخ و بدبختی آن پی میبرد، چون حاضر در بهشت و نعمت آن است، و حاضر در دوزخ و عذابش، و این مقام عینالیقین است و برابر این مقام است شوقشان به بهشت و ترسشان از دوزخ.

9. اندوه دلهاشان، و آن ثمره ترسی است که بر آنها چیره است.

10. بی آزاریشان، که سرچشمه رها کردن دنیاپرستی است و بیهوده هایش، و عارفان از آن برکنارند.

11. لاغریشان، که از بسیاری روزه و بیخوابی، و خوراک ناهموار و جامه خشن و ترک لذتهای دنیا است.

12. سبکی نیازهاشان، زیرا به همان ضرورت خورد و پوش بس کنند، و سبکتر از این نیازی نیست.

13. پارسایی آنان، که نهاد عفت و فضیلت نیروی شهوت است که میانه دو رذیله بی شهوتی و هرزگی است.

14. شکیبایی بر ناگواریهای روزگار و زندگی که ترک کامجوییها و تحمل آزار مردم است، و دانستی که شکیبایی، ایستادگی در برابر نفس سرکش است تا دنبال کام جوییهای زشت نرود، و همانا یادآور شد که زمان شکیبایی کوتاه است و به دنبالش آسایش طولانی است تا بر آن وادارد، و این آسایش طولانی به

خوشبختی در بهشت است که خدا فرموده: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً»، {و پاداششان را در برابر شکیبایی بهشت و دیبا... }(1) تا آخر آیه. و بازرگانی سودمند، که استعاره آورده برای کارهای خوب و انجام فرمانهای خدا، و وجه مشابهت این است که بهای آن را با کالای دنیا دادند، و با عبادت کالای آخرت خریدند؛ و لفظ ربح را آورد، یعنی از این معامله سود بردند، زیرا کالای دیگرسرا فزونتر و با ارزشتر است از کالای دنیا، و روشن است که فراهم شدن وسائل آن از سوی خدا است و آمادگی به آن، از کششهای الهی است.

15. دنیا را نمیخواهند و او خواستار آنها است، و زهد راستین دارند، که از وجدان پارسایی است، و خواستگاری دنیا از آنها این است که میتوانند سرور و اشراف باشند و قاضی و وزیر گردند و مانند آنها، و اگر بخواهند، زمینهاش را دارند که به آن برسند، و چهبسا مقصود خواستن دنیاداران باشد.

16. و خود را به بهای دنیا از اسیری در آن رها کردند، اشاره است به کسی که در دنیا میزیسته و از آن بهره مند بوده، و با ترک و روگردانی از آن و تمرین طاعت خدا، زنجیرهای پست دنیاداری را از گردن خود گشوده و آزاد شده است؛ و تعبیر به اسارت، استعاره است از اینکه وضع دنیاداری بر دل آنها پایدار بوده و واژه «فدیه» به معنی عوض کردن بهره مندی از دنیا و رویگردانی از آن و مواظبت بر طاعت خدا است، و تنها با «واو» عطف داد در «ولم یریدوها»، و با «فاء» در «ففدو»، برای اینکه زهد در دنیا چهبسا پیش از دنیاداری است و چهبسا پس از آن، که پیامبر صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم فرمود: «هر کس مقصد بزرگتر خود را آخرت ساخت، خدا او را خاطرجمع میکند، و دنیا در برش میآید بینی به خاک مالیده و ناکام.» پس در اینجا عطف به «فاء»، زیبا نیست، اما فدیه چون پس از اسارت میآید، آن را با «فاء» عطف داده است.

17. گامهاشان را شبهنگام برای عبادت در صف میکنند، و قرآن را با ترتیل میخوانند، تا فرموده «گوشهایشان» که اشاره است به فرمانگزار گراننفوس

1- . انسان / 12

سرکش خود به عبادات و کاوش قرآن عزیز در خواندن آن، و نهایت شمرده خواندن برای فهم مقاصد آن، و اندوه خوردن از ذکر وعیدها و تهدیدها هم کاوشی است برای درمان دردهایشان.

و چون مایه دردشان همان نادانی است و رذیله های دیگر، در عمل، درمان نادانی دانش است، و درمان هر صفت بد، به دست آوردن فضیلتی است که ضد آن است، و با خواندن قرآن و کاوش آن، و با اندوهخوری از تهدید خدا، دنیاپرستی را درمان میکند، و درمانش همان دانش است که درمان نادانی است، و هر فضیلت که قرآن به آن تشویق کرده، درمان ضد آن است از اخلاق بد، و باقی گفتار در چگونگی اندوهخوری و شیفتگی است.

«خم شونده اند بر میان خود»: بیان چگونگی رکوع آنان است.

«به خاک نهادن پیشانی بیان وضع سجده است، و کلام آن حضرت: «هفت استخوانی که بر زمین نهاده می شوند» تا: «گامهایشان»، هدف از آن عبادتها را توضیح میدهد.

18. فرمود: در روز حکمایند به روش شرع که کمال قوه علمیه و عملیه است، زیرا همان بوده که میان صحابه و تابعین معروف بوده نه حکمت یونانی. و در روایتی «حلماء» (بردباران) آمده، چون بردباری فضیلتی است از نهاد شجاعت که میانه دو صفت بد زبونی و تهوری است که از فرط خشم باشد؛ و برای نماز نام شب را برده، چون برای عبادت از روز شایسته تر است.

19. از علما و دانشمندان هستند و قوه نظر و اندیشه دارند در شناخت خدا و صفات او.

20. از نیکوان هستند؛ نیکی به پارسایی برمیگردد چون در برابر «هرزه» آمده است.

21. پرهیزکارانند، و مقصود از آن در اینجا ترس از خدا است. پیش از این، درباره عفت و خوف مطالبی بیان شد و اکنون ضمن اوصاف روزانه آنها، دوباره آن را در اینجا آورده، در حالی که آنجا مطلق آورده بود.

«ترس آنها را تراشیده»: آن فرمایش عظیم، شرح اثر خوف است که بر آنها چیره شده، و خوف این اثر را دارد، برای آنکه نفس کارگزار تن را از کارش باز میدارد و قوه شهوت و خوراک را از کار خودشان میاندازد؛ و اثر خوف را به تراش تیر مانند کرده، برای بیان شدت لاغری، و دگرگونی چهره به دنبال آن آمده است ، و سستی پدید آمده از انفعالات نفسانیه، چون خوف و اندوه تا آنجا که چهره بیمار دارند و گرچه بیمار نباشند.

میگوید دیوانه اند، که اشاره است به آنچه رخ میدهد برای برخی از عارفان که به عالم بالا میپیوندند و از تدبیر تن باز میمانند و سخنی میگویند بیرون از آنچه باید، و زشت است نزد ظاهر شریعت، و آن را به دیوانگی تفسیر میکنند، و چهبسا به کفر و بیدینی، و آن امر بزرگی که با آن درآمیختند، پرداخت به رازهای آنان است از ملاحظه جلال خدا، و مطالعه انوار عالم بالا.

22. اینکه کمتر از کردار خود را نمیپسندند، تا آنجا که فرموده: «بزرگ»، برای تصور شرافتی است که هدف کردار آنها است. و میفرماید: «به خود تهمت میزنند...» تا آنجا که: «آنچه ندانند» و تهمتشان ترس از تردید آنها است در قضاوت و به حسن عبادتشان، و اینکه نزد خدا پذیرفته است و خدا پسندد و به خدا رسانند، زیرا این وهم مایه خودبینی در عبادت و کوتاهی از فزودن بر آن است، و این شک و تهمت خود به پیروی از نفس اماره، مایه ترس میشود، از اینکه این اعمال نارسا باشند به آنچه باید و شاید، و این برانگیزاننده کردار و شکننده عجب است؛ و دانستی که عُجب و خودبینی از مهلکات است چنانچه فرمود: «سه تا هلاک کننده اند: بخل پیروی شده، هوس رانی، و خودبینی به خویش.» و همچنین، ترس آنان از تمجیدشان درمان دردی است که از این تمجید برمیآید، از تکبر و خودبینی به آنچه سبب تمجید است، و پاسخ هر کدام آنها در برابر تمجید دیگران از او این است که میگوید: من خودم را بهتر از دیگری میشناسم.

آنگاه شروع میکند به بیان نشانه ها که روی هم نشانه هر کدام است، و اوصاف پیشین، گرچه بیشتر آنها ویژه و معرف هر یک هستند، جز اینکه ریا در

برخی راه دارد و دلیل بر تقوای راستین نیست، و آنها را باز به شرح زیر، گرد آورده و دستهبندی کرده است:

یکم: قوت در دین، که در برابر وسواس خناس ایستادگی کند، و فریب مردم را نخورد، و او دیندار و دانشمند است.

دوم: عاقبت سنجی در کارهای دین و دنیا، و پایداری در آن با نرمش با مردم، و سخت نگرفتن به آنها که در مثل آمده: «شیرین نباش تا آنجا که بلعیده شوی، و نه تلخ، تا آنجا که به دور افکنده شوی.» و این ثمره عدالت در معامله با مردم است، و دانستی که نرمش چهسا از فروتنی خوبتر است که فرموده: «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»، {و فروتنی کن برای مومنان که پیرو تواند.} (1) و گاه از زبونی و سستی یقین است که بد است و مورد نخست خوب است، و همراه با حزم در دین، و مصالح نفس است، و دومی صفتی پست است که نمیشود حزم با آن همراه باشد، زیرا نفس زبون از همه سو تاثیرپذیر است.

سوم: ایمان با یقین، چون ایمان، باور کردن صانع است و آنچه در شریعت آمده، و این باور سخت و سست دارد؛ یک بار تقلیدی است که اعتقاد درست بی دلیل است، و یک بار علمی است که با دلیل همراه است؛ و بار دیگر این علم با علم به این است که جز آن نیست و آن «علم الیقین» است و سالکان محقق بر سر آن نمیایستند و به دنبال عین الیقین هستند که مقام شهود است به واسطه دور کردن پرده های طبیعت و روگردانی از دنیا، و مرادش این است که علم آنها به پایه علم الیقین است و احتمال در آن راه ندارد.

چهارم: حرص در دانش و فزونی آن.

پنجم: علم با حلم که نیروی فرشته ای، با بردباری که فضیلت نیروی در زندگی است به هم میپیوندد.

ششم: میانهروی با وجود ثروت، و آن عدالت در به کار بردن کالای دنیا است و دور انداختن فزونی بیش از اندازه ضرورت و ناچاری.

1- . شعراء / 215

هفتم: خشوع در عبادت است که ثمره اندیشه در جلال معبود است، و ملاحظه بزرگواری او که جان عبادت است.

هشتم: جمالنمایی در نداری، با ترک شکوه به خلق و درخواست از آنها و اظهار بی نیازی از آنها که از قناعت و رضا و بلندهمتی برمیآید، و توجه به وعده نزدیک خدا و آنچه برای پرهیزکاران آماده شده به آن کمک میکند.

نهم: صبر بر سختی.

دهم: طلب روزی حلال که از پارسایی است.

یازدهم: نشاط در رهجویی و پیمودن راه خدا که از اعتقاد به سرانجام پرهیزکاران و تصور شرف هدف آنان زاییده میشود.

دوازدهم: کارهای خوب با نگرانی از اینکه به وجه شایان نباشند و پذیرفته نشوند، چنانچه از امام سجاد علیهالسلام روایت شده است: «سواره «تلبیه» گفت و افتاد و از هوش رفت، و چون به هوش آمد، سبب پرسیدند، فرمود: «از ترس اینکه به من فرمود: «لا لبیک و لا سعدیک».

سیزدهم: شبهنگام شکر میکنند به آنچه روزی در روز نصیبشان شده، و نشد، و صبح همّشان ذکر خدا است تا خدا هم از آنان یاد کند و کمالات نفسانیه و بدنیه را به آنها روزی کند. که فرمود: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَ اشْکُرُوا لِی وَ لا تَکْفُرُون»، {یادم کنید تا یادتان کنم و شکرم کنید و ناسپاسی نکنید. }(1)

چهاردهم: شب را در حذر کردن بگذراند و صبح کند شادمان، و مقصود از آوردن کلمه حذر و رحمت، تفسیر آن چیزی است که باید از آن در حذر بود و یا با آن شاد شد؛ منظور، اختصاص شب گذرانی به حذر و صبح کردن به شادی نیست، بلکه باید در هر دگرگونی چنین بود، چنانچه شکر شبانه و ذکر بامدادی هم به همین معنا است و چهبسا مقصود «اختصاص» باشد.

1- . بقره / 152

پانزدهم: «اگر سرکشی کرد... - تا آنجا که فرمود: دوست دارد» ایستادگی در برابر نفس سرکش است هنگام سرکشی او، و وادار کردن او است بر آنچه نخواهد، و پیروی نکردن از امیال طبیعیه و خواهشهای او است.

شانزدهم: چشمروشنی او در چیزهای پایدار است، که کمالات نفسانیه ماندنی هستند، مانند دانش و حکمت و اخلاق خوب که لذات باقیه و سعادت جاوید به دنبال دارند؛ و روشنی چشم، کامیابی و خرمی است که مورد نیاز است، و روشنی دیده و خنکی آن را، با دیدن مطلوب خود و زهد او در آنچه نمیماند از لذتهای دنیا، دنبال میکنند.

هفدهم: دانش را با بردباری درمیآمیزد و نادانی و تندی نمیکند، و گفتار را با کردار میآمیزد و آنچه را که خود نمیکند، نمیگوید، و به کار خیر وانمیدارد، در حالی که خود انجامش نمیدهد، و از زشتی باز نمیدارد ، در حالی که خود آن را به جا میآورد، و وعدهای نمیدهد که خود خلافش را کند، چون در این صورت دشمن خدایی است که فرمود: «كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُون»، {چه دشمنی کلانی است نزد خدا که بگویید آنچه نکنید. }(1)

هیجدهم: آرزو را کوتاه و نزدیک میدارد، برای اینکه بسیار یاد مرگ و یاد رسیدن به خدا را میکند.

نوزدهم: کملغزشی است، و دانستی که لغزش عارفان ترک اولی است، چون کار خیر شیوه آنها است، و کشش به لغزش و خطا در آنها کم است، و از روی ناچاری یا سهو است، و شکی نیست که کم است.

بیستم: هراس دل از تصور بزرگواری معبود.

بیست و یکم: قناعت است، که از ملاحظه حکمت خدا برمیآید و دریافت روزی از او، و کمک آن است تصور سودهای امروزه آن و نتیجه آن در سرای دیگر.

بیست و دوم: کمخوری است، از ملاحظه اینکه پُری شکم هوش را میبرد و رقت را میزداید و قساوت و تنبلی به بار میآورد.

1- . صف / 3

بیست و سوم: آسانی در کار او است، تا از کسی زور نشنود و به کسی زور نگوید.

بیست و چهارم: نگهداری دین او است، تا در آن اهمال نکند، و خلل بدان نرساند.

بیست و پنجم: مرگ شهوت او است که خموش است از آنچه نباید، و برگشت آن به پارسایی است.

بیست و ششم: فرو خوردن خشم است که از فضائل نیروی خشمآفرین است.

بیست و هفتم: خیر از او آرزو دارند که بیشتر کار خیر کند و آزارش به کسی نمیرسد و مردم میدانند شرانگیز نیست.

بیست و هشتم: ذکر میان غافلان و بی غفلتی میان ذاکران است، که اگر مردم او را خموش از ذکر بینند، چون دم بسته باشد، او را از غافلان میشمارند، اما در بر خدا او را از ذاکران مینویسند، زیرا دلش به یاد خدا بوده، و اگر در میان غافلان با زبان ذکر خدا بگوید، روشن است که از غافلان نوشته نمیشود. ذکر خدا را مدح بسیاری است، و آن دری است بزرگ از درهای بهشت و پیوسته به آستان خدا، و ما به فضیلت و اسرارش اشاره کردیم.

بیست و نهم: گذشت دارد از کسی که بر او ستم میکند. گذشت از فضائل شجاعت است، و نام ستمکارش را برده، چون داعی انتقام در باره او بیشتر است و عفو او برتر.

سی ام: کسی که او را محروم کرده میبخشد، و این فضیلت از سخاوت برمی خیزد.

سی و یکم: پیوند برقرار میکند با کسی که از او بریده، و این از عفت و پارسایی برمیخیزد.

سی و دوم: دشنام از او دور است و کمتر گفتار ناهنجار به زبان میآورد.

سی و سوم: نرم سخن است در گفتگو با مردم، و در پند و معامله با آنها، و آن پاره ای از تواضع است.

ص: 391

سی و چهارم: کار زشت از او نایاب است و کار خوب، حاضر باب؛ زیرا پابند حدود الهی است.

سی و پنجم: خیرش روآور و شرش در گذر است، و این مانند «شماره بیست و هفت» است.

و چهبسا روآوری خیر او، فزون از طاعت است و کمر بستن برای آن، و به همان اندازه شر او گذرا است، زیرا هر کس در کاری کوشا است، از ضدش بری است.

سی و ششم: باوقار است در لرزشها و رخدادهای بزرگ و فتنه هایی که دل و حال مردم را پریشان میکند، و این وقار از شجاعت است.

سی و هفتم: در بدآمدها بسیار شکیبا است، چون پایدار است و همتش بالاتر از امور دنیا است.

سی و هشتم: در رفاه و خوشی بسیار شکرگزار است، زیرا نعمتبخشی را دوست دارد.

سی و نهم: ستم نمیکند بر کسی که دشمن او است، با وجود داعی بر آن که دشمن است.

چهلم: برای دوستش به گناه نمیافتد، و این کناره گیری از هرزگی و هوسرانی درباره محبوب است، که آنچه را نشاید به او میدهد، یا جلو آنچه را که بر او باید، بگیرد، چنانچه قاضیان بد و فرماندهان جور، ناروا و ناحق میکنند، و پرهیزکار بدین کارها گنهکار نمیشود، با وجود داعی بر آن که دوستی است، و عدالت را در همه چیز رعایت میکند و به همه برابر نگاه میکند.

چهل و یکم: به حق اعتراف میکند پیش از آنکه گواه بر او گواهی بدهد، زیرا دروغگو نیست، و گواه با انکار حق مورد نیاز است.

چهل و دوم: سپرده را نگهمیدارد و در آن چیزی که خدا از دین و قرآن به او سپرده، کوتاهی نمیکند، چون پارسا است و پایبند به حدود خدا.

چهل و سوم: هر چه از آیات خدا در یاد دارد، و از عبرتها و مثلها، فراموش نمیکند و به کار میبندد، چون پیوسته منظور دارد، و به خاطر میگذراند.

ص: 392

چهل و چهارم: نام و لقبهای بد نمیپراند، چون خدا در قرآن از آن غدقن کرده و فرموده: «وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقاب»، {و نپرانید القاب بد را.}(1) برای اینکه کاری است فتنهانگیز و کینهخیز میان مردم و جداییافکن و مخالف خواست شارع.

چهل و پنجم: زیان به همسایه نمیرساند، چون پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم در باره او سفارش کرده، و خداوند: «وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُب»، {همسایه خویشاوند و همسایه خانه در پهلوی آن.}(2) و سفارش پیامبر صلّیاللّهعلیهوآله در روایتی است که: «سفارش کرد مرا پروردگارم به همسایه، آنچنان که پنداشتم او را وارث خواهد شناخت.» به جهت هدف آن، که مهرورزی و یگانگی در دین است.

چهل و ششم: به سبب مصیبتهای وارده سرزنش نمیکند، چون اسرار قدر و علت مصائب را میداند، و خود را در معرض آنها میشناسد، و از مصیبت زدگی دیگران شاد نمیشود.

چهل و هفتم: در امر باطل مداخله نمیکند و از حق بیرون نمیشود که باطل او را از خدا دور کند، و حقش به خدا نزدیک، که خواست او است و شرافت سرانجام آن را میداند.

چهل و هشتم: خموشی او را غمگین نمیسازد، که خاموشی و سخن را بجا دارد، و غم در خاموشی از حقی است که بیانش باید، و بیجا باشد.

چهل و نهم: در خنده قهقهه نمیزند، چون یاد مرگ و دنبالهاش بر دل او چیره است، و در اوصاف پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله رسیده که بیشتر خنده او تبسم بود و گاهی دندان نما بود و اهل قهقهه و کرکره در خندیدن نبود، که دو گونه خنده همراه با صدا است.

پنجاهم: چون ستم میبیند شکیبایی میورزد تا خدا برای او کین کشد، زیرا نتیجه صبر را، که وعده ارجمندی است، میداند، که خدا فرموده: «ذلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللّه»، {آن است و هر کس که کیفر خود

1- . حجرات / 11
2- . نساء / 36

کشید و بر او ستم شد البته که خدایش یاری کند.}(1) و فرموده: «وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِين»، {و اگر شکیبا باشد البته که آن بهتر است برای شکیبایان.}(2)

پنجاه و یکم: خودش از او در رنج است که سرکش و بدخواه است، چون در برابرش ایستادگی میکند، و او را مقهور میسازد و بیاید و مردم از آزار او آسوده اند.

پنجاه و دوم: دوری کردنش از آنان که دور شود برای زهد او است از آنچه در دست مردم است و بر کناری از آن، نه از تکبر و بزرگ شمردن خود؛ و همچنین، نزدیکی او به دیگران برای نرمش و مهرورزی با آنان است، نه برای نیرنگ و فریب آنان از برخی مطالب، چنانچه شیوه پلید نیرنگباز است. این اوصاف و نشانه ها چه بسا در یکدیگر درآیند، ولی به تعبیری دیگر آورده شوند، یا تنها گفته شوند، سپس بار دوم با جز آن ترکیب گردند.»(3)

51. امالی صدوق: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مردی از یاران امیر مومنان به نام همام، که عابد بود، برخاست و گفت: «ای امیر مومنان، پرهیزکاران را برایم وصف کن و مجسم ساز، چنان که گویی به آنها مینگرم.»

آن حضرت از پاسخ دادن سرگرانی کرد، سپس فرمود: «وای بر تو ای همام، از خدا بترس و نیکوکار باش، زیرا خدا با آنان است که پرهیزکارند، و آنان که احسان کننده اند.»

همام گفت: از تو خواهش دارم [سخن بگویی] سوگند به آن که ارجمندت داشت به هرچه مخصوص تو است، و به تو بخشید، و برتریات داد با آنچه به تو داد، و بخشید که آنها را وصف کنی برایم.» امیر مومنان روی دو پا ایستاد و خدا را سپاس گفت و ستود و رحمت بر پیغمبر و خاندانش فرستاد وآنگاه فرمود:

1- . حج / 60
2- . نحل / 126

3- . شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی : 364 - 369

اما بعد، راستش خدای عزوجل آفرید خلق را و هنگام آفرینش از طاعت آنها بی نیاز بود و از نافرمانیشان آسوده، زیرا زیانش ندارد نافرمانی هر کس و سودش ندارد طاعت هیچ کس.

زندگی آنان را میانشان بخش کرد، و هر کدام را به آنجا که بایدش، جا داد، و همانا آدم و حوا علیهماالسلام را از بهشت فرود آورد برای آنچه کردند، و نهی کردشان و خلاف کردند، و فرمانشان داد و نافرمانی کردند.

پس، پرهیزکاران در آن همان، دارنده های فضائلند، گفتارشان درست است، و جامه شان میانه رو، و راه رفتنشان تواضع، خاشعند در فرمانبری خدای عزوجل، پس دست از دنیا شستند ، و آنان چشم بر هم نهاده اند از آنچه خدا بر آنها حرام کرده.

گوشهای خود را وقف دانش کردند، و خود را در بلا وامیدارند، چنانچه در رفاه و خوشی برای رضای به قضای خدا، و اگر نبود عمر سرنوشت، جانشان یک چشمبرهمزدن در تنشان نمیماند از شوق به ثواب و خوف از عقاب؛ و آفریننده در چشم آنها بزرگ آمد و هر چه جز او از چشم آنها افتاد.

آنان چون کسی باشند که بهشت را دیده و همه در آن بر پشتی آرمیدهاند، آنان با دوزخ چون کسی باشند که آن را دیده و در آن عذاب کشیدهاند. دلهاشان غمنده است، از شرشان آسوده اند، تنهاشان لاغر است، نیازهاشان سبک، نفوسشان پارسا، و کمک آنها به دنیا، بزرگ.

چند روزی اندک شکیبا شدند که به دنبالش آسایش دراز است، بازرگانی پُر سودی است،؛ پروردگار کریم آن را برایشان فراهم ساخته، دنیا خواستگارشان شده و آنان آن را نخواستند، و جویاشان شده، و او را درمانده کردند.

اما در شب، گامها در صف مینهند؛ قرآنخوان، آن را شمرده و با ترتیل می خوانند، و خود را با آن محزون میکنند، خود را با آن میپوشند (روشن میکنند) (به کاوش وامیدارند) (مژده یاب میسازند)، غمهاشان برمیجهند از گریه بر گناهانشان، و از درد زخم دلهاشان.

و چون به آیه تهدید میگذرند، آن را از گوش دل میشنوند و با بینایی آن، و پوستشان از آن میلرزد و دلشان میترسد، و میپندارند شیهه دوزخ و ناله و شیونش در بیخ گوش آنها است.

و چون به آیه تشویق میرسند، از روی طمع به آن اعتمادمیکنند، و جانشان از شوق بر آن میآویزد، و میپندارند که برابر چشم آنها است.

زانو به میان خم میکنند و جبار بزرگی را تمجید میگویند، پیشانی و مشت و سر زانو و اطراف قدم بر خاک نهاده و اشکشان بر گونه شان روان است، و به خدا پناهنده باشند برای آزاد کردنشان.

اما روز بردباران، دانشمندان، نیکان، پرهیزکاران است، در حالی که ترس آنها را مانند چوبه تیر تراشیده، بیننده به آنها مینگرد و میپندارد بیمارانند، اما بیماری ندارند، یا میگوید:دیوانه اند.

آری، دیوانه امر بزرگی هستند، چون در بزرگی خدا و سلطان محکم او می اندیشند با آنچه در نهاد آنها درمیآید از یاد مرگ و هراسهای رستاخیز که دلشان را پریشان میسازد. و بردباریشان را پراکنده میکند، و خودشان را میگسلد، و چون استوار شوند، به سوی خدا میشتابند با کارهای نیکو.

برای خدا به اندک خشنود نیستند، و شایان را بزرگ نمیگیرند و بیش دانند، خود را تهمت میزنند، و از کردار خود نگرانند، و اگر از یکیشان تمجید شود، می ترسد از آنچه میگویند، و آمرزش میخواهد از خدا برای آنچه که آنها نمیدانند، و میگوید من خود را بهتر میدانم از دیگران و خدایم به من داناتر است از خودم، بارخدایا، مگیرم به آنچه میگویند، و مرا بهتر ساز از آنچه میپندارند، و بیامرز برایم آنچه را که نمیدانند، زیرا تو نهانها را به تمامی میدانی و عیبها را میپوشانی.

و نشانه هر کدام که در او میبینی، قوت در دین است، و حزم همراه با لین(نرمی)، ایمان با یقین، حرص در علم، فهم در فقه، علم با حلم، کسب به آرامی، مهرورزی در هزینه، میانهروی در توانگری، خشوع در عبادت، تحمل در فاقه و نداری، صبر بر سختی، رحمت در دسترنج، بخشش در راه حق، نرمش در کسب و

جستن حلال، نشاط در رهیابی، دوری از طمع، نیکی به راستی، و چشمپوشی از شهوت.

فریبش نمیدهد ستایش آن کسی که او را نداند، شماره آنچه خوددارند وانمیگذارد، خود را در کردار سست میانگارد، کارهای خوب میکند و ترسان است، شام میکند و همّ او شکر است، صبح میکند و کارش ذکر، شب میگذراند با حذر، و بامداد میکند با شادی، حذرش از غفلت است، و شادیش از آنچه به دست آورده از فضل و رحمت.

اگر نفس او بر او چموشی کند، خواستش را نمیدهد در آنچه به او زیان می زند، شادیش در آن است که جاوید بماند، و روشنی چشمش در آنچه همیشه باشد و نابود نشود، دل بدان دارد که ماند، نه در آنچه نماند.

دانش را به بردباری میآمیزد، بردباری را میخرد، میبینی که تنبلی از او دور است، نشاطش پیوسته است، آرزویش نزدیک است و لغزشش کم، در انتظار مرگ خود است، دلش خاشع، و به یاد پروردگار خود است؛ از گناهش ترسان و نفسش قانع، نادانیاش نهان است و کارش آسان، نگهدار دین خود است و شهوتش مرده، خشم فروخور، پاکخُلق، آسودههمسایه، اندکتکبر، محکمصبر، بسیارذکر، محکم کار.

از سپرده خود به دوستانش نمیگوید، و گواهی را برای دشمن نهان نمیدارد؛ کار درست را با خودبینی انجام نمیدهد، و از روی شرم آن را وانمیننهد؛ آرزوی خیر از او دارند و از شرش آسوده اند؛ اگر در غافلان باشد از ذاکران نوشته میشود، و اگر از ذاکران است جزو غافلان نوشته نمیشود.

میگذرد از آن کسی که بر او ستم میکند، و میبخشد به آن کسی که محرومش میسازد، و میپیوندد به آن کسی که از او میُبرد؛ حلمش نایاب نمیشود، و در آنچه شک دارد نمیشتابد، و از آنچه بر او روشن شده چشم میپوشد؛ نادانی اش دور است، گفتارش نرم، مکرش نهان، احسانش نزدیک، گفتارش راست، کارش خوب، خیرش روآور، و شرش در گذر است.

در پیشامدهای لرزاننده باوقار است، در بدآمدها شکیبا، در رفاه و خوشی بسیار شکرگزار، ستم نمیکند به آن کسی که دشمن دارد، و گناه نمیورزد به خاطر دوست، دعوی نمیکند آنچه از او نیست، و انکار نمیکند حقی را که بر او است.

حق را پذیرا است بی گواه، آن کس که حفظش باید، ضایع نمیگذارد، و القاب بد نمیپراند، به کسی ستم نمیکند، حسد نمیورزد، به همسایه زیان نمیرساند، در مصائب شماتت نمیکند، زود درستکار است، پردازنده سپرده ها است، کند است در کارهای زشت، به خوبی وامیدارد، از زشتی باز میدارد، ندانسته دست به کاری نمیزند، در انجام حق، درمانده به در نمیرود.

اگر خموش ماند غمناک نباشد از آن، و اگر گوید، خطا نباشد؛ اگر بخندد، آواز آن از گوشش نمیگذرد؛ به آنچه برایش مقدر شده قانع است؛ خشم او را از جا به در نمیکند؛ هوس بر او چیره نمیگردد، و دریغ او را مقهور نمیکند، و در آنچه از او نیست طمع نمیورزد.

با مردم درمیآمیزد تا بداند، خموش میماند تا سالم بزید؛ میپرسد تا بفهمد؛ بررسی میکند تا بداند؛ گوش به سخن خوب نمیدهد تا با آن ببالد؛ و نمیگویدش تا زور به دیگری کند، اگر به او ستم شود، صبر میکند تا خدا برایش کین کشد.

نفْسش از او در رنج است، و مردم از او در آسایش؛ خود را رنج میدهد برای دیگرسرا، و آسوده میدارد مردم را از خویش؛ دوری میگزیند از ناخواهی و برای پاکی، و نزدیکی او به هر کس باشد، همراه با نرمش و مهربانی است؛ دوریاش تکبر و بزرگی کردن نیست، و نزدیکیاش نیرنگ و هرزگی نیست. بلکه پیروی می کند از هر کس که پیش از او اهل خیر بوده، و پیشوای آینده ها است از نیکخواهان.

راوی میگوید: همام نعره ای زد که جانش با آن درآمد، و امیر مومنان علیه السّلام فرمود: «هلا، به خدا که من از این بر او ترسان بودم.» و فرمود او را آماده کردند و بر او نماز خواند و فرمود: «پندهای رسا چنین کنند با اهل آنها.»

یکی گفت: «خودت را چه شود یا امیر مومنان؟ (که زنده ماندی) فرمود: «وای بر تو، هر کس را اجلی باشد که از آن نگذرد، و سببی که از آن

تجاوز نکند؛

ص: 398

آرام باش، و بازگو مکن، زیرا جز این نیست که شیطان این گفتار را به زبانت دمید.»(1)

در کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیثی مانند این آمده است.

توضیح: همانا این خطبه شریفه را دوباره نقل کردیم تا خواننده کتاب از سودهای خاص کل روایت برخوردار شود و آن را از دست ندهد. به راستی که عطر مشک هر اندازه هم که تکرار شود، باز هم بوییدنی است.

«به آنچه مخصوص تو ساخت»: از خویشی با پیغمبر و آنچه از مقام وصایت و خلافت به تو داد، و آنچه از سوابق و مناقب به تو بخشید و از علم و قرب و اخلاق گزیده و یا از همه آنها، به تو داد.

«لما»: معنی استثناء دارد، یعنی در هر حال خواهان وصف آنهایم جز حال وصف کردن آنها؛ و پیش از این در باره تفسیر گناه آدم و حوا سخن گفته شده و یادآوریاش در اینجا برای بیان فضیلت تقوی و نکوهش بی تقوایی است، و همچنین، برای بیان آمدن بنیآدم به دنیا و نیازشان به معیشت و تفاوتشان در مراتب دینی و دنیایی و پدید آمدن شهوات در آنان و ترقی آنان در کمالات.

«فتّهبوا»: یعنی دست از دنیا تکاندند و به کار دیگرسرا پرداختند. در نهایه می گوید: گفته می شود: «جاء بتهبّی»، یعنی زمانی که فارغ بیاید در حالی که دستش را می تکاند؛ و چهبسا این کلمه از «هب» بیاید، که در این صورت معنی آن میشود: بیدار شدند از خواب غفلت و شتاب کردند در طاعت، یا تنهای آنها در عبادت پوسید. در قاموس آمده: «هیبت» به معنی بیداری از خواب است، و نیز نشاط هر سیرکننده ای و سرعت او؛ «تهبب الثوب»: یعنی کهنه شد و پوسید. و در یک نسخه ها «فبهتوا» آمده، یعنی از ملاحظه عظمت خدا سبحانه خیره و سرگردان شدند، یا اینکه مردم آنها را چنین میپندارند، چنانچه خواهد آمد.

«و وضع ما دونه»: به «صیغه مجهول»، یعنی خوار شد و ارزشش پایین آمد؛ و به «صیغه معلوم»: مانند کرم؛ و گفته می شود «فی حسبه ضعه»، یعنی در حسب او

1- . امالی صدوق : 340 مجلس 84

انحطاط و پستی و خسّت است. «قد وضع» - مانند کرم - و «وضعه» غیره این گونه در قاموس آمده، و در برخی نسخه ها «و صغر» آمده است

«و مئونه آنها از دنیا بزرگ است»: «مئونه»: ثقل، قوت، رنج و سختی را می گویند. جوهری میگوید: «مئونه» با همزه و بی همزه میآید، مانند «فعوله»؛ و فرّاء میگوید: آن «مفعله» از «أین» به معنای رنج و سختی است، و گفته می شود هر مفعله از «أون» است که همان خورجین و جوال است، چراکه برای انسان سنگین است. خلیل میگوید: اگر «مفعله» باشد باید بروزن «مئینه» باشد، مانند «معیشت»؛ و از نظر اخفش، می تواند مفعله باشد.

مولف: این عبارت چند توجیه دارد:

1. رنج و سختی آنها برای ترک دنیا و مجاهده با نفس سرکش خود در روگردانی از آن، بزرگ است.

2. روزی بر آنها تنگ است، چون از حرام و شبهه رویگردانند ، و درآمد حلال اندک است، با اینکه اولیاء خدا بیشتر دچار نداری هستند؛ و «عظیمه» به معنی شدت است، و «مئونه» به معنی رنج.

3. قوْتی را که در دنیا به دست میآورند بزرگ میشمارند و به سبب آن شکرگزاری میکنند، اگرچه اندک است.

4. چون برای نانخوران و خویشان و فقرا هزینه میپردازند و از آنان پذیرایی میکنند خرج آنها بسیار زیاد است.

5. گرفتاریشان در معاشرت با مردم و دشمنان زیاد است و برای همکیش اندک، بزرگ.

6. مقصود پدرم (پدر علامه جلسی) از این گفته - که مقصود از «مئونه» آنها، زاد راه آخرت آنها است، از طاعات و قربات و صدقات - این است که بهره بزرگی از دنیا برای دیگرسرا برگیرند.

در این زمینه، توجیه های دیگری هم در میان هست و گویا برای ابهام این جمله، آن را در نهج البلاغه از قلم انداخته، و در باب «صفات الشیعه» به جای آن

ص: 400

آمده: «معونتهم فی الاسلام عظیمه» یعنی کمک آنها در اسلام بزرگ است، و این معنی روشنتر است.

«و خواستشان و درمانده اش کردند»: از اینکه به آنها برسد و به آنان آویزد. «و نهان کنند آن را»: یعنی از ترس خودنمایی و ریا. و در نسخه ای «یستترون به» آمده است، به این معنی که شادند به اندوه، یا به خواندن قرآن به شکر توفیق خدا به آنها در آن کار. و «یهیّج أخزانهم» گویا از باب تفعیل است و «بکاء» فاعل آن، «احزانهم» مفعول آن، و «وجع» عطف است بر بکاء؛ یا «یهیج» را از مدّتی «مجرد» می گیریم و «احزانهم» را فاعل آن. بکاء منصوب است و علت را بیان می دارد. «وجع» عطف به «ذنوبهم» است. «کلوم» - مانند علوم - به «فتح» است و به معنی جراحت؛ و «جراح» جمع «جراحه» است و هر دو مکسور هستند، و اضافه برای تأکید است؛ یا «جراح» مصدر است، یعنی جراحتی که پدید آمده از جراحاتی است که با انجام گناهان و معاصی به خودشان زده اند.

در نهایه آمده: در حدیث است که «ملأ الله مسامعه»؛ در اینجا «مسامع» جمع «مسمع» است و آن وسیله شنیدن است، یعنی گوش؛ یا جمع «سمع» است، البته جمع غیرقیاسی، مانند: مشابه و ملامح؛ و «مسمع» با فتحه، سوراخ گوش است.

«و ابصارهم»: - به نصب - عطف به مسامع است، یعنی چشم های دلهایشان؛ و به «جرّ»، عطف بر «قلوبهم» است؛ پس «ابصار» به معنای بصیرت ها است؛ و «صهیل» صدای اسب است که صدای برافروخته شدن آتش به آن تشبیه شده است، چون بلند و سخت است.

«جاثین علی اوساطهم»: در اصل به معنی نشستن بر سر زانوها است و چندک زدن، و چهبسا در هنگام ایستادن بر انگشتان پاها به کار برود، و مقصود از آن در اینجا، یا نشستن خاضعانه است که نسبت آن به «اوساط» مجاز است، یا ایستادن خاضعانه با همین توجیه؛ یا رکوع کردن، به گونهای که به معنی خم شدن باشد. در قاموس آمده: «جثاً» - مانند دعا - و «رمی جثوّاً و جثیّاً» - با ضمّه - هر دو به این معنا است: نشست بر دو زانویش، یا ایستاد بر روی کناره های انگشتانش. همچنین است: «أجثأه غیره و هو جاث.»

در نسخه ای «حانین» آمده است، چنانچه در روایات دیگر، و آن روشنتر است. در قاموس آمده: «مجّده عظمه و اثنی علیه»: او را تمجید کرد، یعنی تعظیم و ستایش کرد، و میگوید: «جأر - مانند منع - جؤاراً» یعنی صدایش را به دعا بلند کرد و به تضرّع و استغاثه پرداخت. «فزّع» از باب تفعیل است. «ذلک» به تفکّر اشاره دارد. «طاشت» یعنی مضطرب و متحیّر شد. در قاموس آمده است: «طیش» به معنی سبکسری است، و «طاش یطیش طیشاً» از دست رفتن عقل است، و گذشتن تیر از هدف. و میگوید: «الحلم» - با کسره - حوصله و عقل است، و جمع آن «احلام» و «حلوم» است.

«فاذا استقاموا»: چون استوار شوند، و این هراس از آنها برود؛ و در نسخه ای «استفاقوا» آمده است، یعنی به هوش آمدند، و آن مناسبتر است.

«اعمال زکیه»: اعمال پاک از ریا و همراه با موجبات فساد، یا نامیه و شایان و جزیل یعنی کثیر و زیاد. «فهما فی فقه» فقه با کسر فاء به معنای علم به اشیاء است و فهم آنها و زیرکی است که معنای غالب آن علم دین شده است به دلیل شرافت آن. فیروز آبادی این مطلب را گفته است. پس معنای جمله این می شود که برای مومن فهم در علوم دینی است یا آنچه را می خواند می فهمد و اکتفاء به صرف تعلم نمی کند. «و کسبا فی رفق» یعنی کسب مال و ثروت می کند بدون زیاده روی و در طلب میانه رو است و ممکن است مقصود رفق و مدارا در کسب علم نیز باشد. رفق به معنای پرهیز از جدال و سفاهت است. «شفقه در نفقه»: مهرورزی همراه با نگرانی و غم خواری مومنان، با انفاق بر آنان؛ یا نگرانی بابت هزینه خود که مبادا اسراف شود یا از حرام باشد. در نهایه آمده: گفته می شود «جهد الرجل» وصف آن مجهود است زمانی که سختی ببیند، و «جهد الناس»، پس مردم مجهودون هستند زمانی که قحطی میبینند.

«و رفق در کسب»: گویا تأکید است و تفنن در تعبیر و در عبارت؛ در مورد نخست، مقصود ذاتی کسب است و در دومی، رفق؛ یا در مورد نخست، کسب دانش و در مورد دوم، کسب مال؛ یا مقصود از رفق در مورد یکم، لطف با طرف معامله

است، و در دیگری چانه نزدن، و دور نیست لفظ «کسب» در مورد اول، تصحیف «کیس» باشد، به معنی «زیرک»، چنانچه خواهد آمد.

«و برّ در استقامت در دین»: یا بدون تنگ گیری و اسراف، یا با دوام، یا نیکی بجا؛ و برّ، در باره پدر و مادر است، یا در مورد همه چیز، و تعبیر دوم روشنتر است.

«اغماض در شهوت»: چشمپوشی از حرام با تمنای دیدن؛ یا کنایه است از ترک، همان گونه که در برخی روایات به جای اغماض آمده: «انتهاء»، یعنی باز ایستادن.

«احصاء ما علمه»: شماره گناهان خود؛ و در یک نسخه «احصاء علم» آمده است. «مستبطئاً لنفسه»: یعنی خودش را کُند می داند نسبت به انجام کارهای شایسته و مقصّر می داند در زمینه «و یمزج الحلم بالعقل»: یعنی در موردی که عقل حلم را نیک می داند، حلم می ورزد. «الاصدقاء»: چه رسد به دشمنان. «الاعداء»: چه رسد به دوستان. «و لا یترکه حیاءً»: چون در حق حیا نیست. در قاموس آمده: «العزوب» غائب شدن، و مضارع آن: «یعزِب» و «یعزُب» است و باز به معنای رفتن می آید.

«شتاب نکند در آنچه ریبه دارد»: و اگر جواز آن را نداند به دنبال یقین بگردد، یا اگر شک کند در اینکه خیانتی به او کرده، یا زیانی زده، در کین خواهی شتاب نکند تا به یقین برسد، و این معنی مناسبتر است برای آنچه به دنبال دارد.

در نهایه میگوید: «ریب» همان شک است، و گفته شده شک همراه با اتهام زنی است. گفته می شود: «رابنی الشئ» و «ارابنی» به معنای «شککنی»، یعنی مرا به شک واداشت؛ و گفته شده: «ارابنی فی کذا»، یعنی مرا به شک واداشت و تردید در آن را به ذهنم آورد و چون یقین کردی آن را گویی. «رابنی بغیر الف» یعنی رابنی بدون «الف»؛ و از آن است حدیث: واگذار آنچه را شک داری به آنچه در آن شک نداری، با فتحه و ضمه آن روایت می شود.

«و یصفح عما قد تبین له»: یعنی از بدی کردن مردم و ضرررسانی آنان. در قاموس آمده: «یغی علیه یبغی بغیاً علا و ظلم، و عدل عن الحق و استطال» یعنی

برتری کرد و ستم روا داشت و از حق عدول کرد و بزرگی نمود. «بعجزه»: یعنی به ضعف و سستی تصمیم نیست.

در قاموس آمده: «جمح الفرس» - مانند منع - یعنی سوارش را عزّت داد و او را پیروز کرد.» «یسلم»: یعنی از شرور نهان و یا شرور مردم. «و البحث»: یعنی تفتیش، و منظور این است که تکرار سوال برای بهتر فهمیدن و علم بیشتر است، نه برای مراء (خودنمایی) و اظهار فضیلت.

52. نهج البلاغه: امیر مومنان علیهالسلام در خطبه ای فرمود: « ای مردم، خوشا بر کسی که بپردازد به عیب خود از میان عیب مردم، و خوشا بر کسی که در خانه اش بماند، خوراکش را بخورد، به طاعت پروردگارش بپردازد، بر گناهانش بگرید، و به خود مشغول باشد، و مردم از او در آسایش باشند و آزار نبینند.» (1)

توضیح: «در خانه اش بماند»: و بیرون نرود برای شرانگیزی و کار بد، نه برای جستن روزی و انجام عباداتی چون جهاد، دیدار بیمار، و تشییع جنازه، و برآوردن نیاز مومن و مانندش؛ یا ویژه زمان شورش است، و نانش را بخورد و فزونی نخواهد، و از خوراک دیگری نخورد.

53. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «هر کس از حسنه خوشش بیاید و از گناه بدش بیاید، مومن است. » (2)

توضیح: حسنه از خود باشد، یا اعم از اینکه از خودش باشد یا دیگری؛ و تایید کننده صورت نخست، آن است که در یک نسخه «حسنه او و سیئه او» آمده است، چنانچه ذکر خواهد شد.

و خوشامد از حسنه، نباید به خودبینی بینجامد، زیرا چهبسا خود را در طاعت مقصر میشمارد ولی خوش است به اینکه یکباره آن را از دست نداده. و گویا این منزل یکم ایمان است، چون سُرور واقعی از حسنه، کوشش در انجام حسنات

1- . نهج البلاغه 1 : 353 خطبه 174
2- . کافی 2 : 232

دیگر را به دنبال دارد، و بد آمدن راستین از هر بدی و گناه، باید با نفرت از هر گونه سیئه و اهتمام به ترک آن، همراه باشد، و این دو، کمال ایمان به شمار میآیند.

54. کتاب زید زراد: از زید زراد روایت شده است: به امام صادق علیه السلام گفتم: «می ترسم که ما مومن نباشیم.» فرمود: «برای چه؟» گفتم: «چون میان ما کسی وجود ندارد که برادرش نزد او از پولش عزیزتر باشد، از این رو، درمییابم که پول نزد ما عزیزتر است از برادر همکیش، که هر دو دوست پیرو امیر مومنان هستیم.»

آن حضرت فرمود: «نه، هرگز، شما مومن هستید، ولی ایمانتان کامل نیست؛ تا زمانی که قائم ما خروج کند، آنگاه خدا شما را صاحب یک آرمان میکند و همه مومن کامل خواهید شد. اگر در روی زمین مومنین کامل نباشند، در آن صورت خدا ما را به سوی خود بالا میبرد؛ شما، هم زمین را منکر هستید، هم آسمان را.

آری، سوگند به آن که جانم به دست او است، در اطراف زمین مومنانی وجود دارند که با وجود آنها همه دنیا ارزش بال پشه ای را ندارد؛ و اگر دنیا با همه آنچه در آن است و بر آن است، طلای سرخ باشد و گردنبند یکی از آنها باشد، و از گردنش بیفتد، او توجه نمیکند که چه بر گردن داشته، و چه چیزی از گردنش افتاده، از بس که نزد او خوار است.

آنانند که زندگیشان نهان است، آواره اینجا و آنجای زمینند، شکمشان از روزه به پشت چسبیده، لبهاشان از ذکر تسبیح پلاسیده، دیده هاشان از گریه ژولیده، رنگ روشان از بی خوابی پریده. این است چهره و ظاهر آنان که خدا را در انجیل برایشان نمونه آورده، و در تورات و فرقان و صحف پیشین آنها را وصف کرده، که فرموده: «سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیل»، {نشانه آنها در چهره هاشان از اثر سجده است، آن است نمونه آنها در تورات، و نمونه شان در انجیل. }(1) و مقصودش زردی رخهاشان بوده از بی خوابی شبانه.

1- . فتح / 29

آنان برادران خوب هستند در دشواری و آسانی؛ بر خود پیش میدارند دیگران را در دشواری که خدا آنها را وصف کرده و فرموده: «وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون»، {و پیش دارند بر خود و گرچه در تنگی باشند، و هر کس از دریغ خویش محفوظ ماند هم آنان باشند رستگاران.}(1) و پیروز شدند و به خدا رستگار شدند.

آنان اگر مومنی را بینند گرامیاش میدارند، و اگر منافقی را ببینند او را واگذارند؛ چون تاریکی شب آنها را فرو گیرد، زمین خدا را بستر میسازند و خاکش را بالش، و پیشانی بر زمین میسایند و به درگاه پروردگارشان برای رهایی از دوزخ زاری میکنند و مینالند؛ و بامدادان میان مردم میآیند و انگشتنما نیستند.

از راهها دورباش میکنند، و آب را عطرآگین و پاک میکنند و برمیگیرند؛ خودشان در رنجند و تنشان در سختی و مردم از آنها آسوده.

آنان در برابر مردم، بدترین خلق هستند و در برابر خدا بهترین خلق؛ اگر خبری بدهند مردم باور نمیکنند، و اگر خواستگاری بروند به آنها زن نمیدهند، اگر حاضر باشند شناخته نمیشوند، و اگر غایب، کسی درباره آنها پرس و جو نمیکند؛ دلشان ترسان و هراسان است از خدا، زبانشان در کام است و بسته، و سینه شان گنجینه اسرار خدا است، و اگر اهل آن را بیابند اندکی از آن را بپراکنند، و اگر نیابند زبانها را قفل میکنند و کلیدهایش را نهان میسازند، و برای دهانشان دربند می سازند.

آنان سفت و سختند، سخت تر از کوهها، و هیچ ابزاری آنها را نمیتراشد و کم نمیکند؛ آنان گنج بانان دانشند، و کان حکمت، و پیروان پیمبران و صدیقان و شهیدان و خوبان؛ زیرکانی که منافق آنان را گنگ و کور و ابله میپندارد و در آن مردم، نه گنگی باشد و نه کوری و نه ابلهی.

راستی که آنان زیرکانی شیوا، دانشمندانی بردبار، و فرزانگانی پرهیزکارند؛ آنان نیکانند، برگزیده های خدایند، و ترس خدا زبانشان را بسته، از ترس خدا

1- . حشر / 9

زبان هاشان درمانده، برای نهان داشتن راز او؛ و چه شیفتگی است به همنشینی و گفتگو با آنان، افسوس از اینکه دسترس نیستند. ای کاش موانع همنشینی با آنها برداشته میشد؛ پس بجوییدشان اگر آنان را یافتید، و اگر از نورشان بهرهمند شدید، در دنیا و دیگر سرا، رهبری شده و پیروز هستید.

آنان میان مردم از کبریت احمر کمیابترند؛ زیورشان خموشی دراز است و نهان داشتن راز؛ نماز و زکات و حج و روزه، همدردی با برادران در توانگری و درویشی، اینها است زیورشان و دوستیشان؛ ای خوشا بر آنان و چه سرانجام خوبی؛آنان وارثان فردوسند، در آن جاویدانند، و نمونه آنان در میان بهشت، چون فردوس است در میان بهشتها.

آنان کسانی هستند که در دوزخ به دنبال آنها میگردند، و در بهشت شادمانند؛ این است که اهل دوزخ میگویند: «ما لَنا لا نَری رِجالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرار»، {ما را چه شده که نبینیم مردانی را که میشمردیم آنان را از بدان، آنان در چشمشان اشرار مردم بودند.}(1) و خدا از مقام آنها برمیدارد تا آنان را بینند، و افسوس می خورند از آنان در دوزخ و میگویند: «یا لَیْتَنا نُرَد»، {ای کاش ما برگشتیم.}(2) و مانند آنها بودیم که آنان نیکان بودند و ما بدان، و این است حسرت دوزخیان.»

توضیح: «انکار زمین و آسمان»: از این است که در آن آثار غریبی میبینند که از آن پیش ندیدهاند.

«زندگانی نهانی دارند»: و زیرزمینی، از ترس مردم، یا ناهماهنگی با آنان در روش زندگانی؛ از این رو آواره هستند و از جایی به جای دیگری میروند و راهی را در پیش میگیرند جز راههای شوسه تا مردم آنها را نشناسند و از روش آنها باخبر نشوند؛ و جز شستشو با آب، عطری به کار نمیبرند و به همان شستن تن و غسل اکتفا میکنند.

1- . ص/ 62
2- . انعام / 27

تنهاشان رنجیده است از طاعت و ترک شهوت، و در سختی است از انجام عبادت و تحمل شدائد. در قاموس آمده: «کدّ» یعنی شدت و اصرار در طلب؛ «کدّ واکتده»: به شدت طلب کرد. «لم یصدّقو»: به صیغه مجهول، از باب تفعیل، یعنی مردم سخن آنها باور ندارند زیرا به آنها بدگمانند و آنها را زبون میشمارند. «لم یفتقدوا»: یعنی به هنگامی که حضور ندارند مردم در پی آنان نیستند، چون آنان را نمی شناسند، یا چون اعتنایی به شأن آنان ندارند. در برخی نسخه ها آمده: «لم یفقدوا» ولی اوّلی روشن تر است.

در قاموس آمده: «تفقّده» یعنی از او خبر گرفت در زمانی که غایب بود. «مات غیرفقید و لا حمید و غیرمفقود»: یعنی مرد در حالی که فقدان وی مهم نبود.

«مسبحونه»: یعنی محبوس، کنایه از کم سخنگویی آنان است. «غیّبوا مفاتیحها»: کنایه از امتناع آنان از افشای رازها است. گویا که بر رازها قفل های بسیاری است و کلیدهای آن حاضر نیست تا از اینها بخواهد که آن قفل ها را بگشایند. سپس امام علیهالسلام همین حقیقت را به این شکل گفتهاند که: «و جعلوا علی افواههم اوکیه»: «اوکیه» جمع «وکاء» با کسره است، و آن نخی است که با آن سر کیسه ها و مانند آن را می بندند. دهن هایشان به کیسه ها و یا مَشکی که سرش بسته است و چیزی از آن بیرون آورده نمی شود، تشبیه شده است. در نهایه میگوید: «وکاء» نخی است که با آن کیسه پول و کیسه ها و دیگر چیزها را می بندند. در حدیث آمده: «کان یدکی بین الصفا و المروه سعیاً»: یعنی حرف نمی زد و گویا وکایی بر دهانش زده و سخن نمی گوید.

«صلب»: با دو ضمه، یا مانند شکّر، جمع صلب است و همینطور «صلاب» با کسره، و تاکید است، یعنی آنان در نهایت سرسختی در دین هستند. «لا ینحت»: یعنی تراشیده نمی شود و از دینشان چیزی کم نمی شود. خدای متعال فرمود: «و تنحتون من الجبال بیوتاً.»(1)

1- . شعراء / 149

«یحسبهم الجاهل خرساً»: با ضمه، جمع «اخرس» است، چون سخن باطل کم میگویند و رازها را فاش نمیسازند «عمیاً»: چون به محرّمات الهی نگاه نمیکنند و نیز به زیبا و زشت آن و آنچه را که از اهل دنیا می بینند ندیده می انگارند و خود را به تغافل می زنند. «والبله»: به ضمه، جمع ابله است، و او کسی است که عقل ندارد. «أعینهم السنتهم»: گویا معنی این است که زبانشان با آنان در سخن گفتن همراهی نمی کند، چرا که می ترسند، پس، گویی که آنان را خسته کرده اند.

55. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «همانا مومن آن کسی است که چون خشمگین شود خشمش او را از حق به در نبرد، و چون پسندد، پسندش او را به باطل نکشاند، و چون توانا شود، بیش از آنچه که حق او است، نمیستاند.» (1)

توضیح: «خشمش او را از حق به در نبرد»: یعنی بر آن کسی که خشم گرفته حکم ناحق کند، یا ستم بورزد، یا گواهی او را نهان دارد؛ و «پسندش او را به باطل نکشاند»: یعنی گواهی دروغ بدهد، یا حکم ناحق بدهد، یا از دوستش حمایت کند در ندادن حقی که بایدش و مانند آن؛ گفته امام علیهالسلام: «عمّاله»، در بعضی از نسخه ها این گونه آمده: با وصل کردن «من» به «ما» و پس از آن «لام» مفتوح؛ و در برخی از نسخه ها: «من» از «ما» جدا است و «لام» مکسور است.

56. از سلیمان بن خالد روایت شده است: «امام باقر علیهالسلام به او فرمود: «ای سلیمان، میدانی مسلمان کیست؟» راوی میگوید که گفتم: «قربانت شوم، تو داناتری.» فرمود: «مسلمان آن کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در امان هستند و آزار نمیکشند.» سپس فرمود: «میدانی مومن کیست؟»

سلیمان میگوید که گفتم: «تو داناتری.»

فرمود: «مومن آن کسی است که مسلمانان او را بر مال و جان خود امین بدانند؛ بر مسلمان غدقن است که به مسلمان دیگری ستم کند، یا او را در برابر دشمن رها کند، یا او را چنان از خود براند که به رنج اندازد.» (2)

1- . کافی 2 : 233
2- . کافی 2 : 234

توضیح: در وصف مسلمان کامل است که باید مسلمانش خواند، و در باره مومنینی اینگونه است؛ یا گفته اند: منظور بیان مناسبت میان معنای لغوی و اصطلاحی است، و کافی است که افراد کامل هر کدام موصوف باشند به آنچه ذکر کرده است.

«او را ننهد»: با توانایی، و اگر نتواند، با خوشی به او پاسخ رد بدهد و از او پوزش بخواهد و او را به رنج نیندازد. احتمال می رود که کنایه از مطلق ضرر فاحش باشد، و گفته شده: او را از خوبی کنار نمی زند و به بدی برنمی گرداند که موجب آزار وی شود.

در مصباح آمده: «دفعته دفعاً»: او را دور کردم. «دافعته عن حقّه»: یعنی پرداخت حق او را به تأخیر می اندازم. «الدفعه» با فتحه، برای مرّه است، و با «ضمه» اسم چیزی است که یکباره دفع می شود. در قاموس آمده: «عنت» - با تحریک - به معنای فساد و گناه و نابودی و درد و مشقّت وارد بر انسان است. «أعنته» غیر از عنت است؛ از معانی دیگر «عنت»، سختی دیدن، زنا، پوسیدگی و سرشکستگی و به دست آوردن گناهان است. «عنّته تعنیتاً»: بر او سخت گرفت و او را ملزم به کاری کرد که انجام آن بر او سخت است.

57. کافی: امام باقر علیهالسلام فرمود: «همانا مومن آن است که پسندش او را در گناه و باطل نیندازد؛ و چون خشم کند، از گفتار درست به در نرود؛ و چون توانا شود، این توانایی او را به تجاوز به آنچه از او نیست، نکشاند.» (1)

خصال مشابه همین روایت را از ابنمحبوب نقل کرده است. (2)

توضیح: مقصود از باطل آن است که سودی ندارد. «به آنچه از او نیست»: یعنی بیش از حد خود و حق خود نگیرد.

1- . کافی 2 : 234
2- . خصال 1 : 52

58. کافی، با سندش، آورده که شنیدمش می فرمود: «مومنان آسان و نرمند چون نرهشتری که از بینی مهار شده و رام است، اگر او را بکشند منقاد است، و اگر بر سنگی بخوابانند، میخوابد.» (1)

توضیح: «ابوالبختری» وهب بن وهب قریشی، فردی عامی و ضعیف است و او است که از امام صادق علیهالسلام روایت می کند، و او است که امام صادق علیه السلام با مادرش ازدواج کرده است. در اینجا، ظاهراً ضمیر «سمعته» به امام صادق علیهالسلام برمی گردد. منظور از «رفع» (در سند حدیث) نسبت دادن حدیث به امام علیهالسلام است، و احتمال می رود که «رفع» تا امیرمومنان علیهالسلام باشد و ضمیر «سمعته» به پیامبر صلیاللهعلیهوآله برگردد؛ زیرا عادت این راوی - به سبب عامی بودن او - رفع حدیث است و می گوید: «از جعفر، از پدرش، از پدرانش، از علی علیهالسلام» و این احتمال را تأیید می کند که حدیث نبوی است و عامّه (اهل سنت) این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند.

در نهایه میگوید: در حدیث است که «المسلمون هینون لینون» این دو واژه مخفف «هین» و «لین» است

ابن اعرابی میگوید: عرب واژه هین و لین را مخففاً برای مدح می آورد و با واژه «مثقلاً» مذمّت می کند. «وهیّن» بر وزن فعیل، از «هون» است که به معنای آرامش، وقار و آسانی است؛ پس عین الفعلش «واو» است و «شئ هیّن و هین» یعنی آسان.

نهایه درباره واژه «انف» میگوید: در حدیث است که «المومن هینون لینون کالجمل الأنف.» یعنی مأنوف همان حیوانی است که چوب بینی اش را زخم کرده است و او به دلیل دردی که دارد هیچ از سوارش سرباز نمی زند؛ همچنین، گفته شده که «انف» همان حیوان رام است و گفته می شود: «انف البعیر یأنف أنفاً فهو أنف.» هنگامی که بیشتر بینی اش از چوبی که در بینی اش می گذارند ناراحت باشد؛ و اصل آن باید «مأنوف» باشد، چون «مفعولبه» است، آن گونه که گفته می شود: «مصدور و

1- . کافی 2 : 234

مبطون»، به کسی که از ناحیه سینه و شکم ناراحت است؛ و این - یعنی انف - به طور «شاذ» و مخالف قائده آمده است. همچنین، روایت شده مانند «جمل آنف» با مدّ، و این هم به معنای «أنف» است.

«ان قید»: صفت «مشبهبه» است و یا مشبه. «و ان انیخ علی صخره»: کنایه از نهایت انقیاد او در کارهای مشروع است و اینکه در این گونه امور هیچ سختی نشان نمی دهد. جوهری میگوید: «أنخت الجمل فاستناخ»: یعنی او را خواباندم و خوابید.

و گفتهاند: به نرهشتر مانند کرده نه به ماده شتر، برای اشاره به اینکه مومن میتواند از خود دفاع کند ولی ایمان و مقرراتش جلوگیر او است.

مولف: در یک نسخه نرهشتر با «الف» آمده، ولی اولی روشنتر است.

59. مولف: در شهابالاخبار از پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله روایت شده است: «مومنان آسان و نرمند.»

توضیح: «هون» به معنی سکینه و وقار است. خدای تعالی فرموده: «یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً»، {راه می روند در زمین باوقار.}(1) و «هون» مصدر همان «علیه الشئ» است، و «شئ هیّن» - بر وزن فیعل - یعنی آسان، و «هین» مخفف آن است و جمع آن «أهوناء» است. «قوم هینون لینون، و «هون» به ضم، به معنای خواری است. گفته می شود: «خذ أمرک بالنون و الهوینا»، یعنی به رفق و نرمی. «الهوینا» مصغر «هونی» است. «هونی» مونث «أهون» است، مانند کبری که مونث أکبر است.

ابنالاعرابی میگوید: با واژه «هین ولین» مخفف، مدح میکنند و با «هین ولین» با تشدید، نکوهش میکنند. دیگری گفته که هر دو به یک معنا هستند و اصل واژه با تشدید است، و هون در کلام عرب بر دو وجه میآید:

1. اینکه آدمی به طبع خود رام و هموار باشد تا آنجا که زنندگی نداشته باشد، و این مدح او است که فرمود: «راه روند در زمین رام و هموار.»

1- . فرقان / 63

2. به دنبال تسخیر و خوار کردن و اهانت زورگو باشد، که خدا فرموده: «فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُون»، {درگرفت آنان را عذاب خواری.}(1) و دور نیست که واژه «هاون» (که با آن چیزها را میکوبند) از این معنا گرفته شده باشد، زیرا با آن چیزهای سخت و سفت نرم میشوند، و آن واژه عربی درست است و هاون با یک «واو» نادرست است.

پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآلهوسلم، مومنان را وصف کرده که «هینون لینون» باشند، و مقصود، فرمان به آنها است که با نرمش و خوشاخلاق باشند، و باد و بروت نکنند و آرام و فروتن باشند. دنباله حدیث این است که: مانند نرهشتر اگرمهار در بینیاش بکشی، فرمان میبرد و اگر او را بخوابانی، میخوابد. گفتهاند:

«انف» آن است که بینی او از فشار مهار زخم شده و از درد آن در برابر قائدش هیچ مقاومتی ندارد؛ و گفته اند: انف به معنی رام است، و «أنخته الجمل فاستناخ» یعنی آن را خواباندم و خوابید.

و پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «حرام است دوزخ بر هموار نرم آسانِ نزدیک.»

و سعید بن عبدالرحمن زبیدی گفت: «خوش میآید مرا از عالمان قرآنخوان، چون هر کدام خوشبرخورد و خنده رو هستند، اما آن کسی که با خوشرویی به او برمیخوری و او با چهره عبوس و گرهزده با تو برخورد میکند، و با کارش بر تو منت مینهد، خدا در میان مسلمانان مانند او را بسیار نکند.»

و پیامبر صلّیاللَّهعلیهوآله فرمود: «از صدقه این است که سلام کنی به مردم با خوشرویی.»

سود حدیث، تشویق به اخلاق خوش و خوشرفتاری است، و راوی حدیث ابنعمر است.

1- . فصلت / 17

60. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: « این سه چیز از نشانه های مومن است: شناخت خدا، شناخت دوست او، و شناخت بدخواه و ناخواه او.» (1)

توضیح: «شناخت خدا»: به پروردگاری و اوصاف کمالش و باور آنها؛ و «کسی که دوست دارد»: یعنی خدا او را، از پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله و ائمه علیهم السلام گرفته تا پیروان آنها، که دوستدار و پیرو آنها گردد؛ یا کسی که مومن او را دوست دارد، به دوستی او پایبند است.

« کسی که ناخواه او است»: و خدا را دشمن میدارد و با او پیوستی ندارد، یا آن کسی که او را بد داشت؛ و چهبسا دو فعل به صیغه مجهول خوانده شوند. این سه، اصول دیانت و ستونهای آن هستند.

61. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن بردبار است و نادانی ندارد؛ و اگر بر او نادانی شود بردبار است؛ و ستم نمیکند و اگر مورد ستم قرار بگیرد، گذشت میکند؛ و بخل ندارد و دریغ نمیکند و اگر از او دریغ شود، شکیبایی از خود نشان میدهد.» (2)

توضیح: «لا یبخل»: در یک نسخه «لا ینجل» آمده، با «نون» و «جیم»، که به معنی طعنه زدن و جدایی است. «بخل الناس شارّهم» یعنی با مردم دشمنی کرد، و «تنازعوا» یعنی نزاع کردند. یعنی اگر کسی طعنهای به او زد و نسبت به او بی خردی کرد، صبر میکند و مقابله به مثل نمیکند.

62. کافی: رسول خدا صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم فرمود: «آیا آگاه نکنم شما را به مومن؟ او کسی است که مومنان او را بر جان و مال خود امین میدانند،؛ آیا آگاه نکنم شما را به مسلمان؟ او کسی است که مسلمانان از دست و زبانش آسودهاند؛ و مهاجر، کسی است که از گناهان کوچیده و آنچه را که خدا حرام کرده، وانهاده است؛

1- . کافی 2 : 235
2- . کافی 2 : 235

و بر مومن غدقن است که به مومن دیگر ستم کند، یا او را وانهد و یاریاش نکند، یا غیبت او را کند و پشت سرش بد بگوید، یا او را یکباره براند و از خود دور کند.» (1)

توضیح: «مهاجر آن کسی است که از گناهان کوچیده»: و مهاجری که خدا او را ستوده، تنها همان کسانی نیستند که از مکه به مدینه کوچیدند، پیش از فتح مکه؛ یا از بیابان به مدینه آمدهاند؛ یا از بلاد کفر، از ترس جور و فساد، و ناتوانی از اظهار شعائر مسلمانی، به بلاد اسلام کوچیدهاند؛ همان گونه که در تفسیر قول خدا تعالی: «یا عِبادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی واسِعَهٌ فَإِیَّای فَاعْبُدُون»، {ای بنده هایم که گرویدید راستی زمین من پهناور است تنها مرا پرستید.}(2) گفته شده، و این معانی برای مهاجر مشهورند؛ پس، کسی که که از گناهان بکوچد و رو به طاعت بیاورد نیز مهاجر است، زیرا با این معانی از برتری هجرت یاد شده، که همانا برای دور شدن از کفر و نافرمانی است، و از این رو، کسی که با دورویی و کفر کوچیده برتری ندارد، مانند منافقان غاصب حقوق امامان دین که برتری ندارند و مهاجر ستوده به شمار نمیآیند؛ پس، هر کس که از کفر و گناهان و گمراهی بیرون برود و بکوچد به ایمان، در فضل و کمال با مهاجران یکسان است.

و چهبسا مقصود این است که مهاجران با آن معانی یاد شده، شایسته این نام هستند، چون از گناهان و بدکرداریها هم میکوچند، به روش فقره های دیگر خبر.

در نهایه گفته: هجرت در اصل لغت، ضد پیوست و وصلت است، «و قد هجره هجراً و هجرانا ً» سپس اطلاق شده به خصوص بیرون شدن از سرزمینی به سرزمینی دیگر و ترک آن سرزمین نخست؛ و برای سرزمین دوّم، گفته نمی شود «منه هاجر مهاجره» یعنی از آنجا هجرت کرد.

هجرت دو گونه است:

1. آنکه خدا در برابر آن وعده بهشت داده و در قول خدای متعال آمده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّه»، {راستی خدا

1- . کافی 2 : 235
2- . عنکبوت / 56

خریداری کرده جان و مال مومنان را به بهای بهشت برای آنان. }(1)

و کسانی بودند که نزد پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم می آمدند و اهل و مال خود را از دست می نهادند، و به هیچ روی از آنان برنمیگشتند و در دار هجرت خود میماندند، و چون مکه فتح شد، مانند مدینه دار اسلام شد و هجرت پایان یافت.

2. کسانی از عربها که بیابان نشین بودند و به همراه مسلمانان نبرد میکردند، ولی مانند مهاجران شماره یک ترک یار و دیار نمیکردند، آنان هم مهاجر بودند، ولی در رتبه فضل مهاجران درجه یک نبودند؛ و همین است مقصود پیغمبر صلّی اللّه علیهوآله در گفته خود: «هجرت پایان نپذیرد و بریده نشود تا توبه به پایان رسد.» که هنگام مرگ باشد، و این است شیوه جمع کردن میان دو حدیث.

و در حدیث است که: «بکوچید و کوچیدن به خود نبندید.» یعنی در کوچ مخلص خدا باشید و رضای او بجویید، و خود را مانند مهاجران نکنید، بی نیت درست و قربت.

راغب گفته: مهاجرت در اصل لغت، بریدن از دیگری و متارکه با او است. ولی ظاهرا مقصود از مهاجرت در قول خدا: «وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا»، {و آنان که کوچیدند و جهاد کردند. }(2) و مانند آن، این است که از دار کفر بیرون برود و به دار ایمان پا بگذارد، چنانچه از مکه به مدینه. (پیش از فتح مکه)(3) و گفتهاند: لازمه این کار، ترک شهوات و اخلاق بد و گناهان است، که فرمود: «إِنِّی مُهاجِرٌ إِلی رَبِّی»، {راستی من کوچانم به سوی پروردگار. }(4) یعنی قوم خود را رها میکنم و به سوی خدایم میروم؛ همچنین در پیکار با دشمن اسلام و مجاهدت و پیکار با نفس هم این گونه باید بود، که روایت است: «برگشتید از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگتر، و آن جهاد با نفس است.»

1- . توبه / 111
2- . بقره / 218
3- . مفردات القرآن : 537
4- . عنکبوت / 26

63. کافی: امام سجاد علیهالسلام فرمود: «امیر مومنان علیهالسلام نماز بامداد را خواند و آنگاه در جای خود پیوسته ماند، تا خورشید به اندازه یک نیزه شد، و رو به مردم کرد و فرمود: «به خدا، مردمی را دریافتم که شب را به روز می آوردند، با سجده و ایستادن برابر پروردگارشان، و جابجا میکردند پیشانیهای خود را با زانوهاشان در عبادت، و گویا ناله دوزخ در گوششان بود. چون نام خدا نزد آنها برده میشد، میلرزیدند چنانچه درخت میلرزد؛ گویا آن مردم شب را به روز آورده بودند غافل و بیخبر.»

میگوید: «آنگاه برخاست و دیگر خندان دیده نشد تا جان داد.» (1)

توضیح: «قید»: با کسره به معنای قدرت است. در نهایه آمده: گفته می شود که بینی و بینه» قید «رمح» است؛ و «قاد رمح» یعنی اندازه یک نیزه پیشانیها و زانوهاشان را جابجا مینهادند، یعنی پیشانیهاشان را به خاک میگذاشتند، پس از آنکه زانوشان را به خاک مینهادند، یا پس زانوشان را، و می آوردند یکی را به دنبال دیگری، و این نزدیک به معنی «مراوحه» است که در جزء این خبر وارد است؛ و گفته اند: یعنی میان نشستن و سجده شان تفاوت می گذاشتند و سجده شان از نشستن آنها درازتر بود.

و آنگاه بدان که «رکب زانوان» چهبسا به معنی نشستن باشد، چنانچه بیشتر فهمیدند، یا به معنی رکوع باشد که دست بر آن مینهند، یا ایستادن که بر آن اعتماد کنند، و معنی آخری سازگارتر است با آنچه گذشت.

«گویا ناله دوزخ در گوش آنها است»: چون به طاعت تمرین میکنند و با شبزندهداری عبادت میکنند، برای اینکه علم آنها به احوال بهشت و دوزخ به مرتبه عین الیقین رسیده؛ و زفیر صدای برافروخته شدن آتش است.

«میلرزیدند»: و پریشان میشدند و به جنبش می افتادند و لرز میکردند از ترس، و این اشاره ای دارد به قول خدای تعالی: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ

1- . کافی 2 : 236

وَجِلَتْ قُلُوبُهُم»، {همانا مومن ها آنانند که چون ذکر خدا شود بهراسد دلهاشان.}(1) در قاموس آمده: «ماد یمید میداً»: حرکت کرد، و «ماد السراب» یعنی سراب تکان خورد.

«گویا آن مردم»: چهبسا مقصودش گروه حاضر یا مردم زمان او باشند که از بی توجهی به امور آخرت و سرگرمی به دنیا، گویا شبگذرانند و غافل و بیخبر، و در نسخه است که: «مردند»، یعنی به سبب غفلت، مردگانند نه زندگان.

چهبسا مقصود همان مردمی باشند که آنها را ستود که چون نزد آنها نام خدا ببرند، از ترس چنان میلرزند که گویا شب خود را غافل گذراندهاند، و عبادت خدا را نکردهاند، و موید معنی یکم است آنچه در روایت مفید خواهد آمد.

64. کافی: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است که: «علی بن الحسین علیه السّلام بسیار میفرمود: «به راستی، شناخت کمال دین یک مسلمان این است که سخن بیهوده که سودی برایش ندارد نگوید، و کمی جدال او در مسائل دین، و بردباری و شکیبایی و خوشخلقی او.» (2)

توضیح: «وسیله شناخت است»: یا مبالغه در وسائل است که آنها را خود به «شناخت» تعبیر کرد.

«در آنچه سودش ندارد»: و به کار او نیاید و به او وابسته نیست.

«کمی مراء»: یعنی کمی مجادله و ستیزه در مسائل دین و جز آن، و گفته اند: مقصود مجادله و اعتراض به سخن دیگری است، بدون غرض دینی. «حلمه»: یعنی تحمّل او. «صبره»: صبرش بر آنچه از دیگری به او می رسد، یا عقل و صبرش به هنگام بلا.

1- . انفال / 2
2- . کافی 2 : 240

65. کافی: امام سجاد علیهالسلام فرمود: «از اخلاق مومن است که هزینه کند به اندازه ای که کمروزی است، و توسعه بدهد در هزینه به اندازه ای که پُرروزی است، و به مردم انصاف بدهد، و در سلام بر آنها پیشی بگیرد.» (1)

توضیح: «تنگ گیرد در هزینه خاندان و نانخوارانش»: به اندازه ای که خدا بر او تنگ گرفته، و به آنها توسعه بدهد به اندازه ای که خدا به او توسعه داده است؛ گفته اند: انفاق در اینجا به معنی «افتقار» است، آن گونه که در قاموس آمده و میگوید: «أنفق» یعنی «افترق»، به این معنی که همچون فقیران رفتار می کند.

66. کافی: امام باقر علیهالسلام فرمود: «مومن از کوه سخت تر است؛ از کوه کم میشود و از دین مومن چیزی کم نمیشود.» (2)

توضیح: از کوه کم میشود و به وسیله تبر و تیشه و مانند آنها از آن کاسته گردد، و از دین مومن به وسیله شک و شبهه چیزی کاسته نمیشود و دچار کمبود نمیگردد.

67. کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: «مومن خوب کمک کاری میکند، و کم هزینه است، و زندگی خود را خوب اداره میکند، و از یک سوراخ و لانه دو بار گزیده نمیشود.» (3)

توضیح: در مصباح آمده: «عون» همان کمک در کاری است. «استعان به فاعانه»: از او کمک خواست و او کمکش کرد. گاه متعدّی «بنفسه» باشد، پس گفته می شود «استعانه» و اسم «معونه» و «معانه» است، به فتحه، و وزن «معونه» مفعله است، با ضم «عین»؛ و برخی «میم» را اصلی قرار می دهند و می گویند «معونه» از «ماعون» گرفته شده است، و می گویند آن «فعوله» است، و «مئونه» سنگینی و به قول قاموس قوت و خوراک است. خلاصه اینکه مومن به مردم بسیار کمک میکند و برای خود، به اندک خوراک و جامه و جز آنها اکتفا میکند؛ و به قول قاموس،

1- . کافی 2 : 241
2- . کافی 2 : 241

3- . کافی 2 : 241

«معیشه» آن چیزی است که با آن زنده هستند، از خوراک و پوشاک که مایه زیست هستند گرفته، تا آنچه که با آن زندگی می کنند، یا در آن زندگی می کنند؛ و جمع آن «معایش» است.

در نهایه آمده است که در حدیث آمده: «گزیده نشود مومن از یک سوراخ دو بار.» «جحر» سوراخ مار است و مقصود در اینجا این است که مومن در یک موضوع دو بار دچار تنبیه نمیشود، زیرا از بار نخست درس عبرت میگیرد.

خطابی گفته: با ضمه و کسره «عین» روایت شده و ضمه آن، فعل را «نفی» و «خبری» می کند. معنایش این است که مومن باهوش است و عاقبتسنج آن کسی که دو بار غافلگیر نشود، و هر باره گول نخورد و به آن متوجه نباشد؛ مقصود، فریب در امر دین است نه دنیا، و «کسره» آن بر وجه «نهی» است، یعنی نباید مومن فریب بخورد و از جهت غفلت آسیب ببیند، و بدون آنکه بفهمد در کاری ناخوشایند و بد گرفتار شود، و باید باهوش و هوشیار باشد؛ این تأویل، هم با امور دین و هم امور دنیایی سازگار است.

مولف: مسلم، مانند این خبر را در صحیح خود آورده، و در «اکمال الاکمال» این دو وجه نهایه را یاد کرده و آنگاه گفته: و عیاض این دو وجه را - خبر یا انشاء - بیان کرده و خبر بودن را ترجیح داده، برای اینکه سبب این گفته پیامبر صلّی اللّه علیهوآله این بوده که ابا عزه شاعر - برادر مصعب بن عمیر - در روز جنگ بدر اسیر شد و از پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآلهوسلم درخواست کرد بر او منت نهد و آزادش کند؛ آن حضرت پذیرفت و از او پیمان گرفت که بر علیه آن حضرت تبلیغ نکند و او را هجو نکند، اما او هنگامی که نزد خاندانش برگشت، به همان شیوه گذشته خود بازگشت، و در روز جنگ احد برای بار دوم اسیر شد و باز از آن حضرت درخواست کرد که بر او منت نهد و آزادش کند؛ پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله وسلم این سخن شیوا و جامع را فرمود، که بیسابقه بوده و در آن آگاهی روشنی است مبنی بر اینکه هرگاه از راهی آزاری دید، بار دوم به آن بازنگردد.

پدرم - پدر علامه مجلسی - گفته: خطابی پس از ذکر دو وجه، نهی را برگزیده، و گویا سبب بیان این گفتار به او نرسیده و اگر رسیده بود، آن را تفسیر به نهی نمیکرد.

طیبی به او پاسخ داده که اگر هم سببش به او رسیده بود، دور نبود که نهی باشد، بلکه آن شایسته تر است از اینکه خبر باشد، برای اینکه چون نفس پاک و ارجمندش او را به بردباری و گذشت میکشاند و وامیداشت، از خود مومنی عاقبت سنج و با هوش ساخت، و او را از اینکه از این متمرد خیانتپیشه گول بخورد، بازداشت. با اینکه بجا بود برای رضای خدای تعالی به خشم بیاید و از دشمنان خدا جز کین کشی نخواهد، زیرا انتقام از آنها مطلوب بود؛ و این تجرید است و خود یکی از عناوین بدیع است و از محسنات آن. و دلیل اینکه «نهی» اولی است، این است که اگر به خبر تفسیر شود دلالت حدیث بر انتقام از دست میرود.

68. خصال: امام باقر علیهالسلام فرمود: «ایمان ندارد کسی که در او بخل و حسد و ترس باشد، و مومن ترسو و حریص و بخیل نیست.» (1)

در صفات الشیعه صدوق، حدیثی مانند این از آن حضرت نقل شده است. (2)

69. خصال: امام صادق علیهالسلام فرمود: «سه خصلت وجود دارد که هر کس آنها را داشته باشد، همه خصال ایمان او کامل است: هر کس که شکیبا باشد بر ستم، و خشمش را فرو خورد برای خدا، و ببخشد و گذشت کند، از آنها است که خدای عزوجل او را بی حساب به بهشت میبرد، و شفاعتش را مانند دو تیره ربیعه و مضر میپذیرد.» (3)

توضیح: گویا اینکه فرمود: «برای رضای خدا»، دنباله خصلت دوم است، یا زمینهسازی برای خصلت سوم، و مقصود این است که امید ثواب داشته باشد با قصد

1- . خصال 1 : 41
2- . صفات شیعه : 182
3- . خصال 1 : 51

قربت، و می شود که خودش خصلت دوم باشد؛ و «کظم غیظ» دنباله خصلت یکم، و مقصود از آن، پیشگیری برای کارهای خوب است.

در نهایه گفته: در حدیث آمده است که هر کس ماه رمضان را با ایمان و احتساب روزه بگیرد، یعنی برای رضای خدا و ثواب او. و «احتساب» از «حسب» است، مانند «اعتداد» از «عدّ»، و اینکه برای هر کس که قصد رضای خدا کند میگویند احتساب کرد، برای این است که در این صورت به کردار خود اعتماد دارد و آن را در شمار میآورد.

احتساب در کارهای خوب و در ترک کارهای بد، همان پیش گیری به درخواست مزد و تحصیل آن است، برای تسلیم و صبر، یا به کار بردن هر جور کار نیک، و انجام آنها بر حسب دستور برای ثوابی که در آنها امید میرود. و «ربیعه و مضر» دو تیره بزرگ هستند.(1)

70. کافی: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است: «مردی به نام همام، که عابدی ناسک و کوشا در راه خدا بود، نزد امیر مومنان علیهالسلام رفت، که در سخنرانی بود، و گفت: «ای امیر مومنان، برای ما مومن را وصف کن، و آنگونه برای ما مجسم کن که گویا به او مینگریم.» فرمود: «ای همام، مومن زیرک و هوشمند است؛ چهرهاش خوشرو، و دلش لبریز از غم است؛ سینه اش پهناورتر از هر چه، و نفسش رامتر از هر چه؛ از هر چیز نابودشدنی جلوگیری میکند، و به هر چیز خوب وامیدارد؛ نه کینه توز است، و نه حسود؛ نه جهنده، و نه دشنامگو؛ نه عیبجو، و نه بدگو در پشت سر.

بد میدارد والایی را، و دشمن میدارد شهرت را؛ دراز اندوه، بلندهمت، بسیار خاموش، با وقار، بسیار ذکرگو، بیش از اندازه شکیبا، و فراوان شکرگزار است؛

1- . جد آنها ربیعه و مضر، دو پسر نزار بن معد بن عدنان هستند و دو عشیره بزرگند که تیره های بزرگ و خانوادهها و شاخه های بسیار دارند، و برای بسیاری مثل آورده میشوند. ابن عبدالبر در کتاب ابناء، ص 96 گفته: و همه دانشمندان به انساب اتفاق دارند که لبّ و صریح فرزندان اسماعیل

بن ابراهیم علیهالسلام، ربیعه و مضر باشند - دو پسر نزار بن معد بن عدنان - و در آن خلافی نباشد.

غمش از اندیشه او است، و به فقر خود شاد است؛ هموارطبع، و با نرمش است؛ پایدار وفا، و کمآزار است؛ نه افتراء میبندد و نه آبروریز است؛ اگر بخندد لب نمی درد، و اگر خشمگین شود از جا نمیجهد.

خنده اش دندانما است؛ پرسش او: آموختن؛ مراجعه او: برای فهمیدن؛ بسیار دانش بزرگ بردباری؛ لبریز از مهربانی؛ بی کشمکش و بی شتاب؛ بی تنگدلی و بی مستی و خوشی؛ در داوریاش خلاف نمیگوید؛ در دانشش ناروا نیست؛ خودش از سنگ خاره سخت تر، و رنج کشیدن در کنار او از انگبین شیرین تر؛ نه پرخور است، و نه پُر بیتاب و آزمند؛ نه زورگو و نه لافزن، نه بهخودبند و نه وارس؛ خوش ستیزه، و مردانهبرگشت.

داد میدهد گرچه با خشم برود؛ نرمش دارد اگر بجوید؛ نه تهور دارد و نه آبروریزی و نه زورگویی؛ دوستیاش پاک، پیمانش محکم، و قراردادش پاینده؛ مهربان، چسبنده، بردبار، پُرتحمل کم فضولی، از خدای عزوجل خشنود، مخالف هوا و هوس، و سخت نمیگیرد بر زیردست، داخل نمیشود در کاری که سودی به او نمیدهد، یاور دین است، حامی مومنین، و پناه مسلمین؛ ستایش به گوش او نمی نشیند و آن را میدرد؛ طمع دلش را سوراخ نمیکند و در آن فرو نمیرود؛ بازی در داوریاش اثر ندارد، و نادان از دانش او آگاه نمیشود.

پُرگفتار باکردار است؛ دانای عاقبتسنج است؛ نه هرزه است و نه تند؛ می چسبد بدون زور؛ بخشنده است بدون اسراف؛ نه فریبکار است و نه پُرنیرنگ؛ نه دنبال کسی را میگیرد و نه آدمی را میترساند؛ با مردم مهربان است؛ در زمین کوشا؛ یار ناتوان است، دادرس بیچاره؛ نه پرده ای میدرد، و نه رازی را فاش میکند؛ بسیار بلا میبیند و کم شکوه میکند؛ اگر خیری ببیند به یاد میسپارد، و اگر بدی ببیند در خاک دفن میکند؛ عیب میپوشاند و عیب نگهمیدارد؛ از لغزش گذشت میکند و از آن میگذرد و آن را میبخشد.

بر اندرزی دست نمییابد که آن را واگذارد؛ هر نمود ستمی را بدون اصلاح وانمینهد؛ امین پایدار، پرهیزکار، پاک ورزیده، پسندیده، عذرپذیر، خوشنام، خوشبین به مردم، و تهمتزن به خویش است؛ دوستی میکند در راه خدا از روی فهم و

دانش، و جدا میشود از دیگران در راه خدا با عاقبتاندیشی و تصمیم؛ هیچ شادی او را از جا نمیکند، و هیچ خوشی او را تند نمیسازد.

یادآور به دانا است، و آموزنده به شاگرد؛ از او بدکرداری توقع نمیرود، و از حیله گری او ترسی نیست؛ هر کوشش را از کوشش خود پاکتر میداند، و هر نفسی را از نفس خویش صالح تر؛ دانای عیب خویش است و گرفتار غم خود؛ اعتماد ندارد جز به پروردگارش، و با نزدیکی به مردم تنها اندوهناک میگردد.

در راه خدا دوستی میکند، و در راه خدا جهاد میکند تا رضای او را بجوید؛ خودش برای خودش کین نمیشد، و پیاپی خود را در خشم پروردگارش نمیاندازد؛ همنشین درویشان است، یار و دوست راستگویان، پشتوانه حق جویان، کمککار خویشان، پدر یتیمان، شوهر بیوهزنان، مهرورز با مستمندان، امید هر بدآمد، امید هر پیشامد سخت، خوشگو، خنده رو، نه گره در جبین، و نه وارس آن و این؛ سخت خشمخور، متبسم، باریکبین، پُرحذر، بیدریغ، و اگر از او دریغ کنند، شکیبا است؛ فهمیده است و شرم دارد؛ قانع است و بی نیاز شده؛ شرمش بر شهوتش بالا گرفته، و دوستیاش بر حسدش برتری دارد.

گذشتش بر فراز کینه او است؛ نمیگوید جز درست، و نمیپوشد جز بر اساس میانه روی؛ راه رفتنش تواضع است، در طاعت پروردگارش خاضع است، و در هر حال از او راضی؛ نیتش پاک است و در کردارش دغلی و فریب نیست؛ دیدش عبرت است، و خموشیاش اندیشه، و سخنش حکمت؛ اندرزگو، بخشاینده، و به جا آورنده حق برادری؛ پیش رو و پشت سر خیرخواه است؛ دست از برادرش نمیکشد، غیبت او را نمیکند، و به او نیرنگ نمیزند؛ بر آنچه از دست داده افسوس نمیخورد؛ به سبب آسیبی که به او میرسد اندوه ندارد؛ و به آنچه که نباید، امیدوار نیست؛ در سختی خود را نمیبازد، و در خوشی و رفاه سرمستی نمیکند.

بردباری را با دانش میآمیزد، و عقل را با شکیبایی؛ میبینی که تنبلی از او دور است و پیوسته در نشاط به سر میبرد؛ آرزویش کوتاه، و لغزشش اندک است؛ چشم به راه مرگ است و دل خاشع دارد؛ ذکر پروردگارش را میکند، و خود را قانع میسازد؛ نادانی ندارد. کارش آسان است، و برای گناهش غمگین است.

شهوتش مرده، خشمش خفته، طبعش پاک و همسایه اش از او آسوده است؛ سر بزرگیش سست، و به آنچه مقدر او است، پایبند؛ صبرش استوار، امرش پایدار، و ذکرش بسیار؛ با مردم در میآمیزد تا بداند، و خموش است تا سالم بماند؛ میپرسد تا بفهمد، و بازرگانی میکند تا سود ببرد؛ دل به کار خیر نمیدهد تا افتخار کند، و سخن نمیگوید تا به دیگری زور نگوید؛ خودش در رنج است از خود، و مردم از او در آسایش؛ خود را رنج میدهد برای دیگرسرایش، و مردم را از خود آسوده می سازد.

اگر بر او ستم شود صبر میکند تا خدا برایش کین بخواهد؛ از هر کس دوری میکند، برای ناخواهی او و پاکی خویش است، و به هر کس نزدیک میشود، از نرمش و مهرورزی است؛ نه دوری او تکبر است، و نه نزدیکی او فریب و هرزه درآیی، بلکه پیروی میکند از خیرمندان پیش از خود، و پیشوا و رهبر است برای هر کس که پس از او است، از مردم نیک و نیکوکار.»

آن حضرت فرمود: «در اینجا همام یک شیون زد و افتاد و از هوش رفت، و امیر مومنان فرمود: «به خدا من از این واقعه ترسان بودم.» و فرمود: «چنین کند پندهای رسا با اهلش.»

یکی به او گفت: «پس تو را چه شود یا امیر مومنان؟» (که خود زنده ماندی) فرمود:

«هر عمری را سررسیدی است که از آن نمیگذرد، و دلیلی دارد که از آن تجاوز نمیکند؛ آرام باش ای گوینده و بازگو مکن، که همانا شیطان این گفتار را به زبانت دمید.» (1)

توضیح: روایت همام به نقل از نهج البلاغه و مجالس صدوق، با اختلاف بسیاری ذکر خواهد شد.(2) و در آن آمده است که همام گفت: «پرهیزکاران را برایم

1- . کافی 2 : 226 - 230
2- . بلکه در شماره پنجاه گذشتند و چنان برمیآید که مصنف روایت کافی را برآورده و تفسیر کرده و شرح داده که حدیث همام را از نهج و امالی

بدان ملحق سازد و با تفسیر و شرح آن و بر نسخه نویسان اشتباه شده و آنها را پیش انداختند و این باب دچار تکرار شده.

وصف کن»، و می شود در باره اوصاف مومنان و هم پرهیزکاران پرسش کرده باشد، که در روایتی ابتدا از آن یاد شده، و در روایت دیگر، در مرتبه دوم قرار گرفته است.

همام، به فتح «هاء» و تشدید »میم» میانه، و به قول قاموس بر وزن «غُراب»، به پادشاه والاهمت و سید شجاع و سخاوتمند میگویند، و بر وزن «شداد»، نام حارث و پسر زید و پسر مالک، از افراد صحابه است.

آنچه در دو روایت پیش است که امام علیهالسلام در پاسخ او سرگرانی کرد، سازگارتر است با آنچه که در آخر خبر است که: «البته من میترسیدم از آن بر وی.» در قاموس، «نسک» را با سه «حرکت» حرف اول و با دو ضمه، به «عبارت» تفسیر کرده و به هر حق الهی؛ و گفته اند: در اینجا به معنی مواظبت بر عبادت است. همچنین، «مجتهد» به معنی کوشا در عبادت است. در قاموس آمده: «جهد» - مانند منع - جدّ مانند اجتهاد است، و میگوید: «کیس» خلاف «حمق» است، و میگوید: «فطته» با کسر، همان حاذق بودن است.

مولف: «کیس» بر وزن «سید» است، و «فطن» به فتح «فاء» و کسر «طاء» است، و خبر را «معرفه» آورده، با «الف» و «لام»، و ضمیر را در وسط آورده برای دلالت بر حصر مومن در دلداری این دو وصف، و برای تأکید؛ و گویا فرق میان زیرک و هوشمند این است که زیرکی به آفرینش است، و هوش به تجربه؛ یا اولی در امور کلی است و دومی در جزئیات؛ و چه بسا هر دو یک معنا دارند و برای تأکید باشد.

در قاموس آمده: «بشر» با کسره، به معنای خوشرویی است. «وسعت صدر»: کنایه از بسیاری دانش و وفور بردباری است. «ذلت نفس»: برای این است که جاه طلب نیست و برای مردم فروتن است و خود را از هر کس پست تر میداند، و گفته اند: یعنی نفس اماره و سرکش او رام شده برای روح مقدس او و مخالفت با

نفس، شیوه او شده است. به معنی دوم، ذلت بعنی رام بودن، و به معنی نخست، یعنی خواری و زبونی. اولی با کسره و دومی با ضمه است.

«جلوگیر است»: از خودش، یا دیگری، یا هر دو. «از هر چیز نابودشدنی»: که همه امور دنیا است که در معرض نابودی و فنا است. «واداری»: خودش را، یا دیگری، یا هر دو را. «نه بسیار کینه ورز است»: و این «نه» برای مبالغه در نفی است، نه نفی مبالغه، چنانچه در تفسیر قول خدا: «وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيد»، {و نیستم من پُر ستمکار به بنده ها.}(1) گفتهاند، و ثبوت اصل فعل لازم نمیآید، و همچنین در عبارات دیگر، و چهبسا اشاره باشد که کمیاب بودن آنها با ایمان منافات ندارد.

«و لا وثاب»: یعنی به ستیزه و معارضه به روی مردم نمیجهد. در قاموس آمده: «رفع» مانند «کَرَمَ» است. «رفعه» با کسره، به معنای «شرف» است؛ و «علا قدره»: شرافت پیدا کرد و ارزشش بالا رفت؛ و میگوید: «شنأه» مانند «منعه» و «سمعه»، و «شنأ» سه گونه خوانده می شود، و «شنأه و شناتاً»: یعنی به او کینه ورزید.

جوهری گفته: کار از روی ریا و «سمعه» کرد، یعنی برای اینکه مردم بینند و بشنوند. «غم طولانی دارد»: برای آنچه در پیش دارد، از سختی جان کندن و هراس های گور و دیگرسرا. «بعید الهم»: یا تأکید عبارت پیشین است، زیرا غم و هّم به هم نزدیکند، و همت میگمارد به چیزهای دور، که در آخرت هستند، یا اینکه بلندهمت است و به امور پست دنیا نمیپردازد، یا در سعادت باقیه و کمالات نفسانیه هم به پست آنها خشنود نمیشود و مقامات عالیه را میجوید؛ و گفته اند: یعنی اندیشه انجام آن را دارد. در قاموس آمده: «هّم» همان حزن است، و جمع آن «هموم»، و نیز به معنای همّی است که در خود دارد؛ و «الهمه» با کسره است، و به معنای آن چیزی که به آن اهتمام ورزیده می شود تا انجام شود و انجام داده می شود.

«بسیار خاموش است»: از آنچه سودی برایش ندارد. «بسیار باوقار است»: و سنگین و شتاب نمیکند در انجام کارها، و زود خشم نمیگیرد، و شهوت او را به

1- . ق / 29

آنچه نباید نمیکشاند. در قاموس آمده: «وقار» - مانند سحاب - سنگینی است؛ و «رجل وقار و وقور و وقر» مانند «ندس»؛ و «ذکور»: کسی است که بسیار یاد خدا و آنچه را که برای او در آخرت سودمند است، میکند. «پُر شکیب»: در بلا. «بسیار شکرگزار»: در خوشی و رفاه.

«مغموم است در اندیشه خود»: برای امور آخرت. «شاد است به نداری و درویشی»: چون میداند که خطرش کم است و حسابش در آن جهان آسان، و تکلیف او در این جهان، کمتر. «هموار طبع است»: زبری و سختی ندارد، و گفته اند زود منقاد حق میشود. در قاموس، «خلیقه» را به طبیعت تفسیر کرده است. خدای تعالی فرموده: «وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ»، {اگر بودی بدخو و سختدل پراکنده میشدند از گردت. }(1)

«لین عریکه»: نزدیک به همان عبارت پیش است و تأکید بر آن است. در قاموس آمده است که «عریکه» چون سفینه نفس است و مردِ لین العریکه، خوش خَلق و بی تکبر.

در نهایه میگوید: در وصف پیغمبر صلّیاللَّهعلیهوآله آمده که او راستگوترین مردم بود، و طبعش نرمتر از همه، و میگویند فلانی لین العریکه است، چون هموار و انعطافپذیر و منقاد است و کم اختلاف میافکند و نفرت میپراکند.

«رصین الوفاء»: با «راء» و «صاد» بی نقطه، و آنچه در نسخه ای از کافی آمده است، با «ضاد» نقطهدار، تصحیف است و مقصود این است که در وفاداری استوار است نسبت به پیمانهای خدا و خلق خدا. در قاموس آمده:«رصنه»: کامل کرد او را، و «أرصنه»: محکم کرد او را؛ «و قد رصن» - مانند کرم و مانند امیر - همان محکم ثابت است و کسی که در برآوردن نیاز برادرش مصرّ باشد

«کمآزار»: نه بی آزار، زیرا چهبسا آزار کردن خوب و بلکه واجب باشد، چنانچه در امر به معروف و نهی از منکر و جهاد کفار؛ و گفته اند: برای اینکه خود آزار است، و دوری این معنی نهان نیست.

1- . آل عمران / 159

«نه دروغبند باشد»: که بسیار دروغ بگوید و به مردم دروغ ببندد. در بعضی نسخهها «لا مستأفک» آمده، یعنی دروغ بر مردم نبندد تا بر او دروغ بندند، و گویا از آنها دروغ خواسته باشد؛ و گفته اند: «متأفک» یعنی بی باک از اینکه به او دروغ ببندند.

« نه پردهدر و کمشرم»: چون باک ندارد که آبرویش را ببرند یا آبروی دیگران را ببرد. در قاموس آمده: «هتک الستر و غیره، «یهتکه فانهتک و تهتک جذبه فقطعه من موضعه»، یعنی آن را کشید و از جایش جدا کرد.« اوشقّ منه جزءً فبدا ماوراءه»، یا جزیی از آن را پاره کرد و پس آشکار شد؛ و «رجل منهتک و متهتک»، یعنی باکی ندارد که پرده اش پاره شود.

«اگر بخندد قهقهه نمیزند»: آن چنان که دهانش بشکافد و به سفاهت برساند، بلکه به لبخند اکتفا میکند. در قاموس آمده: «نزق الفرس»، مانند سمع و نصر و ضرب؛ «نزقاً و نزوقاً» یعنی جستن کرد یا از سبکی جلو افتاد و جهید.؛ «و انزقه نزقه غیره» - مانند فرح و ضرب - یعنی عقل از سرش پرید و به هنگام خشم سبکعقل شد.

«اگر خشم کند نجهد و سبک سری نکند»: در قاموس آمده: «بسم یبسم بسماً» و «ابتسم و تبسّم» و این کمترین خنده و زیباترین است. در مصباح آمده: «بسم بسماً» - از باب ضرب - کم خندید و بی صدا؛ « ابتسم تبسّم» نیز همین است.

«خنده او تبسم است»: کمترین خنده و خنده بی آواز. (به نقل از قاموس)

«پرسیدنش برای یاد گرفتن است»: نه اظهار دانش و خودستایی. «مراجعه او»: بازگشت به پرسش از استاد برای فهمیدن است نه ستیز. «کثیر الرحمه»: یعنی ترحم او بر بندگان زیاد است. «لا یبخل»: با «باء» یک نقطه و به دنبالش «خاء» نقطه دار، و چهبسا با «نون» و «جیم» خوانده شده، یعنی سخنپرانی نکند و بی اندیشه سخن نگوید، و این تصحیف است. «ولا یعجل»: یعنی در سخن و کار شتاب نمیکند. «و لا یضجر»: در قاموس آمده: «ضجر منه و به»، مانند فرح، و«تضجر» یعنی ناراحت شد؛ و در صحاح آمده: «ضجر» گرفتگی از غم و اندوه است.

«بطر»: خوشی بسیار است، تا حد مستی،؛ و «قد بطر» با کسره، «یبطر» و نیز «بطر» به معنای حیرت، بیهوشی و مستی است. در قاموس آمده: «بطر» با «تحریک»، نشاط و مستی و بی تحملی و قدرنشناسی نعمت، و بیهوشی و حیرت و طغیان با وجود نعمت، و بد آمدن از چیزی است که شایسته بد آمدن نیست. فعل همه این معانی مانند فرح است، و میگوید: «حیف» همان جور و ستم است.

«در دانش خود جور نمیکند»: و به سبب آن بر کسی ستم روا نمیدارد، یا خلاف آنچه میداند نمیگوید؛ و چهبسا «یجوز» با «زاء» خوانده شود، یعنی از حد علم ضروری نمیگذرد به گمان.

«نفسش از سنگ خاره سخت تر است»: و رنجکش است، یا اینکه در حق به شبهه نمیافتد، و به دنیاپرستی دچار نمیشود. در قاموس آمده: «الصلد» - مکسور- به معنای سخت و صاف است.

«و ستیز و کوشش او برای کمال شیرین تر از انگبین است»: در قاموس آمده: «کدح فی العمل» - مانند منع - یعنی برای خود تلاش کرد، خیر یا شر و رنج کشید. و «کدّ ووجهه»: یعنی چهره اش را مخدوش کرد، یا با او کاری کرد که او را معیوب ساخت، مانند «کدحه»، و یا آن را فاسد ساخت؛ و «کدح لعیاله»: برای عیالش کار کرد. مانند «اکتدح» و در صحاح آمده: «کدح» یعنی عمل، سعی، مخدوش کردن و کار کردن. گفته می شود: «هو یکدح فی کذا»: رنج می برد؛ و خدا فرموده: «إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحا»، {راستی تو کوشایی به سوی پروردگارت کوشیدنی. }(1) یعنی سعی می کنی و در پایان، شهد عسل است؛ و گفته شده «و مکادحه» در اینجا منازعه است، یعنی منازعه او برای برتریای که دارد از عسل شیرین تر است؛ و گویا از «کدح» به معنای مخدوش کردن و دندان گرفتن، گرفته شده، و در اینجا، برای هر منازعه ای عاریه گرفته شده است. در نهایه آمده: هر اثر خدشه زدن و یا گاز گرفتن همان «کدح» است.

1- . انشقاق / 6

مولف: چهبسا مقصود این است که وقتی کوشش او در تحصیل روزی و کارهای دنیا همواری گیرد، خوب است و لطیف، و گفته اند: شیرینی تلاش برای نتیجه خوب و شیرین آن است، چراکه رنج در راه محبوب راحتی است.

«جشع ندارد»: در قاموس، آن را با «تحریک»، به شدیدترین نوع حرص و بدترین آن تفسیر کرده، و به طمع در بهره دیگران، با دریافت بهره خود. و «قد جشع» مانند فرح، و صفت آن «جشع» است.

«هلع»: با «تحریک»، زشت ترین بیتابی، و مانند «صرد الحریص». «هلوع»: کسی که بدترین بی تابی را در برابر ناگواری و حرص بر مال و بی شکیبایی بر مصائب، از خود نشان میدهد. و میگوید: «عنف» که «عین» آن با سه حرکت خوانده می شود، بر ضد «رفق» است. و میگوید: «صلف» - با تحریک - کمیِ نمود برکت غذا است، و نیز اینکه زن نزد شوهرش جایگاه خوبی نداشته باشد، و نیز سخن گفتنی که صاحب آن را خوش ندارد، و مدحگویی نسبت به چیزی که نزد تو نیست، یا گزافگویی در اندازه ظرف و ادعای بیشتر، از روی تکبر؛ و اسم فاعل «صلف» مانند «کتف» است، و من میگویم بیشتر معانی مناسب است.

و میگوید: «متکلف» آن کسی است که متعرض شود به آنچه که سودی برایش نداشته باشد، و با او پیوندی ندارد. به قول جوهری: ارتکاب با سختی است. «تجشّمته»: یعنی به سختی مرتکب آن شدم.

«نامتعمق»: کسی که در کار دنیا بسیار وارسی و ژرف کاوی نکند؛ و گفته اند: پُرگویی و سخنآرایی نمیکند. در قاموس میگوید: «عمق النظر فی الامور» یعنی زیاد نظر کرد، و «تعمّق فی الکلامه» یعنی «تنطّع»، و میگوید: «تنطع فی الکلام، یعنی تعمّق و غالی و تأنق.» (تعمّق کرد و زیادهروی و دقّت اضافی) و چهبسا مقصود، ژرف کاوی نکردن در معارف الهیه است که آن هم غدقن است، برای اینکه خرد آدمی به آنها رسا نیست؛ چنان که در کتاب توحید نقل شد، با سند صحیح، که: «پرسش شد از امام سجاد علیهالسلام، درباره توحید و یکتاشناسی، و فرمود: «خدای عزوجل میدانست که در آخرالزمان مردمانی میآیند ژرف کاو، و فرو

فرستاده «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیه های سوره الحدید را، تا «عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» و هر کس که واپس آنها را خواهد، هلاک و گمراه میگردد.»

«خوشستیزه»: اگر او به ستیزه و کشمکش نیاز پیدا کند، به خوشی این کار را انجام میدهد و از حد به در نمیبرد.

«کریم المراجعه»: پیش از این نقل شد که مراجعه او در پرسش، برای فهم است، و در اینجا آن را ارجمند وصف کرده که در نهایت نرمش و حسن ادب انجام شود، و گفته اند: در اینجا مقصود برگشت از گناه و اشتباه و خطا است.

«داد دهد در خشم»: و خشم او مایه ستم بر کسی که بر او خشم گرفته، نمی شود. «نرمش دارد اگر جوید»: چیزی را از کسی، چه حق داشته باشد و چه نه؛ و چهبسا مقصود این است که اگر کسی رفاقت او را بخواهد، با نرمی رفیق او می شود، یا اگر کسی طلبش را از او بخواهد، به نرمی پاسخ میدهد، خواه حقی نزد او داشته باشد، یا نه. و ممکن است که به «صیغه مجهول» خوانده شود، یعنی اگر کسی بخواهد با او رفاقت کند، با رفق با او همراهی می کند، و یا اگر کسی حقش را از او بخواهد، با رفق به او می دهد.

«تهور ندارد»: و در دلیری افراط نمیکند که مذموم است، و به گفته قاموس: تهور، بیباکی و پرده دری نیست - همان طور که گذشت - و برای تأکید است؛ یا مقصود در اینجا هتک پرده دیگری است که «تأسیس» می شود، ولی این برداشت با لغت سازگار نیست.

«زورگویی ندارد»: و بزرگی بر دیگران نمیفروشد، یا خود را بزرگ نمی گیرد. «دوستی او پاک است»: برای خدا، یا ویژه خدا است، یا برای هر کس که دوست است پاک است، و فریب و نفاق ندارد، و این معنی روشنتر است.

«محکمپیمان است»: با خدا و خلق خدا. «پاینده به عقد است»: هر عقد شرعی که میبندد، به آن پایبند میماند؛ همان گونه که خدای سبحانه فرموده: «أَوْفُوا

بِالْعُقُودِ»، {بپایید و وفا کنید به همه عقدها.}(1) بنا بر برخی تفاسیر آن، در مجمع البیان، گفته شده که در این عقود اختلاف است و چند قول در این باره وجود دارد:

1. مقصود پیمانهای دوران جاهلیت است که با یکدیگر بسته بودند، برای یاری و کمک و پشتیبانی در برابر کسی که بخواهد به آنها ستم کند، یا به آنها بدی برساند، و به آن «حلف» میگویند.

2. مقصود، پیمانهایی است که خدا از بنده هایش گرفته، مبنی بر ایمان و گرویدن به حضرت او و فرمانگزاری در هر چه بر آنان حلال کرده و یا حرام ساخته است.

3. مراد پیمانها و قراردادهایی است که مردم در امور خود با هم میبندند، یا کسی با خود عهدی میکند، چون قرارداد سوگندها، عقد نکاح، و قرارداد عهد، و عقد خرید و فروش، و قرارداد «حلف».

4- این فرمان خدای سبحانه برای اهل کتاب است، مبنی بر وفای بر پیمانی که از آنها گرفته، برای به کار بستن آنچه در کتابهای آسمانی آنها است، در باره تصدیق پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله، و آنچه از نزد خدا میآورد. (2)

و قوی ترین قولها از ابن عباس است که گفته: مقصود از آن، عقودی است که خدا بر بنده ها واجب کرده در حلال و حرام، و فرائض و حدود، و همه اقوال در آن میگنجند، و وفای به همه اینها واجب است، جز قرارداد و پیمان بر کار زشت و ناروا.

و مدار علمای فقه، در استدلال به لزوم عقود، بر پایه این آیه است، و چهبسا در این خبر، «عقد» به «اعتقاد» تفسیر شود.

«شفق»: به گفته قاموس، حریص بودن اندرزگو به مصلحت اندرزخواه است، و او مشفق و شفیق است، و خلاصه اینکه اندرزگو مهربان است بر مومنان، و گفته اند: نگران و ترسان است از خدا، و تفسیر نخست روشن تر است.

1- . مائده / 1
2- . مجمع البيان 3 : 151 و 152

«بسیار پیوند دارد»: و چسبنده است به خویش، یا به او و همچنین به مومنان دیگر. «حلم»: آرامش، آن گونه که در قاموس آمده، و به قول راغب: خودداری از تندی است هنگام خشم، و جمع آن «احلام» است؛(1) و خدا فرموده: {یا فرمان دهد به آنها احلامشان به این.} و گفتهاند: یعنی عقولشان؛ و حلم در حقیقت به معنای عقل نیست، ولی آن را به دانش تفسیر کردهاند، چون ثمره عقل است.

«خمول»: در بیشتر نسخه ها با «خاء» نقطه دار آمده، به معنی گمنام در نزد مردم؛ و در برخی نسخه ها با «حاء» بی نقطه آمده، و منظور از آن حلم است و تأکید است، یا مقصود از حلیم، خردمند است، یا اینکه متحمل مشقت از مومنان است، و تفسیر نخست روشنتر است. به قول قاموس: «حمل عنه حلم» یمعنی حلم نشان داد، و اسم فاعل آن «حول» است، یعنی صاحب حلم.

«کمفضول»: کسی که فزونی در گفتار و کردار ندارد. در قاموس آمده: فضل ضد نقص است و جمع آن فضول است، و فضولی با ضمه: کسی که بپردازد به آن چیزی که به او کمکی نمیرساند و سودی برایش ندارد.

«مخالف هوا و هوس»: و آنچه دلخواه او است و با حق ناساز است. راغب(2) گفته: هوا، شهوت جویی است از دل، و آن را «هوی» گفتند، چون در این جهان صاحبش را به هر کار ناگواری گرفتار میکند و در دیگرسرا به دوزخ میاندازد، و خدا پیروی از هوی را مذمت شایان کرده و فرموده: «أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواه»، {آیا بینی کسی که معبودش هوای او است.}(3) و فرموده: «وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّه»، {و پیروی هوی نکن تا تو را از راه خدا گمراه سازد.}(4) و: «وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطا»، {پیرو هوی شد و کارش از دست رفت.}(5) و: « وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذِی جاءَکَ مِنَ الْعِلْم»، {اگر پیروی کنی هوای آنها را پس از آنچه آمد

1- . مفردات غریب القرآن : 129
2- . مفردات، ص 548
3- . جاثیه / 23
4- . ص / 26

5- . کهف / 28

برایت از دانش. }(1)

(نباشد برایت از سوی خدا هیچ سرپرست و یاوری) و: «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ»، {پیروی مکن هواهای آنان که نمیدانند. }(2) و: « وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ»، {پیروی نکنید هواهای مردمی را که گمراه شدند از پیش. }(3) و: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّه»، {کیست گمراه تر از کسی که پیرو هوای خود باشد بی رهنمایی از خدا. }(4)

«سختی نشان ندهد در گفتار»: «لا یغلظ» از باب «افعال» است، و گفته می شود: «أغلظ له فی القول»، یعنی خشونت کرد؛ و یا از باب «تفعیل» است، یا از «باب ثلاثی مجرد»، مانند کرم. در مصباح میگوید: «غلظ الرجل اشتدّ فهو غلیظ و فیه غلظه»: یعنی نرم و روان نیست، و «أغلظ له فی القول اغلاظاً و غلّظت علیه فی الیمین تغلیظاً»: یعنی سخت گرفتم بر او و تأکید کردم، و سخت نگیرد بر زیردستش در دین، یا دنیا، یا هر دو، و در نمیآید در آنچه برایش مهم نیست و سود برایش ندارد. در قاموس آمده: «عناه الأمر یعنیه و یعنوه عنایه و عنایه اهمّه»: برایش مهم بود؛ «و اعتنی به االهتم»

«ناصر دین است»: از اصول و فروع، در گفتار و کردار. «حامی مومنان است»: و جلو زیان آنها را میگیرد. در قاموس آمده: «حامیت عنه محاماه و حماءً منعت عنه»: پناه مسلمانان است و از آنها نگهداری میکند. در قاموس آمده: «کهف» به معنای پناهگاه است.

«ستایش در گوش او اثر ندارد»: تا او را از حق بگرداند و آن را نشنیده انگارد، و گفته اند: گوشش دریده نمیشود و حماقت نمیکند، و این تفسیر دور از ظاهر است. در این فرض، «لا یخرق» از باب «افعال» است.

1- . بقره / 120
2- . جاثیه / 18
3- . مائده / 77
4- . قصص / 50

«زخم نزند طمع به دلش»: و در آن اثر نمیکند و پابرجا نمیشود، و این اشعار دارد به اینکه طمع دل را زخم میکند و بهبود نمییابد. در قاموس آمده: «نکأ القرحه» مانند «منع» است، و «قشرها قبل ان تبرأ فندیت»: پیش از آنکه زخم خوب شود، پوست آن را کند و تر شد. و در معتل گفته: «نکی العدو و فیه نکایه»: قتل و جرح گشت و مجروح کرد؛ و «لالقرحه نکاها»: زخم را باز کرد.

مولف: در اینجا ممکن است با همزه و بیهمزه خواند.

«و بازیگری حکم او را دگرگون نمیکند»: و او را از حکمت و فرزانگی به در نمیبرد، چنانچه خدای سبحان فرموده است: «وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً»، {و چون گذرند ببیهوده ارجمند گذرند.}(1) یا مقصود این است که کارهای دنیا حکمت و فرزانگی او را دیگرگون نمیسازند، چنانچه خدای تعالی فرموده: «وَ ما هذِهِ الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ»، {و نیست این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیگری.}(2)

«آگاه نمیسازد نادان را از دانش خود»: «لا یطلع» از باب «افعال» است و منظور از جاهل کسانی هستند که با روش او مخالفت میورزند و او از آنها تقیه میکند، یا کم خردند و دانش او را فهم نمیکنند.

«پُرگفتار است»: در آنچه باید گفت. «پُرکردار است»: نسبت به آنچه میگوید و میداند، و گفته اند: عالم تا حازم، شرح پُرکرداری است، و حزم، عاقبت سنجی است. در قاموس آمده: «حزم» محکم کردن کار و محکم گرفتن آن است.

«و فحاش نیست»: گویا «فی» به معنای «مع» است، یعنی در قاموس آمده: «فحش» تجاوز در جواب است. به قول راغب: «فحش و فحشاء و فاحشه» بر آن گفتار و کرداری است که بسیار زشت است. درقاموس آمده: «طیش نزق و والخفّه»، یعنی جستن و سبکی کردن. «طاش یطیش» وصف «طائش» و «طیّاش» است، و معنای طیش، از بین رفتن عقل است، و طیّاش، کسی است که به یک جهت توجّه ندارد.

1- . فرقان / 72

2- . عنكبوت / 64

«وصول بی عنف»: که با خویشان و مومنان معاشرت دارد و به آنها نیکی می کند، بدون آنکه بر آنها گران و ناگوار بیاید، یا اینکه پیوست او همیشگی است و زور در آن نیست، یا اینکه کمک مالی به آنها میدهد و در بخشش، زوری بر آنان روا نمیدارد، و با گفتار و کردار خویش آنها را نمیآزارد.

«بذل مال میکند بدون اسراف»: در آن که بیجا بدهد. «و لا بختار»: در برخی نسخه ها «و لا بخّتال» آمده، و در قاموس آمده: «الختر» خیانت و فریب است، یا زشت ترین عذر، و صفت آن «خاتر» و «ختّار» است، و میگوید: «ختله یختله و یختله ختلاً و ختلاناً»: فریب داد او را؛ و و «ختل الذئب الصید»: مخفی شد برای او. و صفت آن «خاتل» و «ختول» است، و «خاتله»: فریب داد او را، و «تخاتلوا»: فریب دادند.

«نیرنگ و فریب ندارد»: و در عیب مردم کنکاش نمیکند. یا دنبال اثر کسی که حقیقتی را نمی داند نمی رود.

«لا یحیف بشرا»: ستم نمیکند به هیچ آدمی. در بعضی نسخهها با «خاء» نقطه دار آمده است، یعنی نمیترساند کسی را. در فرض نخست، که «لا یحیف»، یا «حاء» بدون نقطه باشد، از ریشه «حیف» به معنای جور و ستم است؛ و در فرض دوم، که «لا یخیف» با «خاء» نقطه دار باشد، از ریشه «اخافه» است و به معنی ترساندن.

«دونده است در زمین»: برای انجام نیازهای مومنان و دیدار بیمار آنان، و شهود بر سر مرده هایشان و راهنمایی و ارشاد آنان. «غوث»: اسم از «اغاثه» است و به معنای «یاری» است. «اغاثهم الله برحمته» به معنای« کشف الله شدّتهم» است، یعنی خداوند سختی آنان را برداشت. در قاموس آمده: «لهف» - مانند فرح - یعنی «حزن»: محزون شد؛ و «تحسّر» مانند تلهّف علیه و ملهوف و لهیف و لهفان و الاهف»: که همان مظلوم مفتطر است که کمک می طلبد و حسرت می خورد.

«هتک ستر»: فاش کردن عیبها است. «کشف سر نمیکند»: چه راز خودش باشد و چه راز کسی دیگر، و چه اعم؛ و «شکوی» همان شکایت است. «اگر خوبی ببیند»: و به خودش یا دیگران نیکی شود، آن را به مردم میگوید.

«و اگر بدی ببیند»: و در حق خودش یا دیگری بدی شده باشد، آن را نهان میدارد از مردم و حفظ غیب میکند، و آن این است که در غیاب برادرش حرمت او را مراعات کند، همان گونه که در حضورش رعایت می کند.

«اقاله عثره کند»: اصل «اقاله» این است که آدمی به دیگری چیزی بفروشد و خریدار پشیمان شود و از فروشنده بخواهد که بیع را فسخ کند، و او بپذیرد و جنس فروخته شده را پس بگیرد، و این اصطلاح در هنگام درگذشتن از تقصیر دیگران و پوزشخواهی به کار میرود ، چنان که گویا میان آنها معاوضهای شده و پس گرفته اند. و از همین جا است این گفته که: «اقال الله عثرته.»

آمرزش لغزش هم نزدیک به همین معنی است. گفته می شود: «ارض مزّله، تزلّ فیه الاقدام»: زمینی که قدم در آن می لغزد، و «زلّ فی منطقه او فعله یزل» از باب ضرب، «زلّةً» یعنی خطا کرد، و چهبسا که تأکید همان فقره پیش باشد، یا یکی درباره آزار باشد و یکی در مورد خطای بی آزار؛ یکی درباره تعمد باشد و دیگری در باره خطای بدون عمد؛ یکی در باره گفتار باشد و دیگری درباره کردار؛ یکی در نقض عهد و وعده باشد و دیگری در جز آنها.

«و آگاه نمیشود بر نصیحتی و آن را وانمینهد»: و به اندرز و خیرخواهی برادرش اقدام میکند. «لا یطلع» با تشدید، از باب «افتعال» است، یعنی زمانی که بر نصیحت و خیرخواهی برادرش واقف میشود آن را ترک نمی کند، بلکه به او یاد آوری می شود و نمیگذارد ستم او یا دیگری دامن گیر کسی شود. در قاموس آمده: «جنح» با کسره، به معنی پهلو است و کتف و ناحیه، و «جنح از شب»، بخشی از شب است و «مضموم» هم می شود؛ و میگوید: «حیف» همان جور و ستم است و حاصل اینکه: نمی گذارد ستمی از خودش یا دیگری بر کسی وارد بیاید، بلکه آن را اصلاح میکند؛ یا اینکه از او هیچ ستمی به دیگری نمیرسد تا نیاز به اصلاحش باشد. در یک نسخه «جنف» آمده، با «جیم» و «نون» و آن - با حرکت نون - به معنی جور است.

«امین است»: و مردم او را بر مال و آبروی خود امین میسازند. «رصین» با «صاد» مهمله، قبلاً بررسی شد؛ در برخی نسخه ها با «ضاد» نقطهدار است. در

قاموس آمده: «مرضون» شبیه سنگ و مانند آن، در ساختمان و مانند آن، کنار هم قرار می گیرند و چیده می شوند.

«پرهیزکار است»: از گناهان، و پاک از اخلاق بد، یا برگزیده در کنار دیگران. گفته می شود «انتقاه» یعنی او را برگزید. «پاکیزه است»: از عیبها، یا کمالات او تمام است یا خوب است. در قاموس آمده «زکا یزکو زکاوً» به معنای رشد کرد، مانند «ازکاه، و «زکی الرجل»: مرد صالح، و «تنعّم» وصف «زکّی» است. در یک نسخه با «ذال» آمده، یعنی باهوش، که مطالب عالیه را از مقدمات نهان به راحتی درمییابد.

«رضی»: پسندیده در نزد خدا و خشنود از مردم، یا پسندیده نزد هر دو، که خدا فرمود: «وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»، {و چهبسا از او را پسندیده.}(1) در پیشگاه خود، و در گفتار و کردار.

«و به خوبی یاد میکند دیگران را»: «یجمل» از باب «افعال» است. «و خود را تهمت میزند به بدی»: «عیب» با عین بدون نقطه، و در نسخه ای با «غین» نقطه دار آمده، یعنی خود را در نهان از مردم تهمت میزند، نه اینکه در حضور آنها خودنمایی کند، یا اینکه خود را متهم سازد به عیبهایی که از مردم نهانند.

«دوست دارد در راه خدا و برای خدا از روی دانش»: هر کسی را که بداند محبوب خدا است و به آن پایبند باشد، نه چون نادانها که دشمن خدا را دوست دارند به گمان اینکه اولیاء اللّه هستند، مانند مخالفان.

«و ببُرد در راه خدا با دوراندیشی و تصمیم»: از دشمنان خدا، زیرا چهبسا در ظاهر به آنها میپیوندد از روی تقیه، و عازم بر قطع رابطه با آنها است، نه مثل کسی که یک روز ارتباط دارد و یک روز قطع رابطه می کند.

«شادی او را از جا به در نمیبرد»: و کمخرد نمیسازد. «یخرق» - مانند یحسن - و «باء» برای «تعدیه» است، یعنی شادی و فرح سبب جهیدن و کمخردی او نمیشود. در مصباح گفته: فرح در چند معنا به کار میرود:

1- . مریم / 6

1. خوشی و سرمستی، که خدا فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِین»، {راستی خدا دوست ندارد شادمانها را. }(1)

2. رضا و خشنودی، که خدا فرموده: «کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُون»، {هر گروهی به آنچه نزد آنها است شادند. }(2)

3. سرور، که خدا فرموده: «فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِه»، {مسرور به آنچه خدا از فضل خود به آنها داده. }(3) گفته می شود: «فرح شجاعته و بنعمه الله علیه و بمصیبته عدوّه.» شادمان شد به شجاعتش و به نعمت خدا بر او و گرفتاری دشمنش، «فهذا الفرح» این شادمانی است که لذت قلب است از رسیدن به آنچه دوست دارد.

«شادمانی او را سبکسر و بی عقل نمیسازد»: یا او را از حق به در نمیبرد و به باطل نمیکشاند. در قاموس آمده: «طیش»: گذشتن تیر از هدف است. «اطاشه»: یعنی او را از هدف منحرف کرد. و میگوید: «مرح» - مانند فرح - به معنای «اشر و بطر» است، یعنی خوش و سرمست شد و جوهری میگوید: «مرح» شدّت فرح و نشاط است.

«یادآور دانشمند است»: آخر تو را، با مسائل دین را، و شری از او توقع نمیرود. در قاموس آمده: «توقّع الأمر» یعنی منتظر تحقق آن بود، و میگوید: «بائقه» یعنی داهیه، و «باق» یعنی «جاء بالشر»: شر و خصومت آورد. جوهری می گوید: «فلان قلیل الغائله و المغاله»: یعنی شرش کم است. کسایی میگوید: «غوائل» یعنی دواهی.

«هر کوششی نزد او از کوشش خودش پاکتر است»: چون به مردم خوشبین است و خود را تهمت میزند به تنبلی، و اینکه میگوید به عیب خود دانا است، دلیل آن است.

1- . قصص / 76
2- . روم / 32
3- . آل عمران / 170

«در غم آخرت خود گرفتار است»: و از عیوب مردم برکنار، و از دنیا و کامجویی هایش بیزار.

«قریب» در اکثر نسخه ها با «قاف» آمده است، یعنی نزدیک به خدا، یا به مردمی که تکبر ندارند، یا نزدیکاند به فهم مسائل و اطلاع از اسرار. در نهایه آمده است که در حدیث آمده: «بپرهیزید از قرابت مومنی که به نور خدا مینگرد.» یعنی از فراست مومن بپرهیزید که نزدیک به واقع است، چون حدس او درست است.

مولف: دور نیست که به این معنی باشد، ولی روشنتر غریب با «غین» است، چنانچه در برخی نسخه هاآمده است، زیرا مانند خود را کم مییابد، و میان مردم تنها است، و تنها زندگی میکند و همدمی ندارد.

در نهایه آمده است که: اسلام آغاز شد غریب و باز خواهد گشت، آن چنان که آغاز شد، و خوشا به حال غریبان.» یعنی در آغاز تنها بود و همدمی نداشت، زیرا مسلمانان در آن زمان اندک بودند، و باز خواهد گشت به غربت، چنان که در آغاز بود؛ یعنی در آخرالزمان مسلمانان کم میشوند و چون غریبان هستند، و طوبی از آن غریبان است؛ یعنی بهشت از آن مسلمانهایی است که در آغاز اسلام و در آخر آن، وجود داشتهاند، و بهشت را ویژه آنان دانسته، برای صبرشان بر آزار کفار در آغاز و انجام، و چسبیدن آنها به دین اسلام.

«تنها است»: و بی یار و بیمانند. «غمناک»: برای گمراهی مردم و کمی اهل حق. «خودش برای خود کین نمیکشد»: بلکه صبر میکند تا خدا برای او کین بکشد، در دنیا یا در آخرت.

«دوستی نمیکند در خشم خدا»: و با گنهکاران یار و مددکار نمیشود. در قاموس آمده: «صداقه» همان محبت است، و «مصداقه و صداق» «مخّاله» است، یعنی درستی کردن، مانند «تصادق»، و نیز به معنای «موازره» و «معاونه» است.

«کمک آواره دور از وطن است»: یا غریبان اهل حق، که آمده: مومن غریب است.

«پدر یتیم پدر مرده است»: و در باره او مهرورزی پدرانه میکند، و به همین معنا شوهر بیوهزن است که مستمند است. در مصباح آمده: «ارمله» زنی

است که

ص: 441

شوهر ندارد. و در قاموس آمده: «امرأه ارمله محتاجه او مسکینه» و جمع آن «ارامل» و «ارمله» است، و «ارمل» عزب است و برای مونث با «هاء» می آید، یا به زن بیشوهر بیوه پولدار گفته نمی شود «ارمله.»

«مهربان است با مستمندان خاک نشین»: راغب گفته: «حفی« نیکوکار با لطف است، در قول خدای تعالی: «إِنَّهُ کانَ بِی حَفِیًّا»، {راستی که او مهربان بود. }(1) و گفته می شود: «حفیت بفلان و تحفّیت»: زمانی که به اکرام مشغول شوی، و «حفی»: آگاه به چیزی را میگویند.

«برای هر بدآمد به او امید دارند»: تا از آن جلو گیری کند، و اگر یاری نتواند، دعا کند. در قاموس آمده: «کریهه»، جنگ است و یا شدت در جنگ و بلای فرود آمده، و گفته شده: «مرجوّ» به وقوع نزدیکتر از مأمول است

«هشاش بشاش»: جوهری گفته: «هشاشه» خرمی و سبکی در کار خوب و احسان است، «و قد هششت بفلان» با کسره، و «أهشّ هشاشه»: زمانی که با او سبک شوی و در کنار آن راحت باشی. و میگوید«مرد «هش بش»، و گفته: «بشاشه» خوشرویی است.

«بسیار عبوس نیست»: و گره در جبین ندارد و ترشرو نباشد.

«و نه جسّاس است»: در جستجوی عیب دیگران.

«صلیب است»: و سخت در امور دین.

«کظام است»: بسیار خشمش را فرو میخورد. گفته می شود «کظم» یعنی خشمش را برگزید و حبس کرد.

«و بسیار لبخند میزند»: و باریکبین است در کارها.

«و بسیارحذر میکند از دنیا»: و محاکمه ها و فتنه هایش.

«از پرداخت حقوق مردم دریغ نمیکند»: چه واجب باشد و چه مستحب، گرچه بر او دریغ ورزند و حقش را ندهند.

1- . مريم / 47

«خردمند است»: و زشتی گناهان را فهمیده و شرم دارد از انجام آنان، یا دانسته که خدا در همه حال بر او آگاه است و شرم دارد که دست به گناه بزند.

«قانع است»: به آنچه خدا به او داده، و بی نیاز است از درخواست از آفریده ها.

«شرمش»: از خدا و از خلق بالاتر از شهوت او است، و او را از پیروی هوسهای نفسانی بازمیدارد.

«دوستیاش برای مومنان بر فراز حسد او است»: و جلو او را میگیرد از اینکه در باره آنچه خدا به آنها داده حسد بورزد.

«و گذشت او»: از لغزشهای برادرانش؛ و آزارها که از آنها به او میرسد، برتر از کینه او است بر آنها تا در سینه اش جا بدهد.

«نپوشد جز میانه رو» به تن نمیکند جامه مسرفان و خوشپوشان را، و نه جامه گدایان و زبونان را، زیرا خدا دوست دارد نمودهای نعمت خود را بر خلقش در آنها ببیند، و جامه ای نپوشد که مایه شهرت و انگشتنمایی او شود، چنان که شیوه صوفیان است؛ و چهبسا مقصود این است که میانهروی در همه چیز شعار و جامه تن او شده است.

«و راه رفتن او، تواضع است»: و در راه رفتن به خود نمیبالد، و گفته اند: آن، میانه در دو صفت بد زبونی و تکبر است.

مولف: چهبسا مقصود این است که روش و دیدن او در زندگی تواضع و فروتنی است.

«در طاعتش»: خاضع است و فروتن در برابر پروردگارش.

«در همه حالاتش»: مانند سختی در رفاه، و نعمت و بلا.

«و پاک است»: برای خدا.

«و در آن دغلی و دورویی نیست»: در باره خدا یا مردم، یا هر دو؛ و در قاموس آمده: «غشّه.» خیرخواهی خالص برای او ندارد و یا خلاف آنچه در دل دارد برای او ظاهر میسازد، و «غش» با کسره، اسم مصدر است.

«دیدارش»: از آفریده ها، که «عبرت گرفتن» است و دلیل خواستن بر هستی آفریدگار و دانش و توانش و لطف و حکمت او و نگاهش به دنیا، عبرت گرفتن برای نابودی و گذشت آن است.

«و خاموشی او اندیشه است»: و بزرگواری و توانایی خدا، و نابود شدن این جهان و انجام کارهایش؛ و حمل در این بندها برای مبالغه در سببیت است، چراکه نظر، سبب عبرت، و سکوت سبب تفکر است.

«اندرزگو و اندرزشنو است»: از برادر هم کیش خود. نصب «مناصحاً» و دو واژه دیگر، بر پایه حال است، برای همان که «مبتدا» به آن اضافه شده، بنابر قول به جواز آن، و گفته شده نصبش بر پایه اختصاص است.

«به او میبخشد و از او بخشش میپذیرد»: در دارایی و دانش و برادرانه رفتار میکند با مومنان پاک دل در راه خدا.

«اندرزگو است در نهان و آشکار»: اگر صلاح را در آن بداند، و چهبسا مقصود از نهان، دل است، و از آشکار، زبان و بیان؛ این است که اندرز او پاک است و به فریب آلوده نیست.

«نمیبُرد از برادرش»: که همکیش او است و از او قهر نمیکند و او را وانمی نهد.

«و افسوس نمیخورد بر آنچه از دستش رفته»: از نعمت ها. در قاموس آمده: «اسف» با حرکت، شدیدترین اندوه است. «اسف» مانند فرح، و نیز «أسف علیه» یعنی خشم گرفت.

«و اندوه نمیخورد از آنچه به او میرسد»: از آسیب و بلا.

«و امیدوار نشود به آنچه امید به آن شایسته نیست»: چون امید به زیست جاوید در این جهان، یا امید به رسیدن به پایه پیغمبران و امامان، یا امید به رسیدن به پایه های ناروای حکومتی.

«در سختی شل نمیشود»: و از انجام کار عبادت تنبل نمیگردد، یا اینکه پریشان و ترسان نیست، بلکه شکیبا است در جلوگیری از آن، و گام پیش مینهد در

ص: 444

کارزار و مانند آن، که در راه خدا باشد. در قاموس آمده: «فشل» - مانند فرح - وصف «فَشِل»: یعنی کسالت پیدا کرد و ناتوان شد، سست گردید و ترسید.

«دانش را با بردباری میآمیزد»: و با گذشت و فروخوردن خشم، یا خرد، و تفسیر نخستین روشنتر است، زیرا دانش بیشرمانه، سر بزرگی و جاهخواهی و تندی است؛ و «مزج» همان «خلط» است و فعل آن مانند «نصر» است؛ و خرد را با شکیبایی میآمیزد در برابر نادانیهای دیگران و بدآمدهای دوران.

«میبینیاش که تنبلی از او دور است»: در عبادت، و پیوسته در نشاط است و شوق به طاعت، و به آن خوشدل است. در قاموس آمده: «نشط» - مانند سمع - «نشاطاً» برای کار و مانند آن خوشدل شد.

«آرزویش کوتاه است»: و آرزویی ندارد به آنچه در آینده به دست میآید، از امور دنیا؛ یا اینکه چیزی را که عمری دراز میخواهد آرزو نمیکند، بلکه مرگ خود را نزدیک میشمارد، و خلاصه، آرزوی دراز ندارد، یا اینکه طاعتی که دوست دارد پس نمیاندازد و در باره آن امروز و فردا نمیکند.

«کم است لغزش او»: چون بیدار است و خودنگهدار و پاسبان دین خویش.

«چشم به راه مرگ است»: و آن را نزدیک میشمارد و برای کوچ از این جهان آماده میشود.

«دلش خاشع و ترسان است»: و در زیر بار فرمان خدا است، و در یاد او است، و از او ترسان است.

«قانع است به آنچه خدا به او داده»: و آزمند نیست، و برای فزونی دوندگی نمیکند.

«نابود است نادانی او»: چون دانش فراوان دارد و کارش آسان است و هزینه اش سبک، یا اینکه از کم خردان گذشت دارد و پی گیر کین ستانی از آنان نیست، و گفته اند: زور از کسی نمیشنود و به کسی زور نمیگوید.

«مرده است شهوت او»: و پارسا است، و دنبال هرزگی نمیرود.

«پاک است خلق او»: از سختی و تندی و زبری در گفتار و کردار.

ص: 445

«محکم کار است»: در دین خود، یا در هر کاری که به او مربوط میشود و آن را انجام میدهد.

«خموش است»: تا سالم بماند از بدآوردهای زبان و سرش بر باد نرود.

«بازرگانی کند تا بهره ببرد»: و سود به دست بیاورد، نه برای فخر کردن و آزمندی در گردآوردن دارایی و پس انداز؛ یا مقصود بهره بردن برای دیگرسرا است که از درآمدش هزینه میکند در راه خدا، و بهره های دیگرسرا را میجوید، همان گونه که پدرم رحمه اللّه آن را تفسیر کرده است.

یا مقصود از بازرگانی، تجارت اخرویه است، چنانچه خدای تعالی فرموده است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُون»، {آیا آنان که گرویدید آیا رهنمایی کنم شما را بر یک بازرگانی که رهاندتان از عذاب دردناک. بگروید به خدا و رسولش و پیکار کنید در راه خدا با دارایی خود و جانهای خود، آن است که بهتر است برای شما اگر باشید که بدانید. }(1)

«گوش نمیسپارد به سخن خوب تا مایه فخر او باشد»: و آن را یاد بگیرد تا در جای دیگری بگوید و به آن افتخار کند. در قاموس آمده: «نصت ینصت» به معنای ساکت شد؛ و «انصته و له» یعنی برای آن ساکت شد و به سخنش گوش داد؛ «و انصته» یعنی او را ساکت کردم؛ و در نسخه ای آمده است: «لا ینصب» که مقصود این است که منصب و مقام شرعی را نمیپذیرد تا مایه فخر او باشد بر دیگران، و داوری ناروا کند و رشوه بگیرد و حکم به باطل کند.

«و سخن خوب نمیگوید»: تا آن را وسیله زورگویی بر دیگری بسازد.

«خودش را رنج میدهد»: در طاعت خدا، و مردم از او در آسایش به سر میبرند و از او آزار نمیبینند؛ و آن را تفسیر کرد و فرمود به رنج میاندازد خود را برای دیگرسرایش، و آسوده میکند مردم را از خودش، زیرا پرداختن او به کار خود،

1- . صف / 10 - 11

او را باز میدارد از پرداختن به دیگران؛ و چهبسا میان این تعبیرها جدایی بیندازند به اینکه منظور دو فقره نخست این است که نفس اماره و سرکش او از او در رنج و سختی است، زیرا او را بازمیدارد از هوس خود، و جلوگیری میکند از آنچه خواهش دارد، و مردم از او آسودهاند، زیرا پیوستگی در طاعت و ریاضت نفس، او را سازگار و بردبار میسازد و از مبارزه و درافتادن با دیگران کناره میکند. «الذی ینتصر له»: برای او انتقام میگیرد.

«دوریاش از دیگران از دشمنی و پاکدامنی است»: که همانا از کافران و بدکاران دوری میکند در راه خدا، و خود را پاک نگهمیدارد از کردار آنها. و «نزاهه» با فتحه، دوری از هر پلیدی و ناخوشایندی است و گفتار.

«و نزدیکی او به نزدیکانش»: هر کس باشد، از مومنان.

«نرمش و مهربانی است»: یعنی ملایمت و ملاطفت و ترحم.

«و بزرگی کردن نیست»: و گفته اند: مقصود از آن بزرگی راستین است. در قاموس آمده: «خلبه» - مانند نصره - و «خلباً و خلاباً و خلابه» با کسره، هر دو به معنای فریب داد او را.

«بلکه پیروی کند»: در دوری و نزدیکی با آنان که پیش از او بودند.

مولف: این اوصاف چهبسا در یکدیگر آمیخته شوند، ولی با تعبیر دیگر هم بیان شدهاند، یا تنها ذکر شدهاند، و آنگاه بار دیگر مرکب، با وصف دیگر آورده شده اند، و این نوع از تکرار در سخن رانی و پندآموزی، برای یادآوری بیشتر مطلوب است.

«و آنگاه بیهوش افتاد همام»: چون خواستار این توصیف بود. گویا مقصود این است که از بیهوشی جان داد، همان گونه که در روایت نهج البلاغه خواهد آمد، (بلکه در شماره 50) گذشت.

«اینچنین کند پندهای رسا با اهل آنها»: تا در او اثر بخشد و آن را بفهمد چنانچه باید، و آنها را بکشد. «هکذا»: محلاً «منصوب» است و نائب از «مفعول مطلق» برای «تصنع» و تقدیم آن برای افاده «حصر» است.

«چه باشد تو را ای امیر مومنان؟»: و چه حالی داری که با دانستن این اوصاف، یا یادآوریشان، یا شنیدن آنها از زبان پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله، در تو همان اثری را نگذاشتند که با همام کردند؟ یا: چرا آنها را یادآور کردی و این پند را آموختی با اینکه بر جان همام نگران بودی؟

بر مبنای تفسیر نخست، چند پاسخ میتوان گفت:

1. آنچه به آن اشاره شده اثر کامل است و اینکه سبب مرگ همام شد، سستی نفس و حوصله تنگ او بود، و دارا نبودن همه این اوصاف، و این لزوما سبب مرگ هر کس نمیشود، بهویژه آن حضرت علیهالسلام که نفسش در نهایت نیرومندی بود و دریای بردباری به شمار میآمد و دارای همه آن اوصاف بود.

2. آنچه یک محقق گفته: که آن حضرت با اشاره به سبب دور مرگ همام پاسخ معترض را داد، و آن مرگ مقدر حتمی و قضای الهی بوده است، و آن پاسخ شنونده را قانع کرد با اینکه درست و راست بود، اما سبب نزدیک، امتیاز آن حضرت بود نسبت به همام، از نظر قوت قدسیه برای پذیرش پیشآوردهای الهی، و عادت ایشان به آنها، و رسیدن ریاضت آن حضرت به حد آرامش دل، در برخورد با بیشتر آنها، با اینکه نفس همام در برابر خوف از خدا و امید به رحمت او ناتوان و بی تاب بود، و بعلاوه، آن حضرت همه آن اوصاف را دارا بود و فاقد هیچ کدام نبود تا از افسوس بر آن جان بدهد.

گفتهاند: با این صراحت پاسخ نداد، زیرا نوعی خودستایی بود، یا فهم پرسش کننده به آن نمیرسید. این نزدیک به پاسخ نخست است، ولی آن روشنتر است، زیرا آن حضرت اشاره کرد به طور کلی که هر مرگی را سببی باید، و اسباب مرگ موارد گوناگونی دارند، و چهبسا سببی در موردی اثر دارد و در موردی ندارد.

3. اگر مقصود این باشد که موعظه رسا مرگآور است، به طور کلی این گونه نیست که در همه جا و برای همه کس این چنین باشد، بلکه گاهی برای کمظرفیتی شنونده این اثر را دارند و علت تامه مردن نیستند، برای اهل خود، زیرا هر کسی را مرگی است وابسته به اسباب و دواعی و مصالح خاص به او. و هر سه جواب به هم نزدیکند.

و گفتهاند: می شود «هکذا» اشاره باشد به اینکه: تو او را کشتی، و خلاصه جواب در این صورت، آگاه کردن بر بطلان این توهم است و بیمایه بودن آن، و اینکه مقصود از «هکذا» اشاره به تأثیر کامل است نه میراندن، و بنا بر تفسیر دوم که: چرا با وجود نگرانی از مرگش این موعظه را آوردی؟ خلاصه پاسخ این است که من نمیدانستم که در او چنان اثری میبخشد و جان میدهد. واژه «ترس» به همین احتمال میآید، و صرف احتمال برای ترک آنچه خدا به بیانش فرمان داده بس نیست.

و چنانچه ابن میثم گفته:

اگر گفته شود که چگونه روا بود برای آن حضرت علیهالسلام که به او پاسخ بدهد، با گمان غالب به اینکه خواهد مرد، در حالی که او چون پزشک است و به هر بیماری به اندازه توان طبعش دارو میدهد؟

مولف: گمان غالب جز این نبوده که به سختی جیغ میکشد، اما اینکه این جیغ زدن مرگ او را به دنبال داشته باشد، به گمان آن حضرت نرسیده بود.

مولف: چه بسا مقصود این است که چنین مرگی برایش مقدر بوده و نمیشود از مرگ مقدر گریخت برای ترک دستور خدا؛ چنانچه خدای سبحان فرموده: «قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِی بُیُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ كُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِم»، {اگر که در خانه های خود هم بودید، بیرون میشدند آنان که کشتار بر آنها نوشته شده بود به آرامگاه و قتلگاه خودشان.}(1) - بنا بر یک تفسیر.

و میتوان گفت که این کار برای آن حضرت روا بوده، گرچه میدانسته که همام خواهد مرد، چون از پیغمبر صلّیاللّهعلیهوآله به او سفارش شده بود، و مانند داستان پسربچه ای است که یار موسی او را کشت.

«و سببی که از آن سبب نمیگذرد»: ضمیر در «لا یجاوزه» به سبب برمی گردد.

1- . آل عمران / 154

«مهل»: جوهری گفته: «مهل» با حرکت وسط، کندی در کاری است؛ و «أمهله»: مهلت داد به او؛ و «تهمّل فی امره»: تأنی کرد؛ و اینکه گویند: «مهلا یا رجل»، و همین تعبیر برای دو تا و گروه و برای مونث به معنی «امهل» آمده، یعنی آرام باش؛ و گفته: «نفث» به مانند دمیدن و فوت کردن است و فروتر از تف کردن است.

مولف: چهبسا به نظر بیاید منافات آنچه در این خبر است: از جیغ زدن همام هنگام شنیدن پند و میان آنچه خواهد آمد در کتاب القرآن، و نکوهش امام باقر علیهالسلام مردمی را که چون چیزی از قرآن شنوند، یا به آن بازگو شوند، جیغ زنند و شیون کنند.(1)

و می شود اینگونه پاسخ داد که: رخ دادن این وضع نادر بوده، و منافات ندارد با نکوهش آن حضرت از مردمی که آن را شیوه خود ساخته بودند، و در آن کار تعمد داشتند، برای خودنمایی و شهرت طلبی، مانند صوفیان.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . کافی 2 : 616

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109